

رخداد های خونبار دو سدهٔ اخیر را چی نام گذاشت؟
(پادشاه گردشی ها، شورشهای مذهبی، قیامهای
مسلحانه ویا انقلابات آزادیبخش؟)

بدالواحد فیضی



رخداد های خونبار دو سده اخیر را چی نام گذاشت؟ (یاد شاه گردشی ها، شورشهای مذهبی، قیامهای مسلحانه ویا انقلابات آزادیبخش؟).....	0
رخداد های خونبار دو سده اخیر را چی نام گذاشت؟.....	2
(یاد شاه گردشی ها، شورشهای مذهبی، قیامهای مسلحانه ویا انقلابات آزادیبخش؟) از جنبش مشروطیت دوم تا پیکار دادخواهانۀ نهضت دموکراتیک افغانستان!.....	8
الف- دوران زمامداری شاه امان الله:.....	8
" تاریخ دوبار تکرار گردید":.....	17
ح9 ماهه حبیب الله کلکانی ویا درامۀ انتقال قدرت به محمد نادر خان، شخص مطلوب دولت انگلیس بر اساس سناریوی ارتجاع داخلی و خارجی. 19کومت	
دوران حاکمیت جنرال محمد نادر خان و سایر خاندان حکمران.....	36
انفاد قانون اساسی جدید و حکومتهای مربوط به دهه دموکراسی.....	50
تأسیس ح. د. خ. ا. و فعالیتهای آن در دموکراسی تاجدار:.....	64
(از کودتای 26 سرطان 1352 تا قیام مسلحانه 7 ثور 1357).....	85
تحمل حاکمیت دولتی بر ح. د. خ. ا. از 7 ثور 1357 ، تا 6 جدی 1358.....	102
قسمت اول: چگونگی ترور میر اکبر خیبر ، علل و عوامل قیام هفتم ثور:.....	102
- مبارزه جناحهای درون حاکمیت، روی شکل و مضمون دولت جدید و پیروزی کودتای حفیظ الله امین:.....	121
تشدید فشار و تبعید رهبران پرچمیها:.....	130
عروج خونبار حفیظ الله امین و سقوط مرگبار حاکمیت او (از 25 سنبله الی 6 جدی 1358).....	137
آغاز زندگی نوین برای حزب دموکراتیک خلق و مردم افغانستان پس از ششم جدی 1358.....	171
آغاز زندگی نوین برای حزب دموکراتیک خلق و مردم افغانستان پس از ششم جدی 1358.....	180

رخداد های خونبار دو سده اخیر را چی نام گذاشت؟

(یاد شاه گردشی ها، شورشهای مذهبی، قیامهای مسلحانه ویا انقلابات آزادیبخش؟)

از مدتها بدین سو، شماری از نویسندگان تازه بدوران رسیده میهن مان، حرفهای زیادی پیرامون حوادث و رخدادهای سه دهه اخیر، از جمله راجع به رویدادهای 1357، به اصطلاح آنان " کودتای ثور"، مطالبی را بخورد مردم میدهند؛ بدون این که درباره واژه های " کودتا"، " قیام مسلحانه"، شورشهای مذهبی" و " انقلاب" تعریف مشخصی که با عقل سلیم و تفکر قرین به جامعه شناسی علمی مطابقت کند، ارائه داشته باشند؛ پیامد های مثبت و منفی هر یک را در شکل گیری روند تحولات بنیادی جوامع انسانی و در زنده گی آتیه توده های مردم، بصورت علمی تحلیل نمایند؛ یکسره و به یکباره گی، در خصومت با مفاهیم علمی قرار میگیرند؛ طوری که خود مدعی، خود دادستان و خود قاضی دادگاه میشوند و داوری تاریخ را بدوش گرفته، مطابق ذوق و علاقه مندی شخصی و مقاصد سیاسی خود، حکم دلخواه خویش را بدستور فرمانروایان بی رقیب کنونی، به نرخ روز صادر میفرمایند. حتا این بیماری نگارشی و مطبوعاتی در وجود آنانی نیز سرایت نموده که طی سالهای دهه 80 به وفرت « **حقیقت انقلاب ثور**» گفتند و نوشتند؛ ولیک حالا در فصل جدید تحولات نیو لیبرالیزم (!) از طریق نشرات " B.B.C"، با سایرینند گوهایی صدای امریکا، صدای آلمان و شبکه های تلویزیونی آریانای مسکینیار، آریانای بیات، پیام افغان و امثالهم همنا گردیده، واژه « کودتای ثور» را بکار میبرند.

خواننده عزیز! شما خود قضاوت فرمایید: آیا این هموطنان گرامی مان، دیروز دروغ میگفتند ویا امروز با چنین دروغ پراگنی ها در پی مغشوش ساختن ذهنیت عامه برآمده اند؟

از همه جالبترین که، وقتی از بی امنیتی، بی ثباتی، فقر، مرض، بدبختی، بی سوادی، فساد اداری، قچاق مواد مخدر، بی قانونی، بی عدالتی و وضعیت مصیبتبار کنونی دولت مافیایی کرزی حرف زده میشود؛ موجودیت فعلی این همه ناهنجاری ها را ناشی از حوادث سه دهه اخیر می پندارند، بدون این که بین خوب و بد، حق و باطل، راست و دروغ، سپید و سیاه، ارتقاء و ارتجاع؛ تفکیک بعمل آورده باشند.

اگر کتاب « افغانستان در مسیر تاریخ » تألیف علامه مرحوم غبار بدقت مطالعه گردد، بخوبی قابل دریافت است که در طول تاریخ در این سرزمین، از جمله پیش از رویداد هفتم ثور 1357 در میهن ما از عدالت، مساوات، برادری، برابری، دموکراسی، سعادت و خوشبختی، امنیت و آرامش عام و تام خبری نبود. پس این پرسش پیش می آید که آیا کلیه فرمانروایان پیشین در افغانستان با رأی سری، مساوی، مستقیم و همگانی مردم در فضای کاملاً آزاد و دموکراتیک انتخاب شده بودند یا خیر؟

بخاطر جلوگیری از اطاله کلام، اگر از ذکر حوادث و رویداد های گذشته های دور صرف نظر کنیم و توجه خویش را بیشتر به وقایع تاریخی دو سده اخیر متمرکز سازیم؛ معلوم نیست که این مدعیان واقعه نگار (!) به خانه جنگی ها، لشکر کشی ها، قتل و خونریزی ها و سرسپردگی به بیگانه گان را که حکام خانواده های سدوزایی و محمد زایی بمنظور رسیدن به تاج و تخت در این سرزمین روا داشتند و دامنه پهناور خراسان پرفروغ را به پارچه ها تقسیم و تجزیه نمودند و بخش باقی مانده را " افغانستان" نام گذاشتند؛ چی تعریف و

تلقى میکنند؟ " کودتا"، " انقلاب"، " قیام توده های مردم" (!) ویا" پادشاه گردشی خونبار و زنده گی برانداز خانمانسوز"؟

هرگاه " کودتا" را حرکت مسلحانه قدرت مندان عالیرتبه نظامی دستگاه حاکم (شامل: برادران و پسران فرد اول کشور، وزیردفاع، فرماندارکل قوای مسلح، صدراعظم و بعضاً جنرالهای مقتدر اردو) بمنظورگرفتن قدرت سیاسی و ساقط کردن حاکمیت و برانداختن رهبران، از اداره کشور، تعریف نماییم؛ دراین صورت سنگبنای کودتاهای خونین را درافغانستان پسران تیمورشاه درانی گذاشتند وادامه دهنده این راه پسران وبازمانده گان سردار پاینده محمدخان محمدزایی و سردارسلطان محمد خان طلائی شدند که همه بخاطرتصاحب قدرت و تقسیم منفعت با همدیگر جنگیدند؛ کشورمان را میان استعمارگران انگلیس و زمامداران دولتهای همجوار، در معرض معامله و فروش قراردادند؛ خون صدها هزار انسان جامعه مان را درجهت کسب منافع شخصی ریختند و افغانستان را برای سده ها ازهمپایی با کاروان تکامل جوامع بشری، بازداشتند.

بلی! بروایت تاریخ حوادث درکشورمان به گونه زیرین رقم خورد:

- شهزاده محمود بدستور و هدایت مستقیم انگلیسها ودرتبانای با شاه قاجار ایران، برادرش شاه زمان را که زمامدارمقتدر، کارآگاه و طرف تایید نسبی مردم بود؛ بزورتنگ و از طریق جنگهای خونین، از قدرت سرنگون کرد، زندانی ساخت و کورنمود که این حادثه بشکل آتی ثبت اوراق زرین تاریخ گردیده است:

« به این صورت در نتیجه سیاست مخالفانه استعماری انگلیس و حرص و جهالت حکومت قاجاری ایران مخصوصاً اغراض شهزاده محمود و عده از فنودالهای مقتدر درانی، دولت بزرگی به نفع استعمار درآسیای وسطی برافتاد و افغانستان بار دیگر در سرایشی انحطاط سیاسی و اقتصادی فرو افتاد.

دوسال از خلع زمانشاه گذشته بود (1803) که ولایت خراسان را که سالانه یک میلیون روپیه و پنجاه هزار خروار غله مالیات داشت، دولت قاجاری ایران گرفت و بعدها دولت روسیه به مرو دست انداخت. پنجاب بعد از زمانشاه در تحت اداره رنجیت سنگ اعلان استقلال کرد. از تاریخ عزل زمانشاه تا 20 سال (دوره حکمرانی برادران وزیرفتح خان) قلعه اتک، ملتان، کشمیر، دیره غازی، دیره اسمعیل وپشاور، یکی پی دیگری ازافغانستان جدا و به حکومت جدید الظهورسکته پنجاب الحاق گردید، تا بدست انگلیسها رسید.

این تجزیه و انتزاع پارچه های مختلف مملکت تا اواخر قرن نهم طول کشید و بالاخره سیاست انگلیس، افغانستان قدیم [خراسان پرفروغ دیروز] را درقلب کوچک و فشرده کنونی درآورد (البته به کمک عده از فنودالهای مقتدر داخلی).

جا نشینان بی کفایت زمانشاه هم، مجدداً توسعه سیستم ملوک ا لطوایفی را در افغانستان بار آوردند و کشور را قرنی به عقب راندند. (1)

- پسران سردار پاینده محمد خان محمد زایی و نواده هایش درپروسه تصاحب قدرت سیاسی؛ بمنظور تسکین حرص سیری ناپذیر و تقسیم مناطق افغانستان، شدید ترین جنگهای فاجعه بار را براه انداختند؛ دهها هزار انسان را ا زدم تیغ کشیدند و قربان هوسبازی های آدمندان خویشتن ساختند تا آن جا که ازکشتن ، کورکردن، زندانی نمودن و تبعید نزدیک ترین وابستگان خود نیز دریغ نورزیدند.



امیر عبدالرحمان خان (6)

بطور مثال، امیر عبدالرحمان خان که درکشتن، بداربستن، چشم کشیدن و انجام انواع شکنجه های ضد انسانی سرآمد روزگار بود؛ آن عده مبارزین و آزادیخواهان افغانستان را که در جنگهای سرنوشت ساز در مقابل انگلیسها شجاعانه رزمیده بودند و از خود حماسه های ماندگار بجا گذاشتند؛ از روی خلوص نیت و با قلبهای پاک، این سردار فراری جیون و معامله گر را، صاحب تاج و تخت، قدرت و مقام نمودند؛ نیست و نابود کرد و با این عملکرد جنایتکارانه خود، نفرت ابدی را نصیب شد که سر انجام با نشاندن جام زهر توسط پسر ارشدش سردار حبیب الله خان، به حیات ننگینش پایان داده شد و امیر جدید با این القاب دروغین « سراج الملت والدین » برمسند قدرت تکیه زد که در تاریخ به شکل زیر درج است:

« یکی از اطبای محرم و معتمد امیر مرزا محمد ابراهیم مرد مورخ و ادیب بود که معالجه و ادویة امیر تحت نظر او قرار داشت، چنانیکه طعام امیر زیر نظر ناظر محمد خان مهردار سلطنتی (بعدها امین اطلاعات) تهیه می شد. در هر حال هنگام بیماری آخرین امیر در باغ بالا، مرزا از اطاق بغرض کاری خارج عمارت رفت و برگشت. در همین مدت بود که بامیر [به امیر] جامی از دوا نوشانده شده بود. مرزا در عودت جام خالی را در دست پیش خدمتی دید، بگرفت و بوئید و پرسید که این چیست؟ پیش خدمت جواب داد جام دوایی است که سردار صاحب کلان (سردار حبیب الله خان) به امیر صاحب داد. در همین لحظه سردار از اطاق امیر خارج شد و سلی محکمی بروی مرزا کشید و گفت امیر صاحب خواب است و تو بلند حرف میزنی. آنگاه پیش خدمت را با جام مرخص کرد و خود به اطاق امیر برگشت. فردا روز شنبه 9 جمادی الثانی 1391 قمری (1901 مسیحی) امیر عبدالرحمن خان از دنیا درگذشته بود. تا سه روز مرگ امیر خاموش نگهداشته شد و ترتیبات عسکری و بیعت به امیر حبیب الله خان گرفته شد. هیچکس درکشور از این تبدیلی شاهی ناراض نبود و همه در مرگ آن پادشاه خشمناک شادمانی میکردند. حتی بعد از مرگ امیر بعضی ها در مرقد او آتش زدند و خانه سامان باشی مزار او نفیس خان پنجشیری مورد عتاب و مجازات امیر حبیب الله خان قرار گرفت و در تعداد محافظین قبر افزوده گشت.

امیرحبيب الله در ده میزان میت پدر را در کابل آورد و دفن نمود، در حالیکه خودش قبل از مراسم تدفین پدر از طرف سپاه و دربار کابل [نه از جانب عموم مردم افغانستان] به پادشاهی اعلام شده بود.

اما مرزا محمد ابراهیم خان 18 سال دیگر از دربار و مأموریت رسمی مطرود و در خانه خود منزوی ماند و حتی قیمت ادویه بی که برای امیر عبدالرحمن خان ساخته بود بالای او حواله و تحصیل گردید. بعد از گذشته شدن امیرحبيب الله خان مرزا مجدداً طرف نوازش شاه امان الله خان قرار گرفت و آنگاه این قضیه را با دوستان نزدیک خود در میان نهاد. «(2)

- امیرحبيب الله خان بعد از قتل پدر خواست تا لکه های خون و جنایات سلطنت را با گزینش برخورد ملایم تر با مردم و تبارز چهره تقلبی زهد و تقوای مذهبی، از دامان خانواده اش بزداید. اما این فریب و نیرنگ دیرپا باقی نماند:

امیر قیود حجاب و گشت و گذار را بالای زنان قایم نمود و امر کرد که هیچکس در یک زمان از چهار زن نکاحی بیشتر داشته نمیتواند؛

اودستور داد که غلامان و کنیزان دوران پدرش بعد از این در معرض خرید و فروش قرار نگیرند؛ اما بعدها خود بیشتر از 100 زن و دختر زیبا روی را به عناوین مختلف در حرمسرای شاهی جهت هوس رانی و برا ورده ساختن خواهشات نفسانی بخدمت گرفت؛

امیرحبيب الله هدایت داد تا قضایای تمام زندانیان (زن و مرد) باقی مانده از دوران پدرش تحت بازرسی قرار گیرد؛ کسانی که بی دوسیه اند رهانشوند و زندانیان دوسیه دار را، بعد از اكمال تحقیق بحضور خودش آورند تا تعیین مجازات کند.



امیرحبيب الله و زنان حرمسرای (6)

امیر در کتاب محبوسین کوتوالی کابل، بقلم خود چنین نوشت:
« سرازامروز 29 ذیقعدہ 1330 قمری کورکردن انسان موقوف و عوض آن 12 سال حبس، عوض گوش بریدن 6 سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیرشرعی 10 سال حبس مقرر شد... ». (3)

اما در عین زمان امیرمقررات وضع کرده خودش را دردمورد آتی بدین گونه نقض نمود:

- « سردار محمد عظیم خان پسر سردار محمد اسمعیل خان نواسه سردار محمد اسحق خان که از ماورانهر [ما وراء النهر] به افغانستان برگشته و درخاته سردار محمد عزیزخان نادر در قلعه چه بینی حصار کابل منزل گزیده بود، خوابی دید که با البسه سرخ سوار اسپه است. رفقای جوانش تعبیر کردند که روزی شاه خواهی شد. این خواب و تعبیر به امیر راپور داده شد و جوان بیگناه در ارگ محبوس و مجلس قضایی از سران سرداران محمد زایی تشکیل گردید. در این مجلس اکثریت طرفدار حبس یا تبعید متهم بودند ولی سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله رأی به کشتن آن بیگناه داد. نائب السلطنه سردار نصرالله خان چاقوی کوچک خودش را از جیب کشید و نشان داد و گفت که با این آله کوچک میتوان اشتری را ذبح نمود همچنین دشمن خوردی [خُردی] میتواند پادشاه بزرگی را از بین ببرد. پس امیر حبیب الله خان امر کرد متهم جوان را در باغ ارگ بردند و وحشیانه سنگسار کردند (ثور 1291)»؛

- «همچنین امیر حبیب الله خان در آغاز سلطنت خود زن جوانی (میرمن بنت سردار محمد سرورخان) را که به گناه معاشقه و آنهم در عهد امیر عبدالرحمن خان بدست مرزا محمد حسین خان کوتوال کابل، از دو چشم نیشتر زد و آن زن زیبا خودش را با براده الماس بکشت، در حالیکه محبوب او (محمد ابراهیم پسر استاد احمد نجار باشی) که یکی از قشنگترین جوانان کابل بود قبلاً بدار آویخته شده بود...» (4)

نتیجه این که: امیر حبیب الله خان که دست پرورده پدر خونخوارش امیر عبدالرحمن خان بود و به قول معروف "عاقبت گرگ زاده گرگ شود" در حالی که پدرش را بخاطر تسریع انتقال قدرت با نوشتن جام زهر بکشت؛ جوانی که صرف هوای پادشاهی را در خواب دیده بود، سنگسار کرد؛ تعهدش را در مورد حقوق انسانی زنان نقض نمود؛ در برابر خواست ترقیخواهانه و وطنپرستانه مشروطه خواهان و "جمعیت سری ملی" که خواهان تبدیل حکومت مطلق العنان به یک حکومت مشروطه، تحصیل استقلال افغانستان و نشر تمدن و فرهنگ جدید در کشور بودند، نیز راه و رسم پدر و سایر امیران پیشین را برگزیده، نهضت مشروطیت را سرکوب خونین کرد؛ تعدادی از اعضای این حزب را لقمه های دهن توپ ساخت و متباقی را رهسپار زندانها کرد....

و اما امان الله خان عین الدوله، رادیکال ترین فرد خانواده سلطنت، در زیر تأثیر اندیشه های ترقیخواهانه محمود طرزی، با پیوستن به "حزب سری ملی" زمینه سقوط سلطنت پدر را با طرح برنامه کودتای نظامی فراهم آورد.

سرانجام امیر حبیب الله خان به اساس تصمیم و فیصله "حزب سری ملی دربار" (توسط شجاع الدوله خان فراشباشی، همکار عین الدوله) در ماه فبروری (1919) در شکارگاه کله گوش لغمان ترور، و تاریخ پدر و پسر با تفاوتی چند تکرار گردید.

بعد از قتل امیر، نصر الله خان نائب السلطنه در جلال آباد و امان الله خان عین الدوله در کابل اعلام سلطنت نمودند.



شاه امان الله با افسران نظامی (6)

ولی سیر حوادث و سمت شتابنده تکاملی تاریخ با اندیشه های آزادی خواهی و تجدد پسندی امان الله جوان بود، طوری که: «او گفته بود که من تاج سلطنت را با شرط استقلال و آزادی داخلی و خارجی افغانستان پذیرفته ام و هم اشاره به لزوم توجه درزندگی سپاه کشور نموده بود، لهذا درهرجائی که مخالفت با امیر احساس شد عسکر محل بطرفداری شاه جدید مداخلت کرد. مثلاً درقطغن ناظرمحمد صفر خان والی که مربوط بدسته نائب السلطنه بوده و بیعت نامه بنام او ترتیب کرده بود، از طرف عسکر معزول و محبوس و بکابل تحت الحفظ فرستاده شد. درمیمنه همچنین جنرال عبدالغفارخان گرفتارطرفداران دولت جدید گردید، بعدها درهرات نیز این واقعه تکرار شد. درجلال آباد همچنین شد، سپاه ازبکین خود یکنفر عسکرهراتی بنام غلام رسول خان را وکیل قوماندان خویش قرار دادند. این قوماندان جدید عسکر محافظ بالای خزانه و گدام و جباخانه و تمام ادارات دولتی بگماشت و خطبه بنام امیر امان الله خان بخواند، بیرق شاهی نائب السلطنه را ازبام عمارت فرود آورد و نائب السلطنه را با احترام تحت نظر و حفاظت نگهداشت، سردارمحمد نادرخان سپهسالار و خاندانش را با مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک محبوس و توسط قشون محافظ بزیرقومانده شاه علی رضا خان کندک مشربکابل فرستاد و هم بیعت سپاه را توسط نمایده خود بدربارکابل روانه کرد. این فعالیت سپاه نمونه بارز نظم و دسپلین اردوی افغانستان بود، درحالیکه هیچ خونی ریخته نشد و تخریباتی بعمل نیامد.» (5)

بدین ترتیب نائب السلطنه به کابل انتقال و محبوس گردید؛ عین الدوله سلطنت افغانستان و استقلال کشور را اعلام و صفحه نوینی درتاریخ سرزمین باستانی مان به نام شاه امان الله رقم زده شد و کودتای نظامی درون دربارسلطنتی برخلاف دوره های پیشین؛ راه را درمسیر حصول استقلال سیاسی افغانستان باز و زمینه های عینی را برای آبادی کشور و خوشبختی مردم ما، هموار و مساعد نمود.

پایان بخش اول

ادامه دارد

مأخذ:

- 1- افغانستان در مسیر تاریخ ج اول ص (391)
- 2 - افغانستان در مسیر تاریخ ج اول ص (699)
- 3 - افغانستان در مسیر تاریخ ج اول ص (701)
- 4- افغانستان در مسیر تاریخ ص (701)
- 5- افغانستان در مسیر تاریخ ج اول ص (743- 744)
- 6- Williams Afghan Media Project

(بخش دوم)

از جنبش مشروطیت دوم تا پیکار دادخواهانه نهضت دموکراتیک افغانستان!

الف- دوران زمامداری شاه امان الله:

طوری که در بخش اول این مقال گفته شد، به ادامه فعالیت طرفداران نهضت مشروطیت اول؛ مشروطیت دوم، سه هدف عمده و اساسی: (تبدیل سلطنت مطلق العنان به نظام مشروطه؛ تحصیل استقلال سیاسی، تأمین حقوق و آزادی های فردی؛ نشر و اشاعه فرهنگ جدید و وارد شدن افغانستان در شاهراه تکامل و پیشرفتهای اقتصادی- اجتماعی) را در دستور کارش قرار داد؛ امیر حبیب الله خان را که به یک مانع بزرگ در برابر تحقق این خواسته های ترقیخواهانه نهضت و حزب سری ملی قرار گرفته بود؛ از میان برداشت و شهزاده امان الله، شخصیت مرکزی و توانمند این جمعیت، با دستیابی به قدرت، برنامه کاری خود را در زمینه پیاده نمودن اهداف ذکر شده، در 28 فبروری 1919 این گونه اعلام نمود:

« ای ملت معظم افغانستان! من هنگام شهادت پدر و کالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بارسنگین امانت را متوکلاً و معتصماً بالله بعهدہ گرفتم. وقتیکه ملت بزرگ من تاج شاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرتهای مستقل جهان، در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد، ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هرگونه تجاوز و ظلمی محفوظ و مردم فقط باید مطیع قانون باشند و بس. کار اجباری و بیگارد تمام رشته ها ممنوع و ملغاست. حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتوانند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام خود را حاصل نمایند. من در اجراء امور کشور مشورت را بحکم و شاورهم

فی الامر رهبر قرار خواهم داد. ای ملت عزیز و ای قوم باتمیز در حفظ دین و دولت و ملت بیدار و درنگهبانی وطن خویش هوشیار باشید. من از خداوند برای شما و اهل اسلام و کلیه بنی نوع انسان خیر و سعادت میخواهم...» (1)



سوقیات سپاه افغانستان 1919 (12)

شاه جوان همینکه حمایت مردم و سپاه را در داخل، بهبود اوضاع را در مقیاس منطقه و بین المللی، بویژه پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتوبر 1917 را در همسایگی افغانستان به نفع آزادی مملکت میدانست؛ بتاريخ 3 مارچ 1919 طی نامه ای عنوانی نماینده دولت انگلیس در هند، خواهان تجدید نظر در معاهده 1905، یعنی استقلال افغانستان گردید؛ بمجرد استتکاف دولت انگلیس از دادن جواب و درک تحرکات نظامی قوای دشمن در سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان؛ بدون تعلل به سوقیات سپاه در آن سمت ها مبادرت ورزید، که در نتیجه قیام سوم مردم آزادیخواه افغانستان بر ضد استعمارگران انگلیس بتاريخ 3 می 1919 آغاز و بتاريخ 3 جون سال متذکره پیشنهاد متارکه و ختم جنگ از جانب انگلیسها ارائه و در گام نخست معاهده صلح راولپندی در 8 اگست 1919 بین نماینده های طرفین به امضاء رسید؛ ولی از این که معاهده مذکور بصورت یکجانبه، به نفع انگلیسها انجام یافته بود؛ رئیس هیأت افغانستان مواخذه و مجازات گردیده، معاهده دوم در 22 نوامبر 1921 از جانب وزرای خارجه دو کشور، بداخل (14) ماده به امضاء رسید، که در مواد اول و دوم آن چنین آمده است:

- « ماده 1- دولتین علیتین برتانیه و افغانستان بالمقابل تمامی حقوق استقلال داخلی و خارجی یکدیگر خود شانرا تصدیق نموده محترم می شمارند.

- ماده 2- دولتین علیتین عاقدین بالمقابل سرحدات هندوستان و افغانستان را بطوریکه دولت علیه افغانستان بموجب ماده پنجم عهد نامه که بتاريخ 8 اگست 1919 عیسوی مطابق 11 ذی قعدة الحرام 1337 هجری در راولپندی انعقاد یافته است قبول کرده بود قبول مینمایند...» (2)

متن ماده 5 قرارداد راولپندی: « دولت افغانستان سرحد بین افغانستان و هندوستان را که امیر مرحوم قبول نموده بودند، قبول مینمایند (!) و نیز متعهد میشوند که قسمت تحدید نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر در جائیکه حمله آوری از جانب افغانستان در این زمان واقع شد، بواسطه کمیشن دولت بهیه برتانیه بزودی تحدید شود (!) و حدی را که کمیشن دولت بهیه برتانیه تعیین نماید قبول بکنند (!) عساکر دولت بهیه برتانیه بر این سمت در مقامات حالیه خود خواهد ماند تا وقتیکه تحدید حدود مذکور بعمل بیاید.» (3)

همچنان در ماده هفتم معاهده 1921 آمده است: « هر مالیکه بموجب ماده 6 منجانب دولت علیه افغانستان وارد کرده شود برای اینکه فوراً با افغانستان حمل کرده شود هیچ حق گمرک در بندرهای هندوستان برتانیوی گرفته نخواهد شد...» (4)

و اما آگاهان سیاسی و مورخان کشورمان را عقیده بر این است که ما در عرصه نظامی قوت رزمنده گی و در میز مذاکرات ضعف سیاسی خود را به نمایش گذاشتیم و « انگلیس شکست نظامی خود را با یک فتح سیاسی تلافی کرد » (5)

ولیک در یک اثر تاریخی دیگر چنین میخوانیم : « بموجب احکام این معاهده که در آن مواد مربوط به مناسبات سیاسی دو کشور با نهایت دقت و احتیاط به شکل متوازن ترتیب یافته حکومت انگلستان سرانجام استقلال افغانستان را درامورد داخلی و خارجی به الفاظ صریح و واضح تصدیق نموده موافقت کرد که وزارت مختارهای دو کشور در پایتخت های یکدیگر تأسیس گردد. در مقابل حکومت افغانستان هم به الفاظ واضح و صریح خط دیورند را به عنوان سرحد دو کشور تأیید نمود و به این صورت از تمام مدعیات خود در ماورای خط مذکور منصرف گردید و در این قسمت هیأت انگلیسی از کوشش هیأت افغانستان برای حفظ مساوات و تقابل در احکام عهد نامه ماهرانه به سود خود کار گرفت به این معنی که در ماده یازدهم طرفین متعهد شدند تا در صورت اقدام به عملیات حربی علیه قبایل داخل حوزه شان قبلاً از موضوع به طرف مقابل اطلاع بدهند و این چیزی بود که هر نوع ادعای افغانستان را درباره داشتن روابط خاص با قبایل ماورای سرحد دیورند نقض می کرد. در قسمت تجارتي دولت برتانیه حق عبور مال التجاره مربوط به افغانستان را از خاک هند تصدیق نمود اما در مورد اسلحه و مهمات حربی این حق را به حصول اطمینان از حسن نیت افغانستان و عدم استعمال سلاح و مهمات علیه هند مربوط ساخت و چنانچه بعداً خواهیم دید از این قید بعدها به زیان افغانستان بهره برداری نمود حتی در قسمت عبور اموال تجارتي افغانستان از خاک هند هم افغانستان را به تادیبه محصول گمرکی با اعاده آن پس از خارج شدن مال از هند مجبور ساخت که وجوه هنگفتی از دارایی این کشور همراه در اختیار مقامات هندی قرار می گیرد.

اندى پس از امضای این عهد نامه نمایندگی های سیاسی دو کشور به رتبه وزیر مختار در پایتخت های دو جانب تأسیس گردید... » (6)

بعد از کسب استقلال سیاسی افغانستان، خط سیر حرکت طبقات و اقشار جامعه از هم جدا گردید. طبقه اشراف و فئودال و قشر روحانی وابسته به دربار سلاطین مستبد و ستمگر پیشین، با سلب شدن امتیازات مستمری شان، در ضدیت با دولت قرار گرفتند؛ ولی روشنفکران تحول طلب پیرو خط نهضت مشروطیت اول و دوم، که دارای نظریات مترقی و خواهان تحولات بنیادی در کشور بودند؛ شاه امان الله را در مورد تنظیم و تطبیق اهداف ترقیخواهانه دولت نو بنیاد، یاری و مساعدت نمودند.

مهمترین کاری که در این دوره صورت گرفت، همانا تدوین اولین قانون اساسی افغانستان بود که : « در جرگه کبیر (872) نفری در جلال آباد مرکب از نمایندگان ملت و اعضای حکومت تصویب و متعاقباً در جرگه کبیر پغمان (منعقد در سرطان 1303 شمسی) به تصویب و امضاء رسید... » (7) که بموجب این قانون برای اولین بار در افغانستان قدرت بی حد و حصر سلطنت مطلقه در چهارچوب نظام شاهی توسط قانون و موسسات سیاسی مثل هیأت وزرا و شورای دولت و محاکم محدود گردید و بخشی از حقوق و آزادی های دموکراتیک شهروندان ، مانند آزادی بیان، نشریات، مسئولیت مسکن و محرمیت مکاتیب و غیره بصورت نسبی تأمین شد.

همین گونه در این دوره بود که تعدادی از قوانین دیگر به نام نظام نامه ها وضع و تصویب گردید که در طرح و تدوین آنها نقش اعضای نهضت مشروطیت دوم، مانند محمود طرزی، عبدالهادی داوی ، میرسید قاسم خان، عبدالرحمان لودین، تاج محمد پغمانی، میرغلام محمد غبار، محمد انور بسمل و غیره بازتاب روشن دارد.



عبدالهادی داوی (12)

در این دوره پس از انفاذ قوانین، به سلسله تطبیق ریفورمهای ترقی خواهانه، در بخش فرهنگی نیز تحولات اساسی رخ داد :

« طبق ماده 68 قانون اساسی نخستین افغانستان تحصیل معارف تا درجه ابتدائیه اجباری و دریای تخت به علاوه لیسه حبیبیه، لیسه های امان و امانی توسط پروفیسران فرانسوی و جرمنی و استادان داخلی تاسیس گردید. مکاتب رشدی غازی، رشدیه استقلال، تلگراف، رسامی، نجاری، معماری، السنه، زراعت، دارالعلوم عربی، رشدیه مستورات، رشدیه جلال آباد، زراعت، رشدیه قندهار، رشدیه هرات، رشدیه مزار شریف، رشدیه قطغن، مکتب پلیس، موزیک، قالین بافی، آرچتکت، تدبیر منزل زنانه، مکتب طبیه، مستورات و بیشتر از 322 باب مکاتب ابتدائیه در تمام ولایات کشور باز شد. تعداد طلبه مکاتب ابتدایی تا (1927) به

" پنجاو یک هزار " نفر رسید. در لیسه ها و مکاتب رشدی و مسلکی " سه هزار " نفر طلبه تحصیل می کرد و این غیر از مدرسه نظامی بود.

از سال 1923 تا 1927 کتب درسی از طرف وزارت معارف طبع گردید و مطبوعه معارف تاسیس شد. چند صد نفر طلبه افغانی در ممالک اتحاد شوروی، جرمنی، فرانسه، ایتالیا و ترکیه به حساب وزارت معارف مشغول تحصیل شد و سال دیگر یکعده دختران افغانی در ترکیه به غرض تحصیل اعزام و فرستادن یک عده طلبه نظامی در انگلستان در نظر گرفته شد....

همچنین دولت سینمایی در کابل و تیاتری در پغمان دایر کرد و سیزده جریده و مجله به مصرف دولت در کابل و ولایات منتشر ساخت از قبیل: ارشاد النسوان، اتحاد مشرقی، روزنامه افغان، مجله معرف معارف

(بعداً آئینه عرفان) ، جریده هفته و آرامان افغان، مجله اردو، جریده اتفاق اسلام، جریده اتحاد، روزنامه ابلاغ، جریده بیدار، روزنامه حقیقت، جریده انتقادی ستاره افغان، جریده طلوع افغان....» (8)



شاه امان الله در پغمان (12)

برطبق ماده 11 قانون اساسی که گفته شده بود: «مطبوعات و اخبارات داخلی مطابق نظامنامه مخصوص آن آزاد می باشد» در سال 1927 برای اولین بار جریده هفته گی انیس از طرف موسس و نویسنده آن غلام محی الدین انیس در 12 صفحه و جریده هفته وار نسیم سحر به مدیریت احمد راتب در چهار صفحه، انتشار یافتند، که اکثر مقالات از جانب عبدالهادی خان داوی نوشته می شد.

طوری که درسطور بالا تذکریافت، در درون دستگاه دولت و کابینه، تضاد های عمیق و موضعگیری های متفاوت اندیشوی وجود داشت. درحالی که محمود طرزی وزیرخارجه بمتابۀ یکی از پیشگامان جنبش مشروطیت دوم و مبارز آشتی ناپذیر ضد استعمار، طرفدار تغییرات اساسی و تحولات بنیادی، به شمول استقرار نظام مشروطه درکشور بود؛ ولی عبدالقدوس خان صدر اعظم با سایر عناصر ارتجاعی دستگاه دولت، با تمام نظریات ترقی خواهانه طرزی و شخص شاه امان الله، موضع مخالفت را درپیش گرفتند. چنانچه اودرنامه ای عنوانی حضرات مجددی اینگونه عقده گشایی میکند:

« جنابان فضایل نشانان شرافت بنیانان شمس المشایخ صاحب و نور المشایخ صاحب را حضرت الهی از آفات ارضی و سماوی محفوظ و مسلم دارد... آن جناب به خوبی از عریضه سابقه ام آگاه می باشند که از حضور اعلیحضرت درخواست نموده بودم که چهار ساعت موقع شرفیابی مواجه جنابان داده شود تا آنچه را که فرض منصبی منست به حضور شما بغرض گردن خلاصی اخروی به عرض رسانده، بعد از آن وجود مبارک شان رابه خدا وند سپرده و خود را پیاده شطرنج و جزء بیجان بدانم و دراطاعت اولوالامرجان دهم و زبان نگشایم دو دفعه که شرفیابی برایم حاصل شد شمایان نبودید و ناظر صاحب خارجه (محمود

طرزی) دربین بود و من از اظهار مطلب بازماندم زیرا در یک فقره راه و رأی ناظر خارجه مخالف رایم بود وگر با من می پیچید و نظر اعلیحضرت هم آنطرف می بود، بدون خجالت چیزی بدست نمی آمد، اینک شمه بی از نظر خود را به واسطه آن جنابان خلاصه می نمایم: نصارا در مورد مسلمانان دو نوع حمله دارند یکی با شمشیر و دیگر با قلم و فریب، از حمله اول ملت و دولت را در حساب می گیرند و در حمله دوم شخص شاه در نظر است که ملت را به گردن دولت می اندازند و نتیجه آنها

" اصول مشروطیت " است که سیزده سال پیشتر « پایونیر » از آن ذکر کرد و گفت: مشروطیت در ترکیه و ایران به سببی مستحکم شد که مردم لذت آزادی چشیده بودند؛ و اما در افغانستان برعکس ترکیه و ایران مشروطیت ثمری نداد برای ویرانی این دولت کدام سردار نامدار یا ملای بیرق دار و یا خان با اعتبار به کار است.

من میدانم که برای دولت انگلیس قوت حمله و حواله شمشیر بالای ملت و دولت افغانستان مانده و آنچه مانده فریب است که عبارت از «مشروطیت» است و علاج آن این است که « از طرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واحب القتل» دانست و بعد از آن برای تعلیمات علوم جدید دست و آستین را بالانمود. خواستم که در قندهار نیز تعلیم علوم جدید را جاری نمایم. لیکن به حکم شرع باید میکروب مشروطه از بین برده شود از آنست که از علمای اینجا سوالی نموده و جواب گرفتم و به غرض استحضار شما فرستادم اگر لازم بدانید تقدیم حضور نموده دروازه این « فریب » را بند نمائید...» (9)

از مطالعه این جریانات فهمیده میشود که نهضت امانی و جنبش مشروطیت دوم از یکسو با استعمار انگلیس درگیر بود؛ از طرف دیگر قوتهای ارتجاعی در داخل کابینه و خارج از آن در سراسر افغانستان علیه نظام مصروف دسیسه سازی و توطئه چینی بودند.

بلی، همین اتحاد مثلث شامل نیروهای ارتجاعی درون حاکمیت با روحانیون وابسته به دربار سلاطین ستمگر پیشین، در تحت رهبری دولت انگلیس بودند که از طریق سازماندهی شورشهای ارتجاعی در پکتیا و ننگرهار توانستند دولت را از تطبیق ریفورم های بنیادی به نفع توده های مردم باز داشته ، حمایت مردم را از آن بزدایند.

البته در این راستا اشتباهات شخص شاه نیز نقش تعیین کننده را در سرکوب این نهضت بجا گذاشت که مختصری از آن را برمی شماریم:

1- بزرگترین اشتباه شاه امان الله این بود که پس از سرنگونی رژیم قرون وسطایی پدرش و کسب استقلال کشور و پیش کشیدن ریفورم های بنیادی در افغانستان؛ کادرهای ملی مؤمن و معتقد به این تحولات را در جهت پیاده کردن اهداف نظام، بسیج، متشکل و منسجم نه نمود؛ بلکه برعکس دولتی را از ترکیب عناصر مترقی و مرتجع ساخت و آنها را در کنار هم قرارداد که یک بخش دولت در جهت تطبیق ریفورم ها کار صادقانه می نمودند و بخش دیگری بر ضد آن اهداف، فعالیتهای دشمنانه و خرابکارانه را انجام میدادند. بدین ترتیب دشمنان تاریخی نهضت امانی فعالیتهای تخریبی خویش را در درون حاکمیت انجام و دولت جوان نوبنیاد را زیر ضربات شدید درونی قراردادند؛

2- اشتباه دیگر شاه این بود که هیچگونه کار مثمری را در جهت رشد و تکامل کمی و کیفی " حزب سری ملی"، ایجاد پایگاه توده یی آن در میان مردم و اتخاذ تصامیم سرنوشت ساز را بر مبنای خرد جمعی، اعضای حزب و اهل بصیرت انجام نداد؛ بلکه به پیشنهاد های اعضای این حزب که خواست نخستین شان استقرار نظام مشروطیت بود؛ نیز تمکین نه نمود؛ اعضای حزب را مأیوس و به تدریج از کنار خود دور کرد و جای آنان را عناصر فاسد، رشوه خوار، مرتجع و عقبگرای پیرو اندیشه های قرون وسطایی گرفت:

« یک قسمت دیگر مامورین بزرگ که با سیاست خارجی آشنایی و با سیاست داخله دلچسپی نداشتند فقط مشغول رشوت خوردن و پول اندوختن بودند و بس. در مقابل، شاه تنها مانده بود و دیگر حزبی و مشاورینی با کفایت نداشت. آن رجال فعال و هم عقیده قدیم او که در راه تبدیل رژیم خدمت کرده بودند، نیز به آهستگی از پهلوی شاه دور ساخته شدند، بعضی در ولایات داخله و بعضی در سفارت های خارج و دور از مرکز منصوب گردیدند.

باین صورت صحنه سیاست و اداره برای اشخاص مخالف دولت بازتر می گردید، و بعد از انهدام دولت معلوم شد که چگونه بعضی رجال عمده دولت در اغتشاشات خوست و شنوار و کاپیسا دست داشتند. یک حاکم عالی دولت (امرالدین خان هندی) به غرض مشتعل ساختن مردم پاکتیا درمجامع عام قانون را جانشین شریعت معرفی می کرد، و یک والی دولت درهرات (محمد ابراهیم خان) توسط محمد محفوظ خان هندی قوماندان کوتوالی، محبوسین را آن قدر گرسنگی میداد تا در بام محبس بالا شده، صلوات می کشیدند و آذان میدادند و شهریان هر روزی این درامای تکرار را میدیدند. یک نفروالی دیگر (عظیم الله خان) بدون مدافعه ولایت قطغن و بدخشان را دربیعت بچه سقا [حبیب الله کلکانی] داخل نمود. و یک والی دیگر (علی احمد خان والی کابل) بنام تنظیم اداره درکاپیسا می رفت و با حبیب الله بچه سقا و سید حسین محرمانه عهد و پیمان می بست و دیگری (احمد علی خان رئیس تنظیمه) درکاپیسا و پروان میرفت و دهاره دزدان را با اسلحه دولت مجهز می کرد. یک قوماندان نظامی (محمد گل خان مهمند) هم عامداً هنگام اشغال شنوار پست خود را درجلال آباد ترک می کرد و دهها مثال این. کتله های دهقان کشور نیز به مرور [زمان] زیرضربات مالیات روزافزون و رشوت مامورین و بی اعتنائی دولت کوفته و متنفر و آماده هرگونه قیامی می شدند.

البته سیاست مخالفانه خارجی می توانست ازین زمینه مساعد برای انهدام دولت مخالف خود استفاده کند، خصوصاً که دولت امانیه تمام دروازه های کشور را بر رخ هرگونه اشخاص خارجی و مخصوصاً مسلمانان مستعمراتی بازگذاشته بود. دولت هنوزتشکیلات ضد جاسوسی نداشت و دایره ضبط احوالات او فقط مصروف تعقیب دوستان دولت بود نه از دشمنانش، چنانیکه تا سنگوخیل برعسکر و افسر دولت حمله نه نمود، دولت کمترین اطلاعی نداشت، و هم تا وقتیکه بچه سقا [حبیب الله کلکانی] درپشت دروازه ارگ سلطنتی بحمله آغاز نکرد، ریاست ضبط احوالات افغانستان اطلاعاتی نداشت، درحالیکه عمال خارجی درداخل صفوف تمام مردم افغانستان درروستا و شهرننوذ کرده و درلباس تاجر و ملا ، قالین فروش و سماوارچی، مامور وترجمان، داکتر و معلم مشغول پروپاگند خطرناک بودند.

این فساد اداره با ضعف زمامدارکل، مردم افغانستان را ازحمایت و پشتیبانی دولت بازداشت و ازدیگر طرف نقشه های نهانی توطئه و دسیسه عناصرارتجاعی داخلی، با اقدامات و فعالیتهای جاسوسی استعماری یکجا شد، و باردیگرکشورافغانستان درآستانه یک تحول تاریخی اجتماعی واژگونه گردید، واین خودسنت سیاست استعمار بود که درظهورهرجنبش نوین، افغانستان را بقدمقدورعقب براند. (10)

3- شاه برنامه علمای تنظیم شده ای را درزمینه پیاده کردن اهداف ترقیخواهانه نهضت مشروطیت دوم؛ برمبنای شرایط مسلط آن وقت و قدرت و توانمندی امکانات تطبیق آن درجامعه توسط متحدینش، توأم با تشخیص دقیق دشمنان داخلی ومبارزه قاطع علیه آنان را دراختیار نداشت.

4- همینگونه او به عوض رویدست گرفتن برنامه های زیربنایی ، که موجب تغییروبهبود در وضع زنده گی فلاکتبارمردم میگردد؛ بعد ازبازگشت ازسفر اروپا، انجام کارهای جنجال برانگیز ذوقی و سلیقه بی مانند تعیین رنگ و لباس زنان و مردان، تغییر روز رخصتی هفته ازجمعه به پنجشنبه و پروگرام پیش ازوقت رفع حجاب زنان و امثالهم را درپیش گرفت که سرانجام راه اندازی این حرکت های تقلیدی بی ثمرضد سنن و عنعنات دیرینه مردم، نه تنها دولت را ازانجام وظایف اصلی، یعنی تحقق تحولات بنیادی بازداشت؛ بلکه برای دشمنان وطن و مردم زمینه تبلیغات تخریبی و فعالیتهای ضد دولتی را مساعد نمود که نمونه های آن چنین ثبت و ضبط تاریخ شده است:

« اما شاه پس از [سفرخارج و] وصول به پایتخت، درحالی که اداره امور روزمره را بازهم به وکیل [محمد ولی خان] واگذار شد، نقشه اش را جهت دوره جدید اصلاحات طرح نمود. اساساً وی ازعقب نشینی که چهار سال پیش درلویه جرگه پغمان دربرابرمالیان و سایر عناصرمحافظة کار به عمل آورده بود، پشیمان بود و اکنون می خواست آن را توسط اقدامات تازه جبران کند. دراین جا به این نکته اشاره میکنیم که برخلاف اصلاحات دوره اول پادشاهی او که محصول اندیشه و تجربه یک تعداد از شخصیتهای متفکر افغانستانی و خارجی بود، اصلاحات تازه بیشتر از مغزشخص شاه نشأت می کرد و همکاران نزدیک او

چون محمود بیگ و محمد ولی خان نه تنها در طرح نقشه آن شرکت نداشتند بلکه در بسا موارد با محتوی و طرز اجرای آن مخالف بودند. آنها حتی دلایل مخالفت شان را به شاه اظهار نمودند اما او به آن اعتنا نکرد و مانند شخصی که در حالت خلسه و نشه به اجرای کاری می پردازد، نقشه هایش را بدون توجه به عواقب آن تطبیق کرد.

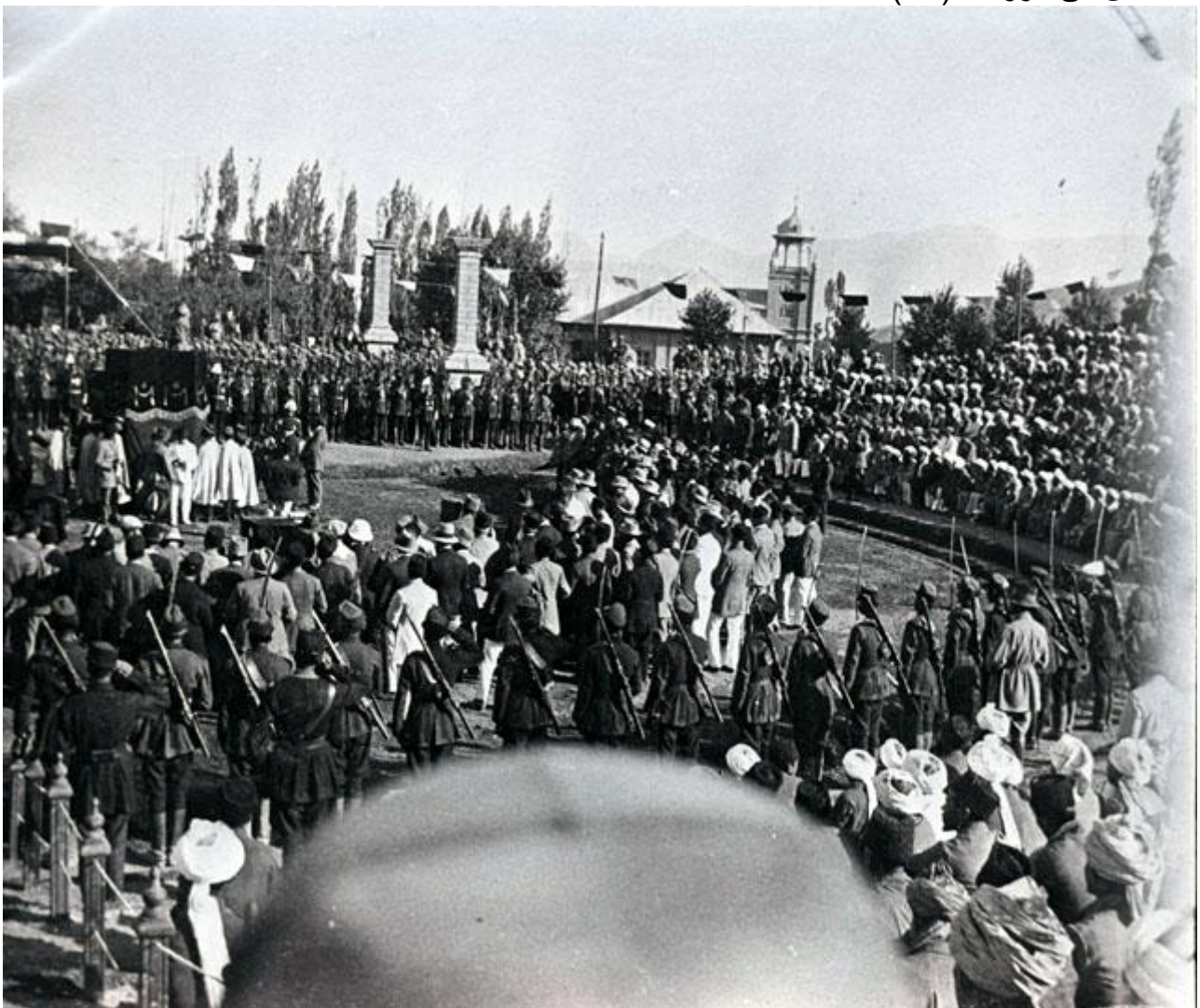
در مرحله اول به کارآزاد ساختن زنان مشغول شد. در ماه جولای ملکه ثریا در مقاله ای در امان افغان ضرورت رفع حجاب را بیان کرد، متعاقب آن شاه زنان مامورین ارشد و معاریف شهر را در قصرشاهی دعوت نموده با آنان از آزادی زنان در سایر کشورها صحبت نمود و در ضمن آن اظهار داشت که اگر شوهران شان به آنها آزادی نمیدهند حق دارند ایشان را هدف گلوله قرار دهند و وی شخصاً سلاح لازم را برای اجرای این کار به ایشان خواهد داد (!) در عین حال امر شد تا مردان هم لباس سنتی شان را ترک گفته لباس اروپایی به تن کنند و کلاه اروپایی به سر بگذارند و این فرمان نامعقول که منافی تمام موازین آزادی و دموکراسی بود با تهدید به جریمه نقدی بالای مردم بیچاره ای که نه توان تهیه لباس مذکور را داشتند و نه با طرز پوشیدن آن آشنا بودند، تطبیق گردید و طبیعی است که موجی از بدبینی را در برابر شاه و اصلاحات او برانگیخت.

سپس شاه لویه جرگه را برای بررسی و تصویب اصلاحات تازه به کابل دعوت کرد و وکلا را مجبور ساخت تا برای شرکت در آن عمامه و لباس محلی را کنار گذاشته لباس سیاه اروپایی به تن کنند و کلاه شاپو به سر بگذارند. آنها که از این تحمیلات سخت ناراحت شده بودند از مرحله نخست در برابر اصلاحات جدید موضع مخالف اختیار کردند. جرگه از تاریخ 28 اگست تا 5 سپتمبر 1928 (6 سنبله تا 14-1307) در پغمان انعقاد یافت. شاه در آن چند خطابه راجع به مزایای تمدن جدید و حقوق نسوان ایراد کرد و تأسیس پارلمانی را مرکب از 150 عضو با تمدید مدت خدمت نظامی از دو سال به سه سال و جمع آوری یک اعانه ای عمومی بر اساس پنج افغانی را از هر نفر و یک ماه معاش از هر مامور به مقصد خریداری اسلحه از خارج پیشنهاد کرد. همچنان تقاضا کرد که ملکه ثریا به عنوان ملکه رسمی و پسر او سردار رحمت الله خان به عنوان ولیعهد افغانستان قبول شوند. این پیشنهاد با بی میلی از جانب لویه جرگه تصویب شد اما پیشنهاد دیگر او درباره محدود شدن تعداد زوجات و تعیین حد اقل سن ازدواج از جانب مجلس رد شد و در پایان کار وکلا با ذهن مخالف و برآشفته مجلس را ترک گفتند و در بازگشت به محل سکونت شان شاه را برخی به بی دینی و بعضی به بدعت و نوآوری در دین متهم ساختند.

تعیین صدراعظم یا رئیس الوزراء به ذات خود فکر معقول بود و با برنامه مشروطیت که شاه ادعای تطبیق آن را داشت موافق بود، اما چون در آن هنگام دو جریان سیاسی مشخص تحول طلب و محافظه کار در کشور وجود داشت که رهبری غیر رسمی دسته اول با محمد ولی خان و قیادت بازم غیر رسمی دسته دوم با محمد نادر خان بود بایستی مقام صدارت به یکی از این دو تفویض می شد تا کابینه را از بین همکاران خود تشکیل می کرد و یا اینکه کار تعیین صدراعظم که برای مدت نه سال به تعویق افتاده بود بازم تا تأسیس اولین پارلمان ملت می ماند. در ضمن سعی به عمل می آمد که جریان های مذکور به شکل حزب درآمده زمینه را جهت تشکیل حکومت حزبی مساعد می ساخت، اما شاه به هیچ یک از این اقدامات نپرداخت.... عبدالرحمن لودین رهبر دسته تندرو جوانان افغان که [در مورد ریاست وزراء توسط شاه] دست به مخالفت بلند نموده گفت " چون شاه غیرمسئول می باشد، رئیس الوزرای مسؤول لازم است تا از اعمال خود به ملت جواب بگوید." شاه به این گفتار اعتنا نکرد، فردای آن عبدالرحمن خان از وظیفه اش به صفت مدیرگمرک کابل استعفاء داد و این امرشگافی را که اخیراً بین شاه و روشنفکران پیدا شده بود عمیق تر ساخت.

در چنین احوال که تحریکات علیه شاه به نقطه عروج رسیده بود آخرین افراد دسته روشنفکر که یگانه طرفدار برنامه اصلاحات بودند هم کابینه را ترک گفتند. محمد ولی خان وظیفه وزارت حربیه را به عبدالعزیزخان بارکزیایی سپرد و خود اجازه مسافرت به خارج گرفت، اما شاه تاریخ مسافرت او را به تعویق انداخت و وی با عنوان وکیل که هنوز ترک نکرده بود در وضع مشکوکی باقی ماند....

وزیران و مأموران بزرگ که آینده را مشکوک می دیدند درصدد آن بودند که یک آن اول تر کیسه شان را ازسیم وزرملو سازند و برای این کارحتی اصلاحاتی را که هدف آن رفاه و بهبود عامه بود مثل شامل ساختن کودکان درمکاتب و رفع حجاب و استعمال پارچه وطنی و امثال آن وسیله اخذ وجرساخته نقشه های شاه را درنظر مردم بی اعتبار مینمودند. شاه که توسط درباریان متملق از مردم تجرید شده بود میخواست که رشته اصلاحات یا تغییرات تازه را که بعضی از آنان مثل تبدیل روز رخصتی هفته ازجمعه به پنج شنبه و پوشیدن لباس اروپایی بی محتوی و برخی مانند رفع حجاب و تعلیم نسوان سودمند اما وسایل تطبیق آن مفقود بود، به قوه نطق و بیان عملی گردند... درباریان متملق او را به این کار ها تشویق نموده امان الله کبیرمی نامیدند درحالیکه دوستان واقعی او را از نتایج آن برحذر می ساختند لیکن سخنان مصلحت آمیزشان در برابرمداهنه و تملق دسته مخالف و حالت روانی خود شاه، جایی را نمی گرفت و وی هرروز به سرعت اقداماتش می افزود.» (11)



شاه امان الله در لویه جرگه پغمان (12)

بدین ترتیب با تهی نمودن نهضت مشروطیت دوم از محتوی و درونمایه اصلی آن؛ عدم تمکین به پیشنهادات و نظریات روشنفکران ترقی خواه و تحول طلب افغانستان به شمول ذواتی که درسرنگونی سلطنت استبدادی پدر و پیروزی خودش نقش مرکزی داشتند و دور نمودن همه آنان از درون حاکمیت؛ عدم توجه به کار و فعالیت مستمر " حزب سری ملی" و رشد کمی و کیفی آن درجهت انجام اهداف مطروحه نهضت، اداره حکومت و تربیت کادرهای ملی وطن دوست و هدفمند؛ یکه تازی شاه و مصروف شدنش

درکارهای تقلیدی و غیر ضروری که منجر به محاصره وی بوسیله مامورین فاسد، رشوه خوار و وابسته به ارتجاع و استعمار گردید؛ زمینه های عینی و ذهنی را برای سازماندهی شورش های ارتجاعي زیر نام دین و مذهب درپکتیا و ننگرهار مساعد نمود تا قوای نظامی دولت را در آن مناطق مصروف و ذهن رهبری دولت را سراسیمه نمایند.

سرانجام با هجومی از جبهه شمال کابل به سرکردگی حبیب الله کلکانی، شاه پایتخت را گذاشت؛ نخست به قندهار رفت، سپس برغم این که وی از حمایت بیشتر مردم و روشنفکران کشور و پشتیبانی شهروندان قندهار و مردم هزاره جات برخوردار بود؛ ولی در اثر انجام یک دسیسه از داخل و اذرون اطرافیان و اعزام جنرال محمد نادرخان از جانب انگلیس ها در سرحدات جنوبی کشور؛ شاه امان الله افغانستان را برای همیشه ترک گفته، رهسپار ایتالیا شد و نهضت مشروطیت دوم نیز بوسیله ارتجاع سیاه و سپید وابسته به استعمار و مداخله مستقیم دولت انگلیس سقوط نموده، افغانستان برای سالهای متمادی از مسیر قانونمند رشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی باز ماند.

خواننده گرامی!

اگر رویدادهای تاریخی قرن بیستم را در کشور، از آغاز زمامداری شاه امان الله تا پایان حکومت داکتر نجیب الله، بدقت مرور و بررسی نماییم؛ بدستی درمی یابیم که آن اشتباهاتی که باعث سقوط دولت امانی و ناکامی نهضت مشروطیت دوم گردید؛ عین اشتباهات تا سرحد ارتکاب خیانت به روند تحولات، رشد و تکامل نهضت دموکراتیک جامعه افغانستان، بوسیله دو زمامدار بعدی (سردار محمد داوود و دوکتور نجیب الله) بوقوع پیوست و

" تاریخ دوبار تکرار گردید "

- سردار محمد داوود، صدراعظم مستعفی و جنرال متقاعد که در حالت انزوا در منزلش قرار داشت؛ هیچ یک از اعضای کرسی نشین خاندان سلطنت، مامورین عالی رتبه لشکری و کشوری، از وی یادی نمی کردند؛ یک تعداد جوانان بیدار و وطنپرست ضد نظام پوسیده سلطنتی در بخشهای مختلف اردو، مانند فیض محمد شهید، عبدالحمید محتاط، پادشاه گل وفادار، احمد ضیاء مجید، محمد نبی عظیمی، هدایت الله شهید، عبدالستار و امثالهم که در مراکز مهم و کلیدی ارتش از قدرت و امکانات لازم برخوردار بودند؛ بتاريخ 26 سرطان 1352 با یک اقدام جانبازانه سرنوشت ساز کودتای نظامی را به پیروزی رسانیدند و به عمر 40 ساله سلطنت روبه زوال محمد ظاهر شاه پایان بخشیده، محمد داوود را از کنج عزلت بیرون کشیده بحیث رئیس دولت جمهوری افغانستان و رهبر آینده مملکت برگزیدند.

با مطالعه اوضاع و مشاهده چهره های جوان تحول طلب و ترقیخواه کشور در متن قدرت و ارگانهای دولت جدید؛ هر دو جناح سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز حمایت خود را از رژیم نوین اعلام و دولت جدید را در زمینه تطبیق اهداف ترقی خواهانه " خطاب به مردم افغانستان " یاری و مساعدت همه جانبه نمودند؛ ولیک داوودخان با استقرار رژیم و آرامش نسبی اوضاع در کشور، به مرض خود خواهی، جاه طلبی و یکه تازی های سردار منشانه دوران گذشته خود و خانواده اش بازگشت و روی تمام اهداف و تعهدات قبلی خود پا گذاشته، هریکی از شخصیتهای ذکر شده را که

« زنده شدن پس از مرگ » را در عالم دنیا و در زنده گی خودش به تصویر کشیده بودند؛ از قدرت و اداره دولت برکنار کرد. حتا بالای داکتر حسن شریک که مثل عصای دستش همیشه در خدمت رسمی و شخصی او قرار داشت، نیز رحم نه نمود؛ عوض آنان بدنام ترین، بی مایه ترین و فاسد ترین اشخاص رشوه خوار، نادان، کم سواد و ناتوان مانند عبدالقدیر نورستانی مامور ترافیک، سردار غلام حیدر رسولی افسر متقاعد افسرده حال را با تنی چند از اشخاص متملق و چاپلوس که شب و روز در مدح و ثنای وی مصروف بودند، در کنار خویش قرارداده، با دادن مشوره های غلط و گمراه کننده

آنان، راه مصیبت، بد بختی و آواره گی را برای توده های مردم و سقوط حاکمیت ، درپیش گرفت و سرانجام با سرنوشت خود، تمام اعضای فامیلش و جامعه افغانستان بازی ناکام را انجام داد.

- همین گونه داکتر نجیب الله که درامان ح. د. خ. پرورده شده بود و از جانب زعامت حزب و شخص زنده یاد ببرک کارمل درپستهای مهم حزبی و دولتی به شمول ریاست عمومی خدمات اطلاعات دولتی گماشته شد؛ اما وی برخلاف انتظار اعضای حزب و اخلاق حزبی بتاریخ 14 ثور 1365 مطابق پلان دشمنان تاریخی حزب و وطن دست به کودتای ننگین ضد حزبی علیه زعامت حزب و دولت زد و به تعقیب آن مانند داوود خان طی مدت کوتاهی تمامی اعضای فعال، بادنش، رسالتمند و معتقد به اهداف ترقی خواهانه حزب و دولت را که آگاهانه و با ایمان درسنگر دفاع از وطن، مردم و آرمانهای انسانی حزب قرارداشتند؛ بصورت یکسره ازوظایف حزبی و دولتی سبکدوش نموده، تعدادی راهم راهی زندانها نمود؛ بعوض آنان باند جنایتکارحفیظ الله امین را که دستهای شان تا آرنج بخون هزاران عضو حزب و هموطنان ما آلوده بود، با تعدادی از اشخاص فرومایه و بدنام وابسته به فرکسیون های ضد حزبی ، برگزیده، با برنامه علمای تنظیم شده حزب و قانون اساسی آن وداع گفته راه ارتجاع و عقبگرد را به نفع دشمنان داخلی و خارجی حزب ، وطن و مردم افغانستان تا فرجام تعقیب نمود.

نجیب نیز درحزب و دولت، درپستهای حساس و کلیدی مانند روزهای واپسین امان الله خان و داوود خان، افراد متملق، چاپلوس، رشوه خوار و بدنام ترین عناصر دلک صفت و هرانکه او را قهرمان مصالحه ملی موعظه و مدح می کرد، برمی گزید.

وی پروسه دوستی را با دشمنان حقیقی حزب ، وطن و مردم و کینه و خصومت را با صادق ترین اعضای حزب و منتقدینش تا سرحد جنون و ازخود بیگانگی درپیش گرفت.

سرانجام این مسیر عقبگرد را به نفع دشمنان وطن و مردم تا سرحد سقوط حاکمیت، برگزیدن راه فرار و رفتن به پای دار تعقیب نمود.

اما تفاوت بسیارکلی میان شاه امان الله ، سردارمحمد داوود و داکتر نجیب الله، صرف نظر ازموارد دیگر، دراین است که امان الله خان تا آخرین لحظات زنده گی برضد استعمارانگلیس رزمید و هرگز تسلیم نشد؛ مگر سردارمحمد داوود بصورت رسمی دربرابر مخالفین غربی، کشور های عربی و منطقه که با آنها چند سالی درستی و خصومت قرار داشت؛ تسلیم شده، طی سفرهای که به آن کشورها نمود، از همه ادعا ها و بلند پروازی هایش رسماً عذرخواهی نمود.

همچنان داکتر نجیب الله نیز از طریق تماسهای استخباراتی و هم بوسیله نماینده گان رسمی خویش، آقایان سلیمان لایق و داکتر ضمیر و غیره عذرخواهی را پیشه کرد و به کشورهای که دستهای شان به خون ملیونها هموطن ما و ویرانی افغانستان آلوده بود؛ سند تسلیمی و انجام خدمت را در مراحل بعدی به پیشگاه آنان تقدیم نمود. ولیک از این که وظیفه او خاتمه یافته تلقی میگردید و زمان حکومتش مطابق سناریوی تنظیم شده قبلی به پایان رسیده بود؛ آنها داکتر صاحب مرحومی را تحویل نگرفتند.

در رابطه به موضوع دربخشهای بعدی به استناد فاکتهای تاریخی به تفصیل صحبت خواهد شد.

مآخذ:

- 1- کتاب افغانستان درمسیر تاریخ، مؤلف میر غلام محمد غبار جلد اول صفحه 752 چاپ مطبعه کابل.
- 2- همان کتاب ، ج اول، ص 779 .
- 3- همان کتاب، ج اول، ص 775 .
- 4- همان کتاب، ج اول ، ص 781 .
- 5- همان کتاب ، ج اول ، ص 775 .
- 6- افغانستان درپنج قرن اخیر مؤلف میرمحمد صدیق فرهنگ، جلد اول صفحه 537 چاپ دوم سال 1380 تهران .
- 7- افغانستان درمسیرتاریخ، ج اول ، ص- 761 .

- 8- همان کتاب، ج اول، ص 794 .
 9- همان کتاب، ج اول، صص 802-803 .
 10- همان کتاب، ج اول، ص 805 .
 11- افغانستان در پنج قرن اخیر ج اول از صفحه 554 الی 558 .
 Williams Afghan Media Project- 12

(بخش سوم)

حکومت 9 ماهه حبیب الله کلکانی ویا درامه انتقال قدرت به محمد نادر خان، شخص مطلوب دولت انگلیس بر اساس سناریوی ارتجاع داخلی و خارجی.



حبیب الله کلکانی از طرف چپ به راست نفر دوم (15)

پس از آنکه شاه امان الله افغانستان را ترک و مقیم ایتالیا گردید، نخستین وظیفه استعمار انگلیس و ارتجاع داخلی بپایان رسید. زیرا غیر از حبیب الله کلکانی و یاران نزدیکش، نیروی دیگری را یارای آن نبود که باشاه امان الله مقابله نظامی نماید و او را مجبور به عقب نشینی به قندهار سازد.

درست در چنین اوضاع و احوال، نوبت به اجرای اهداف و وظایف غایی انگلیسها در زمینه استقرار یک دولت جدید دست نشانده مورد نظر خودشان فرارسید. بنابراین عمال خارجی فعالیتهای تازه ای را آغاز و حرکت معکوسی را در پیش گرفتند. یعنی، تا وقتی که امان الله خان در داخل قلمرو افغانستان باقیمانده بود، تمام دستگاه های سری و علنی، سیاسی و مذهبی از حبیب الله کلکانی حمایت مینمودند. بگونه مثال، حضرت نورالمشایخ مجددی در پکتیا با چند هزار مرید مسلح خود امرمارش به استقامت غزنی و حمله علیه نیروهای نظامی امان الله را که به صوب کابل در حالت پیشروی بودند، داد. سران قوم وزیر ی هم که به حمایت از امان الله خان برخاسته و آماده جنگ و تعرض بودند، از طرف انگلیسها ممانعت بعمل آمد تا بر ضد قوای حبیب الله، وارد پکتیا شوند.

همینگونه، زمانی که امان الله خان از قندهار به جانب کابل به تعرض آغاز نمود، برای آنکه کابل دوباره بدست او نیفتد، محمدنادر خان به عجله از پکتیا وارد لوگر شد تا پیشتر از امان الله خان کابل را به تصرف خود در آورد (عین اقدامات ناکام را قوماندان عبدالحق در زمان طالبان نیز انجام داد). ولی قبل از اینکه این پروگرام احتیاطی وی عملی شود، قوای اعزامی نورالمشایخ (سلیمان خیلها) در غزنی بر روی قوت های تعرضی امان الله خان آتش کشودند و بدستگیری سبوتاژکننده گان داخل دربار، اردوی شاه را از پیشروی به سمت کابل باز داشته، تبلیغاتی را سازمان دادند که در نتیجه قوای وفادار به شاه امان الله پراکنده شده و خودش مجبور به عقب نشینی گردید:

« پس از آنکه شاه در 4 جوزا و غلام نبی خان چرخ در 10 جوزا از افغانستان خارج گردیدند دولت امانیه از ریشه برافتاد؛ اینک نوبت به اجرای وظیفه دوم بچه سقا [به باورنگارنده پروگرام دوم انگلیسها] رسید و آن این بود که کشور را برای قبول یک رژیم دیگر آماده و مهیا نماید. اجرای چنین وظیفه ئی بالای مرد مسلمان و ساده ئی چون حبیب الله بچه سقا [کلکانی] که در مرکز و ولایات از طرف عمال شعوری استعماری در جامعه هواخواهان صادقش محصور شده بود، کار مشکلی نبود. اینست که به سرعت اوضاع معکوس گردید و در چهار ماه نقشه جدید تا آخر تطبیق گردید. کسانی که تقریباً پنجاه از بچه سقا [حبیب الله کلکانی] جداً حمایت کرده او را بصفت « خادم دین رسول الله » به جامعه معرفی مینمودند، اینک همه متحد القول او را یک « دزد غدار و دشمن افغانستان » می نامیدند. دیگر نه عده از روحانیون [و حضرات شمس المشایخ و نورالمشایخ] از این خادم دین نامی به نیکویی می بردند و نه خواجه بابو خان و ملک میر علم خان و بابا منگل سنگ و امثال ایشان مثل سابق خدام سابق او بودند. فی المثل اگر چند تنی با احساس قهرمانی و وفاداری باقی ماندند، جای همه ایشان روی چوبه دار بود، از قبیل شیرجانخان، محمدصديق خان صاحب زاده و سایرین. واقعاً این نقشه سیاسی در افغانستان با چنان مهارت تطبیق گردید، گو اینکه درامه درستیز تیاتر بدون موانعی در نهایت سهولت بازی میشود.» (1)

بلی! این بازی سیاسی استعمار انگلیس، روی سرنوشت یک ملت بپا خاسته و در حال رشد بخاطری انجام گردید، که آن ابر قدرت نمیخواست تا در همسایگی هند طلایی یک افغانستان آزاد، آباد و مترقی و آنهم مخالف امپراتوری بریتانیا وجود داشته باشد. زیرا دولت انگلیس میدانست، که امپراتوری او از اشغال نظامی افغانستان برای همیشه عاجز و ناتوان است. پس هدف انگلیسها در سرکوب نهضت امانی و تطبیق شعار « تفرقه انداز و حکومت کن » همانا امید بمیان آمدن دولتی در افغانستان بود، که حد اقل بتواند با حفظ استقلال ظاهری کشور، سیاست خارجی خویش را معکوس سیاست خارجی دولت امانیه قرار دهد. یعنی اجتناب از نزدیکی با اتحاد شوروی و وابستگی عام و تام به دولت انگلیس را برگزیند. در عین حال این دولت جدید بقدری مرتجع باشد، که از اجرا و تحقق هرگونه تحول و ترقی اقتصادی و اجتماعی و تأمین تساوی حقوق مردم و تقویة اتحاد ملی افغانستان جلوگیری نماید.

اینست که حکومت متزلزل حبیب الله کلکانی در اثر اشتباهات بزرگ شاه امان الله که گوشه هایی از آن در بخش دوم این مبحث تاریخی بازتاب یافت؛ جمع ناراضی مردم و فعالیتهای تخریبی انگلیسها و وابستگان شان، برضد برنامه های ترقیخواهانه دولت امانی، در حقیقت امر بمثبه پلى میان د و رژیم، یکی دولت ترقیخواه و عدالت پسند امان الله خان و دیگری حکومت استبدادی ارتجاعی محافظه کار جنرال محمد

نادرخان، وارد صحنه و بازی های سیاسی گردید که بعد از 9 ماه مطابق برنامه تنظیم شده قبلی انگلیسها، با تهاجم قبایل دوطرف خط استعماری دیورند و سهمگیری فعال حضرات نورالمشایخ و فخرالمشایخ و تنی چند از درباریان چاکرمنش ملکی و نظامی، پایان یافت و یک رژیم جلاد خون آشام براریکه قدرت نشست، که درین رابطه به سلسله مراتب در آینده نگاشته خواهد شد.

در مورد شناخت شخصیت امیرحبیب الله کلکانی و محمدنادرخان، نظریات مختلفی ارائه و جانبداریهای متفاوتی صورت گرفته، هر نویسنده قلم بدست و هرمنشی دفتر و زمامداری بنابر تعلقات طبقاتی و وابستگی های خانواده گی، زبانی، قومی و سمتی و سلیقه ها و جانبداری های شخصی بر اعمال آنها دآوری های متفاوتی نموده اند:

- نویسنده ای بنام مستعار "سمسورافغان" که بعداً شهرتش افشاء گردیده است در کتابی تحت عنوان «دویمه سقاوی» که در سال 1377 خورشیدی در آلمان به چاپ رسیده و دارای (164) صفحه بوده، در برگه اول آن نوشته است: «اهدای به:»

محمد نادرخان و قهرمان ملی محمدگل خان مومند که دوره اول سقاوی را سقوط دادند.
* آنده جوانان و فرزندان میهن که دوره دوم سقاوی را از پای انداخته با قربانی سر و دادن خون خویش، وطن را از تجزیه رهایی بخشیدند».

البته هدف نویسنده از این «جوانان و فرزندان میهن (!)» همانا تنظیم طالبان افغان تبار پاکستانی و جنگجویان حزب اسلامی حکمتیار است که هر دو تنظیم ارتجاعی و جنگ طلب طی دوران حیات شان خدمات قابل قدری (!) را برای همه مردم مان، بویژه زنان و فرهنگیان افغانستان انجام داده اند (!)

آقای سمسورافغان در این کتاب، حبیب الله کلکانی را یک انسان احمق! دزد! همنشین اوباش ها! پسر یک سقاوی! مربوط به یک قوم اقلیت! و سرانجام جاسوس انگلیس! معرفی داشته، قیام اورا علیه دولت شاه امان الله ناشی از تصمیم انگلیسها، بخاطر انتقال قدرت از یک قوم «اکثریت» به «اقلیت» یعنی تاجک ها عنوان کرده چنین مینگارد:

«انگلیسها با آنکه به گونه رسمی استقلال و آزادی افغانها و شکست خود شان را معترف بودند، باز هم از دخالت و دست اندازی درمسأله و مسایل(?) افغانستان روگردان نشده، درجست و جوی یک تجربه دیگر درین دیار گردیدند، آنها به خاطر پیاده کردن این آرزو چنان یک فردی را انتخاب کردند که هم ساده بود و هم احمق و هم منسوب به یک قوم اقلیت. انگلیسها این تجربه را میکردند تا ببینند ظرفیت و کارایی اقلیتها در حکومت کردن و دولت داری چگونه است؟ آیا آنها (اقلیت ها) درحکمرانی ها و اداره های فردا به عنوان یک اصل، مطرح شده میتواند یا خیر؟ اثرمندی انگلیسها تضمین و درنظر گرفته میشود یانه؟ درحکومت و اداره و وطن ظرفیت آنها (اقلیت ها) چقدر و سهم شان در ثبات و بی ثباتی جامعه تا چی حد خواهد بود؟»

به خاطر پیدا کردن پاسخ درست به همین پرسشها و عقب زدن تمدن جدید و نیز انتقام گرفتن از افغانها، حبیب الله کلکانی (بچه سقاوی) را انتخاب کردند تا با کمک خود و ارتجاع داخلی، نخست اوضاع را خراب و سپس تمدن و ترقی در حال رشد و رویش را به سقوط روبه رو کنند.» (2)

آقای سمسورافغان در این کتاب کینه دیرین، خصومت چرکین و عقده های ننگین سیاست بازی های ناکام دوران شکستش را علیه زنده یاد ببرک کارمل بنیاد گذار و رهبر پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بخاطری تبارز داده و دست به چرند گویی ها زده که کارمل دشمن آشتی ناپذیر استعمارکهنه و نو بوده و جواسیس "سی. آی. ای" و "اس. آی. ای" را همواره افشاء کرده، نگذاشته است تا برنامه های آنان در کشور ما پیاده شود؛ همین گونه برضد حبیب الله کلکانی و برهان الدین ربانی که از قوم تاجک هستند؛ همچنان درضدیت با زبان فارسی که به نظر وی طی دو نیم صد سال حاکمیت پشتونها بحیث زبان رسمی در دفتر و در دربار بوده و زبان پشتو حیثیت زبان محکوم و دومی را داشته؛ دشمنی آشکارش را ابراز نموده است.

- آقای لطیف کریمی که مقالات زیادی در سایت های اینترنتی نشر می نماید؛ کتابی را تحت عنوان « یغمای دوم منگلی درپاسخ دویمه سقاوی » در سال 1384 خورشیدی نشر نموده است که دربرگه اول آن چنین آمده است:
« اهداء!

این مجموعه را به روان پاک عیارانیکه جوانمردانه، مخلصانه، صادقانه، با پایهای برهنه بخاطر حفظ نوامیس ملی کشورمان رزمیدند و از هیچگونه تهدید نهراسیدند و سرانجام به پاس احترام به قرآن کریم با حیل و تزویر اهریمنان، ابومسلم و ارخودرا به دارمنصور زمان آویختند، اهداء می کنم. روح شان شاد باد!». آقای کریمی ضمن نقد کتاب « دویم سقاوی » بداخل (32) بخش و رد نظریات و اتهامات " سمسور افغان" درهمه عرصه ها، که چند مورد آن ذکر خواهد شد، نخست درزمینه شاه امان الله این گونه رشته سخن را آغاز نموده است:

« امیر امان الله خان با پیروی از دین مبین اسلام تساوی حقوق تمام ملیت های باهم برادر و برابر را اعلان نمود که با اعلان آن سایر اقلیت های برده دیگر تحمل یک لحظه ستم و فساد را کرده نتوانستند و حقوق محمد زایی ها و غیرمحمد زایی ها آهسته آهسته در دویله ترازوی تعادل خود را برقراری ساخت. اینجاست که سرداران، خوانین و ملاهای اجیر، مفتخوار سرحدی که از خوان بیت المال متنعم بودند دستهای شان از تجاوز به حقوق اقلیت ها کوتاه شد. خصوصاً که مردم سرحدات از شاه بواسطه دست کشیدن دولت از معاونت و حمایت اوشان رنجیده بودند و بعضی ملاها و ملک ها هم بواسطه از دست رفتن امتیازات خود از دولت متنفر بودند. دشمنان، از این انزجار و روش بی خردانه حکام حکومت پکتیا سوء استفاده کرده و برای سرنگونی شاه عادل به کمک مستقیم و غیرمستقیم بیگانگان اقدامات عملی [را نخست درپکتیا و سپس در ننگرهار و شینوار] براه انداختند که نتیجه اش چنان شد!

به اساس نقل قول از پوهاند عبدالحی حبیبی مورخ مشهور کشور: « دیده شد شاه وطن دوست قربانی اعمال ناروای عمال فاسد دربار و همکاران مغرض او گردید. شورشها به اثر تحریک و دسیسه اجانب صورت می گرفت. سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش با انگلیسها پیوند خوردند و از قشر روحانی و مذهبی و مصارف هنگفت پول برای شان به نفع خود و سقوط دولت جوان امانیه استفاده کردند. » (3) آقای کریمی در مورد شخصیت حبیب الله کلکانی، گفته های « سمسور افغان» را این گونه رد می نماید: « امیر حبیب الله در قولش وفادار، متین، برده بار، رادمرد بی هراس و عیار سربلند بود. پدرش نه سقاء دوره گرد، بلکه در میدانهای جنگ افغان و انگلیس بدون تبعیض و امتیاز قومی و لسانی زخمی های تشنه لب جنگ را آب حیات می رساند و لقب سقاء شهیدان را افتخار کرد [افتخار لقب سقاء شهیدان را حاصل نمود].

... و سرانجام در وجود امیر حبیب الله خادم دین رسول الله یک عالم معنویت را نیز می یابیم چون حاتم طایی، رستم داستان [رستم داستان] سمک عیار، ابومسلم خراسانی در عصر خود بشمار می رفت. » (4) کریمی، نظر سمسور افغان را در مورد ضد پشتون بودن کلکانی، چنین رد میکند:
« جالب تر از همه برخلاف نوشته های سمسور افغان که او [کلکانی] را ضد پشتونها معرفی داشته، بخاطر وحدت ملی و یکپارچگی کشور قسمیکه مرحوم غبار نیز تایید می کند، ذوات پشتون را چون سردار کبیرخان، سردار شاه محمود خان، سردار شیر احمد خان، سردار فیض محمد خان، سردار محمد حیدرخان، محمد ولی جان، امرالدین خان، عبدالوکیل خان، محمد هاشم خان افندی، جنرال محمد عمرخان مشهور به سورجر نیل و صدها تن دیگر را در مقام های ذیصلاح بدون تعصبات قومی و لسانی جا داد و سردار شاه محمود خان برادر محمد نادرخان را رئیس تنظیمیه جنوبی مقرر کرد. ولی مسأله پشتونوالی و تعهد با انگلیسها او را [شاه محمودخان را] مجبور ساخت که بعدها خود را کنار کشیده با برادرش بپیوندد. همچنان بر طبق فرمان امیر حبیب الله، محمد علم خان نائب سالار، عبدالرحمن خان شینوار، فرقه مشر عبدالوکیل خان نورستانی را در پستهای حساس رهبری ولایات شرق کشور مقرر نمود. » (5)

لطیف کریمی، ادعای دیگرسمسور افغان را مبنی بر این که گویا لشکریان امیرحبیب الله شهر را بغارت بردند و به ناموس مردم تجاوز کردند؛ از قول مرحوم غبارین گونه رد می کند: «درورود بچه سقاء به کابل تنها یکنفر سپاهی او بدوکانی دستبرد نمود ولی سید حسین گوش او را بدیوار دوکان میخکوب نمود.» ، « محی الدین انیس درکتاب بحران و نجات نیز تایید می کند، در زمان زمامداری حبیب الله کلکنی هیچگاه بمال و ناموس مردم تجاوز صورت نگرفته، چنان نظم و امنیتی در شهر برقرار بود که مردم از طرف شب دروازه های شان را نمی بستند.» (6)

درمورد ادعای دیگرسمسور افغان مبنی بر ارتباط کلکنی با انگلیسها آقای کریمی گفته مولوی محمد ادريس يکتن از علمای جيد و برجسته افغانستان را که در اخیر کتاب " عیاری از خراسان" اثر استاد خلیل الله خلیلی نوشته است؛ نقل و رد می نماید:

« 1- اینکه می گویند خادم دین رسول الله با مردم شجاع و متدین کوهدامن، کوهستان و پنجشیر و ملحقات آن قومی از اقوام افغانستان به تحریک انگلیس در مقابل حکومت امانیه قیام و انقلاب کرده اند، این یک افترا و تهمت و بهتان محض است. زیرا اولاً این مردم بودند که سه بار لشکر بریتانیا را از کابل کشیدند ... چگونه ممکن است که همان مردم غیور و مسلمان با تحریک دشمن دیرینه خود در مقابل حکومت خود قیام نمایند. استغفر الله العظیم.

2 - اراکین دولت خادم دین و وزرایش همه بقایای کسانی بودند که نام آنها در تاریخ غزوات افغانستان در مخالفت با انگلیس مانند آفتاب روشن است...» (7)

کریمی در جای دیگری گفته هایی از حامد مترجم و تصحیح کننده کتاب داوود خان در چنگال ک.گ. ب را چنین نقل قول و تمسک قرار میدهد:

« خادم دین نمی تواند قهرمان کامل یک جامعه اسلامی باشد، چون خائن سفاکی چون نادرخان از طرف وی [به] منصب صدارت عظمی پیشنهاد گردید، و ظفروش شناخته شده ای چون یاور گلخان سمت مشاور وی را یافت و انتقام خود را از غازیان گرفت. بیت المال بدستور وی در اختیار خائنی چون شاه محمود خان و هاشم خان قرار داده شد. مانمی خواهیم وی [کلکنی] را (بابا) و (اتل) بخوانیم اما هرگاه در صدد مقایسه وی با نادرخان بر آییم خادم دین یک خادم است و نادرخان یک خائن.»

« سرانجام با گذشت ماه ها و سالها مردم را عقیده برین شد که سقاء زاده گان بهتر از سفاک زاده گان است.» (8)

استاد خلیل الله خلیلی شاعر و سخنور چیره دست زبان و ادب فارسی- دری کشورمان، در کتابی تحت عنوان « عیاری از خراسان» حبیب الله کلکنی را یک عیار دانسته خصایل وی را این گونه بیان نموده است:

« فرزند رشید بابا در برابر زورمندان و ستمکاران عاصی و طغیان گر و در مقابل ناتوانان و بیوه زنان نیازمند فروتن و فرمان بر بود.» وی ادامه میدهد: « در آغاز جلوس در ارگ خادم دین چنین گفت: بیاری خدا و همکاری رفقاء درین جا آمده ام علمای دین فتوا داده اند که پادشاه سابق خلع و من بجای او بنشینم. من همان دهقان زاده ناچیز بنده خداوند و سرباز بیسواد که بودم هستم امید من اینست که بشما خدمت کنم و در عهدی که با خدا کرده ام پایدار باشم میان ما و شما تفاوت نیست هر فرد شما پادشاه می باشید و بعداً روبه اسیران کرد و گفت من شما را دوست دارم که با من مردانه جنگها کردید و وظیفه عسکری خود را صادقانه انجام دادید دشمن من کسانیست که در گذشته مورد اعتماد بودند و حق نمک با دار خود را نشناختند. در جنگ نان و حلوا بخش نمیشود رفقای من را که شما کشته اید خون آنها را بشما بخشیدم و رفقای شما را اگر همراهان من کشته باشند شما ببخشید، بخشایش کار جوانمردان است اگر وظیفه تان را ادامه میدهید معاش شما دوچندان میشود.» (9)

و اما، میرمحمد صدیق فرهنگ را در مورد شخصیت و حکومت حبیب الله کلکنی عقیده بر این است: « دولتی که به دنبال کامیابی حبیب الله به میان آمد از نظر شکل اداره ترکیبی بود از اداره عصری و ابتکارات جاهلانۀ شخصی. در این اداره که شخص امیر در رأس آن واقع بود دو گروه متمایز اشخاص با

یکدیگر در عین حال همکاری و کشمکش داشتند. دریکسو همکاران رهزنی(؟) حبیب الله مانند سید حسین و ملک محسن و امثال ایشان قرارداداشتند که مانند او بی سواد و از اوضاع جهان بی خبر بودند. در سمت دیگر اقلیت با سواد و آگاهی واقع بودند که توسط سه برادر از احفاد میرمسجدی خان پیشوای جهاد در جنگ اول افغان و انگلیس، شیرجان خان وزیردربار، عطاء الحق خان وزیر خارجه و محمد صدیق خان فرقه مشر رئیس تنظیمیه سمت جنوبی رهبری می شد. اینان سعی داشتند تا دستگاه دولتی را به گونه ای تنظیم کنند که دوام و بقای آن تأمین شود و برای اجرای وظایف متنوعی که دولت عصری به عهده دارد، آماده گردد.» (10)

فرهنگ در مورد خوی و خصلت امیرحبیب الله کلکانی چنین مینگارد:

« حبیب الله مرد روستایی بود و اکثریت خصلتهای مردم روستائین افغانستان را در وجود خود جمع داشت. در ایام جوانی انسانی قانع و پرکار و به مشاغل عادی باغبانی و سپاهی گری راضی بود. در جریان جنگ منگل در زیرتأثیر تبلیغات مخالفان دولت امان الله شاه قرار گرفت و با تصور اینکه شاه مذکور از دین اسلام انحراف ورزیده است از جانب معاندان داخلی و خارجی او استعمال شد. در اقدام علیه دولت یقیناً علاوه بر احساسات، انگیزه منفعت جویی و جاه طلبی شخص او نیز موثر بوده است. با وصف آن مردی راستکار و جوانمرد بود. بدون علت یا محض از روی کینه توزی و سود جویی به آزار مردم نمی پرداخت. چنانچه در مرحله اول پادشاهی اش متعرض افراد خانواده شاهی و ارکان دولت سابق نشد و با اینکه در دوره های بعدی یک تعداد از هردو گروه را اعدام نمود و این اعدام ها بدون محاکمه و اثبات جرم صورت گرفت اما خانواده کسانی که اعدام شدند محفوظ ماندند و در بعضی موارد مثلاً در مورد محمد نادرخان، افراد خانواده آنانی که با او می جنگیدند تحت حفاظت قرار گرفتند. به وطن و وطنداران و استقلال کشور علاقه راستین داشت و این مطلب را در جشن استقلال سال (1308) با این جمله ساده اما پرمعنی که « استقلال نه از من و نه از امان الله بلکه از شما ولس است »، اعلان کرد. اشخاص جوانمرد و با وفا را می پسندید و از مردم خائن و حق ناشناس نفرت داشت. چنانچه افراد غند شاهی را که در دفاع از امان الله خان با او مردانه جنگیده بودند، تحسین کرد اما شخصی را به نام قاری دوست محمد که به او از سازش برای قتلش گزارش داده بود با سازشکاران که از روشنفکران بودند، یکجا محکوم به اعدام ساخت و چنین استدلال کرد « او که با رفقاییش خیانت کرد با من چه خواهد کرد؟»

مرحوم فرهنگ، در پایان به این نتیجه می رسد که:

« اما آنچه از همه بیشتر در خوی و خصلت او توجه می کرد یکی شجاعت و اعتماد به نفس بود و دیگری پرهیزگاری در مشتهیات نفسانی، با وجود محرومیت هایی که در دوره زندگی فقیرانه اش از ناحیه نعمات مادی متحمل شده بود، چون به قدرت رسید از هیچ یک به درجه غلو و افراط استفاده نکرد. به استثنای روزهای رسمی، لباس عادی محلی به تن می کرد، هرچه برایش حاضر می کردند می خورد و از زن بازی و بچه بازی خود داری می کرد... بادر نظر گرفتن مطالب فوق بهترین مثالی که در تاریخ برای حبیب الله بچه سقاء می توان سراغ کرد، یعقوب لیث صفاری است که از رویگری به رهزنی و از رهزنی به عیاری و از عیاری به پادشاهی رسید و خاطره خصلت های نیک خود را در تاریخ به یادگار گذاشت.» (11)

اما آنچه، که اکنون بایست روی آن مکت نمود اینست، که عده از روشنفکران کشور ما نا آگاهانه و یا آگاهانه و خصمانه، عوض ذکر نام اصلی(حبیب الله کلکانی) او را بصورت تحقیر آمیز « بچه سقا » می نویسند .

گرچه انجام کاروشغل « سقاء » نه تنها هیچگونه عیبی ندارد؛ بلکه اجرای هرکاروشغلی مشروع و قانونی که بوسیله آن امرار حیات صورت میگیرد، مایه افتخار بوده، وظایف، « سقاء »، « حامل »، « سنگشکن»، « چوبشکن»، « کارگر »، « دهقان» و غیره همه حرفه شریفانه می باشند. مگر تا جاییکه به همگان معلوم و هویداست، که در کوهدامن زمین از جمله در مناطق میربچه کوت و کلکان هیچکس به این پیشه مشغولیت نداشته، مردم آن جاها عمدتاً در زراعت و باغداری و قسماً در بخشهای فرهنگی و سایر خدمات

اجتماعی، مشغول بوده اند. هرگاه استدلال استاد خلیل الله خلیلی را در اثرش بنام « عیاری از خراسان » مقرون به حقیقت پنداریم، که پدر حبیب الله کلکانی در جنگ و یورش رزمنده گان میهن مان علیه انگلیسها، وظیفه انتقال آب را برای مبارزین وطن پرست ضد استعمار انگلیس انجام میداد؛ این کار، یک وجیبه بزرگ ملی و مایه افتخار بوده، که نه تنها او بلکه بیشتر مردان سالمند و زنان حماسه آفرین کشور ما این وظیفه میهنی را در نبردهای هشتاد ساله علیه اشغالگران انگلیس، قهرمانانه بسرسانیده اند. اما چرا این وظیفه مقدس را بصورت تحقیر آمیز بر حبیب الله کلکانی و پدرش حواله مینمایند؛ به باور نویسنده این سطور، این پندارها توطئه جنرال محمد نادرخان و خانواده اش (باستثنای عزیز نعیم) بوده که بعداً از طریق مداحان وابسته بدربار در میان فرهنگیان و سایر اقشار جامعه، پخش و تبلیغ گردیده، که حتی مورخین کشورمان را نیز زیر تأثیر قرار داده است.

اکنون عده ای از قلم بدستان دیروزی و امروزی، عین کلمات مداحان درباری را به طرز خصمانه، با آگاهی و یا نا آگاهانه بکار می برند.

همین گونه به تعقیب انتشار کتابی تحت عنوان « دویمه سقاوی » از جانب « سمسور افغان؟ »، سال پار محفلی از جانب وزارت اطلاعات و فرهنگ (!) جمهوری اسلامی افغانستان، در توصیف از شخصیت و خدمات شایان و قابل قدر (!) جنرال محمد نادر خان و محمد گل خان مومند برگزار و از مجموع اقدامات و کارنامه های ننگین آنان درسریه نیست کردن مشروطه خواهان دوم، قتل و کشتار مبارزین ملی معرکه استقلال افغانستان و نسل کشی دهها هزار زن و مرد، پیر و جوان در ولایات کاپیسا، پروان، کوهدامن و سایر مناطق کشور، تقدیر بعمل آورده آنان را قهرمانان ملی (!) جا زدند.

علی رغم این که پیرامون شخصیت و کارکردهای حبیب الله کلکانی و محمد نادرخان نظریات متفاوت نویسنده گان و مورخان کشورمان در سطور بالای این مقال توضیحاتی ارائه گردید؛ اکنون بيمورد خواهد بود تا بمنظور شناخت دقیق و همه جانبه از این دو زمامدار پیشین، سری به کشور همسایه مان سرزمین ایران، که طی قرون متمادی دارای فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک بوده ایم؛ زده، نظریات تحقیقی و اقناعی را از دانشمند بزرگ، پژوهشگر گرانسنگ و نقاد بی همتای زبان و ادب پارسی- دری زنده یاد احمد شا ملو، که مؤلف صدها جلد کتاب و آثار کم نظیری بوده و چون ستاره فروزانی در آسمان ادب، تاریخ و فرهنگ این حوزه تمدنی درخشیده است؛ برای پاسخ به سؤالات روشنفکران جستجوگر و درک کامل تر مان؛ برگزینیم

استاد سخن احمد شاملو در مقاله ای تحت عنوان: (تاریخ حقایق پشت پرده را بازگو میکند) نظریات تحقیقی اش را در مورد این دو زمامدار پیشین چنین ابراز نموده اند:

« نگارش این بحث مبنی بر آن نیست، که از امیر حبیب الله کلکانی روئین تن تاریخ ساخته شود، بلکه مراد آنست تا بنیاد ادعاهای خاکین و برچسپ زندهای دیرین و رشکست گردد و نیز نمائی از جوهر ذاتی حبیب الله، که زیر بار ناسزاگویی سرداران و دسیسه سازان درباری گور شده، درخشنده گردد.

تا جاییکه تاریخ گواست، آن پدر کوه دامنی! نام پسرش را نه "دزد" بلکه حبیب الله انتخاب کرده بود. پس آن پدر بر نسل های آینده این حق را دارد، که از هنگامیکه از فرزندش یاد مینمایند، نامش را حبیب الله نوشته کنند. راستش وقتیکه مخالفین، دربارهای محمد زبایان را که با صد بد نامی و هزاران زشت نامی در تاریخ های درباری و گاه گاه در نگارش های امروزی جلوه گر میشود، می خوانم، چندان شگفت زده نمیشوم. چرا؟ چونکه پادشاهان و امیران سده های معاصر میهن در هر روز و هر ماه تلاً شیدند که چرخ تاریخ کشور را بر شالوده، سجل و سوانح شخصی، فاملی و قومی خویش بنا نمایند، تا باشد که هوش و روان خواننده را بسوی خود میلان داده باشند.

اگر بدون پیرایه سخن گفت، این امیران و پادشاهان در هرجا، که مخالفین سیاسی خویش را یافتند، از برای کم زدن و زبون نشان دادن آنان با شیوه های گوناگون نامردی و نامرادی دست زدند و دشمنان سیاسی خویش را پست، خوار و بی نسب به جهانیان معرفی نمودند. از برای چنین کاری، هر امیر و شاه، حاتم

طایبی گردید و خزانه بیت المال گنج بی صاحب گشت. از خزانه بیت المال به کیسه هر تاریخ نگار درباری و به گوی هرمداح بازاری سکه ها ریخته شد، تا تاریخ یکنواخت قومی، نوین گردد و سجل امیران رنگین. برای نمونه، هرگاه به کتاب تاریخ مکاتب و لیسه های که در زیر چشمان وزیر معارف وقت سردار محمد نعیم به چاپ میرسید نگاه شود ملاحظه کرده میتوانید که در مغزهای نوجوان دانشجو، کوبیده میشد که جوانی که نادرشاه را از پادراورد، یک " غلام بچه " بود و آنها غلام بچه که هویت پدر واقعی اش چندان هویدا نبود.

باچنین سخنان کینه توزانه و دشمنانه، دربار و درباریان میکوشیدند که در مغزهای دانشجویان شخم زنند و تخم بکارند که گویا انسان پرداخته و دسترخوان پدر دیده هیچگاه نادرشاه را به آن دنیا گسیل نمیداشت.

(بادریغ فراوان، از قلم دلدادگان و دلبران دربار تا کنون نخوانده ام که می پرسیدند و یا بپرسند که اگر پدر عبدالخالق چندان معلوم نبود و او بی نسب بود، پس چرا تنها به جهت کردار آن عبدالخالق، پدر، ماما و عموی او پس به پس سر زده شدند و کاسه سر دوستان عبدالخالق تک تک در کنج زندانها پوسانیده شد؟) بهمین گونه برای سالیان درازی، بلی گویان دربار! از برکت بدست آوردن کرسیهای سردولتی، و یا از ترس زورگویی سرداران، رساله ها نوشتند و کتاب ها چاپ کردند، که گویا حبیب الله کلکانی "دزد" بود. بخاطریکه حبیب الله کلکانی را بیشتر در دیده ها کم زده باشند و در تاریخ نا چیز جلوه داده باشند، در گفتگوها نامید نش "بچه، سقو". در نیافتم که سقو بودن چه عیبی داشته است؟ آیا سقوی نمودن هزار بار شایسته تر نمی نماید، نسبت به اینکه از برکت آب جبین و آبله دستان مردمان، زنده گی طفیلی ارثی شاهانه برای سده ها داشت؟ ندانستم که سقو بودن به مراتب پسندیده تر نمی نمود و نمی نماید نسبت به اینکه چون تیمورشاه زنباره و بسان دوست محمد خان چاکر انگریز و مانند شاه شجاع نوکر فرنگ بود؟



حبیب الله و نصرالله در سن کودکی (15)

فخر می باید به قناعت آن سقو و "سقوی ها" که با نان جوین و سفره خشکین سا ختند، لیکن هرگز غذای رنگین درکاسه زرین انگریز نخوردند. نیکا شهرا! که چنین آب آوربلند همت در دامان خود خوابیده دارد.

اگر از جفا های بیکه زورگویان به تاریخ کشور روا داشتند، بگذشت، نکته اساسی در پیش چشمان می ایستد که بعضی درباریان در نگارش خویش جستان و شتابان داوری نموده و حبیب الله را شتابزده و یکسره "دزد سر گردنه" قلمداد نموده اند، در حالیکه برخلاف گفتار درباریان محمد زایی و فرزندان، آن انگور پرورده کوهدامن "دزد سر گردنه" نبود، روستایی بود ساده گو، جوانمرد بود و ساده رو، کاکه بود و راستگو، ناخوان بود مگر پخته گو. بسا ارزشهای پایمردی و وفاداری را که خواننده خراسانی کنونی در تاریخ، تشنه وار جستجو میکند، در کار و کردار حبیب الله میتوان سراغ نمود. همان ارزشهای ساده، مگر نایابی را، که بسا شاهان و امیران معا صرکشور کم و بیش فاقدش بوده و برای بدست آوردن آرمانهای زیر ناف و سر شکم، خراسانیان را بیسواد، زندگی را دوزخ، خراسان را چو حصار نای زندان تنگ و تاریک نگهداشته بودند.

اگر بر راستی در باب آن جوان کوهدامن- حبیب الله- با داد سخن آورد و به چشمان خواننده خاک نزد، هیچ دوران بهتر از زمان حکومت حبیب الله کلکانی نمیتواند نکته پژوهش جهت ارزیابی شخصیت حبیب الله قرار گیرد. سرشت مرد را در آن روزگار باید به آزمون گرفت که در روی کرسی قدرت زانو زده بود. همان کرسی که از بهر بدست آوردنش یک شهزاده و با سواد (زمانشاه) چشمان برادر خود را کور کرد، و

دیگری شیرعلیخان در زندان، روان فرزند را نابود کرد، و آن دیگری امان الله گلوی عم را در ارگ تادم مرگ توسط عاملان خود فشرده.

بایبست دید و ارزیابی کرد که در آن هنگام که حبیب الله بیسواد روی همان کرسی سرخور تکیه زده بود، در مقایسه با دیگر امیران پیشین و پسین، او چگونه فرمانروایی کرد. آنگاه در باب حبیب الله در دادگاه تاریخ میتوان سنگین و همه جانبه سخن آورد و بنیادین بیطرفانه نگاشت.

با در نظر داشت این اصل، حبیب الله که درب مکتب ندیده و از اندیشه خیلی پخته و دید رسته برخوردار نبود، روش بسا کارکرد هایش و شیوه کشورداریش، بیک کاکه خراسانی همسان می نماید. بگونه نمونه نگاه شود به خوی و رفتار آن کوهدامنی: همان صفت از خود گذری، داشتن وفا، نگهداشت حرمت زنان و پاس سخن پروردگار داشتن که پله به پله و کتاب به کتاب در ادبیات فارسی- دری درج است، در کردار حبیب الله بمشاهده میرسد. دم نقد، این رویداد های تاریخی میتواند حبیب الله را در دیدگاه خواننده یک جوانمرد استوار و پایمرد پایدار- جوانمرد و پایمردی، که آب انگور و بوی گندم سرمست و چشم سیرش بار آورده بود:

1: زمانیکه حبیب الله قدرت سیاسی را در کابل گرفت، بگفته، مرحوم قاسم رشتیا یک دسته خواهران جوان امان الله در ارگ موجود بود. آن کوهدامنی، نه تنها نگذاشت که دستان دشمنان امان الله بدامان دختران جوان رسد، بلکه پاسدار آبرو و عزت شان گردید. در همین هنگام شاه امان الله خود در قندهار سنگر گرفته و بسوی کابل لشکر کشید و برای گرفتن تخت و بدست آوردن سر حبیب الله کمر بست. حبیب الله درحالیکه حریفش را با تمام قوت در قندهار یافت، از خواهران جوان امان الله وسیله سیاسی ساخت. آنان را جهت خرد نمودن شاه امان الله گروگان نگرفت. اقارب دختران را خواسته و هرخواهر جوان امان الله را بدست هر قوم و خویش شان سپرد. چنین حرمت گذاشتن به زنان و زنان دشمنان و چنان خودگذری را بجز در حبیب الله، در کدام امیر و شاه در تاریخ کشور میتوان سراغ کرد؟

اکنون بر میگردیم به برگ دیگری از تاریخ:

سردار محمد داود پسر عم ظاهر شاه بود. این دو در یک فامیل و در یک چهار دیواری بزرگ شده بودند. یکی به نام شاه و دیگری به نام نخست وزیر، برای سالها روی اسپ روزگار، سوار و در کارزار کشور پایگه می گذاشتند و در هرماه و هر سال با تمام فامیل های خود روی یک میز نان، صف می آراستند. پیوند این دو سردار و فامیل های شان بدانجا کشیده بود که ازدواج ها صورت گرفته بود. مگر در سال 1352 زمانیکه سردار محمد داود، ظاهرشاه را برکنار و خود را مرد میدان معرفی نمود، همان فامیل شاه را در ارگ زندانی و گروگان نگهداشت، بخاطر همان کرسی، که حبیب الله روستایی در برابر امان الله می جنگید، و خواهران امان الله را برای نگهداشت همان کرسی، گروگان نگرفته بود.

مگر تا استعفا نامه شاه از روم نیامد، فامیل وی را داود در ارگ گروگان نگهداشت، که داشت.

آن بود پاسداری یک روستایی کوهدامنی از خواهران جوان امان الله در ارگ که امروز بنام "دزد سرگردنه" دشنام نثارش میشود و این گروگان گیری سردار داود ملقب به (رهبر!) در برابر با خانواده خودش.

2: زمانیکه افراد قبایلی جنوبی داخل و خارج مرز به رهبری نادرشاه در برابر حبیب الله خان می جنگیدند، اعضای فامیل نادر شاه بشمول خانم شاه محمود که دختر امیر حبیب الله خان شهید بود و نامش « صفورا» و لقبش « قمرالبنات» بود، در ارگ نزد آن کوهدامنی زندانی بود. حبیب الله زمانی فامیل نادر خان را به زندان افگند که شاه محمود خان توسط او به حیث رئیس تنظیمیه جنوبی مقرر شده بود، برخلاف حبیب الله با نادر دست به فعالیت زد. با آنها آن باغبان کوهدامنی، موی اعضای فامیل نادر و شاه محمود خان را خیانت نکرد. در سخت ترین نبرد های شبانه روزی در گرداگرد ارگ و در برابر آتش توپخانه نادر، حبیب الله امنیت فامیل نادر را در ارگ، بدوش گرفت و نگذاشت تا به آنها آسیبی برسد. حتی در ایام شکست و عقب نشینی از ارگ، حبیب الله فامیل نادر و " صفورا قمرالبنات" را برای اهداف سیاسی و حتی نجات جان خود، گروگان نگرفت و با خود به کوهدامن نبرد.

بدینگونه حبیب الله در تاریخ معاصر افغانستان نشانی بیادگار گذاشت که گروگان گیری زنان خلاف رسوم نیاکان و فرهنگ روستایی اوست. با چنین حرمت گذاشتن به زنان و از خود گذری در برابر زنان دشمنان، حبیب الله چنان کرد در زندگی سیاسی، که پهلوانان راستین از خود بیادگار گذاشتند، در واژه های آهنگین دقیقی و فردوسی.

اکنون بر میگردیم به روزگار دیگر تاریخ:

پس از اعدام امیرحبیب الله کلکانی، نادر به جان فامیل او افتاد. نادر زمانی به اسارت فامیل آن باغبان پیشه دست یازید که از حریفش امیر حبیب الله جز نام و نشان، خبری نبود. آن کوهدانی سر زده شده بود. مگر در همان اسارت گیری، نادر روش قوم گرایی خود را، آشکار در کردار پیاده نمود. چنانکه: زوجه امیر حبیب الله خان کلکانی « بی بی سروری» و یا « بی بی سنگری» که در فرهنگ فارسی - دری پرورش یافته بود، با دو دخترش در زندان افکنده شد. وارثین حکومت نادر، تا توان داشتند این زن و دو دختر را برای بیست سال در زندان نگهداشتند، و سپس برای بیست سال دیگر آنها را دور از کوهدامن، به بلخ تبعید نمودند.

اگر این زنان کوهدانی از شمال کشور نمی بودند و در فرهنگ فارسی- دری پرورش نمی یافتند و اندک ارتباط خونی با محمد زابیان میداشتند، آیا نادر اینان را برای چهل سال و تا پایان عمر در زندانها و تبعیدگاه ها، شکنجه میکردند؟ هرگز! اینست ثبوت تاریخی این ادعا:

نادر زوجه دوم امیر حبیب الله کلکانی را که « بی نظیر» نام داشت و مادر اندر آقای عزیز الله واصفی بود، نه در زندان افکند و نه مجازات کرد. نادر بی نظیر را آزار نرساند، چون آن خانم محمد زابی بود و از تار و پود فامیل و قوم نادر شاه بشمار میرفت. نادر شاه نه تنها بی نظیر را به زندان نه افکند، بلکه در ازدواج آن خانم با پدر آقای عزیز الله واصفی، مرحوم عبدالرشید خان الکوزی کوشید.

آیا کنون وقت به پختگی اش نرسیده، که رگ رگ حکومت نادر و بند بند روش سیاسی آل یحیی برپایه تعصب قومی نادریان، تاریخ خوار نگارش خواهد آمد، که باخواندنش مردم خدا را گریه، خوانندگان را سوگ و ناله آید، که چه ناروایی هایی نبود، که در روند هفتاد سال در زیر چتر " شاه سایه خدا" برشهریان و روستائیان دست بسته روا پنداشته نشد! ناروایی که حتی در قبیله شیطان نمیتوان یافت. آن باشد روش انسانی حبیب الله باغبان در برابر فامیل نادرشاه و خانم شاه محمود و این بود جفاکاری نادرشاه و تعصب قومی آل یحیی در برابر زن و فرزند حبیب الله خان کلکانی .

وقتی نیروهای امیرحبیب الله داخل کابل شد سروسامان کابلیان دست نخورد و خانه ها غارت نگردید و ارگ سالم پایید.

برمیگردیم به رخداد دیگری تاریخ :

زمانیکه افراد نادرشاه که نیم آنرا افراد قبایلی غیر ساکن کشور تشکیل میداد، به کابل رسیدند، وحشت زده و جنون وار، دهشت زده و دیوانه وار در خانه های بسا کابلیان ریختند و هر آنچه در شهر "رودابه کابل" بود به جنوب و آنسوی مرز جنوبی به یغما برده شد. گویی کابل شهر عشق- غنیمت جنگی بوده باشد. حتی افراد قبایلی قالیهای ارگ شاهی را ، که از وقت حبیب الله کوهدانی در ارگ باقی مانده بود، باکاردها پارچه نموده و میان خویش تقسیم نمودند. از دست چپاول افراد قبایلی در ارگ، ظرف و فرش نماند و نادرشاه مجبور شد، که برای چندین روز در ارگ نپاید و در خانه خویشاوندان خود بسربرد. یا اینکه وحشت و دهشت نیروهای قبایلی در کابل از کردار دزدان سرگردنه، که به بیابانهای مرومی تاختند چه تفاوتی داشته دارد؟ آیا نیروهای قبایلی دزدگونه و چپاولگرانه رفتار نمودند؟

یا کردار نیروهای قبایلی و روش آل یحیی چون گذشته بالاتر از داد تاریخ به شمار میاید ؟

آن بود روش و دولنداری یک روستایی چشم سیر، هنگامیکه از سمت شمال به دروازه های کابل قد راست و دم راست رسید، که در تاریخ سرداران نامش به صفت " دزد" پالش می یابد. این غارت نادر و افراد قبایلی در کابل، که هیچ تاریخ سرداری از آن دزدی و چپاول نام نبرد.

در تجلیل جشن آزادی کشور امیر حبیب الله کلکانی به پیشگاه مردمش بی آلیشانه گفت: "استقلال نه از من است و نه از امان الله، بلکه از شما ولس است!..."

این گفتار نواب امیر حبیب الله کلکانی در تاریخ نایاب است. نگاه شود در تاریخ کشور، آیا شاه ویا امیری بجز آن برنای کوه دامن یافت، که چنان بی آلیشانه و چنان فروتنانه حق و جان نثاری مردم را به درگاه مردم اعتراف کرده باشد؟ به جز حبیب الله دیگر مردی را چنان اقرار و گفتار در تاریخ نیابید!

افزون بر گفتار بالا، در جشن آزادی کشور، حبیب الله به گسیل پیامی فرمان داد، که تا به امروز هیچ قدرتمندی در تاریخ انسان فرمان نداده است. در همان جشن آزادی او پیام تبریکی به امان الله خان در روم مخابره نمود و از اینکه آزادی کشور تحت رهبری اش گرفته شده بود، به آن شاه تبریک گفت. اینگونه کردار را گویند سخاوت و فتوت، یعنی "کاکه گی".

کنون برمیگردیم به رویداد دیگری از تاریخ:

نادر شاه که روی قدرت آمد، در هر درب و دیوار، که نام امان الله خان یافت با میله ای تنگ تراشید و در هر کتابچه و کتب، که نام امان الله را دید، آن کتاب و کتابچه را به آتش کشید. آن کتاب و کتابچه سوزیهای نادر و فامیل نادر از پی دگرگون ساختن تاریخ کشور، یاد از مورخ و نقاد تبریزی احمد کسروی میکند.

در دربار نادر همانگونه کتابها به آتش کشیده شد، که کسروی از برای فرو نشانیدن نفرتش به عطار و مولوی، خیام و سعدی، دیوان های بزرگان شعر فارسی دری را به آتش کشیده خاکستر نمود و جشن کتاب سوزان برپا داشت.

مگر کردار نادر و وارثین او پی دستکاری به رویدادهای تاریخ کشور، در روی منار استقلال در کابل، چنین نگارش فرمان داده شد:

« به یادگار ورود کامیابی یگانه مجاهد و وطنپرست ملت خواه جناب محمد نادر خان سپه سالار که عموم ملت افغانستان حقوق آزادی خود را به قوه شمشیر این مرد دلیر از انگلیس در سال 1298 حاصل نمود. »
همینگونه سیاه کاری و دستکاری نادر و نادرین را در تاریخ و فرهنگ کشور، نوشته های فرمایشی " اشتباهات اندک " خواند. پس به پا خاست، کمر بست و در راه شد تا دریافت، که اشتباهات در تاریخ انسان چه بوده باشد.

آن بود راستگویی یک مکتب نادید ای روستایی در باب آزادی کشور و پاسخ به امان الله، و این بود سیاه کاری سپه سالار و وارثین او اندر تباهی فرهنگی و نیرنگ کاری در تاریخ کشور.
امیر حبیب الله کلکانی، که زمام امور را گرفت، با گفتار ساده روسها را هوشدار داد، که " بخارا را آزاد خواهد کرد!" و این اشاره حبیب الله بدین معنی بود، که شانه پهن روستایی، زیر یوغ انگلیس نخواهد رفت.

اکنون برمیگردیم به رخداد دیگر تاریخ:

نادر چون به کابل رسید، جهت خوشنودی روسها، تمام مجاهدین و مهاجرین بخارا را در شمال کشور " قین و فانه " کرد. کار نادر بدانجا پایان نگرفت، بلکه ریشه مقاومت ضد روسی را در شمال کشور نیز خشکانید. هر انسان سمت شمال کشور (مانند سید منصور مزاری، که در پیشاپیش جوانان بلخ چون قاری عالم، خواجه و ایشان شریف و غیره بهر آزادی بخارا و سمرقند می رزمیدند) به دار نادر زده شد و یا در کنار مهاجرین بخارا چون سیاه بیک به هیرمند و قندهار تبعید کنان روانه شد.

همان ضربه کاری به مقاومت بخارییان بود، که روسها آرام آرام به آنسوی دریای آمو لنگر انداختند و در انتظار نشستند تا روز کام رسد و زمان به " شهزاده سرخ " برادرزاده نادر محمد داود رسد تا که خراسانیان نیز چون بخارییان دسته دسته بمیرند.

مگر نادر شاه از آغاز تا به انجام دولرداری، در سایه انگریز پر و بال کشید. اندرین باب مثالهای بیشماری است و نگاه شود به کارهاییکه پژوهشگران و تاریخ نگاران غیر دریاری از جمله داکتر آدمک . مگر یک مثال برجسته دیگر، که تا اکنون نگارش نیافته، جهت بیان راز و ساز نادر شاه با انگریزان درین نبشته می آید:

در زمانیکه نادر نیروهای قبایلی مرز را در پشاور جهت نبرد در برابر حبیب الله کلکانی بسیج میساخت ، نادرشاه برای هفته ها در بازار قصه خوانی پشاور اقامت گزیده بود. در آنزمان پشاور و مناطق قبایلی ، که پسان ها نادر با روان آسوده و بدون کدام دغدغه یی درپشاور ماند، نیرو آماده کرد و از همان پشاور نقشه های جنگی و عملیات نبرد را تدارک کرد. اما زمانیکه نادر به قدرت رسید، یکی از روشنفکران میهن غلام محی الدین خان آرتی زاده، از کابل به پشاور رفت تا در برابر نادر از همان پشاور رزم، مگر انگریز مجالش نداد و در نزدیک بالاحصار پشاور به شکل نا معلوم کشته شد.

در روند این دهه های پی در پی ، آیا جوان در دبیرستان و یا دانشگاه به خوانش این سرگذشت درآورد اما فخر آفرین آرتی زاده در تاریخ های سرکاری محمد زائیان شده است؟ هرگز نه! چون بیان سرگذشت آرتی زاده گز به گز نشان میدهد، که تا به چه حد در سایه و همکاری انگریزان در بازار قصه خوانی پشاور نادر به جهت گرفتن کابل، به کارهایش آب و تاب بخشید.

آن بود روش آشتی ناپذیر یک روستایی و کوهدانی در برابر روسها و انگریزان، و این بود دودسته خدمتگذاری یک درباری در برابر دو قدرت بیگانه.

حبیب الله کلکانی، که در کابل قدرت سیاسی بدست گرفت، افراد شکست خورده غند شاهی را، که بیشتر شان از قندهار بودند و به طرفداری امان الله خان در برابر حبیب الله رزمیده بودند، تمجید کرد. آن افراد اسیر را " دشمنان باغیرت و نمک به حلال " خطابیده و وفاداری شانرا به شاه امان الله آفرین گفت. حبیب الله به هیچ یک از اعضای آن غند اسیرآزار نرساند . اینگونه گفتار و کردار را گویند از خود گذری یعنی جوانمردی!

برگردیم به گوشه دیگری از تاریخ :

زمانیکه نادرخان به قدرت رسید نخست سر شخصیتهای برجسته کشور و وفادار به امان الله را از تن جدا کرد. به گونه مثال: شاه محمد ولیخان دروازی، که چهره شناخته شده ای سیاسی در سطح جهانی بود ، با همکاری دو وزیر سوگند خور فیض محمد زکریا و عبدالاحد خان وردک مایار، محاکمه دروغین شده و پس از چندی به دار کشیده شد.

ضربه آل یحیی به دار کشیدن توقف نیافت! پس از کشتن دروازی، نادر و نا دریان رفتند و هستی دروازی را مال حکومت خویش اعلام کردند . آنها فشار اقتصادی را هم کمتر دانستند و به ابتکاری دیگری دست زدند: دروازه های مکتبها را به رخ کودکان دروازی بستند به امید اینکه دیگر سری درین خانواده بدخشی بالا نشود و استعدادی نروید.

دوم، مردی چون محمد گل مهمند را که نه به فرهنگ کوهدامن میساخت و نه به رسوم سمت شمال احترام میگذاشت، به کوهدامن روان شد تا کوهدانی ها را از کمر، زین وازپا، نعل واز کله سرزنند. نادر گذاشت، که دست قبایلی های درون و بیرون مرزکشور به دامان دختران و زنان کوهدامن رسد و زن و فرزند کوهدامن به نام غنیمت حتی به آنسوی مرز جنوبی رسد. مگر شامگاه در کوهدامن به پایان نرسید، به قول رشتیا " قتل دسته جمعی " مردمان کوهدامن بدست نیروهای قبایلی در شمال کشور انجام گرفت و در انبان نفرت، کوهدانیان چکیده شدند. (تاریخ تکرار میشود و طالبان نیز عین جنایت را در مقابل مردمان بیدفاع و مظلوم شمالی انجام نمودند).

با چنین قتل ها و به غنیمت گیریهای دختران و زنان، نادر تخم نفاق و بدبینی را در میان باشندگان میهن آگاهانه کشت نمود.

اینهمه بیدادگریها در کوهدامن را نویسندگان نوشته های فرمایشی(!) تحت حاکمیت مرکزی حکومت نادرشاه، روا می پندارند. شگفتا! نمیدانستم، که روش دریدن انسان را در کوهدامن، نمای قانونی داده باشد... مقاومت کوهدانیان در برابر ستم نادری با واژه " اشرار " در نوشته های شان رنگ و پیوند میدهند...

یک کوهدانی دو کوهدانی و یا صد کوهدانی در شمال کشور زیر چکش قرار نگرفته بود. سخن از تمام کوهدامن است. تمام باشندگان کوهدامن " اشرار " بودند؟ آن کوهدانیان که ایستادن را به سکوت ،

پایداری را به بردگی و مردن را به بندگی شایسته انگاشتند ، هریک در جوانمردی حبیب الله بودند و در کاکه گی ، امیر حبیب الله .

شاد باد روان شان درتۀ هر تاکستان و جاودان باد رزم شان دربزم هر جوان !

زمانیکه حبیب الله درشهرکابل سنگرگرفت، به پیمانی، که روی قرآن پاک نموده بود ، پادشاه سه روزه کشور و برادران الله ، عنایت الله خان را آزار نرسانید. به سوگندی، که حبیب الله پاکدین روی کتاب پروردگار نموده بود، حرمت گذاشت و عنایت الله را گذاشت، که با فامیلش آسوده از ارگ خارج و کشور را ترک گوید.

باچنین کاری، حبیب الله قرآن را برای ضربه زدن حریفان سیاسی خود نفروخت و پیمان خود را در روی قرآن آفریدگار نشکست. اینگونه پیمان نگهداری، خویشتن داری را در اوج قدرت، چکامه سرایان درگو، می نامند بزرگمنشی و پاکدلی !

برمیگردیم به زمان دیگری از تاریخ :

نادرشاه ، که قدرت سیاسی را درکابل بدست آورد ، برای به چنگ آوردن رقیب سیاسی اش حبیب الله ، بر روی قرآن مهنمود، که اگر آن کوهدامنی تسلیم شود، او را آزار وگزند نخواهد رساند. حبیب الله مهر نادر را درقرآن ضمانت دانسته به کابل آمد. نادرسخن پروردگار را فروخت تا آن کوهدامنی را بدست آورد و خلاف پیمان ومهرش درکتاب آفریدگار، حبیب الله را بدست سران قبایل طرفدار خود سپرد وحبیب الله و یارانش در ارگ تیرباران گردیدند وخلاف کرامت انسانی جسد بی روان آن کوهدامنی از ارگ بر روی خاک کش کشان به چمن حضوری برده شد و درچمن حضوری جسد تیر خورده و چنواری شده ای حبیب الله، به دار کشیده شد . جسد خونبار ویی روان حبیب الله را برای روزها به دار گذاشتند ، به هدف اینکه چشمان همزبانان حبیب الله را سوزانده باشند.

آن بود حرمت گذاری یک بیسواد کوهدامنی در برابر قرآن، که امروز به نام " بچه سقوا! " پست وزبون شمرده میشود، و این بود قرآن فروشی نادرشاه، که تاهنوز هم درپاره از نگارشهای ارادتمندانه " زعیم " نامیده میشود!

(آری! قبرش امروز دوباره ترمیم میگردد و فرزندش لقب "بابای ملت" را کمایی میکند، و بازهم تاریخ بگونه ای تکرار میشود و همان انگریز باهمان شیوه تجربه شده، همان بازی را ازسر میگردد!) با آنهاهم رویدادها، که دربالا آمد، نادر برزندگی های هم داشت، که نمیتوان از آن چشم پوشید . از جمله میتوان از پختگی اش در امور لشکری نام برد . مگر روش کینه توزی قوم پشتون را در برابر بقیه باشندگان میهن، وسیله ای سیاسی ساخت . با انگریز ساخت و مجاهدین بخارا را سر زد . پیمان شکستن و قرآن فروختن اوست ، که نادر را در دوشنبه و پنجشنبه بازار، درتاریخ و نگارش، مرد نامطلوب و غیر اعتماد جلوه میدهد.

با اینکه حبیب الله سواد نداشت و برای رهبری خراسانیان ساخته نشده بود، گزارشات و رویدادهایی، که در بالا آمد، او را با نشان دادن جوانمردی وراستگویی درمواقع خیلی حساس، نگینه وار میان خیل امیران دوسده ای کشور می درخشاند.

بیشتر از این رویدادهای بیان شده، برخلاف نوشته های بعضیها گواه میدهد، که آن فرزند کوهدامن " دزد " وار و " دزد " گونه حکومت نکرد ، بل در زمان رهبری ازخود قناعت به نفس ، شیوه مردی از زنان (زنان دشمنان) پاسداری، بی تعصبی، وفا به پیمان و حرمت به قرآن خدا، بیادگار گذاشت.

این شیوه های ازخود گذری، قناعت پسندی، ساده زیستی، جوانمردی، چشم سیری و بی آلاشی حبیب الله است که برکارکردها و کارنامه های بسی امیران محمد زایی، چربی میکند ودرنتیجه آن جوان کوهدامنی را حاشیه به متن تاریخ، کاکه وار می جهد و آفتاب وار می درخشد. « (12)

از آنچه تا ایندم گفته آمد نتیجه بایست این باشد که به پرسشهای اصلی مان پاسخ دهد:

- این رخداد تاریخی، آیا یک پادشاه گردشگری بوده است؟ "نه"، زیرا در این انتقال قدرت جای یک شاه ویا شهزاده را پادشاه ویا شهزاده دیگر نگرفت؛ بلکه جای یک پادشاه و شهزاده محمدزایی به یک دهقان زاده انگورفروش روستایی خالی گردید.

- آیا این یک کودتای نظامی بود؟ "نه خیر"، بخاطری که در این رویداد هیچ یک از هیأت رهبری ارشد دولت، شامل برادران شاه، وزیر دفاع، فرمانده کل قوای مسلح، وزیر داخله و امنیت، شرکت نداشتند و این حرکت از درون نظام و ارتش برنه خاسته بود؛ بلکه از روستاها آغاز گردید و قدرت مرکزی را از پای در انداخت.

- پس این حرکت یک شورش مذهبی بود ویا قیام مسلحانه روستائیان؟ بلی هر دو حرکت مذکور در آن **بمشاهده میرسد:** برای این که مضمون مبارزه برضد حکومت ترقیخواه شاه امان الله را شورشیهای مذهبی ملاحا و روحانیون واپس گرا وعمال مرتجع وابسته به دولت استعماری انگلیس تشکیل میداد که برای نخستین بار در سال (1924) شورش ارتجاعی علیه دولت وقت، بوسیله دونفر ملا ی ولایت پکتیا بنامهای ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ و ملا عبدالرشید به تحریک نورالمشایخ فضل عمرمجددی و حمایت مردم منگل، جدران، جاجی، احمد زایی و سلیمان خیل، درضدیت و مخالفت با تطبیق قانون جزای افغانستان در محاکم، که آن را مخالف شریعت وانمود میکردند، آغاز شد.

محمد نادرخان وزیرحرب، که از طرف شاه موظف به آرام ساختن شورشیان پکتیا گردید؛ از انجام این کار خودداری کرده گفت: « این وظیفه را به شرطی می پذیرد که دولت از تطبیق قانون جزا و قانون خدمت نظامی معروف به هشت نفری در سمت جنوبی صرف نظر نموده به او اجازه بدهد که با دادن این امتیازات با شورشیان صلح نماید. شاه در جواب گفت که نمی تواند در یک کشور دو قانون را جاری سازد و اگر اوحاضر نیست برای تطبیق نمودن قوانین نافذ در کشور به سمت جنوبی برود باید وظیفه اش را ترک بگوید ووی چنین کرد.» (13)



از طرف چپ به راست نفر دوم (نادر خان) (15)

محمد نادرخان بعد از مذاکره با وزیرمختار دولت انگلیس و انتقاد از اصلاحات امان الله خان، بحیث وزیرمختار به فرانسه رفت و بعد از خواستن دوبرادرش، محمدهاشم خان و شاه ولی خان، یک مرکز قوی فعالیت های تخریبی را به رهبری انگلیسها علیه دولت شاه امان الله تشکیل داد و سپس با تأمین ارتباط با نورالمشایخ در هندوستان و ملاحا و سران اقوام پکتیا، دامنه این شورشها را به شینوار و سایر مناطق ننگرهار

کشانی که هنگامه آن به ولایات کاپیسا و پروان و مناطق کوه‌دامن زمین نیزسرایت نمود؛ تا اینکه حکم تکفیر شاه و اعلان جهاد علیه دولت میان روستائیان ولایات متذکره پخش و منجر به سقوط دولت امانی گردید. ولی تا جایی که ترکیب هیأت رهبری حکومت حبیب الله کلکانی دیده می‌شود، درکابینه و سایر مقامات مربوط دولت وی، وجود روحانیون و ملاهای شورشی آن وقت (مانند شورشهای مذهبی ضد نهضت دموکراتیک دهه 80 تنظیمهای جهادی و طالبی ساخت پاکستان و ایران، کشورهای عربی و غربی)، بمشاهده نمیرسد. همچنان در جریان نبرد و فعالیت‌های نظامی قوت‌های جنگی حبیب الله کلکانی علیه عساکردولتی، هیچ یکی از روحانیون، ملاها و طالبان مدارس دینی بحیث فرمانده و سرباز حضور فیزیکی و نقش رهبری کننده نظامی و قوت جنگی را در میدان نبرد نداشتند؛ بلکه شرکت کننده گان عموماً دهقانان مسلمان و شخصیت‌های ملی مربوط به مبارزین معرکه استقلال افغانستان، چون: شیرجان خان، عطا الحق خان، عبدالغفور خان، محمد صدیق خان، میرزا محمد یوسف خان، عبدالرحیم خان، عبدالقدیر خان، خلیل الله خان خلیلی و امثال بودند که هر یک آنان زیر تأثیر تفکر جهاد علیه یک دولتی که ضد اسلامی گفته می‌شد، جمع شده بودند؛ همچنان خاطرات تلخ لشکرکشی‌ها، خانه جنگی‌ها، برادرکشی‌ها و جنگ‌های خانمانسوز حکام و سلاطین برادران سدوزایی و محمد زایی، بویژه زجر و شکنجه‌های جسمی و روانی ضد انسانی امیر عبدالرحمان خان، و پسرش امیر حبیب الله خان که بر مردم اعمال نموده بودند و تأثیرات ناگوار این همه جنایات در اذهان و خاطره‌ها نهفته بود؛ افزون بر سفارشات شاه امان الله مبنی بر منع استعمال لباسهای ملی مردان و برقع زنان و خریداری و پوشیدن دریشی و لباسهای مودل اروپایی برای مرد وزن، که مردم قدرت و توان خریداری آن را نداشتند و «جمع آوری یک اعانه عمومی بر اساس 5 افغانی از هر نفر و یک ماه معاش از هر مامور به مقصد خریداری اسلحه از خارج (14)»، بارسنگینی بود که کمردهقانان بی زمین و کم زمین را در روستاها و مامورین لشکری و کشوری را در مرکز و ولایات خم می نمود؛ همه و همه اینها یک جا شده، تأثیرات منفی انفجاری غیرقابل کنترل را در ذهنیت توده‌های مردم بیار آورد.

سرانجام هردو عامل متذکره منجر به قیام مسلحانه دهقانان علیه دولت جوان و ترقیخواه افغانستان و سقوط دولت و نهضت امانی گردید که در فرجام، دولت حبیب الله کلکانی هم مطابق برنامه و اقدامات دولت انگلیس پس از 9 ماه جنگ‌های خونین به نماینده اصلی آن کشور، جنرال محمد نادر خان انتقال و کشور ما برای سالهای متمادی از سیر کاروان تکامل اجتماعی بازماند.

واما، به باور نگارنده، تاریخ باز هم در کشور ما تکرار گردید، ولیک به گونه‌های متفاوت!

بلی! از آنجاییکه داستان تعهد نادرشاه در قرآن کریم و دعوت حبیب الله کلکانی به صلح و عدم خونریزی، که بعداً بالای تعهدش پا گذاشت و حبیب الله و یارانش را بدار آویخت؛ ثبت صفحات زرین تاریخ و قلبهای فرد، فرد مردم افغانستان شده است؛ گراف اعتبار نمودن به قول، سوگند و تعهد شاهان و فرمانروایان بعدی را ضرب صفر نمود و حوادث خونبار را بیار آورد. چنانچه در ماه حوت 1370 زمانیکه بی اعتمادی‌ها و نارضایتی‌ها در شمال کشور آغاز و عمداً از سوی اراکین تازه گماشته شده در آن سمت دامن زده شد؛ دوکتور نجیب الله رئیس جمهور وقت بعد از تماسها و مذاکرات بالوسيله با فرماندهان زون شمال و پذیرفتن برخی خواسته‌هایشان، از جنرال دوستم و جنرال مومن تقاضا نمود تا غرض حل و فصل همه پروبلم‌ها به کابل بیابند. مگر چون آن دو جنرال، تقاضا و تعهد قرآنی نادرشاه را در تاریخ خوانده و درحافظه داشتند، به تعهد و تقاضای دوکتور نجیب الله، برغم اینکه وی با محمد نادر شاه تفاوت‌های ماهوی داشت؛ باور نکردند و پروسه سقوط حاکمیت ح. د. خ. که بتاريخ 14 ثور 1365 آغاز شده بود و امکان جلوگیری از آن وجود داشت؛ تسریع گردیده، پس از سقوط مناطق در جنوب و جنوب شرق کشور؛ با سقوط (9) ولایت در شمال و از دست رفتن حاکمیت در ولایات کاپیسا و پروان، همه راهها، امکانات و شرایط برای تهاجم تنظیمها و سقوط نهایی دولت، از جنوب، شرق و غرب و شمال، در 5 ثور 1371 باز و مساعد گردید، که حوادث بعدی: خونریزی‌ها، ویرانی‌ها، آواره‌گی‌ها و تباهی مادی و معنوی ناشی از آن ثبت تاریخ خونبار کشور ما شد.

واما دوکتور نجیب الله ، همینکه بدفتر سازمان ملل متحد پناهنده شد ، چهارسال و پنجاه بعد با اشغال کابل بوسیله طالبان، برخلاف رعایت درسهای تاریخ، به گفتار و تعهد همان فرزندان وابسته به استعمار و " آی. اس. آی " اعتماد نمود؛ سرانجام ، بتاریخ 6 میزان 1375 بدستهای کثیف همان پیروان نوکر صفت خط خونین (طالبان و شرکاء !) جام شهادت را نوشید .

امید وارم تا نویسنده گان گرانقدر و قلم بدستان تازه کار کشورمان با برداشت سالم از درسهای تاریخ در داوری های شان پیرامون شخصیتها و زمام داران پیشین ، عادلانه قضاوت فرموده از دایره عدل و انصاف عدول نکرده ، تعصبات زبانی ، قومی ، قبیله ای ، سمتی ، گروهی و مذهبی را در قضاوت خویش جا نداده ، عین اندیشه های تاریخ نگاران درباری و وابسته را، که دیگر خیلی بی مقدار و مبتذل شده اند ؛ معیار شناخت و داوری قرار ندهند، تا در دادگاه جامعه و داوری نسلهای آینده ، شخصیت یک فرهنگی و نویسنده قلم بدست کشور ما رنگ تعصب و فرهنگ قبیله پرستی را از خود بجا نگذاشته باشد.

پایان بخش سوم

مأخذ:

- 1- افغانستان در مسیر تاریخ مؤلف میر غلام محمد غبار جلد دوم صفحه (6)
 - 2- کتاب (دویمه سقاوی- سقاوی دوم) نویسنده سمسور افغان (؟) برگردان به فارسی- دری از دکتور خلیل الله و داد بارش، صفحات 6- 7 چاپ اول سال 1377 خورشیدی.
 - 3- کتاب یغمای دوم منگلی نویسنده لطیف کریمی ص 18 چاپ اول سال 1384 خورشیدی افغانستان.
 - 4- همان کتاب ص 25 .
 - 5- همان کتاب ص 26 .
 - 6- همان کتاب ص 27 .
 - 7- همان کتاب ص 38 .
 - 8- همان کتاب ص 43 .
 - 9- همان کتاب صص 41- 42 .
 - 10- افغانستان در پنج قرن اخیر مؤلف میر محمد صدیق فرهنگ ص 603 ج اول سال چاپ 1380 .
 - 11- همان کتاب ص 623 .
 - 12- شماره های 53- 54- 55 ماهنامه آزادی چاپ دنمارک.
 - 13- افغانستان در پنج قرن اخیر مؤلف میر محمد صدیق فرهنگ صص 548- 549 ج اول.
 - 14- همان کتاب ص 554 .
- Williams Afghan Media Project15

(بخش چهارم)

دوران حاکمیت جنرال محمد نادرخان و سایر خاندان حکمران

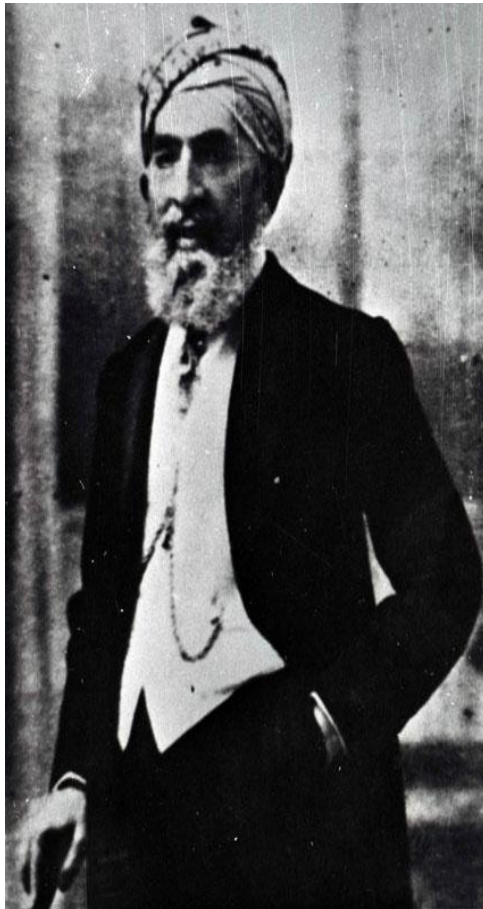


طوری که دربخش سوم این مقال گفته شد، سال 1929 مصادف است با یورش مجدد استعمارانگلیس با پیش کشیدن و گماشتن علنی جنرال محمد نادرخان و برادرانش، با حمایت و شرکت مستقیم عده ای از روحانیون وابسته به استعمار و وفاداربه سلاطین ستمگر پیشین؛ پشتیبانی برخی ازسران معامله گر اقوام و قبایل و گروههای تاریک اندیش، دردو طرف نوارمرزی خط دیورند و سرایت آن به مناطق دیگر؛ برضد نهضت مشروطیت دوم، که درفرجام دستاورد های ده ساله نهضت امانی بگونه سوال برانگیز، باحرکتی از شمال کابل بوسیله دهقان زاده بیسوادی با اسم حبیب الله کلکانی و پس ازمدت چهارماه عزیمت شاه امان الله ازکشور، با انتقال و احرازقدرت سیاسی به نماینده اصلی انگلیسها (جنرال محمد نادرخان)، باخونین ترین ووحشیانه ترین شکل آن، سرکوب گردید .

درمورد اخلاق، خوی، خصلت و کرکترمحمد نادرخان در بخش سوم این نیشته، با نقل قول از گفته های مورخین و پژوهشگران معلومات مفصلی ارائه گردید؛ اما پیرامون این مسأله که او و خانواده اش چگونه وارد افغانستان شدند و این که چطور و به چی شیوه، تاج و تخت برایش ارزانی گردید؛ شرح کامل آن به روایت اسناد زیرین چنین است:

1- « درجنگ دوم انگلیس وافغان (1878-1880) هنگامیکه امیر محمد یعقوب خان جبهه ملت افغانستان را ترک و معاهده گندمک را امضاء نمود، دولت انگلیس ازوجود چنین پادشاه تسلیم شده بی نیاز، و با قیام مردم افغانستان مقابل گردید. پس امیرمحمد یعقوب خان اسیر را در سپتمبر 1879 ازکابل به

هندوستان تبعید نمود و متعاقباً سرداریخی خان (یکی از پسران سلطان محمد خان طلایی) خسر امیر محمد یعقوب خان را نیز از کابل به دیره دون هند فرستاد.



امیر محمد یعقوب خان

خانواده یخی خان از 1879 تا 1901 در دیره دون میزیستند و چون در هندوستان دارایی نداشتند که معیشت شان را کفایت کند، لهذا با جیره مختصری که حکومت انگلیس بایشان میداد، میساختند، خصوصاً که اعضای این خانواده فاقد سرمایه برای تجارت و هم فاقد تخصص برای اشتغال در شرفی از شقوق امود بودند.

پس از سرداریخی خان پسران بزرگش سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان روسای فامیل و هریک دارای فرزندان متعددی بودند، از آنجمله سردار محمد نادر خان پسر سردار محمد یوسف خان است که در دیره دون در سال 1883 بدنیآ آمد و پنج برادر داشت: محمد عزیز خان، محمد هاشم خان، شاه ولی خان، شاه محمود خان و محمد علی خان. وقتیکه امیر عبدالرحمن خان اجازه داد که این خانواده از تبعید گاه دیره دون به افغانستان بیایند، آخرین سال سلطنت خودش (1901) بود. در اینوقت سردار محمد نادر خان هژده سال داشت و با سایر برادران و عموزادگان خود تحصیلات خصوصی در هندوستان نموده و مقداری اردو و انگلیسی فرا گرفته بودند. تردیدی نیست که اینان از کودکی با تمدن هند و انگلیس آشنا و مانوس گردیده و تحت تأثیر اداره مستعمراتی انگلیس قرار گرفته بودند. زیرا تأثیرات و انفعالات ایام شباب در نفس انسان قوی و پایدار است. پس وقتی که به افغانستان آمدند، تطابق با محیط جدید و مغایر با محیط هندوستان، برای جوانان شان بسیار مشکل بود. از همین سبب در قشرخانواده گی خویش پیچیدند، و از جامعه افغانی دور تر ماندند و برعکس در دربار کابل فرورفتند و آداب شاه پرستی فرا گرفتند تا جائیکه برای سایر درباریان « نمونه مثال » گردیدند، و هم شخص شاه جدید (امیر حبیب الله خان) را بخود جلب نمودند. حتی شاه خواهر محمد نادر خان را بخود تزویج نمود، و این وصلت باعتبار این خاندان در نزد شاه افزود. معهدا ایشان

تنها در دربار افغانستان معروف گردیده بودند، در حالیکه ملت هنوز ایشانرا نمی شناخت. امیر حبیب الله خان بتدریج این خانواده را برکشید و نه تنها در دربار بلکه در اردوی افغانستان هم مقام داد: پدران اینها (محمد آصف خان و محمد یوسف خان) با عنوان « مصاحبین خاص » ندیم همیشه گی شاه گردیدند. محمد نادر خان و برادرش محمد علی خان، جنرال و غند مشر عساکر محافظ شاه شدند. برادران دیگرش محمد عزیز خان، شاه ولی خان و شاه محمود خان بالترتیب شاه آغاسی خارجه، رکاب باشی و « سرخان اسپور » (آمرقطعه سواره خانزادگان دربار) گردیدند.

همچنین عموزاده گان محمد نادرخان، دونفر محمد سلیمان خان شاه آغاسی نظامی و احمدشاه خان « سرمیر اسپور » (امیرقطعه سواره میر زادگان دربار) شدند. بعدها یکنفر دیگرشان (احمد علی خان) نیز بیکی ازین مراتب درباری رسید، در حالیکه محمد هاشم خان برادر محمد نادر خان مقام « سر- سراوسی » (آمر دسته سروسان حضورشاه) را داشت.

باین ترتیب دربار افغانستان بالتدریج در دست این خانواده افتاد. «(1)

2- جارج آرنی نگاشته است:

« غلام نبی [چرخی]، در حالیکه در سرحد شمالی کمین گرفته بود، در جنوب رقیب دیگر تلاش داشت. در سالهای 1920 در دربار امان الله غالباً رقبای سرسخت گروپ چرخی را پنج برادر (مصاحبان) تشکیل میداد. بزرگترین آنها جنرال محمد نادرخان بود که در سومین جنگ افغان- انگلیس شناخته شد. بالاخره مصاحبان تأثیر خود را در دربار از دست دادند. آنها فدرتاً محافظه کار بودند و شدیداً با ریفورم های شاه مخالفت میکردند. در سال 1924 نادرخان باسرنوشت بسیاری از افغانهای بانفوذ مواجه گردید و بحیث سفیر در پاریس مقرر شد. دوسال بعد به بهانه خرابی صحنی [وضع صحنی] وظیفه خود را ترک گفت و رهسپار جنوب فرانسه گردید.

در اوایل سال 1929 نادرخان و دوبرادرش به هندوستان آمدند و پشتیبانی بریتانوی ها را برای گرفتن مجدد کابل جستجو کردند. برای بریتانیه چنین فرصت را فقط خداوند داده بود. علی رغم دساتیر از لندن که آنها را از مداخله مستقیم باز میداشت، ماموران بریتانیایی با چشم های کور به استخدام پشتیبانان از میان قبایل در بخش بریتانوی سرحد پرداختند. در نیمه ماه اکتوبر، نادرخان لشکر قابل ملاحظه پی را جمع آوری کرد تا ارتش حبیب الله را دفع کرده، کابل را تسخیر کند. سقاء [حبیب الله کلکانی] به سنگر خود در کوهستان فرار کرد؛ مگر او بزودی گرفتار گردید و همرا با افراد عمده اش دوهفته بعد در محضر عام بقتل رسید. بالاخره عزت پشتونها در تابستان بعدی زمانی اعاده شد که نادرخان قبایل بی دسپلین سرحدی را غرض خاموش کردن شورش(?) تاجک ها به کوهستان فرستاد که در آنجا با بی رحمی عمل کردند. به هر حال غیرمحمتمل به نظر میرسید که نادرخان سلطنت را به امان الله بسپارد، اگرچه موصوف در او خراظهاروفاداری به او نیز کرده بود. بایقین میتوان گفت که او مایل نبود تاریخ را پسر کاکایش(?) را عملی سازد. بزودی بعد از آنکه داخل کابل شد به هر نام محمد نادرشاه پادشاه افغانستان اعلان گردید. بمثابه یک عسکر تقدم داد تا اختیاراتش بر سایر نقاط کشور استحکام یابد که از طریق یک برنامه دقیق صلحجویانه در پایان سال 1931 در جنوب و از طریق عمل نظامی در غرب و شمال جایی که رهبر بزرگ شورشیان بنام ابراهیم بیگ به آن سوی دریای آمو بدست دشمنان شوروی خود رفت، به آن نایل آمد. «(2)

3- الف- آقای سیدال یوسفزی نگاشته است:

« همفریز در تلگرام خود تصریح نموده بود که: ولو این اقدام دولت بریتانیه سبب نارضایتی حبیب الله امیر جدید کابل را موجب گردد باز هم موجودیت نادر و برادرانش در این موقع در افغانستان بسیار مهم و ضروری است. که سند مذکور در اسناد محرمانه دولت بریتانیه موجود می باشد.

همانست که بتاريخ 21 جنوری 1929 سفارت انگلستان در پاریس تلفونی تماس گرفته، او و برادرانش را برای اخذ ویزه به پاریس دعوت نمود و در پاریس سفیر انگلیس شخصاً آنها را ملاقات نموده و از وقفه پی که در صدور ویزه رخ داده بود، معذرت خواست و ویزه دیپلماتیک از طریق هند با سفارش مخصوص برای هر سه برادر اعطاء کرد و همچنان برای (ریزرویتسن) جای در کشتی (قیصر هند) که هفته بعد از بندر

مارسی عازم هند بود، به آنها مهیا نمود. به این قسم دوره انزوا و انتظار مرگبار سه ساله نادر و برادرانش در جنوب فرانسه بپایان رسیده و اینک به کمک دوستان غمگسار خویش یکبار دیگر خود را در آستانه فعالیت‌های تازه و امید بخشی مشاهده میکردند وجد و شغف نادر به حدی بود که نه تنها هدایت صریح دولت مطبوع خود را برای آمدن از طریق مسکو نادیده گرفت بر علاوه شهزاده خوردسالی را که سرپرستی اش در این مسافرت به شخص او سپرده شده بود نیز فراموش کرد....

... از طرف دیگر حبیب الله کلکانی نیز نادر را یک رقیب احتمالی تلقی می نمود، و چون از مخالفت او و امان الله خان اطلاع داشت میخواست او را به حلقه خود داخل سازد و یا لا اقل وی را تحت کنترل خود داشته باشد، همان بود که در هفته اول تخت نشینی خود، شاه محمود را بحیث مشاور خصوصی خویش تعیین نموده و احمدشاه پسر کاکای او را با عبدالعزیز پسر مامای هاشم برای آوردن نادر بکابل به اروپا اعزام نمود و به آنها هدایت داده شد که پول سفر خرچ خود را از وکیل تجار پشاور اخذ نمایند، ولی عبدالحکیم وکیل تجار که از طرفداران جدی امان الله خان بود، امر حبیب الله را نه پذیرفت و این بار نیز مانند رساندن آنها از کابل به پشاور که با طیاره پوسته سفارت انگلیس صورت گرفته بود، بدوش دولت بریتانیا افتاد تا آنها را بمصرف خود از هند خارج و به کشتی بنشانند، چنانچه در اوراق محرمانه دولت بریتانیه به این موضوع اشاره به عمل آمده است و همین خود نشان میدهد که انگلیسها از عزم و اقدام حبیب الله برای برگرداندن نادر آگاهی کامل داشتند، اما چون پلان خودشان پیشتر طرح شده و متوازی با اقدام حبیب الله در جریان بود، بهیچ قیمت نمی خواستند در این مرحله که هنوز امان الله خان داخل صحنه بود، مراحل بعدی نقشه آنها فاش شود، از اینرو با اینکه میدانستند که در این وقت نادر و برادرانش در کشتی قیصر هند جانب بمبهئی در حال حرکت می باشند از فرستادن نماینده حبیب الله نه تنها ممانعت به عمل نیاوردند، بلکه تسهیلات هم برای آنها فراهم نمودند....

نادر و برادرانش بتاريخ 23 فبروری 1929 به بندر بمبهئی مواصلت نمودند، اما پس از پیاده شدن آنها از کشتی نماینده وایسرای هند بنام (سی جی فریک) با نادر ملاقات نمود. فرستادن نماینده مخصوص در عرشه کشتی برای آن بود تا قبل از آنکه مامورین افغانی که برای استقبال آمده بودند، با او تماس بگیرند، مفاهمات مقدماتی صورت گرفته باشد. تاجاییکه در اوراق محرمانه دولت بریتانیه بملاحظه میرسد، در ضمن همین مصاحبه نادر به نماینده وایسرای هند اطمینان داد که نزد امان الله خان نمی رود و از امان الله خان پشتیبانی نمیکند و بلعکس به هر قسمیکه آرزوی دولت بریتانیه باشد رفتار خواهد کرد. بعد از این مذاکرات آنها از کشتی پیاده شده از طرف قونسل و دیگر افغانهای مقیم بمبهئی استقبال شدند و در هتل تاج محل اقامت اختیار نمودند....

پ- به هر حال خبرشورش شنوار، برادران فراری را در جنوب فرانسه چنان بی قرار ساخت که بدون انتظار انکشاف اوضاع و یا دریافت هدایت از کارفرمایان خویش، خودسرانه جهت حرکت جانب افغانستان داخل اقدامات شدند، بطوریکه در اسناد محرمانه دولت بریتانیه ذکر است هاشم بتاريخ دهم دسامبر یعنی پیش از حمله حبیب الله کلکانی بکابل، به قونسلگری انگلیس در شهر (نیس) رفته برای خود و دوبرادرش نادر و شاه ولی تقاضای ویزه ترانزیت را از خاک هند مینماید، اما قونسل انگلیس بر طبق مقررات اولتروویزه دخول به افغانستان را مطالبه میکند، ازینرو هاشم بپاریس رفت و تقاضای خود را بسفارت انگلیس در آنجا تکرار نمود، آنها جواب رد دادند و در اصرار وی که میگفت او و برادرانش اشخاص معروف از دوستان نزدیک دولت بریتانیه میباشند و مقامات انگلیسی آنها را خوب میشناسند، بنابراین داشتن ویزه افغانی در مورد آنها ضروری نیست....

حقیقت اینست که امان الله خان با گرفتن تلگرام سفارت پاریس که از آرزوی نادر خان و برادرانش برای مراجعت بوطن اطلاع میداد چون از جریانات زیر پرده و پلان اصلی انگلیسها به اندازه کافی معلومات نداشت، با وجود بدگمانی ها و تجارب سابقه از روی حسن نیت این اراده آنها را بمقصد معاونت با خود تلقی نموده تصمیم گرفت تا درین موقع باریک یکبار دیگر آنها را بیازماید، در واقع در این وقت او وضع غریبی را داشت که به هر خس و خاشاک دست می اندازد، همچنانکه والی علی احمد خان دشمن دیرینه خویش را به سفارش مادر خود درین روزها بحیث رئیس تنظیمه سمت مشرقی به جلال آباد اعزام کرده بود اکنون امید

وار بود که نادر و برادرانش را برای دفع حبیب الله کلکانی مورد استفاده قرار داده و برطبق ضرب المثل مشهور (سرمار را بدست دشمن بکوبد) لهذا در تلگرامی که بسفارت پاریس مخابره شد ازین آرزوی نادر و برادرانش حسن استقبال به عمل آمده ولی باز هم از روی احتیاط هدایت داده شد تا از طریق ماسکو و تاشکند با طیاره شوروی بکابل بیایند و ضمناً به غرض نشان دادن اعتماد مزید بشخص او هدایت داده شد تا هدایت الله پسر ارشد شاه [امان الله] را که در فرانسه مشغول تحصیل بود، نیز با خود بیاورد و از طرف دیگر در همان موقع شاه محمود برادر خورد نادر را که پس از برطرفی از حکومت اعلیٰ مشرقی بظاهر بحیث معین وزارت داخله و وظیفه داده بود و در حقیقت بیکار و بلا تکلیف بسر میبرد، نزد خود خواسته، استمالت نمود و قوماندانی یکی از جبهات حساس پایتخت را که جبهه ده سبز و خواجه رواش باشد، به او تفویض کرد، این جبهه اگرچه در جنگهای حبیب الله کلکانی بیشتر رول تدافعی را دارا بود، اما از سبب اینکه میدان طیاره شیرپور و محبس عمومی کابل (که در قلعه تاریخی شیرپور و قلعیه داشت) [موقعیت داشت] نیز تحت اثر آن بود، در آن وقت اهمیت خاص را حایز بوده و چنانکه دیده شد در موقع حمله دوم حبیب الله اولین محاذیکه بدون جنگ از هم پاشید، همین محاذ بود....» (3)

جنرال محمد نادرخان بعد از گرفتن قدرت سیاسی بوسیله همان روحانیون! و شورشیان قبایل ضد نهضت امانی، نخست امیر حبیب الله کلکانی و رفقاییش را برغم این که در صفحه قرآن کریم سوگند تعهد مصالحه را مبنی بر عدم خشونت و خونریزی و دست نبردن به اسلحه و جنگ، نوشته و روی آن مهر و امضا گذاشته بود؛ لیکن بیشرمانه بالای تمام تعهدات خود پا نهاد و خلاف سوگند خود بر قرآن و رعایت سنتهای دیرین و پسندیده این سرزمین، آنان را تیرباران کرده، نعش شان را بدار آویخت؛ سپس اکثریت جوانان دلیر و بزرگمردان سلحشور ولایات کاپیسا، پروان و کوهدامن زمین را که در جنگهای آزادیبخش ضد استعمار قهرمانانه رزمیده بودند، بوسیله جلال مشهوری بنام محمد گل خان مهمند یا از دم تیغ کشید و یا تحویل زندانهای سیاه نموده، جایداد های عده ای از آنان را غصب و به شورشیان قبایل بعنوان پاداش زحمات شان (!) در ریختن خون مبارزین استقلال، بطور انعام بخشش نمود:

«در حالیکه شاه در کابل هر روز از ده تا پنجاه نفر مردم شمالی را گلوله باران مینمود و تعداد مجموع این کشتارهای دسته جمعی و بدون تحقیقات و بدون محاکمه در حدود هفت صد نفر میرسید....»

قیام کلکانی ها و داود زایی های کوهدامن در سرطان 1309 شمسی [در برابر فشار حکومت نظامی، مبنی بر قتل و کشتار مردم بی گناه، جمع کردن اسلحه و پول از دهاقین بی وسیله] بعمل آمد؛ محمد گل خان [مهمند] در 4 اسد سال مذکور بریاست آنولایت گماشته شد. او با اتکا بقوه بیست و پنج هزار نفری حشری و یک فرقه عسکری توپخانه دولتی در ولایت پروان و کاپیسا دست به عملیاتی زد که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست. محمد گلخان درینولایت قیافت یک مارشال فاتحی بخود گرفته، در کمال تکبر و بیگانگی با مردم پیشامد و روش دشمنانه و وحشیانه نمود. او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها، انهدام دیوار باغها، احتراق قلعه ها بگماشت و خود از شکنجه و لت و کوب و اهانت مردم (اعم از قیام کننده و مطیع دولت) فروگذار نکرد. او از قیام کننده جان میخواست و از مطیع مال. انکار کننده را چوب میزد و دشنام میداد، حتی تهدید باحضر زنش در مجلس عام مینمود. در خانه های که تلاشی میشد و اسلحه و پول بدست نمی آمد، زنان خانواده تهدید به فرو بردن سوزن در پستان شان میشد. با این روش تا زمستان 1309 شمسی (طبق اطلاع شماره 58 مورخ دلو روزنامه دولتی اصلاح) محمد گلخان از مردم کاپیسا و پروان 2378 تفنگ و 170 تفنگچه و 39384 دانه طلا و 149206 سکه نقره بیرون کشید و بکابل تقدیم کرد. البته آنچه را که قوای حشری و نظامی برای خود گرفته بودند، داخل این حساب نیست. این تنها نبود محمد گلخان (طبق خبر شماره سابق الذکر اصلاح) پانزده نفر را در این ولایت بحکم شخص خود اعدام نمود، 617 نفر را زنجیر پیچ بکابل فرستاد.... محمد گلخان بر طبق اطلاع همین شماره اصلاح، قسمتی از شهر چهاریکار را که مرکز اداری و تجارتي ولایت بود، حریق و خراب ساخت؛ همچنین او سراخواجه مرکز کوهدامن را تماماً محترق و ویران نمود. در حالیکه او قبلاً از مردم ششصد نفر را گروگان گرفته

بکابل فرستاده بود؛ در هر قسمتی ازین ولایت چند، چند خانوار پاکتیایی را جبراً اسکان و بهترین اراضی مردم را بایشان اعطا نمود، تا آشتی را بین این دو ولایت ممتنع سازد....

رویهمرفته روش محمد گلخان در کوه‌دامن و کوهستان، همان نتایجی را که میخواستند داد یعنی اول مردم دلیر این ولایت که در تاریخ قرن نهم افغانستان، در راه دفاع از استقلال کشور بمقابل امپراتوری بریتانیا، کانون بزرگ و با افتخاری محسوب بود، سرکوب گردید. دوم نفاق و خصومت بین مردم افغانستان که هدف یگانه دشمن بود، درین حادثه عملاً بمیان آمد، یعنی مردم کاپیسا و پروان تمام تعدی نسبت بخود را از حشریهای مردم پاکتیا دانستند و نسبت بانان کینه سختی دردل گرفتند؛ خصوصاً که محمد گلخان خود را بغلط نماینده پشتو زبانان کشور جلوه میداد. سوم دولت نوادرات افغانستان با دشمنی قسمت عمده نئی از مردم کشور میتلا و در مقابل سیاست استعماری تنها و لهذا مجبور بسازش بیشتر با استعمار انگلیس گردید. « (4) و اما محمد نادرخان و برادرانش جفا‌های بی شمار و غیرقابل عفو را بر مردم ولایت پکتیا و مربوطات آن نیز روا داشته، آنها را بصورت مصنوعی بین خانواده خود تقسیم کرده، هر یک با خدعه و نیرنگ، خود را مدافع یک قوم تبارزمیدانند. درحالی که در این خط کشی های تقلبی و اغواگری ها، جز فریب و نیرنگ و استفاده سوء از احساسات پاک آنان، در جنگ و سیطره جویی به نفع خود، دیگر هیچ دلسوزی و صداقتی وجود نداشت.

چنانچه دیده شد که این اقوام را قسماً بصورت عمدی از پروسه رشد و انکشاف اقتصادی-اجتماعی بدور نگهداشته و با استفاده سوء از روحیه سلحشوری آنان پای شان را در منازعات به شکل برادرکشی های قومی، جنگهای داخلی و منطقوی کشانیدند که فشرده آن را در تاریخ چنین می خوانیم:

« مردم ولایت پاکتیا نظر باوضاع جغرافیایی و اقتصادی نسبت باکثر ولایات افغانستان فقیرند. زراعت آنها محدود و تجارت خارجی شان منحصر به عشایر کوچی و نیمه کوچی سلیمانخیل و خروتی و غیره است. تجارت داخلی ایشان عبارت است از چوب ارچه و ریسمان و منج که توسط قاطر وارد بازار کابل میشد. خوراک اکثریت مردم آرد جواری و خانه های نشیمن از گلیم و توشک عاری و در عوض شمع و تیل، چراغ ایشان " چراغ چوب " بود. معهداً این مردم دلیر و مسلح در تمام ماجرا های تاریخی در دفاع از استقلال، نقش موثر خویش را بجا گذاشته اند. نادرشاه تمام این چیزها را میدانست و در پاکتیا عملاً تجربه اندوخته بود، پس در استحصال سلطنت افغانستان این ولایت را مرکز ثقل فعالیت های خود قرار داد و بکمک آنها تاج شاهی بر سر نهاد. از آن بعد نادرشاه برای در دست داشتن این قوه در مقابل مخالفین خویش دست بوسایلی زد که ظاهراً مردم پاکتیا را مفتون میساخت و در واقع ایشان را مغبون مینمود. نادرشاه این مردم را از خدمت زیر پرچم نظامی معاف داشت [این بزرگترین گناه و جنایتی بود که در حق مردم مناطق مذکور انجام و آنان را عملاً از قرابت و نزدیکی، محبت و برادری و تأمین مرادوات اجتماعی با سایر اقوام ولایات افغانستان بازداشت و خصومت این دورنگی را میان اقوام کشور آگاهانه ایجاد نمود] و در دربار و دوایر حکومت بر خوانین ایشان ترجیحی قایل گردید. اما سلطنت هرگز نمیخواست در راه نشر معارف و بیداری مردم با تاسیس صنایع و بلند بردن سویه زندگانی توده های مردم پاکتیا کوچکترین قدمی بردارد، زیرا آگاهی و بیداری و رفاه مردم را مانع آن میدانست که بتواند آن ولایت را هر طوریکه سلطنت بخواهد استعمال کند.

لهذا حکومت بصورت عمومی مردم را در تاریکی و فقر و احتیاج نگهداشت و هم از وحدت و اتحاد داخلی مردم پاکتیا جلوگیری کرده و آتش رقابتها و تعصبات عشیره وی را بین شان مشتعل میگذاشت [مینمود]. چنانچه خصومت مردم جاجی را با مردم منگل، شاه محمود خان تا زنده بود نگهداشت. « (5)

نادرشاه در همان اوایل احراز قدرت در خزان 1929، جنرال پینن خان، میرزا محمد اکبرخان، امرالدین خان، عبدالطیف خان کوهاتی، محمدنعیم خان کوهاتی، عیسی خان قلعه سفیدی، تازه گل خان لوگری، سلطان محمد خان مرادخانی، محمد حکیم خان چهاردهی وال، احمد شاه خان کندکمر، دوست محمد خان غند مشرپغمانی و سید محمد خان کندک مشرقندهاری را بدون تحقیق و اثبات جرم و گناهی گلوله باران نمود. به تعقیب آن این جلال خونخوار، شخصیت براننده کشورمان، محمد ولیخان دروازی وکیل شاه امان الله را، که برای تحکیم استقلال افغانستان خدمات شایانی را انجام داده بود، در زمستان 1929 بازداشت،

در جریان یک محاکمه فرمایشی و پیش کشیدن اتهامان مضحک ، بی پایه و بدون ازحقیقت نخست به هشتسال حبس محکوم وبعداً در تابستان 1933 وی را بدون ارتکاب کدام جرم و گناهی، خلاف تمام موازین حقوقی و پرنسیپ های دولتمداری، در کنار برادران غلام نبی خان چرخي، تیرباران نمود.

پس از انجام این جنایت سردمداران رژیم سفاک به دنبال تعقیب، پیگرد و سرکوب مشروطه خواهان دوم، شامل جمعیت سری دربار و سایر جوانان ترقیخواه ضداستعمار رفتند. درگام نخست عبدالرحمن لودین رئیس بلدیة وقت، تاج محمدخان پغمانی، فیض محمدخان باروت سازوسایر وطنپرستانی که در مبارزه برضد استبداد داخلی و طرد استعمارانگلیس و استرداد استقلال و ترقی کشور، سهم فعال و سرنوشت ساز گرفته بودند؛ یکی را پی دیگر بدهن توپ بستند وحتا غلام محی الدین خان ارتی را که در پشاور آواره شده بود، نیز ترور نمودند.

بعداز تطبیق پروژة جنایت در حق شخصیت های ذکر شده مشروطیت دوم؛ جلادان آدم کش به عقب افراد باقی مانده این نهضت، شامل میرزا عبدالرحمن ، سعدالدین خان وکیل، محمدانور بسمل، میر غلام محمد غبار، عبدالهادی داوی... افتیدند و همه را یکجا با سایر تحول طلبان کشور، برای سالهای متمادی در زندانهای مخوف و مرگ آفرین نگهداشتند .

همینگونه خانواده حکمران، غلام نبی خان چرخي را بصورت بیرحمانه زیر میلیهای تفنگ در 16 عقرب 1311 بقتل رسانیدند وبعداً برادران و اعضای فامیل وی را، چون جنرال غلام جیلانی خان چرخي، جنرال شیرمحمدخان چرخي و برادرزاده هایش، غلام ربانی خان ، غلام مصطفی خان و عبدالطیف خان را بدار آویختند و متباقی همه اعضای فامیل های آنها را رهسپار زندانها نمودند .

اگر گلوله تفنگچه عبدالخالق جوان آزادیخواه، این شاه مستبد و خونخوار را ازپا نمی انداخت، تمام زندانیان سیاسی و آزادیخواهان کشور را از دم تیغ کشیده، در افغانستان، صدای آزادیخواهی برای سالیان متمادی شنیده نمی شد .

مرحوم غبار را عقیده بر این بوده است که: « در تطبیق این نقشه [قتل و کشتار دسته جمعی و انفرادی، زندانی کردن و انواع شکنجه های جسمی و روحی و ایجاد فضای وحشت و بربریت و تهاجم دد منشانه به جان، مال و ناموس مردم و سایر جنایات ضد انسانی] شخص نادرشاه و برادرانش محمد هاشم خان صدراعظم و شاه محمودخان وزیر حربیه، اختیارات مساوی داشته وهریک پادشاهی مطلق العنان بشمار میرفتند . چنانکه هریک از آنها در پایتخت و ولایات کشور بامر شخص خود، بدون تحقیق و محاکمه، اشخاص را اعدام، شکنجه، حبس، تبعید، مصادره و خاندانها را برباد، قلاع را محترق و منهدم و توده های مردم را سرکوب میکردند .

بنابراین، حکومت نادرشاه از همان قدم نخستین ، دست بخون مردم بشست . این حکومت سعی میکرد، که خودش را در نظرملت افغانستان خلف الصدق امیر عبدالرحمن خان مستبد جلوه دهد، ولی بزودی مردم فهمیدند، که بین این حکومت و حتی حکومت امیر عبدالرحمن خان فرق زمین آسمان در اندازه استبداد آن موجود است .

امیر عبدالرحمن خان در قرن 19 خون مینوشید و نادرشاه در قرن بیست.

اول الذکر از استقلال خارجی کشور در برابر انگلیس چشم پوشید و اخیر الذکر از استقلال داخلی . امیر مرام خود را با شمشیر تطبیق کرد و نادرشاه با توطئه و تیغ . امیر آنچه از مردم گرفت در داخل کشور بماند و نادرشاه آنچه را گرفت در کشورهای بیگانه ذخیره نمود و» (6) .

سرانجام طوری که گفته آمد این شاه جلاد و خون آشام روز (16 عقرب 1312) با گلوله عبدالخالق جوان 17 ساله متعلم لیسه نجات (لیسه امانی) ازپا در افتید و به حیات ننگینش بحیث یک توطئه گر ماهر، جنایتکار محیل و قاتل حرفوی پایان بخشیده شد:

« باینصورت نام سلطنت بعد از نادرشاه به پسرش و اقتدار واقعی سلطنت به دو برادرش (محمد هاشم خان صدراعظم و شاه محمودخان وزیر حرب) منتقل گردید و سلطنت دو برادر تا ختم جنگ جهانی دوم، 14 سال به درازا کشید.

در طی این مدت ظاهر شاه مانند شاه شجاع جزاز نام، هیچگونه قدرت و مداخله در امور سلطنت نداشت و مثل محبوس در بین چهار دیوار ارگ سلطنتی بسر میبرد. **تنهافرقی**، که بین شاه شجاع و ظاهر شاه میتوان یافت اینست، که شاه شجاع اسیر دست مکناتن انگلیسی بود و ظاهر شاه اسیر دست عموهای خود محمد هاشم خان و شاه محمود خان. خصوصاً که بعدها دو شهزاده جدید (محمد داود خان و محمد نعیم خان) نیز از طرف محمد هاشم خان در برابر شاه بمیدان آورده شد.» (7)

واما، بعد از کشته شدن نادر شاه، این دو برادرش همان سیاست دمنشانه شاه مقتول و اعمال سرکوبگرانه خود را ادامه داده، در کنار عبدالخالق، پدر، مادر، برادر، خواهر، کاکا، ماما و سایر اعضای فامیل وی را با رفقای هم صنفتش، یکجا با جمع بزرگی از روشنفکران، باتهام قتل نادر خان دستگیر و بعد از اعمال وحشیانه ترین شکنجه های ضد انسانی بر زندانیان سیاسی، از گناهان ناکرده ایشان اعتراف گرفتند.

در حالیکه قاضی محکمه تنها عبدالخالق هزاره و محمود معاون وی را به اعدام محکوم نموده بود؛ ولی خانواده حکمران! برخلاف حکم محکمه و در مغایرت کامل با اساسات دین اسلام و قوانین موضوعه (که صلاحیت حکم اعدام را صرف محکمه داشته، پادشاه و یا رئیس جمهور میتواند آن را تخفیف و یا تعدیل به حبس نماید نه این که مجازات حبس را به اعدام شدت بخشد؛ صدراعظم اصلاً صلاحیتی در تغییر حکم محکمه ندارد)، در جلسه فرمایشی درباریان وابسته به سلطنت، حکم اعدام 16 نفر: عبدالخالق هزاره کشته نادرخان، محمود معاون وی، خداداد پدر، مولاداد کاکا، قربانعلی مامای عبدالخالق، علی اکبرخان غنمشرکاکای محمودخان، غلام ربانی خان و غلام مصطفی خان و عبدالطیف خان پسران خانواده چرخ، محمد ایوب خان معاون اداری لیسسه امانی، میر عزیزخان، میر مسجدی خان، محمود خان دوم، محمد زمان خان، میرزا محمد خان و امیر محمد خان ناشرین شینامه ها را توأم با حبس 11 نفر بیگانه دیگر صادر و در 26 قوس 1312 این کشتار دسته جمعی را به شکل فجیعی در میدان دهمزنگ کابل تطبیق و فصل دیگری از جنایت و آدم کشی در تاریخ معاصر افغانستان، بنام خانواده نادرخان، در کنار جنایات گذشته شان، ثبت اوراق تاریخ گردید.

فهرست زندانیان سیاسی آزادیخواه ضد استعمار و تحویل طلبان ضد استبداد خانواده حکمران (هاشم خان و شاه محمودخان) قرآتی است:

- 1 - محمدانور بسمل شاعر 2 - محمد ابراهیم صفا شاعر برادر او 3 - محمد اسماعیل خان 4 - محمد طاهر خان
- 5 - محمد نعیم خان 6 - محمد اسلم خان 7 - و محمد هاشم خان از همان خانواده 8 - عبدالصبور غفوری نویسنده 9 - محمد یوسف حقیقی 10 - عبدالغنی معلم 11 - میر غلام محمد غبار مورخ 12 - میر عبدالرشید بیغم 13 - و میر غلام حامد بهار برادران غبار 14 - سرور جويا نویسنده 15 - غلام حسین جويا 16 - سعدالدین بها نویسنده 17 - عبدالعزیزخان وکیل قندهار 18 - عبدالاول قریشی وکیل تالقان 19 - عبدالهادی داوی نویسنده 20 - عبدالشکور داوی متعلم 21 - حبیب الله خان سرمامور 22 - محمد امین خان سفیر 23 - محمد سعید خان متعلم 24 - میر سید قاسم خان نویسنده 25 - محمد عمر پیلوت 26 - فیض محمد ناصری نویسنده 27 - محمد هاشم خان کارمند وزارت خارجه 28 - عبدالرحمان خان کامند وزارت خارجه 29 - غلام رضا خان ترجمان 30 - احمد جان رحمانی 31 - لالا سید میر 32 - محمد امیرخان ترجمان 33 - عبدالغفار خان سرحد دار 34 - عبدالغفور خان 35 - جانبازان چرخي معاون وزارت حربیه 36 - شیر احمدخان چرخي فرقه مشر 37 - سید احمد فرقه مشر 38 - غلام نبی فرقه مشر 39 - فتح محمد فرقه مشر بهسودی 40 - غلام دستگیرخان قلعه بیگی - 41 عبدالله منصور 42 - عبدالنبی منصور 43 - محمد جعفر ایوبی متعلم 44 - سیداکرم خان 45 - عبدالحکیم رستاقی 46 - غلام محی الدین انیس نویسنده 47 - محمد خالد انیس 48 - محمدولی خان پنجشیری 49 - محمد عثمان ترجمان 50 - محمد عمر معلم 51 - محمد حیدر نیسان شاعر 52 - پاینده محمد خان 53 - محمد اکبر پروانی 54 - حبش خان 55 - محمد صالح پرونتا نویسنده 56 - محمد ابراهیم متعلم 57 - محمد اکرم لودین متعلم 58 - محمد ایوب خان غوربندی 59 - محمد کبیرخان غوربندی 60 - محمد زبیرخان شاه آقاسی 61 - حبیب الله خان شاه آقاسی 62 - احمد شاه خان رئیس 63 - گل احمدخان حاکم 64 - عبدالاحد فدایی 65 - غلام فاروق تلگرافی 66 - حبیب الله

تلگرافی 67 - غلام صدیق صبری تلگرافی 68 - رحیم وردی تلگرافی 69 - عبدالاحد خان رسام 70 - محمد ناصر غرغشت نویسنده 71 - محمد ابراهیم خلیل شاعر 72 - فیض محمدخان کارمند وزارت خارجه 73 - حاجی عبدالخالق خان 74 - عبدالحمید خان 75 - عبدالحبیب خان 76 - و محمدنبی خان برادران حاجی 77 - محمد امان خان فراشباشی 78 - غلام صفر اعتمادی 79 - محمدشریف ضیایی 80 - محمدعثمان مغازه دار 81 - غلام غوث خان صاحب منصب 82 - حکیم اسلم خان مهاجر 83 - محمود خان سنجری مهاجر 84 - محمدبشر منشی زاده 85 - محمدکریم منشی زاده 86 - محمدکبیر منشی زاده 87 - غلام حیدرخان نقشبندی تاجر 88 - محمدیاسین خان تاجر 89 - عبدالرحیم خان کوریر 90 - دادمحمدخان کوریر 91 - پاینده محمدخان کارمند وزارت خارجه 92 - غلام محمد خان معلم 93 - حیدرعلی خان معلم 94 - قربانعلی خان 95 - عبدالودودخان انجنیر 96 - میرزا عبدالقیوم خان 97 - عبدالکریم خان 98 - عبدالوهاب خان کوهستانی 99 - عبدالرحیم خان معاون صدارت 100 - خلیل الله خلیلی شاعر 101 - عبدالحلیم خان کوهستانی 102 - اعظم خواجه خان رئیس شرکت برق 103 - محمد نعیم خان بابی 104 - شاهرخ میرزا 105 - عبدالصبور پغمانی 106 - عبدالحی خان پنجشیری 107 - سید غلام حیدرپاچا 108 - عبدالرازق خان 109 - محمدکریم خان حاکم اعلی فراه 110 - محمدحسین خان معاون لیسۀ استقلال 111 - عبدالعظیم مهاجر 112 - محمدعظیم مزاری 113 - صفرعلی امنی نویسنده 114 - عبدالقدیرخان کوهدانی 115 - محمد عزیزخان کوهدانی 116 - صاحب زاده عطاء الحق خان 117 - ملک قیس خوگیانی 118 - صوفی هوتلی 119 - محمد یونس مهندس 120 - غلام حیدرخان صاحب منصب 121 - و محمدحسین خان صاحب منصب.

« بدین ترتیب زمینۀ مبارزه آزادیخواهانۀ مردم افغانستان برای تقریباً 15 سال دیگر بتأ خیر کشیده شد . در طی این مدت هیچکس آزادانه بخارج کشور سفر کرده نمیتوانست و روشنفکران در داخل کشور هم قادر بر رفتن بی اجازه از ولایتی، بولایت دیگری نبودند. تمام مکاتبات این گروه بعنوان داخل و خارج در پوسته خانه ها، باز و مطالعه می شد. پنج نفر روشنفکر نمیتوانستند در محفلی گرد آیند. در هیچ مجلس، محفل و اداره سخن از سیاست داخلی و خارجی زده نمی شد. گوینده کلمات، ملیت و ملی، وطن و وطن پرستی، ترقی و ترقیخواهی، بحیث دیوانۀ زنجیری تلقی میگردد و سخن از سیاست استعماری انگلیس راندن و یا از آزادی و مساوات حرف زدن دیگر بمتابۀ خیانت دینی و جنایت ملی بشمار میرفت. » (8)

علی رغم این که در سرزمین کهنسال خراسان دیروز و افغانستان امروز، از سالیان متمادی زبانهای متعددی وجود داشت؛ مگر مسأله زبان کدام مشکلی را در مناسبات اقتصادی و اجتماعی مردم ایجاد نکرده بود. زیرا زبان فارسی- دری در سراسر دوره اسلامی بحیث زبان رسمی و زبان معاملات در دفاتر و دربارها مورد استفاده همگان قرار داشت. همین گونه در سرزمین پهناور هندوستان از سالهای دور الی اشغال آن بوسیله انگلیسها زبان فارسی- دری بحیث زبان رسمی دفتر و دیوان جایگاه اول را داشت.

احمد شاه درانی با این که زبان مادری اش پشتو بود؛ ولی بادرک این واقعیت که زبان فارسی- دری، دارای واژه گان غنامند و از لحاظ گوینده گان آن دومین زبان در سراسر کشورهای اسلامی بوده است، بدین لحاظ آن را در معاملات دولتی و سیستم اداری و قضایی کشور بحیث زبان رسمی حفظ نمود.

و اما بعد از سقوط نهضت امانی خصومت آشکار بر ضد زبان فارسی- دری آغاز یافت:

« در دوره پادشاهی محمد نادرشاه محمدگل خان مومند وزیر داخله تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولت بلکه از موسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را به عنوان رئیس تنظیمه به قندهار فرستاد تا اقداماتش را در منطقه پشتوزبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود. اما در سال (1932) تغییر فکری داده او را به همان عنوان به ولایات شمالی فرستاد و در آنجا محمد گل خان، نظریه برتری خواهی قومی و لسانی اش را در محل اجرا گذاشت، در این ضمن وی مردمان دری زبان و ترکی زبان را واداری ساخت تا عریض شان را به زبان پشتو بنویسند و به عریضی که به زبان دری به او می رسید ترتیب اثر نمی داد. خانواده های پشتون را حتی

از خارج سرحدات افغانستان به تعداد زیاد به شمال هندوکش کوچ داده با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان می کرد و در ماموریت هم به پشتو زبانان ترجیح می داد.

محمد هاشم خان در مرحله اول با این اقدامات نظر مساعد نداشت اما پس از آنکه در سال (1932) هتلر رهبر ناسیونال سوسیالیست آلمان زمام قدرت را در دست گرفته و به تبلیغ نظریه برتری نژادی پرداخت، یک عده از شخصیت‌های دولتی افغانستان از جمله محمد داود خان و محمد نعیم خان برادرزادگان محمد هاشم خان و عبدالمجیدخان رئیس بانک ملی به نظر مذکور گرویده تبلیغات همانندی را در افغانستان روی دست گرفتند....

در افغانستان قدم اول در این راه توسط فرمانی برداشته شد که در شماره 12 حوت سال (1315) مرادف به 3 مارچ (1937) میلادی راجع به زبان پشتو در جریده اصلاح نشر شد و مطالب عمده آن به شرح زیر است:

ج.ع.ج. ا.ا. شآن عم محترم سردار شاه ولی خان غازی وکیل صدراعظم!

مسلم است که مسأله زبان در وحدت ملیه و حفظ آداب و شعایر یک ملت اثرات معتابیهی داشته و توجه به این مطلب از جمله ضروریات حیاتیه یک مملکت به شمار می رود و در مملکت عزیز ما از طرفی زبان فارسی مورد احتیاج بوده و از جانب دیگر به علت اینکه قسمت بزرگ ملت ما (!) به لسان افغانی (*) متکلم و مامورین علی الاکثر به سبب نداشتن [ندانستن] زبان پشتو دچار مشکل می شوند لهذا برای رفع زیان این نقیصه و سهل معاملات رسمی و اراده فرموده ایم همچنان که زبان فارسی در داخل افغانستان زبان تدریس و کتابت است در ترویج و احیای لسان افغانی (!) هم سعی به عمل آمده و از همه اول مامورین دولت این زبان ملی را بیاموزند... شما به وزارت ها و نایب الحکومتی ها... امر بدهید که مامورین لشکری و کشوری مربوط خود را مکلف نمایند که در مدت سه سال لسان افغانی را آموخته و در محاوره و کتابت مورد استفاده قرار بدهند... الی اخیر.

عبارت فرمان به پیمانان ای که اهمیت موضوع در کار داشت روشن و دقیق نبود... بهرحال اقداماتی که به دنبال نشر فرمان صورت گرفت مقصد اصلی آن را روشن ساخت، زیرا بلا فاصله کورس های تدریس پشتو در تمام دوایر کشور تأسیس گردید و مامورین مکلف شدند تا جهت فراگرفتن پشتو در آن شرکت کنند، در حالی که اقدامی همانند جهت آموختن زبان فارسی به مامورین پشتوزبان صورت نگرفت. همچنان که زودی معلوم شد که تخمین فرمان راجع به مدتی که اجرای این برنامه لازم داشت نه تنها خوش بینانه بلکه ساده لوحانه بود، چنانچه در پایان مدت سه سال طرح کنندگان برنامه حتی خود شان و اعضای حکومت و کابینه شان موفق نشدند زبان پشتو را فراگیرند... اما زبان بزرگتر تطبیق این برنامه در ساحت معارف نمایان شد. در اینجا ناگهان دستور داده شد که تدریس در سراسر کشور از زبان فارسی به پشتو تحویل داده شود و برای معلمان هم کورس پشتو دایر شود. در نتیجه این امر در مناطق غیر پشتو زبان معلمانی که خود پشتو نمی دانستند موظف شدند تا مضامینی را از کتاب درسی که آن هم به زبان پشتو نبود به شاگردانی که آنها هم پشتو نمی دانستند به زبان پشتو تدریس کنند و در پایان سال به همین ترتیب از ایشان امتحان هم بگیرند. هر چند هیچ وسیله ای برای تخمین اندازه زبانی که از این بابت به گسترش علم و دانش در کشور وارد گردید در دست نیست اما بدون مبالغه میتوان گفت که در اثر آن معارف افغانستان برای دهها سال عقب افتاد و جوانان غیر پشتوزبان از دست یابی به گنجینه ادب دری و فارسی که رکن عمده فرهنگ شان بود به طور قهری محروم ساخته شدند، وای بسا که بی سواد بارآمدند. از نظر اقتصادی دهها میلیون ساعت کار مامورین و صدها میلیون ساعت کار مراجعین ضایع شد بدون آنکه منظوری که ظاهراً این برنامه بر آن بنیافته بود تأمین شده باشد.» (9)

سرانجام همینکه در پایان ختم جنگ جهانی دوم سیستم مستعمراتی انگلیس فروپاشید و رهبری سیستم جهانی استعمار کهنه و نو را هم ایالات متحده بنا بر تفوق نظامی و اقتصادی نسبت به انگلیس، تحویل گرفت؛ همینگونه در جبهه مقابل، سیستم جهانی سوسیالیزم تشکیل و جنبشهای آزادیبخش ملی در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نضج یافت؛ در کشور ما نیز خانواده حکمران در سال 1946 دست به یک عقب نشینی تاکتیکی زده، قدرت از محمد هاشم خان به پادشاه منتقل و شاه محمودخان پست صدارت را تسلیم

شد، ظاهراً سیاست ملایم تری را نسبت به هاشم خان درپیش گرفته، مصمم به تعدیل سیاست خارجی و تجدید اداره داخلی و ریفورمهای اجتماعی شده، برای باراول سخن از آزادی و دموکراسی، ترقی و تجدد زده شد و ریفورمهای در عرصه معارف بعمل آمد و موافقتنامه های با اتحادشوروی و ایالات متحده امریکا بامضا رسیده، قرضه هشت ملیون دالری را از اتحادشوروی برای اعمار پروژه های زیربنایی بدست آوردند . همین طور حکومت قبل از این که دموکراسی را رسماً اعلام و قوانین دموکراتیک را وضع نماید، یکدوره امتحانی را آغاز و آزادی انتخابات شورای ملی و بلدییه ها (شهرداریها) را اعلان نمود.

روشنفکران آزادیخواه و تحول طلب کشور دست به تشکیل سازمانهای سیاسی زدند؛ **حزب ویش زلمیان** به رهبری عبدالرؤف بینوا و عضویت گل پاچا الفت، فیض محمد انگارونورمحمد تره کی و... ؛ **حزب وطن** برهبری میرغلام محمد غبار و عضویت سرورجویا و میرمحمد صدیق فرهنگ و دیگران؛ **حزب خلق** به رهبری عبدالرحمان محمودی و عضویت محمدنعیم شایان، خال محمد خسته ، عبدالحمید مبارزو...؛ **حزب سری اتحاد** به زعامت سید اسماعیل بلخی و خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه و دیگران؛ ایجاد گردید . درکنار احزاب ذکرشده، **اتحادیه محصلین دانشگاه کابل** نیز درسال 1329 با شرکت فعال میرعلی احمد شامل، محمدیونس سرخابی، ببرک کارمل، اسعد حسان غبار، محمدحسن شرق و دیگران تشکیل و همه این نهادها فعالیت های سیاسی را درجهت تنویر اذهان مردم ، بیداری جوانان و دفاع از حقوق و خواستههای مسلم توده های ملیونی کشور آغاز نموده؛ استقرار حاکمیت قانون و نظام مشروطیت را از طریق انتشار برنامه های خویش درجراید حزبی مطالبه نمودند؛ ولیک شاه محمود خان جناح باصطلاح معتدل(!) خانواده حکمران تحمل خواستههای برحق نماینده های واقعی مردم را نکرده، فعالیت های سیاسی را ممنوع، رهبران و فعالین احزاب و اتحادیه محصلین را سرکوب و درانتخابات دوره هشتم شورای ملی و شهرداری ها دستبرد زده ، راه برادران مستبدش را درپیش گرفت و کار انجام آن را به محمد داوود خان خلف الصدق محمدهاشم خان وا گذاشت:

« حکومت باوجود داشتن چنین پلان امتحانی، ازتشکیل یک جبهه واحد سیاسی ویا جبهه متحد دربرابر خود هراس وبیم داشت... ولی با تمام این پیشبینی های حکومت، همینکه شورای انتخابی تاسیس، احزاب سیاسی تشکیل وجراید حزبی منتشرگردید، نتایج ومحصولات آنها جز از آن بود که حکومت میخواست. زیرا این جریانات سیاسی با وجود تنوع تشکیلاتی وتعدد موسساتی، عملاً درمقابل حکومت بحیث یک جبهه متحد صف آرایی نموده وبرای تاسیس رژیم دموکراتیک وتعمیم آزادی ومساوات عمومی وهم برضد امتیازوانحصارسیاسی واقتصادی طبقات حاکمه مبارزه کردند.

اینست که حکومت بعداً کلیه این نهضتهای سیاسی را یکوقت وپالیسی اختناق قدیم را ازسرگرفت. معهذا تا آنوقت احزاب و جراید حزبی آنقدرکارکرده بودند که تأثیرآن دراذهان عمومی محسوس بود. پس حکومت بغرض امحای تاثیر این جنبشهای سیاسی، یکدوره اختناق ده ساله سیاسی را اعاده نمود، آزادی انتخابات شورای ملی و بلدییه ها با مداخلات علنی حکومت ازبین برده شد، احزاب سیاسی وجراید حزبی نابود گردید وفرصت تبارز مبارزین وطنپرست درصحنه سیاست کشور سلب شد. « (10)

بدین ترتیب، جنبش مشروطیت سوم باسرکوب شمارزیادی از اعضای آن، شامل رهبران و فعالین احزاب، نهضت دوره هفتم شورای ملی، بلدییه شهر کابل و نهضت محصلین برای یکدوره موقت خاموش گردید.

شاه که ازدموکراسی تاجداردلخواه خودش دلسرد شده بود، در 6 سپتمبر 1953 با پخش خبراستعفای شاه محمود خان، خواست تا نسخه دیکتاتوری جدیدی را دروجود پسرعمش سردارمحمد داوود خان، بحیث صدراعظم جدید در کشورپیاده کند.

برغم اینکه ، درپایان حکومت شاه محمودخان وسالهای حکومت محمد داوود، عده ای ازبقایای آزادیخواهان نهضت مشروطیت سوم، در اثر اعمال فشار واختناق سیاسی درزندان از لحاظ جسمی خیلی ها نا توان شده بودند؛ ازجمله عبدالرحمان محمودی درسال دهم درزندان، به امراض مختلف مصاب که درنتیجه

او را ازپا افگند؛ حکومت زمانی او را از زندان رها نمود که فقط دوماه بعد از آن با این جهان پرازرنج وداع گفته، به ابدیت پیوست.

بدین طرز، سرورجویا که مجموع دوران زنده گی مقاومتش در زندانهای مخوف ومرگبار این خانواده سفاک در حدود (22 الی 25) سال را دربر میگرفت، در سال نهم دوره دوم زندان، بصورت سؤال برانگیز در محبس "شهبزده سرخ" چشم از جهان فرو بست و به این ترتیب **جویا ، محمودی وغباربا سایر زندانیان آزادیخواه ووطنپرستان ترقی پسند**؛ در تاریخ معاصر افغانستان، نام خویش را بحیث مبارزین تسلیم ناپذیر نهضت دموکراتیک عدالتخواه ، ثبت نمودند.

عده دیگری نیز در اثر کبر سن وسختیهای روزگار عملاً امکانات اشتراک فعال در مبارزه سیاسی را از دست دادند وبخشی هم در مخالفت

با سیاستهای استبدادی به مبارزات منفردانه و غیر علنی ادامه دادند؛ ولی در هر حال ایده ها واهداف آزادیخواهانه و اندیشه های مشروطه طلبانه نهضت دموکراتیک جامعه افغانستان، در اذهان وروان توده های مردم وتفکر جوانان مبارز و آزادیخواه میهن ما، بویژه دانش جویان و دانش آموزان دانشگاهها و مدارس کشور وسیعاً نفوذ و جاه گرفت .

نتیجه گیری:

از آنچه تا ایندم گفته شد میتوان به این نتیجه رسید:

الف: محمد نادرخان همان گونه که قدرت را از شاه امان الله با ایجاد دسیسه درسرحدات جنوبی کشور؛ راه اندازی شورشهای مذهبی؛ تحریک و اغواء قبایل جنوب علیه مردم آزادی دوست شمال کابل وپاماندن بالای معتقدات اسلامی غصب نمود؛ در حفظ و دوام سلطنت استبدادی اش نیز از نوع توطئه و دسیسه خونبار، دریغ نه ورزید:

- او نخست امیرحبیب الله کلکانی رابا اعضای حکومتش، علی رغم تعهد تحریری درحاشیه قرآنکریم، مبنی بر عدم خشونت و خونریزی ، تیرباران نمود؛
- محمد ولی خان وکیل امان الله خان ویکتن از برجسته ترین اعضاء نهضت مشروطیت دوم را با دسیسه و اتهامات مضحک از بین برد؛
- غلام نبی خان چرخ، یکی از شخصیتهای پردرخشش دیگر دولت شاه امان الله را با برادرانش از میان برداشت؛
- همه مشروطه خواهان ضد استبداد و ضد استعمار را بمنظور ارضای خاطر انگلیسها، یا تیرباران کرد ویا روانه زندانها ساخت؛
- شمارکثیری از آزادیخواهان دوره مبارزه هشتادساله ضد استعمار انگلیس را در ولایات پروان، کاپیسا و مناطق کوهدامن ازدم تیغ کشید وجایداد های شان را به قاتلین توزیع نمود؛
- مردم دریخیل جدران پکتیا را به شکل خونین سرکوب کرد و خصومت میان مردم جاجی و منگل را ایجاد و دامن زد و تا واپسین نفسهای خودش و ختم آخرین زمامدار این دودمان، این مشکل باقی ماند؛
- مطابق برنامه محمد گل خان مهمند مردم ولایات شمال را به طرز وحشیانه سرکوب وجایداد های شان را غصب و به قاتلین انتقال داده شده از آنطرف خط دیورند، توزیع نمود.

سرانجام این حکمران خونخوار، در زیر بار جنایات خویش، بدست عبدالخالق جوان آزادیخواه، از قدرت ساقط و به حیاتش پایان داده شد وتاج سلطنت رسماً بر سر محمد ظاهر پسرش، قدرت و اداره دولت عملاً بدستهای برادران و برادرزاده اش (محمد هاشم خان، شاه محمود خان، محمد داوود خان) انتقال یافت. در نتیجه، این رویداد را با حفظ احترام به قهرمانی عبدالخالق وپارانش ، میتوان یک پادشاه گردشی از یک جلاد ستمگر به سه خونخوار دیگر عضو خانواده حکمران، نامید.

ب: محمد هاشم خان صدراعظم و فرمانروای کل کشور، همان راه و روش نادرخان را تا آخرین رمق حیات تعقیب نمود:

- او هم در زمان حاکمیت برادرش در تمام آن همه سرکوبگری ها با داشتن صلاحیت و قدرت یکسان اشتراک داشت و نیز در دوران حاکمیت خودش نه تنها عبدالخالق و محمود رفیقش را با اعمال وحشیانه ترین شکنجه از بین برد؛ بلکه هم قطاران و همه خانواده این دوجوان را بدون کدام جرم و گناهی با برادران و برادرزاده های غلام نبی خان چرخى یکجا تیرباران نمود.

- هاشم خان تعداد باقی مانده مبارزین آزادیخواه نهضت امانی را برای سالهای متمادی رهسپار زندانها کرد.

- او در سال 1944 مردم جدران، در سال 1945 مردم کنر رابه طرز خونین سرکوب کرده، در سال 1947 مطالبات برحق مردم صافی را در شرق کشور با عصری ترین سلاح بیرحمانه سرکوب نموده، نایب سالار عبدالرحیم خان کوهستانی معاون صدارت را به گناه منسوب بودنش به قوم صافی با خانواده اش محبوس نمود.

ج: شاه محمود خان، برادر دیگر این خانواده، برغم این که در همه اعمال هاشم خان بحیث شخص دوم مملکت سهم و شرکت داشت؛ مگر بعد از وی زمانی که زمام صدارت را عهده دار شد، درابتداء چهره یک دموکرات (!) را از خود تبارز داد؛ ولی این ادعا کذایی بود:

تواضع های ظالم مکر صیادی بود بیدل

که خم رفتن صیاد ز بهر قتل مرغان است

او روی همه ادعاهایش پا گذاشت و نهضت مشروطیت سوم را سرکوب و جراید و مطبوعات آزاد را مسدود نموده، همه رهبران و فعالین احزاب سیاسی، اتحادیه محصلین و جوانان را رهسپار زندانها نموده، روش دیکتاتوری خلفش را در پیش گرفت.

د: سردار محمد داوود خان، همان گونه که برادرزاده اصلی هاشم خان بود، در طرز اداره کشور با کمی تفاوت راه عم بزرگش را بمتابۀ استاد و رهنمایش پیشه کرده، رهبران و فعالین احزاب و سازمانهای سیاسی را برای سالهای متمادی، حتا تا دم مرگ بدون تحقیق، محاکمه و تعیین سرنوشت در کنج زندانها نگهداشت؛ عبدالملک خان وزیر مالیه را نیز بدون باز پرس و اقامۀ دعوی و تعیین مجازات تا آخرین روزهای حاکمیتش محبوس و شکنجه روحی داد و صدای آزادی خواهی و انتقاد روشنفکران را خفه نمود؛ ولیک داوود خان طرفدار ترقی و پیشرفت کشور مطابق طرز دید ویژه خودش بود و در زمینه رشد اقتصادی و آموزش و پرورش جوانان کشور نسبت به اخلافش دلسوزی و صداقت داشت:

محمد داوود با اینکه، طی دهسال حکومت خویش در برابر هرگونه سازمان سیاسی و حتی اجتماعی و فرهنگی و در برابر هرگونه فعالیت توده یی و مبارزه سیاسی بسختی حساسیت نشان میداد؛ شخصاً خود را مرکز و مرجع سیاست و قانونیت مینداخت؛ سیاستهای تبعیضی ملی و قومی را اعمال میکرد و به توده های مردم و نقش سازنده شان در جامعه معتقد نبود؛ ولی وی جانبدار جدی ترقی و پیشرفت اقتصادی- اجتماعی افغانستان بود.

چنانچه در نتیجه پلانهای رشد اقتصادی دهساله وی، تحولات اقتصادی و اجتماعی در کشور بوجود آمد که در نتیجه آن صفوف روشنفکران به گونه روز افزون فشرده تر؛ تعداد زحمتکشان فزونی و در مجموع سطح آگاهی توده های مردم بیشتر گردید.

درست در همین سالها بود، که رزمنده ترین عناصری از حلقات مطالعه که در میان گروههای از جوانان ایجاد گردیده بود، بیش از پیش خصلت سیاسی کسب میکردند.

در عرصه ایجاد حلقات مطالعه و گرایشها برای گسترش آنها، عده از روشنفکران دارای اندیشه های چپ و دموکراتیک، بویژه **ببرک کارمل (محصل فاکولته حقوق دانشگاه کابل)** بفعالیتهای مبتکرانه میپرداخت.

ببرک کارمل در چندین حلقه مطالعاتی بطور متناوب شرکت میورزید. اودر برخوردها و صحبت‌هایش خیلی با احتیاط و متواضع بود، ولی عملاً نظریات سیاسی وی به جانبداری جدی از دموکراسی، که خیلی گیرا و مجاب کننده بود، سرتاپای مباحثات جلسات را احتوا میکرد.

کارمل بمنابه پلوی میان بقایای مبارزان آزادیخواه گذشته و جوانان و روشنفکران تازه بپا خاسته، بنا بر شناخت‌هایش از هر دو جانب، زمینه های بازدیدها و صحبت‌های متداوم را با شخصیت‌های سیاسی دوره هفتم شورای ملی، برای بسیاری از جوانان بوجود آورده بود، که عمدتاً عبارت بودند، از **شخصیت‌های خانواده عبدالرحمن محمودی، میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، فتح محمد فرقه مشر، براتعلی تاج** وسایر رهبران سیاسی هزاره ها و دیگر شخصیت‌های حزب وطن، رهبران حزب ویش زلمیان، از جمله نورمحمد تره کی، عبدالرؤف بینوا و بقایای اتحادیه محصلان دوره هفتم که همقطاران وی بودند و شخصیت‌های مستقل و منفرد مانند **میر اکبر خیبرو دیگران**. (11)

بلی، از آنحاییکه زنده گی و زمان، برخلاف اراده اربابان قدرت، توقف را نمی پذیرد، بنابراین رکود و بن بست سیاسی ده ساله کشور، در نتیجه بوجود آمدن تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی در عرصه های پلان گذاری و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و فرهنگی و بالنتیجه رشد و ارتقای سطح آگاهی جوانان، دانش آموزان، روشنفکران و فرهنگیان کشور، نهضت دموکراتیک ضد استبدادی جامعه افغانستان را د و باره جان تازه بخشید و از جمله پیشگامان این جنبش، فرزندان برومند و فداکار میهن مان، که از زندانهای مخوف و مرگبار آل یحی جان به سلامت برده بودند، با آغاز پیکارهای سرنوشت سازشان، نظام سلطنتی را به دادن بخشی از خواسته‌های اساسی و برحق مردم، از جمله نظام دموکراسی و شاهی مشروطه وا داشتند، که در نتیجه آن زمینه های مساعدی برای اعلام دموکراسی بوسیله حکومت اعتدال پسند دوکتور محمد یوسف و فضای نسبتاً بازی برای تبارز اندیشه های ترقیخواهانه و فعالیت‌های سیاسی نهضت دموکراتیک و عدالتخواه کشور پدید آمد.

پایان بخش چهارم

مآخذ:

- 1- افغانستان در مسیر تاریخ تألیف میر غلام محمد غبار ج 2 ص (23-24)
- 2- افغانستان در گذرگاه کشورگشایان، مؤلف: جارج آر نی، مترجمان پروفیسور دکتور سید محمد یوسف علمی و پروفیسور حبیب الرحمان هاله، ناشر: بنگاه انتشارات میهن، کتابخانه سبا، چاپ سوم حمل 1382 ص (23)
- 3- جریده تصویر ارگان نشراتی شورای مهاجران افغان مقیم آلمان، شماره (55 ماه جنوری- فبروری 2009) و شماره (54 ماه نوامبر و دسامبر سال 2008)
- 4- افغانستان در مسیر تاریخ تألیف مرحوم غبار ج 2 ص (70 الی 73)
- 5- همان کتاب ج 2 ص (81-82)
- 6- همان کتاب ج 2 ص (58-59)
- 7- همان کتاب ج 2 ص (159-160)
- 8- همان کتاب ج 2 ص (174)
- 9- افغانستان در پنج قرن اخیر مؤلف میر محمد صدیق فرهنگ ج 2 ص (661-664)
- 10- افغانستان در مسیر تاریخ تألیف میر غلام محمد غبار ج 2 ص (238)
- 11- استفاده از یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی سلطان علی کشتمند ج 2-1 ص (95-98)

(*هنوز تا آن روز هاپشتو تولنه تشکیل نشده بود و واژه های "پشتو" و "دری" مورد استعمال عموم قرار نداشت و در روستاهای شمال و مناطق مرکزی همان واژه های "افغانی" و "فارسی" را افاده می نمایند، تا هم اکنون در ولسوالی زادگاه این قلم منطقه ای که پشتونها زنده گی میکنند بنام منطقه "افغانیه" مسمی می باشد. واژه های "پشتو" و "دری" بعد از تاسیس "پشتو تولنه" در زبان گفتار و نوشتار عمومیت پیدا کرد

(بخش پنجم)

انفاد قانون اساسی جدید و حکومت‌های مربوط به دههٔ دموکراسی



طوری که درمباحث گذشته گفته شد، محمد نادرخان و بازمانده گانش بنا بر تسلط روحیهٔ جنون آمیز قومی و منافع خانواده گی، در راه غصب قدرت و به دست آوردن تاج و تخت سلطنت، در افغانستان حمام خون را جاری نمودند تا این که خود نیز در این راه سرباختند؛ سلطنت و فرمانروایی در این کشور را میراث مشترک پدری خود میدانستند. چنانکه مشاهده گردید، بعد از مرگ نادرخان قدرت و حکمروایی عملاً یکی پی دیگر به هاشم خان، شاه محمود خان و داوودخان، منتقل و از محمد ظاهر صرف نامی بعنوان پادشاه برده میشد.

اما در اثر بوجود آمدن تغییرات و تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی در اوضاع جهانی و تأثیر قانونمند آن در رشد و ارتقاء بیشتر آگاهی افکار آزادیخواهی در میان روشنفکران، بویژه جوانان دانشجو و دانش آموز کشور؛ تأمین مناسبات گستردهٔ سیاسی و اقتصادی افغانستان با دول پیشرفته و ترقیخواه جهان و جلب کمک های سودمند آنان در زمینهٔ ایجاد زیرساختهای اقتصادی و فرهنگی و طرح و تنظیم سیستم پلان گذاری دولتی، بمنظور ارائه پاسخ به نیازمندی های ضروری مطالبات حیاتی توده های مردم؛ همهٔ اینها زمینه های مساعدی را برای رشد و تکامل اندیشه های سیاسی پیشرو عصر و فعالیت های روشنگرانه و تشکل گروه های سیاسی در مقیاس وسیع تر در جامعه ببار آورده، نظام سلطنتی را مجبور به عقب نشینی نمود تا از انتقال قدرت بصورت نوبتی از یک عضو خانواده بدیگر آن، بنا بر حکم زمان و مقاومت جانبازانه و تسلیم ناپذیر مبارزین آزادیخواه و تحول طلب این سرزمین، انصراف ورزیده؛ برخلاف ارادهٔ سردار صاحب مینی بر حفظ حاکمیت در وجود سیستم یک حزبی تحت زعامت خودش و سوای انتظار دیرین مارشال صاحب (!) برای جانشینی پسرش به اساس نوبت در اریکهٔ قدرت؛ سرانجام در ماه مارچ 1963 محمد ظاهر شاه با پخش خبر استعفای سردار محمد داوود از مقام صدارت و توظیف دوکتور محمد یوسف وزیر معادن و صنایع به تشکیل حکومت و کابینهٔ جدید؛ به رقابت های درونی هر دو جناح با اصطلاح چپ (!) و راست سلطنت و ادامهٔ استبداد خونین نظام مطلق العنان، دست کم

در شکل و شیوه حاکمیت نقطه پایان گذاشته، خواست تا این بار خودش در رهبری و اداره کشور نقش مرکزی را ایفاء نماید.

در مورد توظیف و تعیین صدراعظم، خارج از چوکات اعضای خاندان سلطنتی، نظریات متفاوتی وجود دارد؛ از جمله جورج آر نی می نویسد:

« سیاست خارجی عجولانه داود موجب نارضایتی ها گردید. تحرک آگاهانه قبایل پشتون جنوب خط دیورند، از سال 1953 به بعد دوبار کشور را به طرف جنگ با پاکستان کشانید. افغانستان را محاصره اقتصادی نمود. در نتیجه در سال 1961 چیزی که خودش بر خود تحمیل کرد، به اثر آن کمک های ایالات متحده هم فرستاده شده نتوانست و بودجه همه وزارت خانه ها 20 فیصد تنقیض گردید. در عین زمان قیمت ها صد فیصد بالا رفت عوامل فوق دست به دست هم داده زمینه استفاده خطرناک (!؟) اتحاد شوروی را فراهم ساخت. در فرجام، حوصله اقلیت تحصیل کرده خواهان ترقی و پیشرفت کشور هم سر رفت در اواخر درک نمود که افغانستان باید به تدریج تحول می یافت و او در سال 1962 به پسر کاکایش، محمد ظاهر پادشاه افغانستان، به نوعی از نمایندگی مردم در قدرت تاکید کرد. او شاید قلباً طرفدار آن بوده که قدرت دولتی در آینده تحت قانون جدید فعالیت کند. به هر حال، پلان آینده او هر چه بود، موصوف در اوایل سال 1963 درک نمود که او کشور را در کوچه های تاریک سیاسی رهبری میکرده است. بنابراین بتاريخ 3 مارچ استعفايش را به پادشاه تقدیم کرد.

ظاهر شاه پس از 30 سال سلطنت بی قدرت در حالتی قرار یافت که توانست برای نخستین بار قدرت را به دست خود بگیرد. در گذشته قدرت در اختیار کاکایش محمد هاشم بود. او شاهی مشروطه را در پیش گرفت و روابطش را با پاکستان بهبود بخشید. او به این مسأله تحقق بخشید که سیطره 35 ساله خانواده سلطنتی پایان یابد و مانع رویکار آمدن مجدد داود خان گردد. او داکتر محمد یوسف را که بحیث وزیر معادن و صنایع کار میگرد، باین سمت گماشت. ناگفته نباید گذاشت که دوکتور محمد یوسف از قوم پشتون نبود. از همین تاریخ به بعد خاندان سلطنتی باید مسوولیت خود را در ترتیب طبقه متوسط افغانها ایفا میکرد....» (1)

اما میر محمد صدیق فرهنگ مفکوره نظام مشروطه رانزد شاه، به سالهای قبل وانمود وبدین باور است: « اساساً فکر انتقال وظیفه صدارت به افراد غیر خانواده در نظر شاه تازگی نداشت و پیش از این هم در مراحل جداگانه آن را با بعضی از اشخاص در میان گذاشته بود. اما کسانی که وی برای این کار در نظر داشت، خواه به علت بی اعتمادی به تصمیم شاه و خواه به علت ترس از اعضای خانواده او به پیشنهاد او در این باره جواب مثبت ندادند....

پس از استعفای محمد داود خان، شاه نخست وظیفه صدارت را به داکتر عبدالظاهر پیشنهاد کرد اما چون وی عذریش آورد، به داکتر محمد یوسف رجوع کرد و این یک آمادگی اش را برای اجرای آن ابراز داشت (!) اما خانواده شاهی چنانچه پیش از این گفته شد، به حکم روحیه قومی و به حکم نقشی که بعضی از ایشان در کسب مقام شاهی و حفظت آن اجرا کرده بودند، سلطنت افغانستان را ملک مشترک خود می شمردند و به این عقیده بودند که وظیفه صدارت را باید به نوبت انجام دهند. تفویض عهده مذکور به شخص خارج از خانواده در این هنگام هر چند با مخالفت آشکار از جانب ایشان مواجه نشد اما اقلماً دو شخص آن را به گونه موقت و یا مشروط پذیرفتند. اول محمد داود خان صدراعظم سابق که می خواست پس از استعفاء دوباره به عنوان رهبر حزب واحد سیاسی زمام امور را به دست آرد و این بار با قدرت بیشتر از سابق حکمرانی نماید، دوم سردار شاه ولی خان عم شاه که فکرمی کرد حقیقت در احراز صدارت به گونه نوبتی ضایع شده و باید اکنون با انتقال قدرت به پسرش سردار عبدالولی جبران گردد. هر چند در نگاه او این نوع قدرت بالضرور مستلزم مقام صدارت نبود معذالک او را واداشت تا از این تاریخ به بعد بیش از پیش در کارهای دولت مداخله نماید و این کار تا حدی درباره حسن نیت شاه شک و شبهه ایجاد کرد.

در مرحله نخست هردو شخص با فکرتعیین صدراعظم از خارج خانواده شاهی همراهی کردند و به اغلب احتمال رقابت شان با یکدیگر در این امر بی تأثیر نبوده است. اما در باطن هریک می خواست از اوضاع جدید به سود خود بهره برداری کند: سردار با تشکیل حزب یگانه و کسب دوباره قدرت از آن راه و شاه ولی خان با متمرکز ساختن قدرت حقیقی در وجود سردار عبدالولی بدون عنوان صدارت.» (2)

ولیک سلطان علی کشتمند صدراعظم پیشین افغانستان را عقیده بر این است:

« در ماه مارچ 1963 تغییر مهم و بی سابقه ای در شیوه اداره حکومت بوجود آمد. محمد داؤد، پسر عموی شاه، خلاف انتظار پس از ده سال حکومت، استعفای خویش را از مقام صدارت افغانستان اعلام کرد. باینقرار، سرانجام پادشاه تصمیم گرفت که صرف نظر از درد سرهای آن، از ارتباطات خانوادگی در کار حکومت صرف نظر نماید و خود شخصاً در اداره امور کشور فعال گردد. از جمله، وی در سال 1962 به مسافرتی طولانی در داخل کشور بمنظور ایجاد روابط مستقیم با رهبران قومی و قبیله‌ای پرداخت و پس از آن از محمد داؤد خواست که استعفا بدهد.

دلایل زیادی میتواند برای آن تغییر غیر مترقبه وجود داشته باشد و عمده ترین آنها از این قرار اند:

نخست اینکه: شیوه حکومت ده ساله استبدادی محمد داؤد، به رغم بهبود نسبی در زندگی مردم ناشی از اقدامات اقتصادی وی، نا رضایتی شدید اهالی و بخصوص اقشار روشنفکری جامعه را ببار آورده بود.
دوم اینکه: اوضاع در جهان بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر نموده و خواسته‌های محافل روشنفکری کشور برای تحول در جهت دموکراسی یکبار دیگر بالا گرفته بود.

سوم اینکه: در شرایط نوین، حکومت کردن به شیوه کهن برای ادامه نظام سلطنتی مفید شمرده نمیشد.
چهارم اینکه: شکل دیگری از حکومت کردن یکبار دیگر متنوباً مورد آزمایش قرار می‌گرفت.
پنجم اینکه: سیاستهای محمد داؤد در رابطه به مسأله پشتونستان که از لحاظ اقتصادی کمر شکن بود و دوبار افغانستان را در لبه پرتگاه جنگ با پاکستان قرار داد، اشکالاتی را در سیاست خارجی کشور بخصوص با کشور همسایه و حامیان غربی آن بوجود آورده بود.

ششم و مهمتر از همه اینکه: سرانجام محمد ظاهر خواست تا خود در اداره دولت نقش مستقیم ایفاء نماید. با این اقدام شاید دوهدف مطمح نظر بود. **یکی اینکه:** مسئولیتهای سنگین و سهمگین گذشته به حکومتهای گذشته خاندانی و اگذار شود و پادشاه خود پس از آن در سطح قانون اساسی غیر مسئول اعلام گردد.
دو، دیگر اینکه: از نا رضایتی شدید مردم، ناشی از ناهنجاریهای حکومتهای خانوادگی کاسته شود و عمر سلطنت طولانی گردد.

بدینقرار، تغییر حکومت در اینبار جاگزینی ساده و بر اساس نوبت در میان خانواده مانند دفعات پیشین نبود، بلکه این مسأله با ضرورت تحول و یکبار دیگر با آزمایش دموکراسی در کشور توأم گردید. از قرار معلوم شاید محمد ظاهر شاه شخصاً ضرورت چنین تغییری را برای محمد داؤد نیز قبلاً حالی ساخته باشد. زیرا محمد داؤد، طرح یک قانون اساسی را به پادشاه ارائه نمود که حاوی پیشنهادات چندی در جهت پذیرش دموکراسی محدود در کشور بود. ولی دموکراسی سیاسی از یکسو با طبیعت محمد داؤد در عمل مطابقت نداشت و از سوی دیگر پیشنهادات متذکره که از لحاظ محتوی خویش فاقد اصول قبول شده دموکراتیک بود، ناقص و غیر عملی شمرده میشد. افزون بر آن، محمد داؤد بحیث رهبر یگانه حزب سیاسی پیشنهادی خویش، ادامه حکومت خود را برای تحقق پیشنهادات، مشروط میساخت. پیشنهادات مشخص محمد داؤد طی پیامی از جانب وی یکروز پس از استعفایش به تاریخ 11 مارچ 1963 اعلام گردید. محمد داؤد از تعدیل قانون اساسی و از دموکراسی واقعی و باثبات و از تقسیم قدرت میان قوای سه گانه دولت در پیام خویش سخن گفته بود.

خبر استعفای محمد داؤد در میان مردم نخست با تعجب و سپس با خوشحالی مواجه شد. بسیاری از مردم به کوچه ها و جاده ها ریختند و فضای نیمه جشنی در شهر حکمفرما گردید. سوالات زیادی در اذهان مردم

خطور میکرد و بازار شایعات گرم بود. بعضیها میپرسیدند که مبادا در عقب پرده دستهای دیگری، دستهای غربی ها در کار باشد.

معهدا، اقشار مختلف مردم از این تغییر باخوردند استقبال کردند. جوانان و روشنفکران امید وار شدند که سرانجام فضای مساعد تری برای تنفس سیاسی در کشور فراهم خواهد شد و بخاطر دفاع از حقوق پامال شده مردم امکانات برای مبارزه متشکل و دموکراتیک بوجود خواهد آمد. حتی نمایندگان ارتجاع سیاسی که در دوران حکومت محمد داؤد تحت فشارهای معینی قرار داشتند، از این تغییر برای انجام فعالیت‌های آزاد علاقمند شدند. تاجران و بازاریان از اینکه راه ترانزیتی بار دیگر از طریق پاکستان بازگردیده و مناسبات بازرگانی از سر گرفته خواهد شد، اظها خوشی مینمودند. اگرچه تبادلۀ [مبادله] اموال میان افغانستان و پاکستان در طول مدتی که سرحدات بسته بود، بطور قاجاق انجام میگردد ولی منفعت اساسی را نه تاجران بلکه قاجاقچیان سرحدی بدست می‌آوردند. کوچیها نیز از خورسندی مینمودند که پس از آن خواهند توانست آزادانه به پاکستان و از آنجا به افغانستان رفت و آمد نمایند و به داد و ستد و معاملات دیرینه خویش بپردازند.

« (3) »

در رابطه با اختلافات درون نظام میر عنایت الله سادات توضیحات بیشتری بدین شرح ارائه نموده است: « در سال 1963 اختلافات درونی سلطنت تشدید یافت. یکی از عوامل این اختلاف رقابت پسرکاکای دیگر پادشاه و داماد او سردار عبدالولی با سردار محمد داود خان بود. عبدالولی پیوسته میکوشید تا نظر شاه را به خود معطوف کرده و به کمک پدر خود مارشال شاه ولی خان روابط و پیوندهای محکمی با نظامیان، سران قبایل و مهره های ذی نفوذ دولت ایجاد نماید. به این منظور نقادان سردار محمد داودخان را درخفا تشجیع کرده و در صدد ایجاد فاصله ها میان شاه و صدراعظم برآمد. سردار محمد داودخان توقع داشت که پادشاه با حساسیت موضوع متوجه شده و جنرال عبدالولی را به انصراف از این رقابت ها وادار خواهد کرد. ولی شاه به این اقدام متوسل نشد، زیرا اختلاف میان او و صدراعظم نیز نضج یافته بود. سردار محمد داودخان پس از سقوط رژیم شاهی، نامه ده سال پیش خود عنوانی شاه را منتشر نمود که در آن به این اختلافات اشاره و " خودسری های اهل دربار" را منحنیث یکی از عوامل جدی کناره گیری آنوقت خود از حکومت معرفی میداشت.

علاوه بر اختلافات شخصی، مشکلات دیگری نیز موجود بود، که اجراءات حکومت را به بُن بست میکشاند از جمله خرابی مناسبات با پاکستان مشکل عمده را تشکیل میداد. زیرا در دو سال گذشته (1962-1961) راه ترانزیت از طریق بندر کراچی مسدود باقی ماند و انسداد این راه تجارتي تأثیرات ناگواری را بر بخش تشبثات خصوصی به بار آورده بود. بناءً یگانه راه بیرون رفت از این معضله، تغییر پالیسی به مقابل پاکستان ویا به عبارۀ دیگر استعفاء محمد داود خان و تبدیل حکومت به حساب می آمد. تا روابط دو کشور از حالت تقابل بیرون گردیده و زمینه های رشد تجارت به میان آید. محمد داود خان بتاريخ نهم مارچ 1963 مستعفی شد. تا روابط با پاکستان عادی ساخته شده و کمک های غربی در انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان افزایش یابد. در ابتداء پیش بینی میشد که تغییر رژیم مطلقه به رژیم شاهی مشروطه اذهان عامۀ بین المللی را به افغانستان معطوف کرده و زمینه های همکاری با دول شرق و غرب را ممکن خواهد ساخت. بناءً همراه با استعفاء محمد داود خان از پست صدارت، طرح تعویض رژیم به شاهی مشروطه نیز در دستور کار روز قرار گرفت.

افراد آگاه اطراف دربار، آنهایی که طرفدار واقعی بیطرفی افغانستان بودند، میخواستند تا پس از استعفاء محمد داود خان، کشور از حالت « درگیر ماندن میان دو ابر قدرت » بیرون شده و روابط خارجی آن با تمام کشورهای همسایه و ابر قدرت ها متوازن گردد....

این امید واری ها و چاره جویی ها ایجاد تدوین یک قانون اساسی مترقی را در چوکات رژیم شاهی مشروطه میکرد، که بعدها از جانب مطبوعات دولتی بنام « دموکراسی تاج دار » اشتهار شد. لویه جرگه مورخ نهم و دهم سپتمبر 1963 مسوده قانون اساسی را تصویب کرد. یکماه بعد در اکتوبر 1963 این قانون

از جانب پادشاه توشیح گردید. مطابق احکام قانون اساسی جدید در ماههای اگست و سپتمبر 1965 انتخابات عمومی برای پارلمان تدویر یافت.

قانون اساسی 128 ماده داشت که ماده اول آن دولت افغانستان را شاهی مشروطه تعریف میکرد. گرچه این قانون ظاهراً حکومت را از سلطنت جدا ساخت، اما صلاحیت های مندرج شاه در قانون، بیشتر از صلاحیت های یک رئیس جمهور در رژیم ریاست جمهوری بود.

تمثیل حاکمیت ملی، سر قوماندانی اعلاى قوای مسلح، اعلان جنگ و متارکه، انحلال پارلمان و اعلام انتخابات جدید، معرفی صدراعظم موظف و قبول استعفاء صدراعظم، فرمان تقرر وزیرا به پیشنهاد صدراعظم، عفو عمومی، تأیید و یا رد حکم اعدام از جمله صلاحیت های قانونی شاه بوده...» (4)

دوکتور محمد یوسف بعد از اعلام خط مشی و تشکیل کابینه در عرصه اقتصادی و سیاست خارجی روش حکومت محمد داوود را ادامه داد. وی سیاست اقتصادی حکومت خود را بر پایه اقتصاد رهبری شده و حمایت از تشبثات خصوصی و جلب سرمایه های خارجی، اعلان نمود؛ اما در مورد مسأله جنجال برانگیز، یعنی قضیه پشتونستان که افغانستان را دوبار تا دم آغاز جنگ نظامی تمام عیار فاجعه بار با پاکستان کشانیده بود و هیچگونه منفعتی (بجز نتایج مصیبت بار بعدی آن، در جنگهای زنده گی براندازی ساله اخیر افغانستان و زمینه های مساعد رشد و پرورش نظامی- سیاسی و ایدیولوژیک مجاهد، طالب، القاعده و بی قاعده را بیار آورد چیز دیگری) را در قبال نداشت؛ با انعطاف و تعقل برخورد عاملاً نمود و با وساطت شاه ایران و انعقاد معاهدات جدید، بر قطع روابط دیپلماتیک و سیاسی دوران تشنج زای حکومت داوود خان پایان بخشید.

صدراعظم جدید به تاریخ 28 مارچ 1963، کمیته هفت عضوی را به ریاست سید شمس الدین مجروح، وزیر عدلیه جهت تسوید قانون اساسی جدید توظیف و پس از انجام آن، مسوده قانون اساسی، بمنظور بررسی و دقت بیشتر به کمیسیون مشورتی 28 عضوی، تحت ریاست دوکتور عبدالظاهر سپرده شد. سرانجام مسوده مذکور به تاریخ 9 سپتمبر 1964 به شورای عالی نماینده گان مردم (لویه جرگه) تفویض و بعد از تصویب آن، در اول اکتوبر 1964 از جانب پادشاه توشیح و نظر به مصرحات مندرج این قانون، زمینه های عملی فعالیتهای سیاسی و آزادی های مدنی شهروندان افغانستان در یک محدوده معینی تسجیل و نهضت دموکراتیک عدالتخواه جامعه افغانستان، با اسالیب جدید و اندیشه های طراز نوین سیاسی وارد مرحله نوینی از مبارزه سیاسی و فعالیت اجتماعی گردید.

بعد از انفاذ قانون اساسی جدید و اعلام دموکراسی، بوسیله حکومت دوکتور محمد یوسف، روشنفکران آزادیخواه و تحول طلب کشور که از دم تیغ جلادان آل یحی جان به سلامت برده بودند، مطابق به آیدال ها و اندیشه های متعدد و متفاوتی گردهم آمده ، دست به تشکیل سازمانهای سیاسی زدند که پیشگام ترین، نیرومند ترین و منضبط ترین آنان جمعیت دموکراتیک خلق بود که در بخشهای بعدی به تفصیل پیرامون آن صحبت خواهد شد.

علی رغم این که قانون اساسی جدید، نظام مشروطیت را در تیوری اعلام و تفکیک صلاحیتهای قوای سه گانه دولت را رسمیت بخشید؛ بخشی از حقوق و آزادی های مدنی شهروندان افغانستان را بازتاب و زمینه های مساعد انجام کار و فعالیت سیاسی را برای نیروهای آزادیخواه و تحول طلب تا حدودی مساعد نمود؛

ولی برعکس گفته های برخی از مورخین نزدیک به دربار سلطنت، این قانون دارای خلاها ، نواقص و کمبودی های جدی نیز بود:

« از جمله میتوان از موکول کردن تشکیل احزاب سیاسی و برخی از آزادی های دموکراتیک و فعالیتهای سیاسی دیگر به قوانین جداگانه، یاد آوری کرد. همچنان عدم رعایت تقسیم دقیق میان صلاحیتهای شاه و پارلمان موجب آن گردید که نه پارلمان به یک نیروی واقعی مبدل گردد و نه اینکه سیستم سیاسی کشور واقعاً به پادشاهی مشروطه با تمام خصوصیات آن تغییر نماید.

این نواقص قانون اساسی و جمع این حقیقت که بسیاری از ارزشهای آن در عمل از جانب حکومتها نقض گردید، دموکراسی اعلام شده را خصلت محدود بخشید. چنانکه، احزاب سیاسی برای فعالیتهای سیاسی بر اساس قانون اساسی در تئوری اجازه تشکیل یافتند، ولی قانون احزاب تاپایان [سلطنت] توشیح نگردید. « (5) بنابراین در کشوری که احزاب سیاسی بنا بر عدم توشیح و انفاذ قانون احزاب، طی هشت سال یعنی دو دوره تقنینیه، حق فعالیت رسمی در تعیین سرنوشت کشور برای شان داده نشود؛ نیروهای دارای اندیشه های دموکراتیک و ترقیخواه چپ را تئوریسینهای (!) وابسته به دربار سلطنت، " افراطی" و " غیرمشروع" در نبشته های تاریخ گونه شان، خوانند؛ حکومت ها که علی القاعده در نظام های دموکراسی توسط احزاب سیاسی دارنده اکثریت در پارلمان تشکیل میشوند، برخلاف از جانب پادشاه به شورا معرفی و مطابق فرمایش رأی اعتماد بدست می آورد؛ اینگونه دموکراسی را چی باید نام گذاشت: دموکراسی محدود، درباری، تاجدار ویا سر و دم بریده؟

بهر حال، حکومت دوکتور محمد یوسف از آغاز کار اقداماتی را در مورد تطبیق پلان پنج ساله دوم؛ عقد موافقتنامه های جدید و همکاری با اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا؛ تحکیم پایه های اقتصاد ملی (دولتی- مختلط و خصوصی) احداث و اعمار یک تعداد پروژه های مهم زیربنایی تولیدی- مواصلاتی و فرهنگی را، رویدست گرفت و اقدامات جدیدی را در جهت تجدید تشکیلات ارگانه های اداری محلات به راه انداخت، که بر طبق آن افغانستان به 29 واحد اداری (ولایت) تقسیم بندی گردید؛ اما این تقسیمات متناسب با تعداد جمعیت و نفوس شهروندان و کمیت و کیفیت حجم کارهای اداری محلات و ظرفیت فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی ولایات، همخوانی نداشت.

همین گونه حکومت جدید، قانون انتخابات را تدوین و بر وفق آن انتخابات دوره دوازدهم شورای ملی صورت گرفت؛ ولیک نقص بزرگ در این قانون این بود که انتخاب وکلای شورای ملی را بر اساس تعداد نفوس محلات، مطابق قوانین عام قبول شده همه کشورها تجویز نکرده؛ بلکه برخلاف اصول دموکراسی، انتخاب هریک از وکلا رابه شیوه کهنه و مطابق تقسیمات واحد های اداری ولسوالی ها پیشینی نمود، که در نتیجه آن از ولسوالی های پر جمعیت مانند کوهستان کاپیسا، خان آباد کندز، اندخوی فاریاب، انجیل هرات و امثالهم که دارای حدود (100) یکصد هزار نفوس بودند، یک وکیل و از ولسوالی های معروف و شورابک کندهار، چوره ارزگان و نظیر آنان که دارای حدود (10) ده هزار جمعیت بودند نیز یک وکیل، در نظر گرفته شد و بدین ترتیب حق مشروع و مسلم شهروندان ساکن در ولسوالی های پر جمعیت در مجموع کشور، پایمال گردید.

به همین منوال، موضوع نبود قانون احزاب، سد بزرگی را در برابر فعالیت احزاب سیاسی و شرکت آنها در مبارزات پارلمانی و سهم گرفتن در تعیین سرنوشت مردم ایجاد نموده، برعکس زمینه را برای مشارکت ملاکان خونخوار محل، سرمایه داران ستمگر، ارستو کراتهای اشرافیت وابسته به دربار و گرم شدن بازار خرید و فروش آراء مردم مساعد ساخت.

دوکتور محمد یوسف به باور این قلم، به رغم این که در میان هر پنج نخست وزیر دوران دموکراسی تاجدار، بصورت نسبی دارای دانش بالاتر، ابتکار عمل، معتقد به دموکراسی تیپ غربی و تا حدودی تحول پسند بود؛ اما از آن جایی که وی از میان طوفان های مبارزات توده یی بر نه خاسته و در متن فعالیتهای احزاب سیاسی رشد و پرورش نیافته، صرف یک تکنوکرات نزدیک به سلطنت بود؛ بنابراین در دوران حکومتش از فعالیتهای سیاسی و تشکل احزاب دموکراتیک و اندیشه های چپ می هراسید. از این رو، وی از رویا رویی با انتقادات نیروهای دموکراتیک و تشکل احزاب رادیکال و چپ، سخت در هراس بود. چنانچه در زمان نخست وزیری او سازمانهای سیاسی و نشرات آزاد اجازه فعالیت نیافتند. سرانجام با بروز حادثه 3 عقرب 1344، ابتکار عمل را در فرو نشانیدن خشم جوانان معترض و سوگوار از دست داده، با دادن استعفا جایش را به محمد هاشم میوندوال رقیبش که از مدتها قبل در کمین نشسته بود وا گذاشت.

در مورد حادثه سوم عقرب که جریان آن از جلو چشم ما گذشته و تعداد بیشتری از روشنفکران و فعالین سیاسی کشور پیرامون بروز و علل و عوامل آن آگاهی کامل دارند؛ ولیک با کمال تأسف در کتاب افغانستان

در پنج قرن اخیر صفحات 773-776 تألیف میرمحمد صدیق فرهنگ و در کتاب افغانستان در قرن بیستم، اثر ظاهرطین در صفحه 150 اظهارات سید قاسم رشتیا برادر فرهنگ، این رویداد بصورت کاملاً نادرست، دور از حقیقت و عقده مندانه انعکاس و آن را برنامه ریزی شده از جانب پرچمداران ح. د. خ. ا، برهبری زنده یاد ببرک کارمل قلمداد کرده، حتا رشتیا ناشیانه گفته است: « حادثه سوم عقرب چیزی اتفاقی نبود. در اینجا دست چپی ها مخصوصاً گروه پرچم و ببرک کارمل، نجیب و طرفدارهایشان ترتیبات مکمل گرفته بودند....»

مرحوم رشتیا آنقدر چشم بسته و آفاقی حرف زده که حتا نمیدانست که روانشاد داکترنجیب در سال 1344 اصلاً عضو ح. د. خ. ا نبود. همین طور در سال مذکور هیچ گروهی بنام پرچم و یا خلق وجود نداشت؛ بعد از انشعاب حزب در سال 1346 و نشر جریده پرچم در ماه حوت همان سال، اصطلاحات " پرچمی" و " خلقی" مورد استعمال قرار گرفت. در این رابطه سلطان علی کشتمند صدراعظم پیشین افغانستان جریان واقعه را که خود در این رویداد شرکت داشت اینگونه شرح میدهد:

« در اکتوبر 1365، رویدادی مهم سیاسی در کشور رخداد که معروف به حادثه سوم عقرب است. در این روز (25 اکتوبر) تظاهرات مسالمت آمیزی پیرامون پارلمان نو تأسیس به راه افتاد، ولی حکومت دچار دستپاچگی شد و نیروهای معینی از محافل حاکمه با اعمال خشونت بیجا آنرا به حادثه خونینی مبدل ساختند. در این روز حکومت، بدون هیچگونه مجوز قانونی و بدون موجب، صرف برپایه یک انگیزه نادرست سیاسی و بدون ملاحظات و سنجشهای قبلی عواقب آن، شماری را که من نیز در آن میان بودم، بازداشت کرد. در حالیکه دوکتور محمدیوسف صرف با اندک نرمش سیاسی و دلجوئی محصلان، میتواند بسادگی از سقوط حکومت خود جلوگیری نماید. ولی محمد هاشم میوندوال که مترصد اوضاع بود، بجای وی از آن وضع خیلی خوب بهره برداری نمود. در هر حال، پس از چند روز محدود، در نتیجه مقاومت شدید محصلان و خواست عمده ایشان برای آزادی زندانیان و تغییر حکومت، من همراه باد دیگران از زندان آزاد شدم.

توضیح بیشتر پیرامون این مسأله راضوری می‌شمارم:

برغم توجیبات گوناگون صاحب نظران و تلقیات متناقض در بررسیهای متعدد، مظاهره سوم عقرب هنگامه جوئی نه، بلکه یک اجتماع مسالمت آمیز بود که بدون سازماندهی قبلی در صبح سوم عقرب، 25 اکتوبر 1965، بطور خود بخودی بوجود آمد. این حقیقتی است که من شاهد آن و خود یکتن از شرکت کنندگان اولی آن بودم.

مسأله اساسی در پدید آمدن حادثه 3 عقرب یک موضوع ساده بود که در هر نظام دموکراتیک، قبول شده تلقی میشود. این موضوع عبارت بود از طرح مسأله رأی اعتماد بر حکومت بطور علنی یا سری. اصلاً شورای نو تشکیل بر اساس قانون اساسی جدید، شور و شوق و هیجانان زیادی را میان اقشاری از جوانان که هواخواه جدی بسط و گسترش دموکراسی در کشور بودند، ایجاد نمود. ایشان علاقمندی شدیدی برای جریانات درون مجلس ابراز میکردند و برای استماع مباحث آن پیرامون مجلس گرد میآمدند و عده بی، تاجائیکه امکان پذیر بود، در محل معین اختصاص داده شده برای مستمعین، مینشستند و دیگران از طریق بلند گوها که خارج از تالار نصب گردیده بود، گوش فرامیدادند.

این امر از نخستین روزهای جلسات مجلس معمول شده بود. دلایل آن از این قرار بود:

نخست، تشنگی شدید جوانان بخاطر دموکراسی که از مردم بارها باز گرفته شده بود.

دوم، علاقمندی جدی اهل سیاست به کسب اطلاعات سیاسی.

سوم، مشاهده تجارب عملی آزادی های سیاسی در عمل در وجود پارلمان.

چهارم، حصول اطمینان از اینکه حکومت آیا در عمل آزادیهای دموکراتیک متعهد شده خود را در برابر نمایندگان مردم رعایت مینماید؟

پنجم، کسب اطمینان از اینکه آیا وکلا در پارلمان بر طبق تعهدات انتخاباتی خویش با استفاده از دموکراسی اعلام شده عمل مینمایند؟

بطور کلی مباحث پارلمانی در کشور برای جوانان علاقمند به امور سیاسی یک مسأله تازه و برانگیزنده بود. باینجهت در شرایط فقدان قانون احزاب و عدم موجودیت حزب رسمی سیاسی در کشور، در طی چند روز نخستین افتتاح جلسات پارلمانی، شور و شوق زیادی برای حضور در جلسات شورا و استماع بیانیه های وکلاء از جانب گروهها و افسارمختلف جوانان و بخصوص محصلان ابراز میگردد. هرگاه درایت، صبر و تحمل سیاسی از جانب حکومت وجود میداشت به زودی اینگونه علاقمندیهای احساساتی فروکش میکرد و جای آنرا متدرجاً تعقل سیاسی میگرفت و حوادث ناگوار نیز بروز نمیکرد.

جلسات شورا بر مبنای قانون اساسی به تاریخ 14 اکتوبر افتتاح گردید و قرار بود که بتاريخ 24 اکتوبر، جلسه رأی اعتماد بر حکومت در مجلس مطرح گردد. از صبح اول وقت تعداد کثیری از جوانان، علاقمندان و محصلان پیرامون تالارگرد آمدند. عده ای در داخل بر طبق معمول روزهای پیشین در جایگاه مستمعین که محل جداگانه ای در بخش بالایی تالار بود جابجا شدند و شمار بیشتری برون از تالار اجتماع کردند و مترصد بودند تا جریان مجلس را از طریق بلندگوها بشنوند. در موعد معین هیأت وزرا وارد مجلس شدند و از آنجائیکه هنوز به اجتماع مسالمت آمیز مردم عادت نکرده بودند بعوض اینکه از آن استقبال نمایند، این وضع را منافی حیثیت خویش پنداشتند و به رسم اعتراض مجلس را ترک گفتند. این حرکت عجولانه موجب بروز اعتراضات در درون و برون مجلس گردید.

هیأت اداری شورا که در آغاز، خود مشوق و مسبب تجمع استماع کنندگان در مجلس شده بود، پیشنهاد نمود که رأی اعتماد بر حکومت سری انجام گیرد. وضع مغشوشی در داخل مجلس پدید آمد و درگیر و داران، تشکیل جلسه بخاطر بحث بر مسأله رأی اعتماد بر حکومت برای فردای آنروز سری اعلام گردید.

بتاریخ 25 اکتوبر (3 عقرب)، در حالیکه تصمیم بر سریت جلسه با اطلاع مردم رسانیده نشده بود، بر طبق معمول یکبار دیگر شمار زیادی پیرامون مجلس تجمع نمودند، ولی پولیس مانع ورود آنان در درون محوطه پارلمان گردید. اجتماع کنندگان در حوالی کارته 3 در کنار سرک دارالامان اجتماع نمودند و به ایراد بیانیه ها پرداختند. من نیز در اجتماع حضور داشتم. اجتماع و بینیه ها هر دو مسالمت آمیز بود. از دموکراسی و ضرورت تحمل دموکراتیک در برابر انتقادات وارده و از اهمیت اصل علنیت در نظام دموکراسی صحبت بعمل میآمد. در پایان اجتماع قطعنامه ای مختصر که حاوی تقاضای معینی از حکومت بخاطر رعایت اصول دموکراسی بود، صادر گردید. در این میان بیرک کارمل بعنوان نماینده مردم در پارلمان سخنرانی پرشوری به دفاع از آزادی های دموکراتیک مردم و به دفاع از علنیت مجلس حین بحث بر موضوع با اهمیتی چون جلسه رأی اعتماد ایراد نمود. اینکه گفته میشود، وی مستقیماً جوانان را برای مظاهره برانگیخت درست نیست و هرگاه چنین چیزی گفته باشد باز هم بایستی در شرایط صحبت از دموکراسی طبیعی تلقی میگردد. در هر حال تشکیل اجتماع با آن شور و هیجانی که در میان جوانان وجود داشت، امری ناگزیر شمرده میشود.

اجتماع در مقابل فابریکه حجاری و نجاری پراکنده گردید. شماری مستقیماً در جاده دارالامان بطور متفرق بسوی شهر حرکت کردند و شماری دیگر بطور جمعی بسوی کارته چهار رهسپار شدند. من در زمره جمعیت اخیر نبودم، ولی گفتند که ایشان بطور ناگهانی بوسیله افراد مسلح با مسلسلها که بوسیله خودروهای زرهپوش اداره میشدند، در حوالی کارته چهار مورد حمله قرار گرفتند.

در مورد اینکه دستور آتش گشودن بر تظاهر کنندگان از سوی کدام مقامی صادر شده باشد، میر محمد صدیق فرهنگ در اثر خویش "افغانستان در پنج قران اخیر"، جلد اول، قسمت دوم، ص 743، چنین مینویسد:

« معلوم نیست که به امر کدام شخص کدام قطعات اردو وارد صحنه شد، زیرا نتیجه تحقیقاتی که در این باره صورت گرفت، هیچگاه انتشار نیافت. اما قدر مسلم این است که بعد از ظهر هنگامی که با پایان یافتن روز امکان ختم تظاهرات مشاهده میشد، در یک نقطه واقع در نزدیکی خانه صدراعظم و مأموریت پولیس افراد مسلح اردو به تظاهر کنندگان آتش کردند. بر اساس شایعه محیط امر آتش از جانب سردار عبدالولی صادر گردید و در نتیجه آن سه نفر که یک تن محصل و دوتن غیر محصل بودند به قتل رسیده عده ای زخم برداشتند.» همچنان صباح الدین کشکی در اثر خویش بنام "دهه قانون اساسی"، ص 47 چنین اظهار میدارد: « عبدالولی قوماندان قوای مرکز مواظبت امور را در مناطق اطراف عمارت شوری شخصاً به عهده گرفته بود.

او در آنجا با یکتعداد تانکها حضورداشت. به اساس همه شواهد دست داشته عبدالولی بود که فیررا اجازه داد.»

باینقرار، در اثرتیراندازی افراد مسلح بر یک اجتماع که در مرحله کاملاً پایانی خود رسیده بوده بود، شماری از شرکت کنندگان در تظاهر بقتل رسیدند و شماری دیگر زخمی شدند. با وقوع این حادثه، اجتماع کنندگان در کوچه های کارته چهار پراکنده شدند، ولی خیلی به زودی محصلان دانشگاه کابل اطلاع یافتند و متدرجاً در یک اجتماع بزرگی در محوطه بنای یادگاری سید جمال الدین افغانی، پیوست با دانشگاه متذکره، گرد آمدند. اکنون دیگر اجتماع کنندگان و سخنرانان، پس از وقوع حادثه، خیلی برآشفته شده بودند. در اجتماع فیصله بعمل آمد که تظاهرات اعتراضیه بسوی شهر کشانده خواهد شد. با اطلاع از این تصمیم محصلان، دانشگاه از سه جهت از سوی گروههای کثیری از افراد مسلح محاصره گردید و راهها بسوی شهر بسته شد. ولی تظاهر کنندگان به ماجرای پیشبینی نشده ای دست زدند. آنان بسوی راه چهارمی، یعنی کوه آسمانی روی آوردند و از گردنه های بلند آن با تحمل سختی های زیادی عبور کردند و پس از چند ساعتی در حوالی شام در کارته پروان سرازیر شدند. تظاهر کنندگان در نزدیکیهای شهر کابل اجتماع نمودند و فیصله بعمل آوردند که به اجتماعات خویش ادامه خواهند داد.

از فردای آنروز محصلان در محوطه دانشگاه دست به اعتصاب و اجتماع زدند. در عین زمان حکومت به دستگیری چند تن از اشتراک کنندگان اجتماع اقدام نمود. از جمله، صبح روز 26 اکتوبر پولیس، محمد ظاهر بدخشی و مرا که در وزارت معادن و صنایع کار میکردیم، در وزارت متذکره دستگیر نمود و در نظارتخانه ولایت کابل توقیف کرد. دلیل اینکه چرا ما دوتن را دستگیر نمودند معلوم نگردید، زیرا ما نه محصل بودیم و نه از اشتراک کنندگان فعال تظاهرات. ولی شاید به دلیل اینکه اعضای کمیته مرکزی حزب جدیدالتشکیل دموکراتیک خلق بودیم و همچنان شخصاً دوکتور محمد یوسف و انجنیر محمد حسین مساء (قبلاً معین و برای مدتی وزیر معادن و صنایع و اخیراً در آن زمان، وزیر امور داخله) ما را میشناختند. همچنان در عین زمان بدون دلایل موجه یک تن محصل- عبدالصیر رنجبر و یکتن استاد- انجنیر محمد عثمان را نیز زندانی ساختند.

در هر حال معلوم بود که باین اقدام نیز، بطور ناسنجیده، عجلوانه و بدون کسب اطلاعات موثق قبلی دست زدند. هرگاه اندکی توجه مینمودند، در مییافتند که حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالف ادامه حکومت دوکتور محمد یوسف نبود. ولی اتخاذ موضع مخالف در پارلمان در رابطه به یکسلسله مسایل اساسی، از سوی نماینده حزب امری معمول و قبولشده دموکراتیک تلقی میگردد و شرکت در اجتماعات یا تظاهرات مسالمت آمیز از بدیهیات یک نظام دموکراتیک شمرده میشد.

پس از دستگیری ما، ببرک کارمل این حقیقت را به مقامات مربوط حالی ساخت که هنوز زمان موجود است و برای جلوگیری از وخامت وضع، حکومت باید انعطاف و نرمش لازم از خود نشان بدهد، زندانیان را آزاد نماید و صدراعظم شخصاً از محصلان دلجوئی بعمل آورد. ولی حکومت بآن مشوره ها توجه نه نمود.

طوریکه گفته شد، مارا به زندان متذکره انتقال دادند و طی 10 روز دیگر که در زندان بودیم هیچگونه بازجوئی از ما بعمل نیامد. ولی در عین زمان آزادی زندانیان 3 عقرب در سر لوحه خواستهای محصلان قرار گرفت. با آنکه برای حکومت دوکتور محمد یوسف زمان کافی وجود داشت تا با یک ابتکار یا یک اقدام موجه وضع را بحالت عادی برگرداند. اکنون دیگر خواست اساسی محصلان برای پایان دادن به اعتصابات، صرف آزادی زندانیان متذکره بود و عذرخواهی عام از حادثه تیراندازی. ولی حکومت از جا نجنبید و به پاسیفیزم خویش ادامه داد.

در نتیجه، پادشاه از دوکتور محمد یوسف خواست تا وی از مقام صدارت استعفا بدهد و بتاريخ 29 اکتوبر 1965 محمد هاشم میوند وال را بحیث صدراعظم، مؤظف به تشکیل حکومت ساخت....

باینمناسبت میان او [میوند وال] و دوکتور محمد یوسف پیوسته اختلاف و رقابت شدید شخصی وجود داشت و میوندوال برای گرفتن قدرت، باصطلاح سردوشست پا بود. دوکتور محمد یوسف از این امر کاملاً

مطلع بود و شاید هرگونه تعلل را در برابر تقاضا برای اینکه فوراً باید استعفا بدهد زاید میدانست. در این باره کشکی در

" دههٔ قانون اساسی " ابراز میدارد: « محمد یوسف توسط همکارانش متهم گردید که در برابر فشار تسلیم شد و بدون مجادلهٔ واقعی برای بقای خود استعفا کرد، طوریکه یکتن از اعضای کابینهٔ او گفت: " محمد یوسف بسیار خوش بود که در عوض بحیث سفیر مقرر شود". باینقرار او کنار رفت و از جمله مسئولیت حادثه تیراندازی بر تظاهرکنندگان مسالمت جو را عملاً بر عهده گرفت». (6)

در مورد ر این رخداد، میرعنایت الله سادات نیز نظر همسان با کشتمند داشته که معلومات پیرامون آن خالی از منفعت نخواهد بود:

« حکومت دورهٔ انتقال به ریاست دوکتور محمد یوسف توانست در ظرف دو سال مراحل مقدماتی وارد شدن به یک سیستم پارلمانی را در یک نظام شاهی مشروطه بدون برخورد با کدام موانع جدی طی نماید. قانون اساسی جدید تصویب و انتخابات هر دو جرگه پارلمان، بدون رسمیت احزاب، با رعایت قدرت جوانب ذی نفوذ تدویر یافت. توظیف دوکتور محمد یوسف به حیث صدراعظم از جانب شاه و انتخاب وی از طرف ولسی جرگه در نزد منورین و حلقات سیاسی کشور امر غیرمنتظره نبود و در برابر او کدام الترناتیف دیگری نیز وجود نداشت. در جریان انتخابات میان حلقهٔ مربوط به او و جناح پرچم [بعدی] ح. د. خ. ا، نوعی از ائتلاف انتخاباتی بمیان آمده بود که در نتیجه به حمایت قاطع این جناح، بعضی از منسوبین حلقهٔ مربوط به او مانند میر محمد صدیق فرهنگ و خواهرش رقیه ابوبکر از شهر کابل به ولسی جرگه راه یافتند. ولی به ارتباط ترکیب کابینهٔ موظف تشویش های در میان مامورین دولت، اهل کسبه و تجارت وجود داشت. زیرا آوازه های پخش میشد که سید قاسم رشتیا بار دیگر پر قدرت تر از گذشته منحیث معاون صدارت و وزیر مالیه در نظر گرفته شده است. در رابطه به اجراءات اداری رشتیا از زمانی که مامور پست و پارسل وزارت مخابرات بود تا انتصابش به حیث وزیر مالیه حرف ها و سخنان زیادی وجود داشت. این موضوع بوسیلهٔ شبنامه ها و جر و بحث ها آنقدر بالا گرفت که دوکتور محمد یوسف مجبور شد او را از فهرست ترکیب کابینهٔ پیشنهادی خود بیرون سازد. اعتراض علیه سید قاسم رشتیا وقتی به اوجش رسید که به روز دوم عقرب در حالیکه تعداد زیادی از وکلا و سامعین در صحن ولسی جرگه حاضر بودند مردی بر احاطهٔ دیوارشورا بلند شده و خطاب به وکلا صدا زد که حکومت موظف قابل انتخاب نیست، زیرا انسان نامطلوبی مانند سید قاسم رشتیا در آن وجود خواهد داشت. سپس با نشان دادن اوراق و اسناد، کلمات و حرف های در مورد سوانح و اجراءات گذشتهٔ او بیان داشت. هنوز بیانیهٔ این شخص پایان نیافته بود که پولیس مداخله کرد و موصوف را دستگیر کرد. همین اعتراضات باعث شد که بخاطر جلوگیری از افشاگری های بیشتر عده ای از افراد معین در داخل ولسی جرگه و خارج آن به دایر کردن غیر علنی جلسه رأی اعتماد اصرار می ورزیدند. بالآخره جلسهٔ رأی اعتماد خلاف توقع مردم بتاريخ 25 اکتوبر 1965 مطابق سوم عقرب در عقب درهای بسته دایر شد. تدویر سری جلسه، اعتراض شدیدی را در میان اهالی برانگیخته و شکل مظاهرات خیابانی را که در پیشاپیش آن محصلان پوهنتون کابل قرار داشتند، به خود گرفت. مقامات دولتی بغرض متفرق ساختن مظاهره کنندگان بلا درنگ متوشل به استعمال آتش زرهپوش و سلاح خفیف گردیدند که به قتل 3 تن مظاهره کننده و زخمی شدن صد نفر دیگر منتهی شد. نسل جوان چنین رفتار ظالمانه را در برابر همچو یک تظاهر اعتراضی مسالمت آمیز تقبیح نموده و روز سوم عقرب به مثابهٔ روز یاد بود حرکت نوین دیموکراتیک [جوانان گلگون کفن و آزادیخواه افغانستان] ثبت تاریخ شد. متعلقین دربار به دوام ماموریت دوکتور محمد یوسف منحیث صدراعظم در دورهٔ تقنینی جدید مایل نبودند. بهمین جهت حکومت موظف را به انعطاف ناپذیری در برابر تظاهرکنندگان توصیه نموده و آنرا با مردم مواجه ساختند. در شهر کابل گفته میشد که دستور آتشباری از جانب جنرال عبدالولی قوماندان قوای مرکزی پسر کاکای شاه داده شده بود. اما درین مورد کدام توضیح رسمی نه از جانب جنرال ولی و نه از جانب کابینهٔ سرپرست وجود دارد. حکومت موظف طی جلسهٔ سری برای یک دورهٔ تقنینی رأی اعتماد را از ولسی جرگه بدست آورد، اما پادشاه حادثه خونین سوم عقرب را استناد نموده و دوکتور محمد یوسف را چهار روز بعد به « استعفا نظریه دلایل صحی» وادار کرد

وبه عوض او محمد هاشم میوند وال را که تا آنوقت وزیر اطلاعات و کلتور بود، به تشکیل کابینه جدید موظف ساخت....» (7)

محمد هاشم میوند وال بتاريخ 29 اکتوبر 1965 حکومت خویش را تشکیل واز پارلمان رأی اعتماد اکثریت وکلاء را بدست آورد.

وی در برنامه کاری اش درشورا وعده های دلگرم کننده ای را درمورد تطبیق حاکمیت قانون، نظام دموکراسی و برچیدن بساط فساد اداری، مبارز علیه قانون شکنی و کاردرجهت رشد اقتصاد مملکت و بهبود زنده گی مردم، اعلام نمود؛ ولی در عمل اقدامات مؤثر و مشهودی را در زمینه تطبیق بسیاری از تعهداتش درپیش نگرفت.

بزرگترین کارهای مهم وی: ابراز همدردی با محصلان دانشگاه کابل و فرونشاندن خشم جوانان سوگوار حادثه سوم عقرب 1344؛ دادن اجازه انتشار جراید آزاد (پنج شماره جریده خلق- جریده افغان ملت و نشریه خودش بنام مساوات) بود. اما بعداً جریده خلق خلاف احکام قانون اساسی و پرنسیب های حقوقی، بدون تحقیق، بررسی و حکم محکمه؛ صرف به فرمایش مجلس سنا توقیف گردید و جریده افغان ملت، درواکنش به تفتیش شرکت برق کابل که رئیس آن طی سالهای متمادی غلام محمد فرهاد صاحب امتیاز جریده متذکره ورهیر سازمان افغان ملت بود؛ به نشر و افشای مطالبی که در مجله رامپارتس امریکایی، درباره وابستگی اتحادیه محصلان افغانستان در ایالات متحده امریکا با سازمان استخباراتی "سی. آی. ای"، توسط عبدالطیف هوتکی، که میوند وال در آن زمان سفیر کبیر دولت افغانستان در واشینگتن و حفیظ الله امین رئیس اتحادیه محصلان بود، اقدام نمود. در مقابل میوند وال جریده افغان ملت را توقیف کرد؛ ولی از این که جریده مساوات مربوط به میوند وال، در نشر مقاله مذکور این جمله را که: « بعضی از همکاران "سی. آی. ای" در مقامات بالایی دولت افغانستان جا دارند» از قلم انداخت؛ سوالات زیادی را در مورد وی و حفیظ الله امین در میان روشنفکران و جامعه ایجاد نمود.



محمد هاشم میوند وال در امریکا

میوند وال بخاطر رد این اتهامات و تقویت جایگاه متزلزلش در میان روشنفکران، برخلاف اعتقاداتش که وابسته به غرب بود؛ دست به تأسیس سازمانی به نام " حزب دموکرات مترقی " زد و در برنامه این حزب باورمندی اش را به سوسیالیزم ابراز داشت. در عین زمان وی در صحبتهایش بخاطر کسب حمایت سایر مقامات دولت، خود را خادم شاه معرفی می نمود.

سرانجام میوندوال با پا گذاشتنش در دوکشتی، از هردو بزیر افتاد و در 11 اکتوبر 1967 استعفایش از جانب شاه منظور و بجایش نوراحمد اعتمادی موظف به تشکیل کابینه گردید و بعدها میوند وال در یک صحبت در پارک زرنگار، درد دلش را این گونه بیان داشت:

به ما دادند درس ناری را + که نتوان یافت راه زنده گی را
به کار مملکت قفلی نهادند + کلیدش را بدست ما ندادند



نوراحمد اعتمادی

نوراحمد اعتمادی در ماه نوامبر 1967 اعضای حکومتش را توأم با برنامه کاری خویش به شورا معرفی و رأی اعتماد حاصل نمود.

از آن جایی که حکومت‌های دهه باصطلاح دموکراسی بنا بر نبود قانون احزاب سیاسی و این که نخست وزیران از میان احزاب مردمی برنخاسته بودند؛ بنابراین برنامه های آنان در کلیت یکسان بود؛ صرف در جزئیات هر کدام وعده های فریبنده و بی پایه ای را بخاطر کسب آراء و کلاء و جلب توجه جوانان آزادیخواه و تحول طلب، میدادند.

در دوره حکومت اعتمادی به جرأید آزاد مانند پرچم، شعله جاوید، صدای عوام، پیام وجدان، ترجمان، سبا، گهیز، خیبر، ملت و غیره اجازه نشرات داده شد. همچنان برغم این که از توشیح و انفاذ قانون احزاب سیاسی، بوسیله شاه جلوگیری بعمل آمد؛ اما حکومت از فعالیت سازمانهای سیاسی جلوگیری نکرد، که از این وضع گروههای چپ افراطی (مائوویستها) و راست افراطی (اخوانی ها) استفاده سوء نموده، بنا بر اعتقادات و برداشتهای نادرست از مبادی علمی و دینی، دست به ماجراجویی های خونین زدند، که در مورد آن در مبحث آینده صحبت تفصیلی خواهیم داشت.

حکومت اعتمادی در حالی که فشارهای پیهم را علیه نیروهای چپ اصولی، از جمله اعضای ح. د. خ. ا (به اراده خودش و یا بدستور شاه) وارد آورد؛ جریده پرچم را مانند جریده خلق، بدون تحقیق و فیصله محکمه توقیف نمود؛ در انتخابات دوره سیزدهم شورای ملی دستبرد بی شرمانه صورت گرفت و کاندیدان موفق حزب (عبدالهادی کریم، عبدالقادر بهیار و غلام سخی دهقان) به شمول دستگیر پنجشیری عضو کمیته مرکزی حزب بدون اسناد قانونی زندانی و در یک محکمه فرمایشی مجازات شدند. همینگونه کادرهای حزب، از جمله نجیب، وکیل، نجم الدین، اسماعیل، امتیاز حسن، خلیل زمر، حشمت کیانی، حشمت اورنگ و سایرین را چندین بار، منجمله شش تن آنان را باتهام شرکت در تظاهرات برضد اکسپرو اگنیو معاون رئیس جمهور امریکا در نیمه دوم سال 1348 بازداشت و تقاضای مجازات شدید آنان را نمودند؛ ولیک در اثر دفاع پرمحتوای حقوقی و سیاسی آنان در جریان دادگاه علنی سالون ریاست محکمه ولایت کابل، که صاحب این قلم بحیث سکرتر محکمه فی المجلس حضور داشت، نماینده حکومت (سارنوال موظف ضیاء الحق اتمر) آن گونه تحت تأثیر قرار گرفته، احساس ناتوانی نمود که بحالت ضعف به زمین افتید.

از این که سارنوال موظف در برابر دفاعیه متهمین، اسناد موثق رد و استدلالی ارائه کرده نتوانست و هیأت قضایی دادگاه نیز کدام دلیل و برهان موجه و محکم به مجازات آنان نداشت، لاجرم بخاطر ملزم نشدن حکومت، به حبس سپری شده چهارتن و یکساله زندان نجیب و وکیل اکتفاء نمود. مگر در عین زمان فعالیت‌های گروههای راست افراطی و نشرات شان آزاد گذاشته شد.

بنابراین اتهام بستن های مرحوم فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر (صفحات 790-796) در مورد رابطه اعتمادی با ح. د. خ. کاملاً دور از حقیقت و عقده مندا نه می باشد که پیرامون این عقده ها بعداً صحبت های تفصیلی و تاریخی بعمل خواهد آمد.

به هر حال واقعیت این است که: «نور احمد اعمادی شخصاً تا حدود معینی گرایش به تداوم دموکراسی داشت و سیاست تحمل در برابر اپوزیسیون سیاسی را در پیش گرفته بود، نه اینکه گرایش برای حمایت بخصوص پرچمیها داشته باشد.

تضادها و کشمکشهای درونی محافل حاکمه برای کسب قدرت، عامل اساسی برای بی ثباتی اوضاع سیاسی و حکومتها در افغانستان، بویژه در دهه نیمه دموکراسی شمرده میشود. این امر در رابطه به سقوط حکومت نور احمد اعتمادی نیز صدق مینماید. موقف وی از جانب حکومت قبلی و بخصوص از جانب شخص میوندوال شدت تضعیف میگردید و در میان اعضای حکومت وی نیز برای رسیدن بعدی به کرسیها تلاش بدنام کننده، انجام میشد. نمایندگان محافل حاکمه که در شورا تسلط کامل داشتند و خواهان تغییر مهره ها در کادر حکومت بودند، در ماه می 1971 بدون ارائه انتقادات یا پیشنهادات مشخص، موقف کارشکنانه در برابر وی اتخاذ کردند. اعتمادی و ادار گردید که بخاطر احتراز از برخورد با شورا به تاریخ 16 می 1971 استعفايش را به پادشاه بسپارد.» (8)

دوکتور عبدالظاهر در ماه جون 1971 از طرف پادشاه موظف به تشکیل کابینه شده و از مجلس نماینده گان رأی اعتماد گرفت؛ ولی حکومتش بعد از یکسال و دوماه در اثر بوجود آمدن خشک سالی مرگ آفرین؛ قحطی و کمبود جدی غله جات در یک تعداد مناطق کشور؛ بی امنیتی ها در شماری از ولایات و محلات؛ کارشکنی عناصر ارتجاعی و ماجراجوی متعصب در شورا در رابطه به زبان و برتری قایل شدن به زبان پشتو به شیوه تفکر فاشیستی محمد گل خان مهمند، در متن قانون مامورین دولت؛ بی کفایتی و عدم تحرک فعال و سودمند ارگانهای ذیربط حکومت، نسبت به زنده گی رقتبار مردم؛ همه اینها جمع تخریبکاری همکاران نزدیک محمد موسی شفیق وزیر خارجه و کاندید جدید این احتمالی پُست، در حکومت و پارلمان برضد داکتر عبدالظاهر، موجب گردید تا وی استعفايش را به پادشاه بسپارد و مولانا شفیق موظف به تشکیل حکومت گردد.

هنری بارد شیرایدیولوگ جهان سرمایه، ناکامی شاهی مشروطه را در عوامل زیرین میداند: «در طی یک دهه یعنی از سال 1963 که در آن [زمان] داود جبراً منزوی گردید تا سال 1973 که او باردیگر براریکه قدرت تکیه زد، ظاهرشاه سعی ورزید تا حکومت شاهی عنعنوی مطلقه را به شاهی مشروطه نوین تغییر دهد. اما بنابر عواملی این آرزو برآورده نشد. این عوامل شامل عدم آمادگی کشور مطبوع او برای تسلط و حکومت برخورد، تغل در مورد اجازه دادن بر موسساتی که برای یک حکومت مردمی ضروری پنداشته میشود و بی کفایتی اداری بود، که مشکلات کشور را بیشتر گردانید. پادشاه در اثر تغل و ترددش مانع تکامل آن احزاب سیاسی گردید که متشکل از مردمان مطیع بخود او و متعهد به چنان سیستم محتاطانه غربی باشند که خودش میخواست در کشور بوجود [بوجود] آید. ولی او از رشد و نموی گروههای سیاسی که به طور نیمه قانونی فعالیت داشتند جلوگیری نکرد و در طی یک دهه چنان تمایلات سیاسی تبارز کرد که منتج به افراط و تند روی گردید و چندین نوع جنبش مارکسیستی و گروههای افراطی به ظهور پیوست....» (9)

فهمیده شده نتوانست که منظور و برداشت آقای "هنری" از جنبش مارکسیستی و گروههای افراطی در افغانستان چیست؟ هرگاه هدف وی ح. د. خ. ا بوده باشد؛ برنامه این حزب که در جریده خلق منتشر گردید، عبارت از تأمین استقلال ملی (سیاسی- اقتصادی) تحقق تحولات ملی- دموکراتیک در همه عرصه های زندگی جامعه، بمنظور گذار قانونمند از عقب مانده گی اقتصادی- اجتماعی مرگ آفرین قرون متمادی، بجانب یک زنده گی بهتر و تأمین عدالت اجتماعی در کشور بود که در بخش ششم این نیشته روی آن مرور خواهیم نمود. واژه افراط گرانی نیز به سازمانها و گروههایی اطلاق میگردد که مبارزات سیاسی

مسالمت آمیز را رد و نفی کرده، بخاطر رسیدن به هدف و کسب قدرت، به استعمال سلاح و شمشیرمتوسل میگردند، مانند مائوئیستها و تنظیم های بنیاد گرای اسلامی، القاعده و بی قاعده دیگری؛ نه احزاب و سازمانهایی سیاسی که دارای برنامه های ترقیخواهانه رسمی و فعالیتهای مسالمت آمیز و قانونی بوده اند. هرگاه در یک نظام دموکراسی احزاب دموکراتیک و چپ مانند ج. د. خ. ا در کنار احزاب راست در کشور حضور نداشته و حق فعالیت سیاسی و ارائه برنامه را به پیشگاه جامعه از نزدشان صلب نمایند؛ چگونه میتوان از نظام دموکراسی و حکومت قانون حرف زد.



محمد موسی شفیق

محمد موسی شفیق پسر مولوی محمد ابراهیم کاموی از جمله روشنفکران هوشیار گروههای راست افراطی بوده که میخواست دموکراسی امریکایی را با اسلام سیاسی مکتب سید قطب و محمد قطب تلفیق دهد. در سال 1343 خورشیدی آغاز باصطلاح دهه دموکراسی که نویسنده این سطور، وارد کادرمأموریت دروزارت عدلیه شد، شفیق در مقام معینیت، سرپرست ریاست تقنین و در عین زمان منشی مجلس وزراء، ایفای وظیفه مینمود.

نقش وی در تدوین قوانین و جاگزین کردن واژه های زبان پشتو بداخل زبان فارسی- دری در نام گذاریها (مانند ستره محکمه- لوی سارنوالی- سارنوال- سارنمل و امثالهم، برخلاف صراحت در قانون اساسی نافذ آن وقت، که گفته شده بود "تحقیق جرایم از وظیفه مدعی ا لعموم است که جزء قوه اجرائیه دولت میباشد")، تعیین کننده بوده است.

غلام محمد نیازی رهبر سازمان اخوان المسلمین، در آن سالها مدیرتألیف و ترجمه ریاست تقنین وزارت عدلیه بود که روابط کاری منظم را با استادان بخش فقه و قانون جامع الازهر مصر که در امور قانون گذاری در این وزارت کار میکردند؛ قایم نموده بود. او هم از دست پروردگان شفیق محسوب می شد و از رهنمایی و حمایت مادی و معنوی وی همیشه برخوردار بود.

شفیق در برنامه کاری و اهداف استراتژیک خویش، سه وظیفه عمده و اساسی را رویدست داشت:

اول- میخواست تا با جلب و جذب کمک های غرب، ایران، جاپان و چین، جلو ادامه کمک های اقتصادی و فرهنگی اتحاد شوروی وقت را در پروژه های زیربنایی افغانستان بگیرد؛

دوم- مناسبات افغانستان را با کشورهای ایران و پاکستان در مورد منازعات روی آب دریای هلمند و خط دیورند و مسأله پشتونستان، حل و فصل نماید؛

سوم- نهضت دموکراتیک رادیکال، از جمله حزب دموکراتیک خلق افغانستان را از میان مردم و متن جامعه بردارد و در عوض احزاب دست راستی افراطی (پیرو اخوان المسلمین مصر) را با شماری از سازمانهای راست میانه غرب پرست وابسته به ایالات متحده و سلطنت را در جامعه حاکم سازد.

وی در هر سه مورد گامهای تا حدودی جدی برداشت؛ ولی این برنامه تفویض شده مولانا صاحب که

مرحوم

" فرهنگ " نیز آن را در نوشته های تاریخی اش مورد تایید قرار داده و همواره سرکوب نهضت دموکراتیک عدالتخواه افغانستان را به نام احزاب غیرقانونی (!) و افراطی؟! خواستار بوده، حکومتهایی که این کار را انجام داده نتوانسته اند؛ آنان را مورد انتقاد قرار داده است؛ با قانونمندی تکامل نظام اجتماعی، حرکت پیشرونده تاریخ و دستور زمان و شرایط عینی و ذهنی آن وقت جامعه افغانستان در مطابقت قرار نداشت؛ از آن رو به پیروزی و انجام این وظایف! توفیق حاصل کرده نتوانست، تا این که حکومت وی در اثر تشدید

اختلافات درونی میان دوجناح سلطنت، یکی باصطلاح تند رو متمایل به شرق و دیگری کندرو محافظه کار پیرو غرب؛ یک جا باپادشاهی چهل ساله محمد ظاهرشاه درتند باد کودتای 26 سرطان 1352 پایان یافت و فصل دیگری در تاریخ افغانستان آغاز گردید.

(پایان بخش پنجم)

- 1- افغانستان گذرگاه کشور گشایان مؤلف: جارج آرنی صفحه 44 .
- 2- افغانستان در پنج قرن اخیر تألیف میر محمد صدیق فرهنگ جلد دوم ص 742 – 744 .
- 3- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، مؤلف سلطان علی کشتمند، ج 1-2، ص 99-101.
- 4- افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه، مؤلف: میر عنایت الله سادات صفحه 117-118 .
- 5- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، مؤلف سلطان علی کشتمند جلد 1-2 ص 109 .
- 6- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، مؤلف سلطان علی کشتمند ج 1-2 ص 112-118 .
- 7- افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه، مؤلف: میر عنایت الله سادات صفحه 122-123 .
- 8- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی مؤلف سلطان علی کشتمند ج 1-2 ص 221 .

(بخش ششم)

تأسیس ج. د. خ. ا. و فعالیتهای آن در دموکراسی تاجدار:



از آن جایی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بمتابۀ وارث بالاستحقاق و ادامه دهنده سنن مبارزات دادخواهانه جنبش مشروطیت اول- دوم و سوم این سرزمین، نقش ارزشمند مرکزی رهنمود دهنده و اجراکننده را در زمینه رشد و تکامل نهضت دموکراتیک و مترقی افغانستان، ایفاء نموده است که بجز مریضان عقده مند و دشمنان سوگند خورده وطن و مردم مان؛ دیگر هیچ انسان واقعبین و صحتمند و روشنفکر با ایمان، متعهد و باورمند به صداقت و عدالت، نمیتواند از آن انکار نماید؛ بنابراین، بجا خواهد بود تا به پیشواز از چهل و پنجمین سالگرد تأسیس ح. د. خ. ا، رشته سخن را پیرامون تأسیس این حزب و نقش آن در بستر تحولاتی که در مسیر رخدادهای سیاسی نیمه دوم سده بیستم بوجود آمده، توأم با عملکردش در امر بیداری و ارتقاء آگاهی سیاسی توده های مردم و تربیت یک نسلی از کادرهای فرهیخته و مجرب در عرصه های سیاسی- اقتصادی، فرهنگی و نظامی، که در دل تاریخ زنده کشور و قلبهای پرتپش هریک از راه روان این جاده فراز و نشیب زنده گی مان، ثبت و ضبط گردیده است، آغاز نماییم؛ تا پاسخی باشد به آن عده از جوانانی که تازه وارد میدان مبارزات سیاسی کشور میگردند و همین گونه جواب محکمی باشد به آن پیاوه سرایان هوسباز و مزد بگیر هرزه گوی شبکه های استخبارات دول غربی و منطقه که از ناحیه آغاز فعالیت نوین این حزب، تب لرزه در بدن آنان مستولی و خواب از چشم های شان پریده، چرند نویسی و هزیان گویی را در شماری از رسانه های صوتی، تصویری و نگارشی راه اندازی نموده اند.

همان گونه که در بخش پنجم این نیشته تذکار به عمل آمد، بعد از استعفاء محمد داوود از پست صدارت و اعلام نظام مشروطیت و دموکراسی بوسیله حکومت دوکتور محمد یوسف؛ روشنفکران آزادیخواه و تحول طلب کشور، که از سلول های زندان خانواده حکمران جان سالم بدر برده بودند، حلقات و گروههای معینی را ایجاد و با پخش و تبلیغ اندیشه های نوینی دست به تشکل های سیاسی جدیدی زدند، که پیشگامترین و نیرومند ترین آنان جمعیت دموکراتیک خلق بود.



عکس دسته جمعی اعضای کنگره موسس (6)

این حلقات که مبارزات سیاسی را قبلاً بصورت مخفی انجام میدادند؛ با مساعد شدن شرایط نوین و برپایه دیدگاههای مشابه و نزدیک باهم، بعد از تبادل نظر و توافق باهمی، بتاريخ 18 سنبله 1342 در نشست در منزل کرایبی ببرک کارمل شخصیت پرتحرک و مرکزی این گرد همایی، کمیته تدارک را برای تدویر کنگره موسس جمعیت، از ترکیب ذوات آتی ایجاد نمودند:

- 1- میر غلام محمد غبار رئیس حزب وطن در دوره حکومت قبلی (در جنبش مشروطیت سوم)؛
- 2- نور محمد تره کی عضو هیأت رهبری فعال حزب ویش زلمیان، در همین دوره تاریخی؛

- 3- ببرک کارمل پرچمدار پیشتاز جنبش محصلان دانشگاه کابل و شخصیت مرکزی حلقه وصل مبارزین نسل جوان با آزادیخواهان دوره های پیشین؛
- 4- میراکبر خیبر دانشمند سیاسی و استاد اکادمی پولیس و هم اتاقی دوران زندان کارمل؛
- 5- علی محمد زهما استاد دانشکده ادبیات دانشگاه کابل؛
- 6- محمد صدیق روهی شخصیت علمی و فرهنگی؛
- 7- محمد طاهر بدخشی جوان با استعداد و مبارز عدالتخواه ؛

قابل تذکار است که دوشخصیت اخیر الذکر نماینده نسل جوان بودند که در کمیته تدارک اشتراک ورزیدند.

ولی بعداً استاد زهما و صدیق روهی با استفاده از بورسهای تحصیلی عازم کشورهای سویدن و لبنان گردیده، شرکت شان در کار کمیته تدارک پایان یافت. همین گونه دو کتورهادی محمودی و میر محمد صدیق فرهنگ در چند جلسه کمیته تدارک اشتراک کرده ، سپس با آن مقاطعه نمودند.

با نزدیک شدن به پایان کار کمیته تدارک و رفتن بسوی تدویرکنگره مؤسس جمعیت؛ اختلافات اندیشوی روی اصول کلی متن برنامه و اساسنامه میان میرغلام محمد غبار و چهار عضو دیگر آغاز و سرانجام این اختلافات که عمدتاً روی اندیشه های ایده تلوژیک؛ افزون بر این که مرحوم غبار با تحمل رنجهای بی شمار دوره های طولانی زندان و کبرسن (نزدیک به 70 سال)، مطالبات خواستهای انقلابی نسل جوان را با آهنگ شتابنده آن زمان همراهی کرده نمیتوانست؛ همه دست بدست هم داده، تا موصوف از شرکت در کارزار مبارزات سیاسی پراز فراز و فرود دهه 60 خورشیدی کنار رود و مصروف کار در عرصه فرهنگی و تدوین گاهنامه « افغانستان در مسیر تاریخ » گردد. در مورد این اختلافات تحلیل های متفاوتی صورت گرفته و هرکسی مطابق به ذوق خود بر آن داوری نموده است.

به باور این قلم ، بایست روی نظریات اشخاصی اتکاء گردد که در متن آن رویداد ها شخصاً حضور داشته و با شخصیتهای سیاسی مطرح، در مخاصمت نبوده اند.

تا جایی که این جانب معلومات دارم؛ دو شخصیت ذیصلاح: محترم سلطان علی کشتمند نخست وزیر پیشین افغانستان و اکادمیسین دستگیر پنجشیری سابق رئیس کمیسیون تفتیش مرکزی ج. د. خ. ا که هر دو اعضای اصلی کمیته مرکزی کنگره مؤسس و شرکت کننده گان با صلاحیت این رویدادهای تاریخساز بودند؛ نظریات خویش را در این رابطه ابراز کرده اند که از نظر تاریخ نگاری صائب دیده میشوند؛ نه نوشته های اشخاصی که در متن این رخداد ها حاضر نبودند و یا آنانی که دستهای شان به خون هزاران انسان بیگناه میهن، بشمول اعضای حزب آلوده بوده و از پاداش اعمال شان " آزرده خاطر " شده، با برجسب زدن های دور از حقیقت، عقده گشایی کرده اند.

اول- دستگیر پنجشیری عضو اصلی کمیته مرکزی منتخب کنگره مؤسس و منشی یکی از حوزه های مربوط به کمیته تدارک می نویسد:

« بیاد باید آورد که تفاوت نظر اصولی میان میرغلام محمد غبار و دیگر اعضای کمیته سرپرست با نزدیک شدن زمان تأسیس کنگره ، پیرامون طرح و تدوین اساسنامه ، برنامه و حل و فصل ساختار تشکیلاتی اهداف سیاسی تاکتیکی، ستراتیژیک، غایی و گرایش بین المللی " جمعیت دموکراتیک خلق " پدیدار گردید.

در آن زمان تعداد مجموعی حوزه های شهر کابل از 10 تا 12 حوزه و شمار اعضای حوزه ها به هیچ صورت از 70 عضو بیشتر نبود در نتیجه اختلاف نظرمیان این دو گرایش سیاسی و سازمانی درون کمیته تدارک کنگره ضرورت دید و بازدید و گفتگوهای رویاروی اعضای حوزه ها با غبار فقید و ببرک کارمل احساس گردید. درین شرایط استاد زهما و وزنده یاد محمد صدیق روهی با استفاده از

فیوشپ ها وسکالرشپهای کشورهای سویدن و بیروت حضور نداشتند وزنده یاد ببرک کارمل در عمل ازگرایش بخش جوان کمیته سرپرست نماینده گی میکرد و نورمحمد تره کی آگاهانه مایل نبود که خود را با غبارفقید مواجه کند.

منزل میرغلام محمدغبار درکنار جادهء ولایت کابل موقعیت داشت، من سرحلقه ء کمیته ء شهر آراء و کارته پروان بودم درآن مرحله فعالیت تشکیلاتی ما، حوزه های جمعیت بنام کمیته یاد میشد، روانشاد حیدر مسعود برای من، هادی کریم ویکی دو رفیق دیگر، زمینهء ملاقات را با غبار فقید فراهم ساخت. این نخستین ملاقات ما با این مرد پخته جوش دوران استقلال شاه امان الله و استبداد کبیروصغیرخاندان سلطنتی بود. سرووضع مرتب ودریشی به تن داشتند. رنجهای طولانی زندانهای استبداد و تبعید های طولانی قامت برجستهء او را خم نکرده بود. بیداد زمان و زنده گی ازسور حیات حافظه نیرومند و نیروی مقاومت این دموکرات انقلابی نه کاسته بود.

غبارفقید پس از تعارفات به صحبت خویش آغاز وصادقانه بیان کرد که: درین روزها شماری از دوستان مرا به اخذ " حق السکوت " از حکومت انتقالی دکتر محمد یوسف متهم میکنند. ایشان بدون هرگونه برافروخته گی، قباله های شرعی و اسناد موثق قانونی را به ما ارایه نمودند که حکومت استبدادی درگذشته خلاف این اسناد شرعی بالای زمین پدری ایشان چنداتاقی را درکنار جادهء ولایت برای پوسته خانه اعمار کرده بود ودهها سال بدون پرداخت کرایه ازان استفاده میشده است این جایداد شرعاً مسترد و قیمت آبادی آن نیز طبق قانون محاسبه حل و فصل شده بود. به ایشان گفتم ممکن مخالفان چنین تبلیغاتی به کنند، ولی باتکیه به منطق مردم خویش به این باوریم که " گل خشک هرگز بر دیوار نمی چسپد " آرزو مندیم که دیدگاه شمارا دربارهء اهداف سیاسی وموازن سازمانی "جمعیت دموکراتیک خلق" ورا هها ووسایل مبارزه ء فردای خویش بدانیم.

آنگاه غبار فقید دیدگاه خودرا بدون پرده پوشی به این الفاظ آغاز و با همه شفافیت بیان کرد که:

« اختلاف نظرما با " ببرک جان "، ماهیت سیاسی دارد.» ایشان به این باور بودند که از حدود قانون اساسی وشاهی مشروطه نباید گامی فرا تر نهاده شود. غبار فقید پرده از روی استبداد استعماری ونظام شاهی افغانستان برداشت وگفت " شما از افراط کاریهای مستبدانه خاندان سلطنتی هنوزشناخت کافی ندارید از دوران محمد نادرشاه (1930) تا امروز (1964) ، صدها مشروطه خواه، جوانان بیدار وترقیخواه این آب وخاک را، به گناه مبارزه در راه آزادی، دموکراسی شاهی مشروطه به دار آویخته ، لقمه ء توپ ساخته، زندانی تبعید واز مردم تجرید، بد نام واز صف مبارزهء فعال ضد استعماری وضد استبدادی بیرون ریخته وبی نقش کرده اند ودرفرجام با شفافیت وبروشنی گفتند: " با همه شناختی که از خاندان حکمران کشور دارم باورم نمی آید که ماهیت استبداد در افغانستان ، تغییر کیفی کرده باشد، خاندان حکمران، نسل دیگری ازانقلابیون نورستهء ما را به میدان خواهند کشید آنان را شناخته شکار و ترور سیاسی میکند ودر پل باغ عمومی به دار می آویزد. من مسوولیت این گونه بیدادگری و کشتار خونین نسل دیگری از مبارزان وطن را به عهده گرفته نمیتوانم.

درپایان این دیدارالهام بخش به نماینده گی ازهمرزمان، ازکار اقناعی وتوضیحی دلسوزانه زنده نام غبار فقید سپاسگزاری کردم وبه ایشان با اطمینان محکم گفتم که شما با کارنامه درخشان مقاومت دادخواهانه وقربانیهای بی مانند تاریخی خویش براستبداد استعماری ضربه های کاری وارد آورده اید. آرزومندم که ادامه دهنده گان سنن مبارزات ملی وضد استبدادی شما در راه تأمین حاکمیت دموکراتیک کارگران ودهقانان وتامی زحمتکشان افغانستان با گامهای استواری بازهم به پیش روند وبرنظامات نیمه جان زمینداری اربابی وارجاعی کشور، ضربه های دیگری وارد بتوانند. درفرجام غبار فقید آرزومندی خودرا برای سعادت وپیروزی ما ابراز داشتند یا د ایشان به خیر و روان شان شادباد....

به هر حال از توضیحات موجز ورویاروی غبار فقید به این حقایق آگاهی یا فتمیم که درهمان برههء تاریخ جامعهء مستعد به تکامل ما، گوهر اندیشه ها وارمانهای غبار فقید، استقرار شاهی مشروطه ، جدایی

دین از دولت، حاکمیت قانون، مبارزه مسالمت آمیز علیه استبداد ارتجاع، واپسگرایی تندروی دفاع از صلح و امنیت پایه دار، برابری حقوق زنان بامردان، تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک جامعه و احترام به ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر بوده است....

گوهر اختلاف و تفاوت نظر غبار فقید با نور محمد تره کی و ببرک کارمل به باورم همین گرایش روشن ایشان به رشد مستقل ملی افغانستان واحد تجزیه نا پذیر ما و استقرار دولت مشروطه شاهی به مثابه هدف غایی بوده است.

غبار فقید پس از روشن ساختن دیدگاه و مواضع خویش و ترک شرافتمندانه کمیته سرپرست "جمعیت دموکراتیک خلق" از سیاست فعال حزبی در عمل کناره گیری کرد و به کارطبع و نشر کتاب مشهور "افغانستان در مسیر تاریخ" خود پرداخت....

پس از کناره گیری داوطلبانه غبار فقید و فرزند فرهیخته ایشان آقای حشمت خلیل از فعالیت سازمانی و سیاسی، نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، استاد میراکبرخیز و محمد طاهر بدخشی، این چهار عضو کمیته تدارک با کمیته های (حوزه های) انگشت شمار نواحی شهر کابل پیوند منظم سازمانی برقرار کردند و زمینه های تدارک کنگره به تدریج فراهم شد. «(1)

دوم- سلطان علی کشتمند جریان تدویر کمیته تدارک و اختلافات بعدی را این گونه شرح میدهد:

«بمنظور انجام کارسیاسی درحوزه ها، جلب اعضای جدید و آمادگی برای تشکیل حزب سیاسی، کمیته تدارک بوجود آمد. درتاسیس این کمیته بویژه ببرک کارمل نقش عمده ایفاء نمود. وی با استفاده از شناختها، درکها و مناسبات وسیع سیاسی خویش ضرورت و امکان ایجاد و رشد آنرا به حزب سیاسی مستدل ساخت. کمیته تدارک درآغاز متشکل از شش تن درپائیز 1963 ایجاد گردید و اعضای آن عبارت بودند از: ببرک کارمل، میرغلام محمد غبار، میراکبرخیز، نورمحمد تره کی، علی محمد زهما و صدیق الله روحی. محمد طاهر بدخشی اندکی بعد بان پیوست. دوکتورهادی محمودی درچند جلسه اولی کمیته تدارک شرکت کرد و بعداً با آن مقاطعه نمود. میرمحمد صدیق فرهنگ که با عضویت نورمحمد تره کی درکمیته متذکره اختلاف نظر داشت، پس ازچند جلسه، ازشرکت درآن عملاً ابا ورزید، ولی مناسبات نزدیک خویش را با ببرک کارمل حفظ کرد.

با تشکیل کمیته تدارک هریک از اعضای آن حلقات، دوستان و علاقمندان خویش را درحوزه ها متشکل ساختند و درآغاز سرپرستی آنها را خود برعهده گرفتند و متدرجاً اعضای برجسته این حوزه ها با همدیگر شناسائی حاصل کردند و اعضای کمیته تدارک متناوباً با ایشان دیدار بعمل میآوردند....

بیشترین حوزه ها و اعضاء را ببرک کارمل از میان جوانان روشنفکر آزاد اندیش مربوط به ملیتهای مختلف افغانستان، بوجود آورده بود. برای هریک ازحوزه ها، یکتن به صفت منشی بحیث سرپرست تعیین گردیده بود و من نیز اینچنین وظیفه ایرا دریکی ازحوزه هائیکه دارای بیشترین اعضاء بود، برعهده داشتم.

اعضای حوزه مربوط به میراکبرخیزمشمول برشماری از روشنفکران با استعداد از میان خانواده های نیمه مرفه و متوسط الحال شهری، با ببرک کارمل نیز از همان ابتداء شناخت و همکاری نزدیک داشتند.

نورمحمد تره کی با شماری از جوانان و محصلان که غالباً ریشه های توده یی و دهاتی داشتند و عمدتاً پشتون بودند و با عده ای از اشخاص مسن که با وی دارای شناختهای قبلی شخصی بودند، دید و بازدید داشت. افراد دسته دومی مانند آدم خان، عطا محمد شیرزی، وکیل عبدالله و چند تن دیگر اهل حرفه و تجارت پیشه بودند.

اعضای نزدیک به محمد طاهر بدخشی را عمدتاً جوانان بادر روشنفکر و عده ای از کارگران مربوط به ملیتهای تاجک و ازبک، اصلاً منسوب به بدخشان و ولایات شمال کشور تشکیل میکرد.

صدیق الله روحی و علی محمد زهما پس از مدتی یکی پی دیگر بالترتیب راهی کشورهای لبنان (یونو ورستی بیروت) و یکی از کشورهای اسکاندویائی با استفاده از فیلوشیپهای آموزشی، شدند.

برغم آنکه اعضاء کمیته با عزیمت ایشان بخارجه بغرض ادامه تحصیل و تجربه اندوزی مخالف بودند، ولی ایشان نپذیرفتند. باینطریق عضویت ایشان در کمیته تدارک معوق ماند و عملاً پایان یافت....

میر غلام محمد غبار پس از چندی کمیته تدارک را ترک گفت. علت آن تاجائیکه توضیح گردید، پدید آمدن اختلاف نظر در رابطه به مسأله رهبری در حزبی که باید تشکیل میگردد و ماهیت برنامه بی آن بود. واقعیت اینست که بطور مفهوم شده رهبر آینده حزب میر غلام محمد غبار تلقی میگردد و ببرک کارمل نیز باین امر اذعان داشت. ولی پس از چندی بر ملا گردید که نور محمد تره کی به هر قیمتی در پی آن بود تا بحیث رهبر حزب شناخته شود. وی خویشتن را در کمیته تدارک شخصاً متمایل به سوسیالیزم نشان داده بود، در حالیکه مشی رسمی قطعاً چنین نبود. با آشکار شدن چنین گرایشهایی میر غلام محمد غبار از عضویت در کمیته استعفاء نمود و همچنان از همینجا اختلاف جدی میان ببرک کارمل و نور محمد تره کی از یکسو و میان ببرک کارمل و میر غلام محمد غبار از سوی دیگر، بوجود آمد.» (2)

کمیته تدارک کار خود را با چهار عضو (نور محمد تره کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر و محمد طاهر بدخشی) ادامه داد و کار حوزه ها (کمیته های کار) سیاسی را تا تدویر کنگره رهبری نمود. سرانجام کمیته تدارک بعد از تصویب و انفاذ قانون اساسی جدید افغانستان در میزان سال 1343 تدویر کنگره را رویدست گرفت و ساعاتی قبل از اول جنوری 1965 میلادی، مطابق 11 جدی 1343 خورشیدی، کنگره موسس در منزل نور محمد تره کی واقع کارته چهار کابل با شرکت 27 عضو نماینده گان منتخب کمیته های کار (حوزه ها) و شخصیت های با اعتبار ملی و سیاسی، متشکل از همه اقوام ساکن در وطن، دایر گردید، اصول کلی و اساسی برنامه و ساختار تشکیلاتی جمعیت تصویب و 11 تن به عضویت اصلی و علی البدل کمیته مرکزی جمعیت دموکراتیک خلق، برگزیده شدند.

جریان تدویر کنگره موسس را سلطان علی کشتمند این گونه شرح میدهد:

« در کنگره، 30 نماینده از هریک از حوزه های سیاسی انتخاب و دعوت شده بودند و 27 تن عملاً در آن شرکت کردند. میر اکبر خیبر بنا بر ملحوظات ناوارد سیاسی از جانب یکتن از اعضای کمیته تدارک و دو تن دیگر: محمد اسمعیل دانش و عبدالقدوس غوربندی، به بهانه ناموجه کار اداری غائب بودند.

[دستگیر پنجشیری مجموع این تعداد را 31 تن معرفی و عدم شرکت داکتر اناهیتا راتیزاد را نسبت تسلط شرایط مرد سالاری آن زمان بیان میدارد؛ در غیر آن هرگاه داکتر راتیزاد بحیث شخصیت برارنده و مبارز پیشتاز ردیف اول در متن این جمعیت دموکراتیک و آزادیخواه وجود نمیداشت و از حمایت مردم، بویژه قشر زنان و کادرهای مبارز جمعیت دموکراتیک برخوردار نمی بود؛ چگونه میتوانست چهار ماه بعد از آن، در مبارزات انتخاباتی دوره دوازدهم شورای ملی اشتراک و بحیث کاندید پیروزمند به پارلمان رود و در همین سال (1344) سازمان دموکراتیک زنان افغانستان را ایجاد و بحیث رهبر موفق آن، خواستهای برحق نیمی از پیکر جامعه را در مارشها و میتینگ ها بازتاب دهد و روز هشتم مارچ را برای اولین بار با به پرواز درآوردن کیوتر صلح بعنوان سمبول آزادی زنان افغانستان، در پارک زرنگار کابل بمثابه روز همبستگی زنان میهن اعلام و برگزار نماید. " سپیده دم"]

اعضای کنگره که در جلسه شرکت ورزیدند عبارت بودند از: نور محمد تره کی، ببرک کارمل، محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری، شهر الله شهپر، سلطان علی کشتمند، صالح محمد زبیری، عبدالکریم میثاق، شاه ولی، محمد ظاهر جدران، عبدالوهاب صافی، سلیمان لایق، نور احمد نور، محمد حسن باریق شفیعی، ملا عیسی کارگر، عبدالهادی کریم، محمد ظاهر افق، عبدالحکیم شرعی، عبدالحکیم هلالی، محمد اکرم کارگر، عبدالله جاجی، نور الله کلالی، آدم خان جاجی، غلام محی الدین زرمتمی، عطا محمد شیرزی، عبدالقیوم قویم و خان محمد خالیار.

نمایندگان از لحاظ ملی، قومی و نژادی مربوط به ملیتهای عمده مسکون در افغانستان، از لحاظ تشکیلات منطوقی کشور مربوط به 15 ولایت و از لحاظ منشاء طبقاتی مربوط به اقشار مختلف اجتماعی میشدند. شمار بیشتر شرکت کنندگان، همان منشی های قبلی حوزه های سیاسی بودند که بحیث نمایندگان انتخاب و به کنگره فرستاده شدند. ایشان با در نظر داشت ملحوظات و حساسیتهای قومی، منطوقی و زبانی و بخاطر پیش بینی برای فراگیر شدن و سراسری ساختن حزب، قبلاً دستچین شده بودند و باینقرار ترکیب شرکت کنندگان در

کنگره و اعضای انتخاب شده در مقامات رهبری حزب بگونه ای با ترکیب ملی کشور تا حدودی همسان به نظر می‌آید.

بنابراین، این حقیقت شایان ذکر است که تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ا) یک پدیده تصادفی و شتابزده نبود. برای این امر کارهای مقدماتی وسیعی از لحاظ سازماندهی و پیش بینی تمام مراحل تکاملی حزب، انجام گردیده بود که اقدامات زیرین را شامل می‌گردد:

- ایجاد حلقه های مباحثات و مطالعات سیاسی بخاطر برگماری بهترین کادرهای مبارز؛
- انجام تبادل نظروسیع با ادامه دهندگان و پیش کسوتان راه مبارزه دموکراتیک و آزادیخواه دوره هفتم شورای ملی بخاطر تداوم مبارزه؛
- سعی برای ترکیب منطقی کمیته تدارک بمنظور پیوند دادن نسلهای پیشین و جدید مبارزان و اندیشه های سیاسی دموکراتیک و ترقیخواه؛
- شرکت دادن افراد و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی مربوط به گروه های قومی مختلف، کهنسالان و جوانان در حوزه ها؛

- متقاعد ساختن اعضای حوزه ها، بمثابه اعضای بالقوه حزب، به ادبیات دموکراتیک و ایدئولوژی مترقی. کنگره ح د خ ا در فضای نیمه مخفی دایر گردید، زیرا بیم آن میرفت که محافل حاکمه مبادا دست به کدام پیگرد بزنند. به نظر میرسد که محافل متذکره، موجودیت علنی تجمعی را با بنیاد گذاری چنان سازمان سیاسی ای که نیروهای دموکراتیک پیرو تئوری انقلابی در آن نقش رهبری کننده داشتند، تحمل نخواهند کرد. اوضاع برچنین احوالی گواهی میداد و دلیل عمده، عدم اعلام قانون احزاب بود. تلقیاتی وجود داشت که از ایجاد حزب پیشرو که تأسیس آن در دستور روز قرار داشت جلوگیری بعمل خواهد آمد.

کنگره بوسیله محمد طاهر بدخشی، عضو کمیته تدارک، افتتاح گردید. وی نورمحمد تره کی و ببرک کامل را بعنوان سازماندهندگان طراز اول سازمان سیاسی و کنگره آن، به نمایندگان با قرائت زندگینامه و مبارزات ایشان، به شرکت کنندگان معرفی نمود. باینگونه مفهوم شده تلقی می‌گردید که هر دو تن نقش رهبری کننده مساویانه در حزب ایفا خواهند کرد، ولی یک تن ایشان در هر حال رسماً باید در رأس قرار می‌گرفت. کارمل این موقف را داوطلبانه برای تره کی واگذار شده بود....

بنا به پیشنهاد بدخشی آدم خان جاجی که کهنسال ترین عضو و پشتون بود بحیث رئیس کنگره و عبدالحکیم شرعی که جوان و غیر پشتون بود بعنوان معاون رئیس برگزیده شدند. آدم خان بیانیۀ مختصری قرائت کرد و از تره کی و کارمل تقاضا نمود که بالترتیب صحبت نمایند. نورمحمد تره کی بیانیۀ ای درباره گذشته تاریخی افغانستان و اهمیت ایجاد حزب مترقی در کشور ایراد نمود و ببرک کارمل درباره اوضاع موجود افغانستان و جهان، سخنرانی نمود. متن این بیانیۀ ها را "کمیته تدارک" آماده ساخته بود. « (3) در مورد متن سخنرانی های متذکره دستگیر پنجشیری نظریات توضیحی بیشتری دارد که تا حدودی با نظر کشتمند متفاوت است:

« موجز اینکه کنگره مؤسس (کنگره اول) جمعیت دموکراتیک خلق پس از یکدهه و اند سال اختناق سیاسی بعد از ظهر 11 جدی خورشیدی برابر به اول جنوری 1965 م در شهر کابل و منزل نور محمد تره کی واقع شیر شاه مینه (کارته چهار) دعوت گردید و لی گشایش کنگره و مؤسس (کنگره اول) "جمعیت دموکراتیک خلق" به احترام حضور و اشتراک شخصیتهای بلند پایه حزب خلق عبدالرحمان محمودی کم و بیش نیم ساعت به تأخیر افتاد در جریان این وقفه ببرک کارمل خیلی برافروخته و خسته به نظرمی آمد. ازو پرسیدم که چرا مشوش و نگران میباشند؟ در پاسخ گفت که دوتابلیت ویلیم خورده ام. گفتم چرا؟ گفت که چند لحظه پیش در کمیته تدارک روی بیانیۀ اساسی کنگره مباحثه و گفتگوی پرهیجانی داشتیم در بیانیۀ اساسی ای که توسط رفیق نورمحمد تره کی ایراد میشود جنبش های حبیب الله کلکانی، سلیمان خیل کنگر، زمینداور و خوگیانی، دموکراتیک و ضد فیودالی و ضد استبدادی ارزیابی و توصیف شده است. ببرک کارمل گفت این بیانیۀ و تحلیل سیاسی، نیروهای استبداد ضد انقلاب و ارتجاع بین مللی را پیش از وقت، علیه جمعیت ما تحریک میکند زیرا در نتیجه جنبش دهفانی "امیر حبیب الله خا دم

دین " محمد نادر خان ازان سوی دیورند به همکاری حکومت استعماری بریتانیای کبیر به کشورما صادر و بر ویرانه های دولت شاه امان الله استقرار یافت و از سوی دولت اتحاد شوروی و دولت استعمارجوی بریتانیای کبیر و دیگر کشورهای اروپا و آسیا به ویژه از سوی ایران و ترکیه جوان برسمیت شناخته شد و افزودند که بیانیه رفیق نورمحمد تره کی ازین ریزه کاریهای سیاسی و دیپلماتیک تهی به نظر میرسد و به همین علت سخت مشوش هستم و هنگامیکه ازو پرسیدم بیانیه اساسی چگونه ماهیتی باید داشته باشد بیدرنگ گفت که: شکل بیانیه بایستی نرم ولی ماهیت آن ضد فیودالی ضد امپریالستی و ضد "ارتجاع " (واپسگرایی) و تهاجمی باشد، ولی رفقا کمیته تدارک دیدگاه من را بخوبی درک و دربیانیه اساسی و به دقت بیان و تلفیق نتوانسته اند با این دلیل در باره آینده و سرنوشت جمعیت نو بنیاد ما مشوش هستم .

کارکنگره با معرفی زنده گینامه کار و مبارزه و سیاسی نورمحمد تره کی و نقش او در هیأت اجراییه جنبش و پیش زلمیان توسط محمد طاهر بدخشی آغا زگردید و از ایشان خواهش شد تا بیانیه اساسی کنگره را ایراد کنند

درین بیانیه تحلیل موجزی ازوضع تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، ملی و بین المللی صورت گرفت به اصول مبارزه طبقاتی بویژه به تضاد بین دهقانان و ملاکان فیودال اشاره صریح و بی پرده شد . جنبش دهقانی شمالی به رهبری امیر حبیب الله کلکانی جنبشهای خلق سلیمانخیل جدران، صافی زمینداور به مثابه جنبشهای ضد فیودالی ضد استبدادی ارزیابی گردید؛ درین بیانیه حلقه های حاکم دوسوی مرز استعماری دیورند به عنوان میراثخوارن استعمار بریتانیای کبیر و دشمنان اصلی خلق افغانستان و ضد ملی توصیف شد.

تاجاییکه دربخش اول این مقاله تذکریافت پیش از گشایش کنگره نشست دیگری به اشتراک نورمحمد تره کی ببرک کارمل و محمد طاهر بدخشی سه عضو کمیته تدارک کنگره دایر شده ، پیرامون شکل و متن بیانیه اساسی کنگره گفتگوی گرم و انتقادی صورت گرفته بود، ببرک کارمل درین برهه کار مبارزه و زنده گی حزبی طرف دار شکل نرم و محتوای قوی ضد امپریالستی ضد استعماری ضد ارتجاعی و ضد استبدادی و طرفدار دفاع از آزادی دموکراسی ترقی و صلح و برابری حقوقی ملل و مردمان افغانستان و جهان بود و استعمال عریان جنبشهای دهقانی مبارزه و طبقاتی و واژه های مارکسزم - لیننزم اصطلاحات سرخ سیاسی پیش از وقت غیر ضروری و چپ روی و تحریک آمیز ارزیابی کرده بود؛ به همین دلیل درجریان کنگره خیلی خموش و خسته به نظر میرسید و برای تسکین اعصاب خویش دو تابلیت ولیم خورده بود، ولی نورمحمد تره کی و محمد طاهر بدخشی مغایر دیدگاه ببرک کارمل به این پندار بوده اند که " اهداف ستراتیژیک و غایی جمعیت دموکراتیک خلق نباید از نظر بنیادگذاران جمعیت دموکراتیک پنهان شود ". (4)

از نظریات هر دو نویسنده وارد در این رویداد میتوان چنین نتیجه گرفت: زنده یاد ببرک کارمل در جایگاه یک شخصیت دارنده خط مشی اصولی چپ مرکزی قرار داشت که از یکطرف با حرکتهای تند چپ روانه پیش از وقت نورمحمد تره کی و از جانب دیگر با حرکتهای کند راست روانه ریفورمیستی مرحوم غبار مواجه بود که همین موضعگیری متعادل و اصولی کارمل درپروسه های بعدی برضد حرکتهای چپ افراطی بعد از هفتم ثور 1357 و عقبگردهای راست مرگ آفرین بعد از کودتای 14 ثور 1365 تا آخر سقوط حاکمیت در اوایل دهه نود میلادی ادامه یافت. این اختلافات کارمل با غبار و دیگران؛ برخلاف نویسنده های تازه کار و عقده مند؛ دارای پایه های تئوریک، اندیشوی و حزبی بوده، نه مقام خواهی و جاه طلبی.

سرانجام باستناد نظریات تایید شده؛ درختم صحبتهای نمایندگان دوسند زنده گی ساز این جمعیت، تحت عنوان اصول مرامی و تشکیلاتی سازمان به کنگره ارائه و مورد تصویب قرار گرفته، تجویز عمل آمدتا اسناد متذکره بمثابة نکات اساسی برای طرح و تدوین مرامنامه و اساسنامه جمعیت پذیرفته شوند. بمنظور انجام این کار، کمیسیونی به رهبری ببرک کارمل، با عضویت محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و دکتر شاولی برگزیده شد. سپس مطابق آجندا موضوع تشکیلاتی پیرامون انتخاب اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی به بحث گذاشته شد. در نتیجه ابراز رأی بصورت آزاد، سری، مساوی و مستقیم، هفت

عضو کنگره هریک: نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، محمد طاهر بدخشی، غلام دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطان علی کشتمند و صالح محمد زیری بصفهت اعضای اصلی و عبدالکریم میثاق، داکتر شاه ولی، محمد ظاهر جدران و عبدالوهاب صافی بحدیث اعضای علی البدل کمیته مرکزی جمعیت دموکراتیک خلق انتخاب شدند.

درختم کارکنگره، نخستین پلنوم کمیته مرکزی جمعیت دموکراتیک خلق با شرکت اعضای اصلی و علی البدل آن دایر و دراین جلسه نورمحمد تره کی بحدیث منشی اول و ببرک کارمل بصفهت منشی دوم کمیته مرکزی این نخستین سازمان دموکراتیک چپ و ترقیخواه کشور برگزیده شدند.

بدین ترتیب برای اولین بار در تاریخ افغانستان، سازمانی از میان توده های مردم م، بنام " جمعیت دموکراتیک خلق " یگانه سازمان سیاسی با انضباط و دارای تشکیلات منظم چپ و مترقی و دارای برنامه علمی تنظیم شده که از منافع طبقات و اقشار زحمتکش و روشنفکران وطنپرست و ترقیخواه کشور دفاع و نمایندگی مینمود و انجام تحولات بنیادی را در برابر اعضای و تمام رزمندگان راه آزادی و ترقی اجتماعی قرار میداد؛ تشکیل و پابعدرصه وجود نهاد، که بعداً به ج. د. خ. ا مسمی و به کار و فعالیت سیاسی آغاز نمود.

پس از اعلان موجودیت جمعیت دموکراتیک خلق، سازمانهای دیگری از سلطنت طلبان گرفته تا راست میانه، راست افراطی و چپ مائوویستی به فعالیت آغاز کردند که مشهورترین آنان عبارت است از:

- 1- جریان دموکراتیک نوین که ارگان نشراتی اش " شعله جاوید" و رهبران عبدالرحیم محمودی بود؛
- 2- جریان افغان سوسیال دموکرات، ارگان مطبوعاتی آن " افغان ملت" و رهبران غلام محمد فرهاد بود؛
- 3- سازمان وحدت ملی که ارگان نشراتی اش " جریده وحدت" و رهبری آن بدوش خلیل الله خلیلی بود؛
- 4- سازمان دموکرات مترقی، با ارگان نشراتی " مساوات بر رهبری محمد هاشم میوند وال فعالیت داشت؛
- 5- جمعیت صدای عوام با ارگان نشراتی " صدای عوام" تحت رهبری عبدالکریم فرزاد فعالیت مینمود؛
- 6- جمعیت جوانان مسلمان، ارگان نشراتی آن " گهیز" زیر رهبری غلام محمد نیازی فعالیت میکرد که در جامعه بنام اخوانی ها یاد میشدند و بعداً به پارچه ها و تنظیم های بنیاد گری اسلامی تقسیم و مشهور شدند.

طوری که در جریان زنده گی و در روند رویدادهای تاریخی دیده شد؛ کار و فعالیت این سازمانها (باستثنای صدای عوام که از نظر کمیت کوچک و از دیدگاه کیفیت آنقدر ملموس نبود) از راست افراطی و میانه گرفته تا چپ افراطی، عمدتاً مبارزه آنان بر ضد جمعیت دموکراتیک خلق و کمتر بازتاب دهنده خواستها و نیازهای مبرم توده های مردم و تهی از دورنمای روشن برای زنده گی آینده بودند.

جمعیت دموکراتیک خلق بموجب احکام قانون اساسی نافذ در کشور، در کارزار مبارزات انتخاباتی دوره دوازدهم شورای ملی اشتراک و برپایه فیصله کمیته مرکزی تعدادی از رهبران و اعضای سازمان بر اساس محل سکونت و امکانات عینی و عملی بخاطر راه اندازی تبلیغات وسیع در بین توده های مردم وارد عرصه نوین مبارزه گردیدند.

بر طبق تصمیم کمیته مرکزی جمعیت: نورمحمد تره کی از ولسوالی ناوه ولایت غزنی (محل تولدش)، ببرک کارمل و اناهیتا راتبازاد از شهر کابل، سلطان علی کشتمند از ولسوالی چهاردهی کابل، نوراحمد نور از ولسوالی پنجوایی ولایت قندهار و دیگران نیز از مناطق محل زیست شان برای وکالت شورا کاندید شدند. از جمله تمام کاندیدها صرف چارتن: ببرک کارمل، اناهیتا راتبازاد از شهر کابل، نوراحمد نور از ولسوالی پنجوایی قندهار و فیضان الحق فیضان از ولسوالی رودات ننگرهار موفق به اخذ آراء اکثریت قاطع رأی دهنده گان شدند؛ دیگران به شمول نورمحمد تره کی و سلطان علی کشتمند موفق به کسب اکثریت آراء نه گردیدند.

بدین ترتیب فرکسیون پارلمانی جمعیت دموکراتیک خلق در وجود چهار عضو، بر رهبری ببرک کارمل وارد مبارزات پارلمانی گردیده رسالت تاریخی خود را طی این دوره در جهت دفاع از منافع زحمتکشان و ارتقاء رشد آگاهی توده های مردم، بویژه جوانان ایفاء نمود و در برابر توطئه های دشمنان داخلی و خارجی و تهاجم وحشیانه عمال محافل حاکمه، استاده گی و مقابله تادم مرگ کرد.

جمعیت ، بعد از انجام این وظیفه بزرگ ، طرح و تدوین برنامه خویش را، که توسط کمیسیونی تحت رهبری ببرک کارمل و عضویت فعال محمد طاهر بدخشی ، دستگیر پنجشیری و داکتر شاه ولی تحریر و تنظیم شده بود؛ مورد تصویب قرار داده، با نشر آن در جریده خلق ، به پیشگاه مردم افغانستان تقدیم شد .

بر مبنای مرام دموکراتیک خلق، محتوای اصلی و بنیادی نهضت دموکراتیک جامعه افغانستان را مبارزه قانونمند توده های مردم در جهت حل تضاد آشتی ناپذیر میان فئودالها، تاجران بزرگ محترک (بورژواکمپرادور) ، بورژوا بیروکراتیک و نماینده گان انحصارات بین المللی ازیکسو و زحمتکشان کشورما ازسوی دیگر تشکیل میداد.

در مرام جمعیت دموکراتیک خلق، ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک ، بمثابة هدف استراتژیک و یگانه راه حل تضاد موجود تشخیص و چنین تصریح شده بود: « پایه اساسی چنین حکومت باید متشکل از جبهه متحد ملی متشکل از تمام نیروهای ترقیخواه، دموکراتیک و وطنپرست، یعنی کارگران، دهقانان، منورین مترقی، اهل حرفه، خورده بورژوازی و بورژوازی ملی باشد، که در راه استقلال ملی، تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مجاهده و مبارزه مینمایند.» در این برنامه، وظایف داخلی و خارجی حزب را چنین میخوانیم:

در عرصه داخلی: تحکیم استقلال ملی، دفاع از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی؛ رفع عقب ماندگی سیاسی و اقتصادی ، رهایی از قید و بند مناسبات تولیدی پوسیده فیودالی، از طریق ایجاد موسسات صنعتی کوچک و بزرگ و رشد سریع صنایع ملی؛ حل عادلانه مسأله زمین و آب و نوسازی سیستم های آبیاری؛ مبارزه در راه استحکام پایه های وحدت ملی، تعمیم اصول دموکراسی و عدالت اجتماعی در جامعه ، تضمین قانونی حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مردم؛ اصلاح بنیادی و دیموکراتیزه ساختن سیستم عدلی و قضایی؛ رفع تبعیض جنسی و برابری حقوق شهروندان در کلیه بخشهای حیات اجتماعی؛ ایجاد و بسط نهاد های مدافع حقوق زحمتکشان، سهمگیری پیگر و اشتراک فعال در امر تشکیل اتحادیه های کارگری- کانون ها و انجمن های فرهنگی و ادبی- سازمانهای توده یی و دموکراتیک (زنان و جوانان) و تشکل حرفوی اصناف؛ اصلاح و بهبود سیستم آموزش- پرورش و تحصیلات عالی؛ ایجاد شرایط مناسب و فراهم آوری زمینه های مادی و معنوی به هدف عرضه بهتر و بیشتر خدمات اجتماعی و تعمیم بیمه های صحی؛ رونق بخشیدن به پروسه فعالیت های هنری و کلتوری، رشد شاخه های علم و فرهنگ در جامعه؛ ارتقای سطح آگاهی اقشار مردم از طریق گسترش شبکه خدمات مطبوعاتی و اطلاع رسانی در مرکز و ولایات کشور؛ ترمیم- بازسازی و مدرنیزه کردن شبکه های مخابراتی و مواصلاتی موجود و احداث خطوط جدید با جلب همکاریهای تخنیکی و فنی دول پیشرفته جهان....

در عرصه خارجی: دفاع از داعیه صلح- دینانت و امنیت جهانی؛ پابندی به اصول جنبش عدم انسلاک، برقراری مناسبات نیک و حسنه با کشورهای همسایه و کلیه ملل جهان بر مبنای احترام متقابل و عدم مداخله در امور داخلی همدیگر؛ پیروی از سیاست همزیستی مسالمت آمیز و ضدیت با استعمار (کهنه و نو)- استثمار- ارتجاع بین المللی و امپریالیسم ؛ پشتیبانی و حمایت از خواست برحق ملت های جهان که در راه حصول استقلال سیاسی- حق خود ارادیت و تحکیم استقلال اقتصادی خویش میروزمیدند؛ تأیید و پشتیبانی از اعلامیه جهانی حقوق بشرو سایر قراردادها- مقاله ها- میثاق ها و پروتوکول های بین المللی که با منافع خلق های جهان در تضاد واقع نمی شدند؛ احترام به منشور سازمان ملل متحد....

تحقق اهداف مرامی در گام اول از وظایف حکومت دموکراسی ملی شمرده شده بود که میبایستی باتشکیل جبهه متحد ملی، متشکل از همه نیروهای ملی- دموکراتیک و وطنپرست فعال در جامعه از طریق اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری و مبارزه با مظاهر نفوذ امپریالیسم، تغییرات ریشه یی را در تمامی بخشها و عرصه های حیات اجتماعی بوجود می آورد و راه را بسوی سمتگیری ساختمان جامعه شایسته و مترقی و فاقد استثمار و بهره کشی یک انسان بوسیله انسان دیگر، هموار میساخت.

مبرهن است که پایه گذاری یک حزب انقلابی مدافع صدیق آرمانهای مردم براساس اصل نیازمندیهای سیاسی و مطابق به قانونمندی تکامل اجتماعی صورت میگیرد. بنا بران ثمربخشی کار و فعالیت آن ارتباط مستقیم به درجه پختگی سیاسی و سطح آگاهی اجتماعی اعضای حزب دارد. ایجاد و حفظ وحدت سیاسی و سازمانی در حزب، تکامل و استحکام وحدت ارگانیکی درگفتار و کردار (نظر و عمل) در تمام سطوح، موفقیت حزب را تضمین میکند و با لنوبه زمینه های لازم را جهت جلب اعتماد و پشتیبانی توده های مردم، فراهم میسازد.

بایست باصراحت اعلام نماییم، که برای اولین بار در تاریخ افغانستان، فقط ج. د. خ. ا بود، که خواستها و نیازهای حیاتی مردم رنج کشیده ما را دقیقاً تشخیص و پاسخ مثبتی را در جهت برآوردن این خواستها از طریق همین برنامه حزب به پیشگاه جامعه ارائه نمود و مردم افغانستان در متن آن، منافع امروزی خود و بهروزی فردای فرزندان شان را دریافتند و پشتیبانی بیدریغ خویش را در زمینه تحقق این برنامه اعلام و عملاً سرنوشت خود را با سرنوشت پیشاهنگ سیاسی شان گره زده، از طریق تنظیم و مشارکت فعال در حزب و سازمانهای توده یی مربوط آن، حزب را بمثابة یک سازمان سراسری توانمند، یک اپوزیسیون قوی و الترناتیف دولت، به پیشگاه جامعه افغانستان و جهان معرفی نمودند.

درست بنا بر درک ماهیت سیاسی و اهمیت بزرگ این حزب بود، که در داخل و خارج کشور طیف وسیعی از نیروهای ارتجاع داخلی و بین المللی دست بدست هم داده، فعالیتهای تخریبی خصمانه را علیه آن آغاز کرده، درگام اول جاسوس معلوم الحال (حفیظ الله امین) را با کاربرد شیوه ها و اسالیب مختلف در درون حزب نفوذ دادند، تا از طریق وی شعارهای چپ روانه مخالف هدف های برنامه یی حزب چون: انقلاب سوسیالیستی- دکتاتوری پرولتاریا و غیره را بالابکشند، که سرانجام در کوتاه مدتی توانستند تا نخستین انشعاب را در سال 1346 بر حزب تحمیل نمایند، که تفصیل بیشتر آن را از قلم اکادمیسین دستگر پنجشیری (حاضر و ناظر در صحنه)، بخوانش میگیریم:

« سرانجام در سال دوم تأسیس " جمعیت دموکراتیک خلق " موضوع تدوین اساسنامه و طرح مسوده آن در پلنوم کمیته مرکزی ج. د. خ. تصویب شد برای انجام این وظیفه باز هم کمیونی به رهبری ببرک کارمل منشی و عضویت محمد طاهر بدخشی رییس تشکیلات، دستگیر پنجشیری رییس کنترول جمعیت و دکتورشاه ولی رییس تیوری و تبلیغ ج. د. خ. موظف گردید.

طرح نخستین اساسنامه و جمعیت دموکراتیک خلق در روشنی اساسنامه های مشروطه خواهان اول، دوم و حلقه های سیاسی دوران استقلال، ویش زلمیان (جوانان بیدار) احزاب سیاسی " خلق"، " وطن" و احزاب ملی و دموکراتیک کشورهای همسایه منطقه و خاورمیانه و عربی پس از سه ماه گفتگو، مشاجره و تعلل و مقاومت در آغاز سال 1346 خورشیدی از سوی کمیته مرکزی جمعیت دموکراتیک خلق تصویب شد و فیصله به عمل آمد تا پلنوم کمیته مرکزی دعوت و دایر گردد و اساسنامه مصوب کمیته مرکزی، از سوی پلنوم جمعیت دموکراتیک خلق تایید و تصویب شود. هر چند انشعاب 14 ثور 1346 مانع تدویر پلنوم و تصویب نهایی اساسنامه و جمعیت گردید.

رویه مرفته تسوید و تصویب مرانما و اساسنامه و جمعیت دموکراتیک خلق از خدمات برجسته سازمانی و سیاسی جمعیت دموکراتیک خلق بشمار می آید (20) بر اساس این اساسنامه ماهیت اجتماعی و اصول جهان بینی و تیوریک سازمان مشخص شد جمعیت نوینیا د دموکراتیک خلق در عمل و نظر به جنبش انقلابی جامعه و جهان به وضوح کامل خود را معرفی کرد....

ولی تاجاییکه بیاد دارم جمعیت دموکراتیک خلق از تاریخ شکست منشی عمومی در انتخابات 1344 ولسی جرگه تا تأسیس جریده و خلق (22 حمل 1345 خورشیدی در یک بی اصولی، دلسردی و خودسری در همه عرصه ها بویژه از نگاه سازمانی دوچار گردید اشتراک فعال جمعیت در روز پشتونستان (1344 خورشیدی) سخنرانیهای محمد طاهر بدخشی و سلطان علی کشتمند در واقعه خونین 3 عقرب 1344 و زندانی شدن این دو عضو کمیته مرکزی و محمود بریالی و بصیر رنجبر درین تظاهرات خونین دانشجویان و شهریان کابل سفر خود سرانه منشی عمومی جمعیت، ظاهراً به المان دموکراتیک، های وهوی تبلیغاتی هواداران

حفیظ الله امین درباره و ترجمه و چاپ یک کتاب فلسفی از سوی منشی عمومی فرایند انشعاب و اختلافات درون جمعیت را شتاب بخشید.

در زمینه و نشرات جریده و خلق نیز گرایشهای متفاوتی آشکار شد. گروهی به این باور بود که بیشترین ستونهای جریده به مسایل بین المللی مبارزه و ایده نو لوژیک و تشریح تیوریک مبارزه طبقاتی باشد؛ ولی ببرک کارمل در همان برهه و حرکت جنبش و جامعه از مبارزه و سیاسی، اقتصادی و مطالباتی کارگران دانشجویان پیشه و ران شهری و زحمتکشان کشور طرفداری میکرد و به این باور بود که تحلیل مشخص از اوضاع اجتماعی و اقتصادی و مبارزه در راه اصول مرامی و تطبیق ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی تأمین مشروطیت، همه و همه مبارزه و سیاسی و اقتصادی و شکلی از مبارزه طبقاتی است.

من نیز گزارش دست آوردهای مبارزات اقتصادی و مطالباتی کارگران و زحمتکشان کابل و دیگر مراکز تولیدی و صنعتی کشور را غالباً به تخلص مستعار نامه نگار کارگری باری در جریده و خلق و بیشتر در جریده پرچم، به نشر می سپردم.

به هنگام نشر مرام جمعیت دموکراتیک خلق منشی عمومی هدفی را که در برابر نهضت و سازمان می نهاد "استقرار دولت دموکراسی خلقی به حیث هدف ستراتیژیک" بدون ذکر ایجاد جبهه و متحد دموکراتیک از نیروهای سیاسی بود ه است - ولی از سوی ببرک کارمل "حکومت دموکراسی ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایه داری و پیش کشیدن شعار جبهه متحد ملی و دموکراتیک طبق تحلیل علمی شرایط کشور" مطرح گردید و این طرح پس از مباحثات و گفتگوهای طولانی در مرامنامه "جمعیت دموکراتیک خلق" مورد تصویب نهایی قرار گرفت و در جریده و خلق نشر شد.

- با برگشت مرموز حفیظ الله امین از امریکا، حضور، نفوذ و اعتبار او نزد منشی عمومی جمعیت، انحرافات عظمت طلبانه قومی و محلی او روبه فزونی نهاد و پس از توسعه و کمیته مرکزی و ارتقای حفیظ الله امین بدون طی دوره آزمایشی به عضویت مشاور کمیته مرکزی، بحران سیاسی در درون جمعیت نیز گسترش بیشتر یافت.

ببرک کارمل منشی دوم کمیته مرکزی برای ارتقای سطح شعور سیاسی و تقویت انضباط آگاهانه سازمانی دو طرح زیرین را به کمیته مرکزی پیشنهاد کرد:

1:- تصمیم نشر جریده جدید برای "جمعیت دموکراتیک خلق"

2) : تصمیم اکثریت رهبری جمعیت درباره و استعفای استاد میراکبر خیبر عضو کمیته تدارک کنگره از مسلک نظامی، تصمیم استعفای استاد میراکبر خیبر از مسلک نظامی اگر که پس از واقعه خونین 3 عقرب 1344 خورشیدی و تبدیلی او به ولایت پکتیا، به خاطر شکستن قید و بند و نظارت پولیسی گرفته شده بود، ولی بازگشت استاد خیبر به کارهای حرفه ای و کم رنگ کردن نفوذ بی بند و بار حفیظ الله امین از مزایای دیگر سودمند ولی جانبی این تصمیم بوده می توانست.

- منشی عمومی با هر دو پیشنهاد ببرک کارمل مخالفت و به این موضوع پافشاری میکرد تا به هر قیمتی که شود جریده خلق احیا گردد. منطق منشی عمومی این بود که قانون احزاب هنوز تصویب و توشیح نشده است هرگاه تلاش شود که بار دیگر طبق قانون مطبوعات جریده و خلق به صاحب امتیاز آن تعلق بگیرد و به این وسیله "جمعیت" طبق قانون احزاب سیاسی به حیث یک حزب تثبیت میگردد.

موجز اینکه این هر دو پیشنهاد ببرک کارمل انگیزه صف آرای و انشعاب میان طرفداران منشی عمومی و منشی کمیته مرکزی گردید و نورمحمد تره کی منشی عمومی گویا از ببرک کارمل سلب اعتماد کرد.

ببرک کارمل برای تحکیم وحدت رهبری و جلوگیری از انشعاب استعفا نامه و خود را از همه مقامات رهبری کننده و جمعیت توأم با یک تحلیل انتقادی از انحرافات درون جمعیت به کمیته مرکزی پیشنهاد کرد؛ ولی کمیته مرکزی تقاضای سبکدوشی ببرک کارمل را از دارالانشاء با حفظ عضویت او به کمیته مرکزی تصویب نمود و برای منشی عمومی و حفیظ الله امین نیز از سوی کمیسیون تفتیش مرکزی اخطار تحریری تعیین و به آنان ابلاغ شد تا در آینده پیش از فیصله کمیته مرکزی، تصامیم شخصی هیچ عضو رهبری را در سازمانهای حزبی اعلان و انضباط حزبی را خود سرانه نقض نکنند. فقط در جریان این

بحران تشکیلاتی، دستگاه حاکمه ارتجاع به وسیله سردار عبدالرشید و دیگر وکیلان وابسته خود درو لسی جرگه حمله جارحانه و خود را علیه گروه پارلمانی جمعیت آغاز کرد؛ ولی این توطیه دستگاه نیز به واکنش شدید زنان مردان کارگران جوانان دانشجویان دانشگاه کابل روشنفکران و شهریان کابل مواجه و خنثا گردید.

محمد طاهر بدخشی گرداننده گی این مظاهره را بعهده داشت تظا هر از شفاخانه " ابن سینا" روبروی نخستین ماشینخانه کابل آغاز شد، دکترانا هینا از بسترمریضی با سرودست بندچ بیچ و تن بیمار برخاست و با ابراز سپاس از همدردی اشتراک کننده گان مظاهره و خیابانی 9 قوس 1345، از افراطکاریهای وحشیانه شماری از وکیلان وابسته به محافل حاکمه علیه کارمل و وکیل نوراحمد نور پرده برداشت و در شهریان کابل بویژه در نسل جوان شور مبارزه و مقاومت داد خواهانه آفرید.

موجزاینکه درین برهه رشد سازمانی و طرح و تصویب اساسنامه سه گرایش عمده و زیرین به نظر

میرسید:

نخست- : نور محمد تره کی طرفدار مطلق کردن قطب مرکزیت بود.

دوم - : ببرک کابل و اکثریت کمیته و مرکزی منتخب کنگره از مرکزیت - دموکراتیک طرفداری میکرد.

سوم - : محمد طاهر [بدخشی] در آغاز تشکیل کنگره و کمیته مرکزی و پیش از تصمیم عضویت حضور و نفوذ حفیظ الله امین ، از وحدت جمعیت زیر رهبری نورمحمد تره کی منشی عمومی جمعیت پشتیبانی جدی و شعبه و تشکیلات و ستون فقرات جمعیت را رهبری میکرد؛ ولی با حضور و نفوذ مرموز و ارتقای شتابنده حفیظ الله امین در جمعیت آن هم بدون طی مرحله و آزمایشی، نظر مخالف داشته است محمد طاهر بدخشی با درک و تحلیل وضع سیاسی و گرایشهای درون جنبش جامعه و اوضاع سیاسی پیرامون افغانستان به فکر و ذکر جدا کردن فعالان سیاسی شمال هندوکش و تجربه و اشکال گونه گون مبارزه مخفی و علنی مسالمت آمیز و سازماندهی مبارزات مسلحانه افتاد با حفیظ الله امین در مسایل تشکیلاتی برخورد های جدی کرد.

دستگیر پنجشیری شهرالله شهپر و سید عبدالحکیم شرعی نیز درین مرحله رشد سازمانی از اصول سازمانی احزاب طراز نوین طبقه کارگر و مترقی یعنی " مرکزیت برپایه و دموکراسی" و از وحدت دموکراتیک همه نیروهای سیاسی در افغانستان واحد و تجزیه ناپذیر پشتیبانی به عمل می آوردند.

مشخص تر باید گفت که اختلاف آراء پیرامون جهات و قطبهای اساسی مرکزیت دموکراتیک تشدید شد این مسأله از لحاظ ساختمان تشکیلاتی جمعیت اصل عمده و رهنما ، به شمار می آمد درین زمینه منشی عمومی و طرفداران برجسته شدن قطب مرکزیت روی مواضع زیرین پافشاری میکرده اند:

- که : ذکر انتخابی بودن مقامات رهبری جمعیت در اساسنامه ضرور نیست.

زیرا شرایط کارما در وضع کنونی مطلقا انتصابی بودن مقامات رهبری کننده و حزبی و فعالان سیاسی را حکم میکند.

- که: رأی مخفی باید به رأی علنی تبدیل شود. زیرا اعتماد سیاسی منشی عمومی در انتصاب اعضای رهبری شرط است.

- گزارش دهی به سازمانهای مربوط جمعیت شرط نیست زیرا شرایط اختناق اجازه نمیدهد.

- تبعیت اقلیت از اکثریت یک امر میکانیکی است اعتماد سیاسی منشی عمومی شرط لام است.

- راجع به پرنسیپ (اصل وقاعده) ، (رعایت جدی انضباط جمعیتی برای همه و افراد در " هر مقامی" که باشند) گفته میشود که ذکر واژه و " هر مقام" در اساسنامه لزومی ندارد و باید ترکیب " هر مقام" از اساسنامه و جمعیت حذف شود.

- در باره و " مقام" عقیده داشتند که به اساس سلسله و مراتب منشی اول (جنرال سکرتر) عالیترین مقام انتخابی جمعیت است دساتیر منشی عمومی بالای تمام اعضای جمعیت به شمول

اعضای کمیته و مرکزی هیأت اجراییه و اعضای دارالانشای جمعیت قابل اجرا است تا مرکزیت و دسپلین در جمعیت تأمین گردد .

موجز اینکه: شور و بحث آزادانه در مسایل و اخذ تصمیم دموکراتیک و اصل تبعیت اقلیت از اکثریت شیوه انتقاد و انتقاد از خود اساسا برای تمامیت خواهان قابل درک تحمل و هضم نبود و آگاهانه از اصول مرکزیت - دموکراتیک چشم پوشی میکرده اند (اسناد دستنویس پلنوم وسیع 15 عقرب 1346. برابر به . 7 نومبر 1967).

مسأله پشتونستان و خط استعماری دیورند، در شب تأسیس کنگره و اول جمعیت دموکراتیک خلق درباره مسأله پشتونستان و خط جنجال برانگیز دیورند نیز جر و بحثهای داغی در گرفت. مستوفی غلام محی الدین زرمالوا صریحا دعوی ارضی را مطرح کرد. گوهر طرح زرمتی این بود که پشتونخوا و بلوچستان بخشی از قلمرو افغانستان است. این سرزمینها به شمشیر استعمار بریتانیای کبیر از پیکر افغانستان جدا شده است. مردمان پشتونخوا و بلوچستان با مردم افغانستان پیوندهای قومی، زبانی، دینی، تاریخی و فرهنگی دارند، جمعیت دموکراتیک خلق بر اساس این همه پیوندهای تاریخی و فرهنگی میتواند و باید در راه رهایی خلقهای پشتون و بلوچ آنسوی مرز دیورند مبارزه و از حق تعیین سرنوشت آنان دفاع کند این طرح مستوفی زرمتی با خطوط اساسی پالیسی کمیته تدارک کنگره و اول و عهدنامه های شاهان و امیران افغانستان در همان آغاز دهه دموکراسی در تضاد و تحریک آمیز بود.

ببرک کارمل و هودارنش از سیاست همزیستی مسالمت آمیز، حل مسایل از طریق مذاکره، از عدم مداخله و دخالت در امور همدیگر و از حق خود ارادیت پشتونها و بلوچهای آنسوی مرز دیورند دفاع میکردند. جر و بحثها شدت گرفت، زرمتی یکی دو عضو دیگر، جلسه کنگره را ترک کرد احتمال انشعاب قوت میگرفت، درین وضع شهرالله شهپر محمد طا هر بد خشکی دستگیر پنجشیری رسید عبدالحکیم شرعی جوزجانی طرح قابل قبولی را پیشنهاد کردند درین طرح خواستهای هر دو قطب با زتاب یافت از جمله گفته شد :

دیورند یک خط استعماری است . جمعیت دموکراتیک خلق از تحکیم مناسبات دوستانه و بردارانه و زبانی ، فرهنگی و تاریخی مردم افغانستان با خلقهای پشتون و بلوچ آنسوی دیورند پشتیبانی و از حق خود ارادیت خلق پشتون و بلوچ به اساس خواست عادلانه و آنان حمایت میکند . این طرح به اتفاق آراء اعضای کنگره به تصویب رسید و سپس با اندکی آرایش و پیرایش لفظی در ماده هشتم مرانامه و در شماره و اول و دوم جریده خلق بتاريخ 22 حمل 1345 خورشیدی به زبانهای فارسی و پشتو و به الفاظ زیرین طبع و نشر گردید....

سرانجام طرح کمیسیون اساسنامه، بر مبنای " مرکزیت دموکراتیک " به اکثریت آرای اعضای اصلی کمیته مرکزی منتخب کنگره موءس تصویب شد و سپس کمیته مرکزی تصویب کرد تا پلنوم کمیته مرکزی نیز دعوت گردد تا فرایند تصویب اساسنامه نهایی و زمینه و تطبیق آن مساعد شود.

ولی منشی عمومی به تحریک حفیظ الله امین ، پیش از تدویر پلنوم موضوع توسعه کمیته و مرکزی را مطرح ساخت و به کمیته و مرکزی پیشنهاد نمود تا نخست فرایند انتصاب و توسعه کمیته مرکزی پایان یابد و آنگاه در فضای روشن تر سازمانی سیاسی و تغییر تناسب قومی اعضای کمیته مرکزی به شیوه و گویا "دموکراتیک ! " موضوع اساسنامه طرح و تصویب شود. درین زمینه نیز نزدیک به شش ماه و پس از چندین جلسه مباحثات و مشاجرات و در فضای تیره و ناباوری سرانجام پیشنهاد شد که در قدم اول کسانی به عضویت اصلی کمیته مرکزی انتصاب شوند که اتفاق آراء اعضای کمیته را به دست آورده بتوانند و انتصاب اعضای دیگر به آینده محول شود به اساس این طرح ، دکتر شاه ولی و نور احمد نور دو تن از هواداران منشی عمومی و منشی کمیته مرکزی از میان اعضای مشورتی به اتفاق آراء به عضویت اصلی کمیته و مرکزی پذیرفته شدند و باز هم در تناسب اکثریت و اقلیت تغییر ی نیامد و تناسب 3 عضو در مقابل 4 عضو کمیته مرکزی منتخب

کنگره به 4 درمقا بل 5 عضو توسعه یافت؛ ولی این توسعه درین برهه مبارزه درون سازمانی قادر به تأمین وحدت ایده نو لوژیک سازمانی و منشی سیاسی خود نشد و بیاس موی سپید منشی عمومی از عملیات نفاق افکنانه و انشعا بگرانه حفیظ الله امین جلوگیری کرده نتوانست و جمعیت روبه انشعابهایی بیپای قومی قبیلہ یی محلی و انحرافات گونه گونه سیاسی و ایده نو لوژیک نهاد.

**انگیزه و جدایی فرکسیونهای "خلق" و "پرچم" (14 ثور 1346 خورشیدی)
با شگفتی باید ازین تصادف و رویداد تاریخی یاد کرد که:**

در همان روزیکه در پارلمان جلسه استیضاح و در دانشگاه کابل گردهمایی بزرگی علیه مداخله A. I. C جریان داشت گارد حفیظ الله امین تمام هواداران "خلق" را به ترک حوزه ها، سازمانها و شعبه های جمعیت دموکراتیک خلق فراخواند و انشعاب جمعیت دموکراتیک خلق بر اساس نقشه قبل تنظیم شده به این نیرنگ به تاریخ (14 ثور 1346 خورشیدی) اعلان و بر جمعیت دموکراتیک خلق تحمیل شد و بجای مبارزه علیه انحرافات ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی نقد و اعتراف به اشتباهات، با سلاح ارزان اتهام افتراء دروغ، لجن پراگنی دردل و دماغ فرزندان مردم بذر خصومت قومی، غرور کاذب قومی، برتری جویی قومی، انتقامجویی و نفرت و کینه قومی و تعصب و عصبیت قبیلہ سالاری کاشته شد....

**کمیته و مرکزی "جمعیت دموکراتیک خلق" به تاریخ 14 ثور 1346 به دوفرکسیون "خلق" و "پرچم" و با ترکیب زیرین منشعب گردید:
- فرکسیون اقلیت:**

- 1- نور محمد تره کی عضو کمیته و مرکزی منتخب کنگره موعسس (کنگره اول) ، و منشی عمومی کمیته و مرکزی "جمعیت دموکراتیک خلق" ؛
 - 2- محمد طاهر بدخشی عضو کمیته و مرکزی منتخب کنگره و موعسس (کنگره اول) و رییس شعبه تشکیلات؛
 - 3- دکتور صالح محمد زیری عضو کمیته و مرکزی منتخب کنگره و اول؛
 - 4- دکتور شاه ولی عضو علی البدل کمیته و مرکزی منتخب کنگره اول [بعداً از جانب کمیته مرکزی به عضو اصلی آن کمیته ارتقاء نمود] سپس رییس تبلیغ و ترویج فرکسیون "خلق".
- دوم فرکسیون اکثریت :**

- 1- : بیرک کارمل عضو کمیته و مرکزی منتخب کنگره موعسس (کنگره اول) و منشی منتخب کمیته و مرکزی "جمعیت دموکراتیک خلق"؛
- 2- : دستگیر پنجشیری عضو کمیته و مرکزی منتخب کنگره و موعسس (کنگره اول) و رییس شعبه و تبلیغ "جمعیت دموکراتیک خلق"؛
- 3- : شهرالله شهپر عضو کمیته و مرکزی منتخب کنگره و موعسس (کنگره اول) و رییس کنترول "جمعیت دموکراتیک خلق" ؛
- 4- : سلطانعلی کشتمند عضو کمیته و مرکزی کنگره و موعسس (کنگره اول) و رییس شعبه و مالی "جمعیت دموکراتیک خلق"؛
- 5- : نور احمد نور عضو کنگره موعسس (کنگره اول) جمعیت دموکراتیک خلق. [بعداً درپلنوم کمیته مرکزی بحیث عضو اصلی آن کمیته ارتقاء نمود] واندکی بعد رییس تشکیلات فرکسیون پرچم. « (5)



ببرک کارمل

طوری که دیده میشود، در این انشعاب از جمله 7 اعضا اصلی کمیته مرکزی منتخب کنگره موسس و دو عضو دیگر که از جانب پلنوم کمیته مرکزی به عضویت اصلی آن کمیته ارتقاء و جمعاً (9) عضو اصلی اند، 4 عضو آن شامل: نورمحمد تره کی، طاهر بدخشی و صالح محمد زیری و شاه ولی، درکنار منشی اول " تره کی " و 5 عضو اصلی دیگری یعنی اکثریت کمیته مرکزی حزب شامل: ببرک کارمل، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطان علی کشتمند و نوراحمد نور بدفاع از برنامه و اساسنامه حزب و تحقق تحولات و ملی و دموکراتیک برطبق مرام نامه حزب قرار گرفته، درکنار " کارمل " منشی دوم حزب، موضعگیری اصولی نمودند.

از آنجاییکه از جناح اول، (اقلیت) طاهر بدخشی هم بنابر فشارها، تحریکات و برخوردهای فاشستی و ضد حزبی حفیظ الله امین، در همان سال از میان شان کنار رفت و سازمان مستقلی را بنام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان " سازا " ایجاد نمود، دیگران قدرت و توانمندی علمی و سیاسی کار فرهنگی را در آن حدودی نداشتند تا با نشر جریده ای، رابطه سیاسی و ایده ئولوژیک خویش را با محتوای جریده خلق تأمین و رسالت تاریخی شان را در زمینه تنویر اذهان توده های مردم، بمقیاس وسیع و گسترده ایفا نمایند.

اما در جناح مقابل (اکثریت)، اندیشمندان بزرگ، نویسنده گان توانای کشور و نماینده گان اقوام مختلف چون: ببرک کارمل، میراکبر خیبر، سلطانعلی کشتمند، دستگیر پنجشیری، نوراحمد نور، شهرالله شهپر، اناهیتا راتب زاد و سایرین قرارداد داشتند، که بزودی به نشر دومین ارگان نشراتی حزب " پرچم " مبادرت ورزیدند.

جریده تابناک پرچم اهداف ووظایف دور و نزدیک حزب و سیاستهای آن را در شرایط و اوضاع پس از انشعاب خیلی ها استادانه توضیح و تشریح نمود و وضع دشوار سیاسی- اقتصادی وزنده گی فلاکتبار توده های زحمتکش را به تصویر کشید.

پرچم در زمینه مبارزه داد خواهانه مردم افغانستان از موجودیت طبقات و مبارزه طبقاتی؛ از پرابلم های ملی و مسایل بین المللی و از شرایط دشوار اقتصادی و اجتماعی مردم، سخن گفت؛ از بی عدالتی و موقف

نا برابر زنان با مردان در جامعه؛ از بیکاری- بیسوادی و فقر جانکاه؛ از نبود امکانات بهداشتی مورد نیاز شهروندان افغانستان؛ از علل و عوامل عقب مانده گی در عرصه های علم- دانش- فرهنگ- آموزش و پرورش در کشور، باب صحبت را گشود و راههای برون رفت از این سختی ها را، بشمول موضوعات مهم و حیاتی دیگر بر شمرد؛ سیاستهای دور و نزدیک حزب را بازتاب روشن داد.

تمامی موضوعاتی که در بخشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جریده پرچم به نشر سپرده شده بود، گواهی بر آن میدهد که همه توجه در جهت تحقق این امر بزرگ و انسانی معطوف گردیده بود:

چگونه به توده های مردم در امر بیداری و رشد آگاهی سیاسی شان کمک صورت گیرد تا در مبارزه بخاطر آزادی و عدالت اجتماعی، اعمار جامعه نوین فارغ از هر نوع ستم و بهره کشی، نقش و رسالت خویش را ایفاء نمایند.

موجز این که: جریده پرچم نقش بزرگ روشن گرانه، هدایت کننده، توضیح دهنده و بسیج کننده نیروهای مترقی را در جامعه افغانستان به شایستگی ایفا نمود.

در مورد انتخابات دوره سیزدهم شورای ملی و انشعاب دوم در سال 1348- چشم دید خود نگارنده:

با آغاز مبارزات انتخاباتی دوره سیزدهم شورای ملی جمعیت دموکراتیک خلق، برغم کلیه موانعی که در پیش روی آن خلق شده بود، حزب با عزم و اراده راسخ در این کارزار مبارزات آگاهی بخش توده یی فعالانه شرکت ورزید و تعدادی از اعضای رهبری و کادرهای مجرب را بحیث کاندید وکالت به شورای ملی معرفی نمود. از شهر کابل برای بار دوم زنده یاد ببرک کارمل و شمار دیگری از سایر ولایات کاندید شدند و به مبارزه انتخاباتی آغاز نمودند.

از آن جایی که هیأت حاکمه کشور از دست یافتن کاندید های جمعیت به پیروزی و رفتن نماینده گان آن به پارلمان تشویش بیشتری داشت؛ بنابراین از تمام قدرت و امکانات دولتی برای جلوگیری از پیروزی کاندیدها استفاده کرد.

از این که جنبش چپ دموکراتیک و نهضت روشنفکری در شهر کابل پایتخت افغانستان نیرومند و سازمان هم امکانات بیشتری در مرکز در اختیار داشت؛ بناً هیأت حاکمه نتوانست به مانند محلات دیگر، در مرکز دخالت آشکار نماید. از آن جهت ببرک کارمل وکیل پیشین دوره دوازدهم شورای ملی مانند گذشته با کسب بیش از نصف مجموع آراء (از جمله 3400 رأی مجموعی- 1734 رأی را کارمل و متباقی را بالترتیب معصومه عصمتی، محمد یونس مهدوی، غلام نبی خاطر، محمد عمر پیلوت و انجنیر محمد علی اخذ نمودند) را از نواحی سوم و چهارم شهر کابل بدست آورد و دوباره وارد پارلمان گردید. (*)

همین گونه زنده یاد عبدالهادی کریم در حوزه اول و دوم و لسوالی پنجشیر که در آن زمان مربوط ولایت کاپیسا بود، اکثریت قاطع آراء را بدست آورد و در حوزه سوم جوش و خروش جوانان و فوتوهای هادی کریم با شعارهای تبلیغاتی انتخابات، شور و گرمی نوید بخشی به پیروزی قطعی وی را میداد.

اما از آن جایی که یکی از کاندیدان مقابل وی شیر احمد کاتب احصائیه، فرزند شیریندل، پسر کاکای رحیم پنجشیری، مشهور به رحیم غلام بچه شاه سابق بود، که پیروزی هادی کریم با آن موج شتابنده مبارزات سیاسی و پخش افکار و اندیشه های چپ، در دره زیبای پنجشیر برای رحیم غلام بچه و ذات ملوکانه مایوس کننده و غیر قابل هضم محسوب میگردید. بنابراین مقام سلطنت به اراکین دولت، از جمله به دوکتور احمد ولید حقوقی آمر عمومی اداری قوه قضائیه و رئیس کمیسیون نظارت انتخابات سراسری و عزیز احمد الکوزی معاون لوی سارنوال و معاون کمیسیون و سایر ارگانهای ذیربط دستور داد تا دسیسه ای مانند توطئه های قبلی

خانواده حکمران بسازند و برویت آن پرونده ای برای دستگیر پنجشیری رهبری کننده تیم انتخاباتی هادی کریم و شخص خود وی ترتیب، تا هردو به اتهام جرمی که هرگز انجام نداده بودند، در یک محکمه فرمایشی مجازات شوند و بدین طریق جلو کار و فعالیت سیاسی آنان را بگیرند و رحیم غلام بچه دربارهم بتواند بشکل آزادانه به پنجشیرسیر و سفر و عیش و عشرت نماید.

همینطور صندوق عبدالقادر بهیار کاندیدای پیروزمند انتخابات را در ولسوالی خان آباد و لایت قندوز بستند و خودش را با اتهام توهین به قاضی محکمه روانه زندان ساختند.

بدین ترتیب هیأت حاکمه کشور خواست تا در این مقطع خاص زمانی با یک تیر دو فاخته را شکار نماید. از یکطرف دوماینه انتخاباتی ملت و کادرهای پیشتاز حزب را از رفتن به پارلمان بازداشت؛ از جانب دیگر بوسیله شبکه های استخباراتی (ضبط احوالات) این تبلیغات را براه انداخت: « چگونه کارمل در کابل پیروز شد؛ ولی هادی کریم و قادر بهیار در حالی که موفق به کسب آراء بیشتر مردم شدند؛ مگر به پارلمان راه نیافتند؛ گویا این یک سازش و موافقه حزب با دولت بوده است».

در این میان دست های ناپاک دیگری نیز بمقصد برهم زدن اعتماد رفیقانه میان زنده یاد ببرک کارمل و دستگیر پنجشیری فعال شد و آگاهانه خواستند تا یک بدنه بزرگ جمعیت دموکراتیک خلق که پایه های توده بی اش در 12 ولایت شمال افغانستان گسترش یافته بود جدا سازند و جنبشهای کارگری که از گلپهار تا قندوز و از پلخمری تا شبرغان شور و مستی را با الهام از دنیای کاروهستی ایجاد و با مارشها و میتنگهای ظفر آفرین کاخ استبداد را به لرزه در آورده بود؛ از مدافعان و سازمان دهندگان آن محروم گردانند. در بسا اوقات صحبتهایی که بین طرفین صورت میگرفت، نه تنها سازنده نبود؛ بلکه بعضاً تفتین آمیز و تحریک کننده نیز بود.

این عناصر نفاق افکن و آشوب طلب، نقش تخریبی خویش را در سالهای بعدی نیز انجام دادند و تاکنون هم از توطئه و دشمنی با حزب دست بردار نیستند. چهره های این افراد فتنه گر برای هردو طرف افشاء شده است که البته در موقع لازم به معرفی آنها پرداخته خواهد شد.

واما، شوربختانه کفاره این جفاهای نابخشودنی را توده های مردم و حزب ما پرداختند؛ تنها در ولایت کاپیسا که زادگاه نویسنده این سطور است، اکثریت اعضای حزب به سمت نهاد جدیدی بنام " خلق کارگر" و بعداً به گروه کار و سازمانهای کوچک دیگری، پیوستند؛ کمیته حزبی ولایت کاپیسا در همان سال 1348 متلاشی شد. سه سال بعد در ماه جوزای 1352 با کار و تلاش ناچیز این کمترین همه و شرکت عبدالوکیل کوچی و زنده یاد سید هاشم شهید، کمیته حزبی ولایت کاپیسا دوباره به فعالیت آغاز نمود و رابطه رفقای حزبی و لسوالی های: نجراب، کوهستان و تکاب به آن تأمین و تنظیم گردید.

رویداد دیگری که بعد از انشعاب سال 1348 بوقوع پیوست، تجلیل از صدمین سالگرد تولد ولادیمیر ایلیچ لنین از جانب رهبری جمعیت و نشر جریان آن در شماره فوق العاده پرچم، توأم با انتشار پارچه شعری تحت عنوان " شیپور انقلاب" از باریق شفیع بود که این هردو تصمیم نا عاقبت اندیشانه، نه تنها منجر به توقیف جریده پرچم و از دست دادن زبان گویا و سلاح بران حزب ما شد؛ بلکه موجب تخریب ذهنیت عامه مردم نسبت به حزب و اعضای آن و تحریک ملاهای مساجد و تقویت پلانه های تخریبی دشمنان داخلی و خارجی، از جمله سازمان درکمین نشسته اخوان المسلمین افغانستان گردید.

برغم اینکه انشعابهای سالهای 1346 و 1348 درج. د. خ. ا ضربه مهلکی را بر پیکران ولطمة بزرگی را بر پرستیژ آن وارد نمود؛ و پروسه اتحاد نیروهای سیاسی سالم جامعه با مشکلات روبرو گردید؛ مظاهر بی اتفاقی و چند پارچگی در صفوف وطنپرستان انقلابی، مانع بزرگی را در سر راه تشکل همگانی نیروهای ملی و دموکراتیک ایجاد نمود و جامعه روشنفکری افغانستان را قسماً در سراشیب سردرگمی یک انتخاب درست قرار داده، رقبای سیاسی درکمین نشسته را نیز موقع داد، تا از شرایط بوجود آمده بسود خویش بهره برداری نمایند؛ با آنها حزب از طریق تشخیص و توضیح زنده گی اندوهبار توده های محروم جامعه، توأم با بیان راه علاج و بیرون رفت از آن، راهش را در میان کارگران، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش جامعه باز نموده، همه آنان را در دفاع از حقوق و خواسته های صنفی و تشکل سازمانی شان، یاری

ومساعدت لازم و همه جانبه نموده، بدینطریق پایگاه وسیع توده یی و اجتماعی اش را در میان مردم گسترده تر نموده، پرستیژ و اعتبارش را بمثابة یک حزب سراسری اپوزیسیون دولت، در جامعه افغانستان تثبیت و کمیته های حزبی کار را در تمام واحد های اداری شهرها و محلات تشکیل نمود .

این ج. د. خ. ا بود، که بعد از یک توقف طولانی چندین ساله استبداد (آل یحی) برای نخستین بار سکوت را شکست و خواسته های برحق و قانونی محصلان دانشگاه کابل و سایر جوانان و روشنفکران را طی تظاهرات شاندار و مسالمت آمیز، در جهت دموکراتیزه کردن نظام پارلمانی و استماع جریان تصمیم گیری و کلا بر سر نوشت حکومت و جامعه، بتاريخ سوم عقرب 1344 متباز و راه اندازی نمود . برغم اینکه این خواست معقول و قانونی آنان بوسیله نظامیگران مستبد دربار سلطنت سرکوب خونین گردید؛ ولی روز سوم عقرب بمثابة روز جنبش جوانان در تاریخ مبارزات سیاسی افغانستان ثبت و همه ساله از آن تجلیل بعمل می آمد .

حزب در طول دهسال اول زنده گی پر بار سیاسی خویش ، در سازماندهی و رهبری جنبش آزادیخواهی و راه اندازی تظاهرات، اعتصابات و میتنگها بدفاع از حقوق حقه اقصاء مختلف جامعه، نقش مرکزی و تعیین کننده را بازی نمود ، که میتوان از راه اندازی تظاهرات سوم عقرب، تجلیل از روز همبستگی زنان (هشتم مارچ) و راه پیمایی در روز بین المللی طبقه کارگر (اول ماه می)، بصورت همه ساله و مارش ظفر آفرین کارگران نفت و گاز شیرغان الی پلخمری، تظاهرات 12 هزار نفری کارگران نساجی گلپهار، کارخانه جات جنگلک ، سیلوی مرکز، نساجی بگرامی، محصلان دانشگاه کابل و غیره، که هر کدام موفقیت های چشمگیری را در امر بیداری مردم در قبال داشت؛ بگونه نمونه یاد نمود

همچنان شخصیت های برجسته حزب با شرکت در مبارزات پارلمانی دوره های 12 و 13 شورای ملی، خواسته های برحق مردم افغانستان را، چی در پروسه انتخابات، چی در جریان اخذ رأی اعتماد به حکومت موظف و چی در جلسات روتین و ابراز نظر بر اعمال و سر نوشت حکومت وقت، انعکاس داده، از حقوق مسلم مردم ما در برابر اعمال سرکوبگرانه هیأت حاکمه مستبد آن زمان، دفاع نمودند. چنانچه صحبت های دایمانه زنده یاد ببرک کارمل رهبر پیشین این حزب در جلسات ابراز نظر بر اعمال و سر نوشت حکومت و همینگونه صحبت های تاریخی آن ابر مرد بزرگ، در مورد معامله فروش آب دریای هیرمند بدولت ایران و ترک جلسه و تالار پارلمان از جانب کارمل و تمام سامعین دعوت شده، بر رسم اعتراض برضد این معامله وطن فروشانه، در تاریخ مبارزات پارلمانی افغانستان، بی سابقه است .

از آنجایی که قانون احزاب سیاسی باستناد احکام مصرح در قانون اساسی افغانستان در اجلاس دوره دوازدهم شورای ملی از طرف هر دو مجلس تصویب و بضرع توشیح به پادشاه ارسال گردید؛ ولی شاه بعوض توشیح این قانون، آن را در طاق نسیان گذاشت. فقط ج. د. خ. ا بود، که این سکوت را بشکست و برای اولین بار زنده یاد ببرک کارمل طی یک سخنرانی تاریخی شان در پارک زرنگار در پیشگاه هزاران تن از شهریان کابل گفتند :

مطابق به احکام قانون اساسی موجود، پادشاه واجب الاحترام و غیرمسؤول و صدراعظم (دوکتور عبدالظاهر) مستعفی است؛ پس شخص مسؤول کیست که ما با او حرف بزنیم.

در حالیکه قانون احزاب سیاسی افغانستان از جانب هر دو مجلس پارلمان تصویب شده است، پادشاه مطابق با احکام قانون اساسی کشور، صلاحیت توشیح آن را دارد نه صلاحیت معطلی (زندانی کردن) آن را برای سالیان متمادی .

از اینکه قانون اساسی افغانستان حق تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی را برای همه اتباع کشور داده است و قانون احزاب سیاسی هم از هر دو مجلس پارلمان پاس شده است ؛ بنابراین وقت آن رسیده است، تا به پیشگاه مردم شریف و آزادی دوست افغانستان اعلام نمایم ، که این " جمعیت دموکراتیک خلق " ، " پرچمیها " بعد از این تاریخ؛ " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " یعنی حزب زحمتکشان افغانستان، میباشد . همینگونه به دیگران نیز پیشنهاد مینماییم تا رسمیت احزاب شان را اعلام نمایند؛ من حاضرم از این تصمیم در هر مقام و هر محکمه ای که دایر گردد، قاطعانه دفاع نمایم. (*)

بعد از این تاریخ نام حزب ما در نشرات حزبی و شعارهای بزرگ بهمین اسم تحریر یافت و سایر سازمانهای سیاسی نیز به پیروی از حزب ما دست به عین اقدامات زدند . همینگونه برای نخستین بار در تاریخ افغانستان جبهه متحد ملی شامل تمام احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی بشمول شخصیتهای مستقل ملی و فرهنگی، بمنظور تشکیل جبهه مقاومت در برابر عمل ننگین معاهده آب دریای هلمند، به ابتکار مستقیم ح. د. خ. ا و دعوت یکروز قبل زنده یاد کارمل، در کابل ایجاد گردید، که هیچکس نمیتواند از آن چشم پوشی کند .



بیرک کارمل، اناهیتا راتبزاد، میراکبر خیبر و سلطان علی کشتمند
در پیشاپیش راه پیمائی بمناسبت اول می، روز جهانی کارگران

بدین منوال ، ح. د. خ. ا بود، که بمنظور بسیج همه توده های مردم، در روند تحولات دموکراتیک و اعمار جامعه نوین در سرزمین ما و پیوند زدن تسمه های ارتباطی حزب با توده های ملیونی مردم، اعم از زنان، جوانان، کامندان دولت و سایر زحمتمکشان را به هدف پایه گذاری سازمانهای اجتماعی، صنفی و توده یی گامهای استوار و سازنده برداشت. نخست در سال 1344 سازمان دموکراتیک زنان افغانستان به رهبری زن شجاع و رزمنده، دوکتور اناهیتا راتب زاد تأسیس و سپس سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان بر رهبری برهان غیاثی بنا نهاده شد و به تعقیب آن صندوقهای تعاونی بمنزله اشکال ابتدایی اتحادیه های صنفی، تشکیل و به فعالیت آغاز نمود .

بدینگونه حزب طی دهسال اول کار و مبارزات سیاسی اش درک و آگاهی سیاسی و خواسته های صنفی توده های مردم را در جهت تحقق نیازمندیهای مادی و معنوی شان، بآن حدی ارتقا بخشید و جایگاهش را در جامعه افغانستان تثبیت نمود، که دستگاه پوسیده و در حال زوال سلطنت ناگزیر بود ، تا یا از مداخله لگام گسیخته و بیحد و حصر خود و اعضای خانواده سلطنت در امور حکومت دست برداشته، با توشیح و انفاذ قانون احزاب سیاسی و تمکین به اراده ملت، اداره حکومت را از طریق پارلمان منتخب واقعی ملت، به احزاب سیاسی دارنده اکثریت در پارلمان و جبهه متحد ملی افغانستان، که به یقین کامل ح. د. خ. ا در متن آن نقش مرکزی

و تعیین کننده را ایفا مینمود؛ بشیوه قانونی و مسالمت آمیز انتقال دهد؛ و یا از اعلان دموکراسی تاجدار و در حال زوالش انصراف ورزیده، راه دیکتاتوری پدر، اعمام و خانواده اش را در پیش گیرد .
اما شاه که در مجموع قدرت و توانمندی روز افزون نهضت دموکراتیک جامعه افغانستان و حمایت توده های مردم را از آن مشاهده میکرد، دچار تشنگی و آشفتگی حالی شده ، انتخابات دوره 14 شورای ملی را به تعویق انداخت، تا فرصتی را برای سرکوب ح. د. خ. ا و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک، کمایی کند. ولی از آنجایی که شاه و خانواده اش اعمال جنایتباری را در گذشته و حال بر مردم انجام و کدام خدمتی را در جهت بهبود وضع فلاکتبار مردم ایفا نکرده؛ بلکه سراسر حیاتش را در عیاشی در داخل و خارج کشور سپری میکرد؛ بنابراین بهر اندازه که وضع اقتصادی و اجتماعی توده های مردم بدتر میشد و جوانان مستعد بکار، کشور را ترک و رهسپار ایران و کشورهای عربی و غیره میشدند ؛ بهمان پیمانانه نفرت عمومی مردم نسبت به نظام بیشتر شده میرفت .

درست در چنین شرایط و اوضاعی، که بقای دموکراسی اعلام شده تاجدار سلطنتی در کشور در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفته بود و نیات محافل حاکم بخاطر بازگشت به دکتاتوری آشکارتر میگردید، رقابت برای تمرکز قدرت بدست جناحهای مختلف دربار، تشدید شده میرفت تا از انتقال قدرت حکومت به نمایندگان طبقات و اقشار زحمتکش جامعه، جلوگیری بعمل آید .

از آنجمله محمد داؤد ، که دهسال تمام در انتظار نشسته بود، از این وضع رقتبار و در حال سقوط سلطنت به نفع خود بهره برداری بموقع نموده ، با استفاده از احساسات پاک و وطنپرستانه و اقدامات سرنوشت ساز و جان بازانه عده ای از افسران جوان و تحصیل کرده در اتحادشوروی وقت و داخل کشور، که اوضاع فلاکتبار میهن شان را با بصیرت کامل مشاهده میکردند و ازدوام نظام پوسیده سلطنت و عملکردهای حکومت دست راستی افراطی مذهبی مولانا شفیق خسته شده بودند؛ با انجام یک کودتای نظامی به دوام نظام فرتوت سلطنتی در 26 سرطان 1352 پایان بخشید ه نظام نوین جمهوری را اعلام نمودند .

پایان بخش ششم

زیرگاشت:

* (از آن جایی که در رأس کمیته های انتخابات، قضات محاکم قرار داشتند، نگارنده هم بحیث سکرتر محکمه در جریان انتخابات در ناحیه سوم شهر کابل حاضر بود.) .

(*) (نگارنده در این گردهمایی عقب زنده یاد کارمل حاضر بود، فشرده صحبت‌هایش را درست در خاطره دارد.)

مآخذ:

- 1- نقش ببرک کارمل در تشکیل جمعیت دموکراتیک خلق- مقاله اکادمیسین دستگیر پنجشیری بخش دوم- در سایت وزین آریایی سال 2008 .
- 2- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی- نویسنده سلطان علی کشتمند ج 1-2 ص (134-131)
- 3- همان کتاب ص (142-140)
- 4- نقش ببرک کارمل... بخشهای دوم و سوم- در سایت آریایی سال 2008 .
- 5- نقش ببرک کارمل... بخشهای ششم و هفتم در سایت آریایی سال 2008 .
- 6- مقالات اکادمیسین پنجشیری در سایت آریایی

(بخش هفتم)

(از کودتای 26 سرطان 1352 تا قیام مسلحانه 7 ثور 1357)



جمهوریت



از کودتای 26 سرطان 1352 تا قیام مسلحانه 7 ثور 1357

صبح روز 26 سرطان 1352 حین رسیدن به دفترکارم در ریاست محکمه ولایت کاپیسا، از سقوط نظام سلطنتی محمد ظاهر شاه و اعلام رژیم جمهوری بوسیله سردامحمد داوود، صدراعظم پیشین و پسر عم شاه اطلاع حاصل نمودم.

در بدو امر این رویداد، پرسشهای گوناگونی را در ذهنم تداعی نمود، با خود اندیشیدم که چگونه ممکن گردید تابساط سلطنت 265 ساله افغانستان، بوسیله یکی از افراد سرشناس خانواده حکمران که در دوران صدارتش در سرکوب رهبران و شخصیت‌های بزرگ نهضت مشروطیت سوم، دست بالا داشت؛ برچیده شود. برای دریافت پاسخ مناسب، به پرسشهایی که در ذهنم خطور نموده بودند، همچنان اخذ دستور حزبی، رهسپار کابل شدم و با نوراحمد نورمسؤل تشکیلات کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان دیدار کردم.

در شهر کابل چنان به نظر میرسید که همه مردم از تغییر نظام خیلی ها خوشنود هستند و با برپایی جشن و سرور خورسندی خویش را ابراز میداشتند؛ شهروندان، اعم از مرد و زن، پیر و جوان نزدیک تانک‌ها رفته به افسران جوان تیریک میگفتند و با تبارز احساسات و انداختن دسته های گل بالای تانکها، حمایت و پشتیبانی خود را از نظام جدید جمهوری به نمایش می گذاشتند. در آن هنگام هیچگونه مخالفت و تبلیغات ضد رژیم جمهوری دیده و شنیده نمی شد.

در دیدارم با نور، از صحبت‌های وی چنین دریافتم که این رخداد، یعنی تغییر نظام با راه اندازی کودتای نظامی به رهبری فردی از درون خانواده سلطنتی، با اشتراک فعال و جانبازانه شماری از افسران جوان، با درک، با احساس و وطنپرست، بوقوع پیوسته است. ولی از خلال صحبت‌های این عضو هیأت رهبری حزب معلوم میشد که حزب ما نه تنها در این رویداد کوچکترین دخالتی نداشت؛ بلکه اصلاً از جریان آن هم کاملاً بی خبر بود. زیرا دستور این مقام رهبری حزب به من که روانه کاپیسا بودم این بود که الی هدایت ثانی از هر گونه تبصره در مورد تایید و یا رد نظام جدید، همه رفقا خود داری نمایند و منتظر هدایت در آینده نزدیک باشند.

بنابراین قلم فرسایی های میر محمد صدیق فرهنگ در جلد دوم کتاب (افغانستان در پنج قرن اخیر) و سایر تاریخ نگاران جعلکار که گویا ح. د. خ. ا و اتحاد شوروی در این حادثه شرکت داشتند؛ نه تنها یک پندار کاملاً واهی، تخیلی، نادرست، عقده مندانه و دور از حقیقت می باشد؛ بلکه کم ارزش دادن به رشادت، درایت، استعداد و لیاقت افسران جوان اردوی با شهامت افغانستان و توهین به مبارزات و قهرمانی های تاریخی مردم حماسه آفرین این سرزمین مرد خیز، نیز پنداشته میشود.

برای انداختن روشنی بیشتر روی این موضوع، بهتر خواهد بود تا جریان را از کتاب اردو و سیاست، نبشته جنرال محمد نبی عظیمی که در آن وقت بحیث قوماندان تولی در قطعه 717 انضباط شهری توظیف بود و در این رویداد نقش فعال داشت، به خوانش گیریم:

« عصر روز 16 جولای 1973 برابر با 25 سرطان 1352 هه. ش ضیافتی در سفارت عراق در کابل به مناسبت روز ملی آن کشور برپا گردیده بود و یکتعداد از رجال بزرگ به شمول سردار عبدالولی و وزیر دفاع سترجنرال خان محمد خان در آن اشتراک کرده بودند. بعد از ختم مجلس، عده یی در شام آن روز در منزل سفیر امریکا جهت معرفی آتشفشان نظامی امریکا جمع شدند که خان محمد خان نیز شخصاً در آن اشتراک کرده بود. آنها بعد از خوردن غذا های مکلف و نوشابه های گوارا، مست و شنگول از یاده ء بی خبری و بی اعتنائی در بستر راحت غنوده بودند و عرش برین را سیر می کردند.

ساعت یکنیم بجه شب، امر شروع حرکت توسط سردار محمد داؤد ابلاغ گردید، ما بسرعت دست بکار شدیم... تولی ما مسلح گردید. حسن شرق، غوث الدین فایق، مولاداد به نزد ما آمدند و برای شان سلاح توزیع نمودیم... صاحب جان نیز تولی خویش را مسلح ساخت تولی ما به سرعت حرکت کرد و ساعت یک و چهل و پنج دقیقه شب، منزل وزیر دفاع را مکلاً محاصره کردیم... ما او را در یکی از لاری های تولی خویش که در آن موقع سقف نداشت سوار کردیم. من در پهلویش نشستم و ضابطم ستارخان در یوری میکرد. برای حفاظت فامیل و ناموس وی افراد مطمئن را توظیف نموده و خود به طرف منزل محمد داؤد خان

حرکت کردیم... ساعت دقیقاً دو و ده دقیقه شب بود. بعد از لحظه کوتاهی سردار محمد داؤد خان که با پیراهن و تنبان سفیدی ملبس بود، همراه با سردار محمد نعیم و حسن شرق به دهن دروازه آمده و با من مصافحه نمود و پرسید شما که هستید؟ من خودم را معرفی کردم و از گرفتاری خان محمد خان وزیر دفاع او را مطلع ساختم. اوبسیار خوشنود گردید. مرا در بغل گرفت، رویم را بوسید و گفت شما اولین افسری هستید که وظیفه خود را در وقت و زمانش انجام داده اید. برای شما و سایر رفقا و همکاران تان تبریک می گویم. پرسید وظیفه دوم شما چیست؟ من گفتم، اشغال رادیو افغانستان. گفت از سردار عبدالولی اطلاع دارید که گرفتار شده و یا خیر؟ من اطلاع نداشتم، ولی صدای فیرها را هم محمد داؤد خان می شنید و هم ما. گفت فوراً وزیر دفاع را در سرای شمالی بمنزل عبدالقدیر نورستانی مامور ترافیک برسانید و بعداً به وظیفه دوم خویش شروع کنید. در صورتیکه برای گرفتاری سردار عبدالولی از شما کمک خواسته شود، کمک برسانید. وی در حالیکه سعی می کرد از لرزش صدایش جلوگیری نماید، باز هم نمیتوانست هیجان، تشویش و اضطراب خود را مخفی سازد....

ما خان محمد خان را به منزل قدیرخان رسانیدیم... ما هنگامی به منزل سردار عبدالولی رسیدیم که درب منزل و گوشه یی از تعمیر وی توسط تانک های قطعه 444 کوماندو تخریب شده بود، و سردار عبدالولی بعد از مقاومت کوتاهی تسلیم شده، در حالیکه لباس جنرالی خود را پوشیده بود و دستها را بعلا مت تسلیم بالا گرفته بود، از زینة منزل دوم عمارت خویش پائین می شد و می گفت، یگانه خواهش من اینست که همراه با فامیلمان مانند افغانها برخورد کنید. فیض محمد خان به او وعده داد و وی را در تانک سوار کرده، بطرف منزل قدیر خان حرکت کرد. سربازان فیرهای شادمانی نمودند و هزاران مرمی های فشنگ فیر شد و شهر چراغان گردید. تولى ما، بسرعت بطرف رادیو افغانستان حرکت کرد، حمله برق آسا، بالای افغان فلم، رادیو افغانستان، کلپ عسکری، توان مقاومت را از مدافعین و افراد محافظ این نقاط سلب کرد و ما به سهولت به رادیو افغانستان دست یافتیم. سلاح افراد ژاندارم و پولیس و محافظین و پهره داران کلپ عسکری بدست آمد و پهره داران ما به عوض آنها مستقر گردیدند. ما، سربازان خویش را از چهار راهی آریانا، الی صحت عامه جابجا کردیم... ساعت 4 صبح اولین تانکهای قوتهای زره دار، از مقابل رادیو افغانستان گذشتند و در شهر کابل پراکنده گردیدند. سرور و شعف ما و سربازان ما و افسرانیکه در رادیو جمع شده بودند، انتها نداشت. بعد از دستگیری سردار عبدالولی، مارشال شاه ولی خان و خانمش در پغمان گرفتار شده و با عزت و احترام توسط صاحب جان و جان محمد به قصر صدارت زندانی گردیدند. شهزاده احمد شاه در منزلش بعد از مقاومت کوتاهی گرفتار شد. محمد موسی شفیق را از قرغه گرفتند، سایر توقیف شدگان را اشخاص و رجل آتی تشکیل میداد: ملکه حمیرا و اعضای خانواده شاهی، محمد موسی شفیق صدراعظم، گلپهار خان جنرال قوماندان هوایی، جنرال غلام محمد خان قوماندان گارد شاهی، تورن جنرال قمرالدین خان قوماندان عمومی توپچی، دگروال رحمت الله صافی قوماندان قوت های کوماندو، تورن جنرال نظیم خان قوماندان فرقه 7 ریشخور، تورنجنرال نوازخان قوماندان فرقه 8 قرغه، برید جنرال شیرمحمد خان "معروف به شیربادرنگ" قوماندان قوای 4 زره دار، جنرال محمد حسین خان قوماندان قوای 15 زره دار، جنرال عبدالحکیم خان کتوازی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، قوماندانان غندها و مفرزه های میدانهای هوایی کابل و بگرام و بعضی از مهره های مهم در سطوح پائین مانند عبدالحنان دگرمن قوماندان امنیه و میرگل سرمامور پولیس.

ساعت 7 صبح متصدی رادیو از من توضیح خواست که بعد از تلاوت قرآن کریم، چه پروگرامی را نشر کنیم. من گفتم، نغمه های اتن ملی و موسیقی شادی بخش را مانند روزهای عید و جشن پخش کنید. رادیو به نشرات خود آغاز کرد. ضیاء مجید به عجله به نزد آمد و گفت امنیت استدیوها را بگیرید، زیرا که اکنون رهبر تشریف می آورند. من اولین بار که کلمه رهبر را می شنیدم چندان به دلم ننشست، گویی لقب عاریتی بود که به این مرد مَسْن، کله طاس، فرتوت چسپانیده بودند. ولی بهر حال من چنان کردم که ضیاء میخواست. ساعت 7 و بیست دقیقه سردار دیروز و رهبر امروز در حالیکه پیراهن و پتلون بهاری به رنگ عسکری در برداشت همراه با حسن شرق، ضیاء مجید، حیدر رسولی و عده از رهبران و سرگروپ

های کودتا به رادیو رسید و بعد از قبول احترام پرسونل قطعه‌ما، وارد ستدیو شد، مهدی ظفر نطق رادیو، میخواست بگوید که اکنون سردار محمد داؤد بیانیه میدهد، اما سردار محمد داؤد گفت، برادر دیگر مرا و هیچکس را سردار خطاب نکنید، سرداری برای همیشه از افغانستان رخت بر بسته است. مهدی ظفر بعد از انانس کوتاهی، رشته صحبت را به محمد داؤد سپرد و وی نطق قبلاً آماده شده بی خود را شروع نمود...» (1)

برعکس توضیحات بالا، میر محمد صدیق فرهنگ در ارزیابی هایش پیرامون حادثه 26 سرطان 1352 با عقده‌گشایی، از اشتراک محمد رفیع، اسلم و طنجار، عبدالحمید محتاط و عبدالقادر در کودتا، بعنوان اعضای ح. د. خ. ا (پرچم) حرف زده و موجودیت آنان را دلیل شرکت این حزب در کودتا دانسته و پیروزی این حرکت نظامی را ناشی از اراده و سهم شوروی‌ها قلمداد نموده است. در این جا بایست با صراحت گفت که هر دو ادعاء، ذهنی‌گرانه و اتهام بستن خلاف حقیقت است. زیرا، نخست این که هر چهار شخصیت ذکر شده در جریان کودتا، نه تنها عضو حزب ما نبودند؛ بلکه عضویت هیچ سازمان سیاسی را نداشتند؛ آنان صرف افسران جوان آزادیخواه و تحول طلب بودند. بعد از این تحول تنها محمد رفیع عضویت جناح پرچم ح. د. خ. ا و اسلم و طنجار عضویت جناح خلق را حاصل کردند. عبدالقادر و عبدالحمید محتاط، افسران ترقیخواه مستقل بودند که محتاط در کوتای 26 سرطان سهم شایسته داشت و عبدالقادر با دو تن دیگر در قیام پیروز مندانه 7 ثور 1357، نقشهای مرکزی و تعیین کننده را ایفاء نمودند.

در مورد شرکت شوروی‌ها در این حادثه، به جز اتهام زنیها و عقده‌گشایی‌های آقای فرهنگ و برخی کوتاه نظران غربی که اهلیت و شایستگی، دلاوری و شهامت فرزندان میهن مان را به هیچ میگیرند؛ دیگر هیچگونه اسناد موثق و شواهد معتبر، که قناعت را فراهم آورد، وجود ندارد.

شاید نزد خواننده گان گران ارج این پرسش مطرح گردد که چرا آقای میر محمد صدیق فرهنگ، کینه و خصومت بی حد و حصرش را تا سرحد جنون علیه نظام سوسیالیستی و اتحاد شوروی وقت؛ بر ضد مناسبات دوستی افغانستان و اتحاد شوروی که بنیاد گذار آن امان الله خان پادشاه ترقیخواه کشور و ادامه دهنده آن محمد داوود خان و دیگران بودند؛ همینگونه با ح. د. خ. ا، بصورت عموم و بر ضد زنده یاد ببرک کارمل بصورت خاص، در صفحات متعدد کتابش (افغانستان در پنج قرن اخیر) ابراز داشته و پیوسته این حزب را «افراطی؟!»، «ماجرا جو؟!»، «غیر قانونی؟!» خوانده است؟

به باور این قلم، میر محمد صدیق فرهنگ بعنوان یک شخص، پیرو تفکرات دموکراسی غربی و مدافع سیاست بازار آزاد و آزادی‌های محدود، در پیوند با حفظ منافع نظام سلطنتی، بورژوازی ملی و دلال وابسته به غرب و خواهان بوجود آمدن تغییرات کمی، نه کیفی، در جامعه به نفع بورژوازی، در جهت استحکام پایه‌های سلطنت و فرمانروایی همیشگی خانواده حکمران در چهار چوب نظام دموکراسی تاجدار و تشکیل حکومت از جانب ارستو کراتهای اشرافیت، در افغانستان بوده است؛ بنابراین ادامه و توسعه مناسبات دوستی و عقد قرار دادهای اقتصادی، فرهنگی و نظامی میان افغانستان و اتحاد شوروی، در آغاز نیمه دوم سده بیستم، که بوسیله محمد داوود صدراعظم مقتدر آن وقت صورت گرفت و در دوره اعلام جمهوری‌نش گسترش بیشتر یافت؛ آقای فرهنگ را که طرفدار همچو مناسبات با امریکا بود؛ ولی آن کشور از دادن هرگونه کمک به افغانستان، نسبت ناراحت شدن پاکستان، خود داری نمود؛ آزرده خاطر ساخت. بویژه این که سالانه هزاران جوان افغانستان در اتحاد شوروی و سایر دول سوسیالیستی تحصیل میکردند و سپس بحیث کادرهای ملی و مسلکی به جامعه تقدیم و در ارگانهای دولت جذب می شدند؛ برای مرحوم فرهنگ غیر قابل تحمل بوده است.

علت دیگر مخاصمت مرحوم فرهنگ با داوود خان این است که وی در سال‌های اخیر نظام سلطنتی سفیر کبیر دولت افغانستان در یوگوسلاویا بود. بعداً در زمان جمهوری داوود خان این پست را از دست داد و از امتیازات نظام سلطنتی و این که پسرش محمد امین فرهنگ «باجه اندر» پادشاه بود، نیز محروم گردید. از این رو در برابر داوود خان و هر آن کسی که به زعم نا قرار خودش نزدیک به داوود تصور شده است؛ در کتابش مورد قهر و غضب وی قرار گرفته است.

همچنان خصومت فرهنگ با ح. د. خ. ا بر می‌گردد به زمان تأسیس این حزب، آن گونه که در بخشهای پنجم و ششم تذکار بعمل آمد، فرهنگ از جمله اعضای جنبش مشروطیت سوم و عضو هیأت رهبری حزب وطن بود؛ ولی بنا به این گفته میر غلام محمد غبار اوبه حزب وطن نیز جفا نمود:

« علت دیگری که خانواده حکمران سید قاسم رشتیا را برای ضربه وارد کردن به حزب وطن موظف ساخت این بود که وی برادر میر محمد صدیق فرهنگ، یکی از اعضای محبوس حزب وطن بوده و میتواندست که از طریق این برادر رخنه کند. میر محمد صدیق فرهنگ تا این وقت در شرایط مخوف زندان سیاسی خانواده حکمران سخت ترسیده بود و تهدید و تخویف پیوسته از طرف شاه عالمی والی کابل، مقاومت روانی اش را در هم شکسته بود. در چنین وقت حساسی سید قاسم خان رشتیا، مامور عالی رتبه خانواده حکمران [منشی مجلس وزراء] چندین بار با میر محمد صدیق فرهنگ در دفتر شاه عالمی والی کابل ملاقات کرده و با وعده و وعید به اغوای وی پرداخت. میر محمد صدیق فرهنگ در برابر این همه فشار و نیرنگ تاب نیآورده و بالاخره تسلیم شده و علاوه بر آن سعی کرد که این نکته را موجه جلوه دهد که دادن عریضه به حکومت برای رهایی از حبس سیاسی یک اقدام درست است. باین ترتیب میر محمد صدیق فرهنگ یکی دوفرد دیگر از اعضای محبوس حزب وطن را لغزائیده و با خود همفکر ساخت، ولی نگارنده این قلم (میر غلام محمد غبار) و اکثریت اعضای محبوس حزب وطن به شمول سرور خان جويا و فتح محمد خان میرزاد، با این تسلیم طلبی مخالفت شدید کرده و گفتند که چنین اقدامی باعث لغزیدن در دامان خانواده حکمران می‌گردد که از آن رهایی نخواهد بود... میر محمد صدیق فرهنگ پس از رهایی از زندان و متعاقب ملاقات با محمد داود خان صدراعظم، از بسا اعضای حزب وطن دوری گزیده و چند سال بعد تر بحیث معین یک وزارت و سفیر سلطنت خانواده حکمران در یک پایتخت حساس اروپایی مقرر شد (بلگراد پایتخت یوگوسلاویه که مرکز عمده رقابت سیاسی و استخباراتی بلاک شرق و غرب بود) و هم هنگامی که کاندید وکالت در شورا گردید، خانواده حکمران نه تنها با وی مخالفتی نکرد، بلکه باز هم از طریق سید قاسم رشتیا (وزیر مالیة وقت) کمک کرده و برای انتخاب شدن میر محمد صدیق فرهنگ و خانم رقیه (خواهر ایندو برادر) سهولتهائی فراهم کرد. علاوه بر آن، میر محمد صدیق فرهنگ از طریق خویشاوندی دوپسرش (ازدواج سید فروق فرهنگ با دختر الله نواز هندی، و سید امین فرهنگ با خواهر اندرملکه افغانستان که دختر احمد شاه خان وزیر دربار و پسر کاکای نادر شاه بود) با خانواده حکمران تماس نزدیکتری پیدا کرد. به این ترتیب سید قاسم رشتیا که از خدام سابقه دار خانواده حکمران بود، به هدفتش رسیده و میر محمد صدیق فرهنگ را در گلم [گلیم] سیاسی این خاندان پیچانید. صدمه که میر محمد صدیق فرهنگ در محبس از داخل به حزب وطن رسانید، قابل ملاحظه بود ». (2)

فرهنگ در سال 1343 در زمان پایه گذاری ح. د. خ. ا در آغاز کار کمیته تدارک در چند جلسه شرکت کرد؛ اما از این که روند حرکت تکاملی این جمعیت را با در نظر داشت پیوند هایش با سلطنت، نمیتوانست دنبال کند؛ بنابراین با بروز اختلافات وی با نور محمد تره کی، صحنه مبارزه را ترک گفت و عقده ها را بدل جا داد.

در سال 1348 مرحوم فرهنگ کاندیداتوری اش را از نواحی اول و دوم شهر کابل در انتخابات دوره 13 شورای ملی اعلام و شرکت نمود. اما از این که وی با کمی تفاوت در برابر محمد اسحق عثمان شکست خورد؛ در این راستا زنده یاد ببرک کارمل از نواحی سوم و چهارم شهر کابل با اخذ بیشتر از نصف مجموع آراء بحیث وکیل مردم انتخاب گردید. فرهنگ که در انتخابات سال 1344 پارلمانی با حمایت جمعیت دموکراتیک خلق برنده انتخابات شده بود و این بار، همان انتظار و آرزوی پارینه اش برآورده شده نتوانست، از شکست خود و پیروزی کارمل عقده مند گردیده، با این تخیل خام دور از حقیقت گیر ماند که، نسبت رابطه میر اکبر خیبر و سلیمان لایق دو تن از اعضای هیأت رهبری جناح پرچم ح. د. خ. ا با دکتر اکرم عثمان برادر اسحق عثمان، گویا وی را حزب ما کمک کرده است. در حالی که واقعیت چنین نبوده است؛ زیرا تا جایی که بنا بر حضورم در جریان انتخابات که از آن در بخش ششم ذکر کردم، بخاطر دارم که علت پیروزی

اسحق عثمان، ناشی از استعفای یک کاندید قدرت مند دیگری از شهروندان پنجشیر که در وزارت معادن و صنایع بحیث رئیس ایفای وظیفه می نمود و در میان باشنده گان مناطق: کلوله پشته، شهرار، کارته پروان ... که مردم پنجشیر در آن جاها سکونت داشتند، نفوذ و محبوبیت داشت و وی از کاندیداتوری اش در مبارزات انتخاباتی به نفع اسحق عثمان، گذشت؛ اصل مسأله همین بود، نه چیز دیگری.

مزید بر آن با پیروزی کودتای 26 سرطان 1352 بوسیله افسران جوان اردو که بیشتر آنان دارای افکار مترقی بودند و به تعقیب آن ح. د. خ. ا این تغییر نظام را یک رویداد بزرگ و مثبت در سرنوشت مردم افغانستان ارزیابی کرد و از برنامه های ترقیخواهانه آن حمایت نمود؛ مرحوم فرهنگ در این تغییر و تحول همه امتیازات مادی و معنوی و مقامات دولتی خویش را از دست داد؛ بنابراین در این رویداد عقده مندانه پای پرچمداران ح. د. خ. ا را دخیل ساخته و در تمام صفحات کتابش دست به عقده گشایی زده است.

فرهنگ برغم این که بعد از رویداد هفتم ثور 1357 از طرف حفیظ الله امین زندانی شد و در زندان تا آخرین روزهای محبوسیتش در انتظار یک سرنوشت خطرناک مثل سایر زندانیان دقیقه شماری میکرد؛ ولیک با تحول 6 جدی 1358 براساس فرمان عفو عمومی زنده یاد ببرک کارمل رئیس شورای انقلابی

جمهوری دموکراتیک افغانستان از حبس رها گردید: « با مرحوم محمد صدیق فرهنگ بعد از رهایی اش از زندان، رهبر وقت ببرک کارمل که در دورانهای قبل، منجمه در زندان سپس در دوره دوازدهم شورای ملی با موصوف مناسبات خوب و دوستانه داشتند، صحبت بعمل آوردند. بادر نظر داشت شخصیت علمی، فرهنگی و سیاسی موصوف و نیازمندی جامعه به موجودیت چنین اشخاص از نامبرده تقاضای همکاری با دولت بمیان آمد، ایشان همکاری خود را از صمیم قلب پذیرا گردیده و بنا برخواست خودشان در بست خارج رتبه بحیث مشاور در صدارت عزت‌رر حاصل نمودند. ولی بعد از مدتی تقاضای تقرر خویش را بحیث سفیر کبیر افغانستان در کشور هندوستان ارائه نمود. بنا بر اظهار زنده یاد جیلانی باختری وزیر زراعت پیشین

در حکومت و نظام جمهوری محمد داوود و سفیر در حاکمیت بعد از 6 جدی 1358، به بنده، نامبرده با مرحوم فرهنگ متفقاً نزد ببرک کارمل رفته پیشنهاد را مطرح مینمایند. ولی از آن جایی که قبلاً اکریمان داکتر حسن شرق به این سمت از کشور هند مطالبه گردیده بود، بخاطر احرازش در این پست از وی معذرت خواسته

میشود و در عوض سفارت کشور دیگری به خواهش خودش مطالبه میگردد. مرحوم فرهنگ در پیشنهاد دومی سفارت یوگوسلاویا را تقاضا میدارد که این خواهش وی با کمال میل پذیرفته میشود؛ مگر در ارسال اکریمان موصوف بنابر موضعگیری معین دولت یوگوسلاویا در رابطه با موجودیت قوای شوروی

در افغانستان، علی رغم تقاضای های پیهم دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، از طرف آن کشور اقدامی صورت نمیگیرد. بعد از مدت چندی ایشان دلتنگ گردیده و با تقاضای اجرای پاسپورت غرض تداوی به هندوستان رهسپار میگردد و بمجرد رسیدن به آن کشور، مخالفت خود را با دولت افغانستان در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام و به انتقادهای بیجا و بدگویی دهان می گشاید؛ ولی هرگاه جناب فرهنگ بحیث سفیر کبیر در هندوستان و یا یوگوسلاویا تقرر حاصل مینمودند، آنگاه وی بحیث نماینده سیاسی دولت وقت، سیاست خارجی کشور در اظهارات شان طور دیگری به جهانیان بازتاب و انعکاس می یافت. « (3)

در ارتباط با تغییر نظام پادشاهی به رژیم جمهوری، احزاب و سازمانهای سیاسی از چپ تا راست افراطی موضعگیری های متفاوتی را اتخاذ نموده، یکی در تایید و دیگری در پی تخریب آن برآمدند. بیانیۀ خطاب به مردم افغانستان، که در آن ساختمان یک جامعه مترقی و پیشرفته، مبتنی بر عدالت اجتماعی و محور هر نوع مظاهر تبعیض و نابرابری را در کشور نوید میداد، با واکنشهای مختلفی در داخل کشور، منطقه و جهان مواجه گردید. نیروهای مترقی و تحول طلب حمایت شان را از نظام جدید ابراز و از آن استقبال بعمل آوردند.

اما گروههای عقب گرا و مرجعین داخلی و بین المللی که چنین چرخش و تحول را موافق با منفعت خود نمیدانستند، دست به یک سلسله تخریبات و تحرکات نظامی (کودتا های نافرجام در مرکز) و شورشهای عقبگرایانه و ارتجاعی در اکناف و نقاط دور دست کشور زدند، که بعد از سرکوبی و اضمحلال شان چون تاب مقاومت و توان مبارزه قانونمند سیاسی را نداشتند، به پاکستان فرار نموده و در آن جا پناه گزین شدند.

از آنجاییکه طرحها و اقدامات پیشبینی شده رژیم جدید در عرصه های مختلف زنده گی اجتماعی، که در بیانیه محمد داوود تحت عنوان «خطاب ب مردم افغانستان» بازتاب یافته بود؛ با خواستها و نظریات نیروهای مترقی و از جمله ح. د. خ. ا توافق کامل داشت، که در صورت تحقق آن میتوانست شرایط و امکانات بهتری را در جهت گذار بسوی حاکمیت ملی و استحکام پایه های دموکراسی در کشور فراهم سازد؛ از این رو سیاستهای رژیم جدید، با برداشتها و تفاوتهای معینی از وضع و نظام، مورد حمایت هر دو جناح این حزب قرار گرفت .

ح. د. خ. ا نه تنها محمد داوود را در زمینه تنظیم برنامه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مندرج در "خطاب به مردم افغانستان" یاری و مساعدت همه جانبه نمود؛ بلکه در امر تطبیق آن از طریق توظیف کادرهای ملی، مسلکی و متخصصین بخشهای مختلف، در مرکز و محلات، نیز کمک نمود .

نظام جمهوری، که در سالهای اول حیاتش تحت تأثیر مشی ترقیخواهانه این حزب و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک قرار گرفته بود؛ دست به ریفورم های معینی چون: اعلام برنامه اصلاحات ارضی، وضع قوانین دموکراتیک، مانند قانون اصلاحات ارضی، قانون مالیات مترقی، قانون مدنی و قوانین دیگر، زد. همینگونه اقدامات معین دیگری را در زمینه بهبود شرایط کار و زنده گی زحمتکشانش، طرح و تطبیق برنامه های اقتصادی، جلب کمکها و همکاریهای کشورهای دوست، بخاطر رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی افغانستان روی دست گرفت، که این اقدامات رژیم، در جهت بهبود سطح زنده گی مردم و رشد و ترقی جامعه ، مورد حمایت صادقانه ح. د. خ. ا قرار می گرفت؛ اما بعد ها طوریکه معلوم گردید، محمد داوود بمثابة انسان نهایت خود خواه و جاه طلب میخواست تا در زمینه پیاده کردن سیاستهای تبعیضی، محافظه کارانه و ارتجاعی خویش، با تمثیل مانور های ملی گرایانه؛ با عوام فریبی از حمایت و پشتیبانی ح. د. خ. ا بسود تحکیم پایه های رژیم استبدادی و خود کامة ضد مردمی و منفعت شخص خود ، بهره برداری نماید .

گرداننده گان رژیم، پس از مدت دو سال درگیر این تصور خیلی ها خام فاشستی شدند، که گویا پایه های رژیم تحکیم یافته است ؛ بایست راههای را برای انحلال و از میان برداشتن ح. د. خ. ا و سرکوب نهضت دموکراتیک جامعه افغانستان جستجو کرد . این وضع حزب را وادار نمود تا عملکردها و موضعگیریهایش را در رابطه به رژیم مورد تجدید نظر و بررسی دوباره قرار دهد .

مسئله تجدید نظر در موضعگیری حزب در برابر رژیم، در کنفرانس حزبی مورخ 25 دسمبر 1975

در بیانیه اساسی کنفرانس بوسیله زنده یاد بربک کارمل چنین تصریح گردید :

« دشمنان انکشاف و استقلال افغانستان، نیروهای ارتجاع دست راستی، که با جناح راست فعلی رژیم مدغم گردیده اند، مبارزه تحریک آمیز خویش را علیه حزب تشدید بخشیده اند . رژیم حاکم افغانستان تلاش مینماید تا از یکسو تمایل انحرافی راست خویش را در زیر پرده شعارهای انقلابی نما ببوشاند و از سوی دیگر سیاست فشار ، اختناق و پیگرد پولیسی را علیه نیروهای ترقیخواه جامعه تشدید کند . چنانکه در سراسر کشور با استفاده از امکانات ارتجاعی پروپاگندی خویش سیاست تهدید و ترور را می خواهد علیه نیروهای مترقی و قبل از همه علیه ح. د. خ. ا دامن زند . رژیم خط مشی سیاسی خویش را از جمله ، مصرحه در برنامه خطاب به مردم افغانستان مورد تجدید نظر قرار داد و کمیته مرکزی جمهوری را، که در آن نمایندگان مترقی اکثریت داشتند، به ارگان غیر فعال مبدل ساخت و سمنگیری را ستروانه را در سیاستهای خویش اتخاذ نمود .

این رژیم بنا بر خصلت طبقاتی خویش نتوانست، که در جهت منافع مردم به پیش رود و در میان ایشان پایگاه و تکیه گاه پیدا نماید . به صراحت باید گفت، که امکان آن متصور است، که نظام به رژیمی انفرادی ارتجاعی و دکتاتوری تبدیل گردد... رژیم اکنون دگر تلاش میورزد تا منافع طبقات مظلوم جامعه را تحت عنوان آشتی با منافع طبقات استثمارگر، قربان نماید .» (4)

کنفرانس با تایید از بیانیه کارمل سندی را به تصویب رسانید، که در یک بخش آن چنین آمده بود :

« تازمانیکه مناسبات اجتماعی و اقتصادی فنودالی از راه واقعاً انقلابی از میان برداشته نشود، پیوسته خطرات ناشی از تهاجم ارتجاع موجود خواهد بود... یگانه وسیله برای نیل به انقلاب ملی و دموکراتیک، وحدت و اتحاد تمام نیروهای دموکراتیک و مترقی و قبل از همه وحدت عام و تام ح. د. خ. ا میباشد.» (5) در مارچ 1976 رژیم محمد داوود، مسوده قانون اساسی جمهوری افغانستان را به کمیسیون تفویض نمود، اما پیش از آنکه این مسوده مورد بررسی کمیسیون قرار گیرد، ح. د. خ. ا طرح پیشنهادی خویش را پیرامون مندرجات آن تنظیم و بمقیاس گسترده آن را انتشار و پخش نمود. در طرح حزب، مسوده قانون اساسی پیشنهادی رژیم دایر بر سیستم پرزندنشل و قایل شدن صلاحیتهای وسیع به رئیس دولت، مورد انتقاد قرار گرفته بود.

طرح اصلی پیشنهادی حزب ما برای تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک، مبتنی بود بر سیستم پارلمانی و حکومت فدرالی که فشرده ای از مطالب عمده آن قرار آتی است:

« تضمین آزادیهای گسترده دموکراتیک توده های مردم افغانستان؛ شناسایی رسمی و قانونی حق فعالیت آزادانه احزاب، سازمانهای توده بی و صنفی؛ تأمین آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات، بر مبنای دموکراسی واقعی، که بر پایه خدمت به مردم افغانستان استوار باشد؛ ممنوع ساختن استفاده از معتقدات مردم برای اغراض سیاسی و به سود مسایل حزبی گروهی؛ قانونی ساختن برابری تمام ملیتها و اقوام افغانستان؛ پیشبینی راههای رشد و پیشرفت اقتصادی-اجتماعی و ساختمان جامعه مترقی آینده کشور در مطابقت با منافع اکثریت عظیم جامعه؛ در نظر گرفتن استفاده مؤثر از منابع طبیعی و ثروتهای ملی بسود مردم افغانستان... و مسایل عمده دیگر.» (6)

رژیم داوود از انتشار و پخش این طرح خیلی ها خشمگین شده، دست به بازداشت عده ای از کادرها و فعالان حزب زد. از جمله رفیق ارجمند محمد نبی شوریده را در یک محکمه فرمایشی و در عقب درهای بسته به مدت پنج سال زندان محکوم نمود.

قدر مسلم این است، که روگردانی محمد داوود از برنامه ترقی خواهانه (خطاب ب مردم افغانستان) و گرایش سرسام آور به استقامت راست و اعمال نفوذ سیاه ترین عناصر ضد ترقی و پیشرفت و نصب بدنام ترین افراد در پستهای کلیدی دولت، توأم با فشار پیگرد و زندانی ساختن حدود 100 تن اعضای حزب و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک؛ هر دو جناح ح. د. خ. ا را بران واداشت تا هر کدام متناسب با برداشتهای خویش از وضع و احساس مسئولیت در برابر اوضاع دشوار کشور و دادن پاسخ مثبت به ندای مادروطن و لبیک گفتن به دستور زمان، گردهم نشسته، روی مسأله وحدت مجدد حزب باب مذاکره را بگشایند تا از این طریق زمینه های لازم بمقصد اتحاد نیروهای ملی، دموکراتیک و میهن پرست فراهم گردد.

برغم اینکه بتاريخ اول اکتبر 1975 مذاکرات روی وحدت هر دو جناح حزب آغاز گردید ه بود؛ ولی در این دیدارها و مذاکرات بنابر تفاوت دیدگاهها درباره مسایل آیدیولوژیک و مرامی، خط مشی سیاسی و اصول سازمانی، توافق کامل بعمل نیامد.

سرانجام بعد از دو سال مذاکره و مفاهمه، در حالیکه رهبری جناح های حزب بابر داشتهها و انتظارات متفاوت از وضع، باین نتیجه رسیدند، که وحدت سیاسی و سازمانی ح. د. خ. ا یک ضرورت اجتناب ناپذیر است؛ از این رو با درک اهمیت موضوع اعلامیه وحدت ح. د. خ. ا در ماه جون 1977 از جانب رهبران هر دو جناح (نور محمد تره کی و ببرک کارمل) بامضاء رسید.

سپس بتاريخ 3 جولای 1977 کنفرانس وحدت به اشتراک 90 تن نماینده گان (45+45)

از هر دو طرف در کابل برگزار و در آن سند وحدت حزب تائید و امضاء شد:

« باینگونه، کنفرانس وحدت تصمیم تاریخی مهمی را درباره ختم فعالیتهای جداگانه بوسیله جناحهای دوگانه حزب اتخاذ کرد. ولی در عرصه نظامی این امر تحقق نیافت و علت آن مداخله آشکار حفیظ الله امین برای دستیاری و دستیاری در این زمینه بود.

در حال، وحدت حزب با موفقیت نسبی انجام گردید، که حادثه مهمی در تاریخ پر از فراز و فرود ح. د. خ. ا بشمار میرفت و زمینه های بسیار مساعد را برای فعالیتهای واقعی دگرگون کننده سیاسی، هرگاه از آن صادقانه و بموقع استفاده میشد؛ بوجود آورده بود. « (7)

رژیم محمداوود نیز همزمان با تصویب قانون اساسی جدید در ماه جنوری 1977 بوسیله لویه جرکه مبتدلی، که بدنام ترین جرگه در تاریخ افغانستان بود، سیستم یک حزبی را در کشور اعلام و "حزب غورزنگ ملی" را بمثابة یگانه حزب رسمی و حاکم بر سرنوشت مردم، برسمیت شناخته، استبداد رسمی را اعلام و برخلاف تعهداتش در بیانیه "خطاب ب مردم افغانستان" نه تنها به موضوع تشکیل جبهه متحد و وسیع تمام نیروهای ملی، مترقی و دموکراتیک پشت پازد؛ بلکه خود را در برابر تمام نیروهای ملی و دموکراتیک قرارداد؛ همه احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی را از فعالیت سیاسی و سهمگیری در سرنوشت مملکت و اعمار جامعه افغانستان، بازداشت.

ح. د. خ. ا با تشخیص اوضاع سیاسی و درک نیات و اهداف سرکوبگرانه رژیم؛ فیصله بعمل آورد تا در شیوه کار و فعالیتهایش تجدید نظر نماید و وظایف خویش را بطور سری انجام و از پخش اعلامیه های علنی خودداری کند؛ در برابر سیاستهای ارتجاعی و تعقیبات پولیسی رژیم به اسالیب و میتودهای مختلف متوسل شود.

همینگونه سایر نیروهای ملی و دموکراتیک، که قبلاً نسبت به رژیم محمداوود بنا بر تعهداتش در امر تطبیق اصلاحات مترقی در کشور امیدوار بودند، بامشاهده سیاستهای عقبگرایانه آن، از پشتیبانی نظام دست کشیدند.

بنابر آن، گرایشهای مشهودی برای اتحاد از سوی نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه در برابر رژیم، در حال پیدایش و گسترش بود. این روند، بویژه تأمین وحدت مجدد ح. د. خ. ا موجبات نگرانی محافل حاکمه را فراهم آورد؛ و بالنتیجه خرابی و نا بسامانی اوضاع اقتصادی و تعقیب سیاستهای خشن و ضد مردمی از سوی دولت خود کامه، نارضاایتیهای توده های مردم روز تا روز شدت کسب نمود. مخالفت بعضی از سازمانهای سیاسی تحول طلب، مانند سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) و سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان (سفا) و گروههای دیگری، در برابر نظام بگونه های منظم به مقاومت دادخواهانه و در برخی موارد به مقابله های رزمی در بعضی از ولایت و مناطق کشور تبارز نمود.

در مقابل، رژیم استبدادی خود کامه داوود، بجای تمکین به خواستهای معقول و ضروری مردم و به رسمیت شناختن حقوق و آزادی های دموکراتیک شهروندان که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و برنامه «خطاب به مردم افغانستان» مسجل شده است؛ با توسل به دستگیری و پیگرد رهبران و شخصیت های سیاسی این سازمانها؛ از جمله بازداشت زنده یاد محمد طاهر بدخشی، مولانا بحرالدین باعث، بشیر بغلانی، اسحق کاوه، محبوب الله کوشانی و دیگران؛ راه سرکوب خونین احزاب و سازمانهای سیاسی و شخصیتهای ملی را در تیان با حلقات راستگرای افراطی در پیش گرفت.

آگاهان سیاسی را عقیده بر این است که دلایل عمده تحقق نیافتن وظایف مندرج در برنامه ترقیخواهانه (خطاب ب مردم افغانستان) را مطالب آتی تشکیل میدهد:

- عدم پابندی به تعهدات داده شده؛
- دور ساختن مردم از سیاست نزدیکی با دولت، بنابر عقبگرد از وظایف وعده داده شده؛
- تزلزل و عدم پیگیری در تعقیب سیاستهای مترقی؛
- اتخاذ روشهای نوسانی در سیاست خارجی و عقبگرایی در سیاستهای داخلی؛
- دوری گزینی و بریدن از متحدین مترقی و کلیه نیروهای ترقیخواه دموکراتیک در داخل حاکمیت و در جامعه؛
- اتکاء به عناصر راستگرا در اداره دولت؛
- شیوع فساد اداری در دستگاه دولت؛
- تسلط روحیه جاه طلبی خودخواهانه و متکبرانه؛

- سرانجام غلبه مجدد خصوصیات شخصی مبنی بر گرایشهای شدید به یکه تازی، انحصارگری و استبداد سیاسی .

بنابر توضیحات ذکر شده بالا، میتوان روی این نتیجه گیری سلطان علی کثمتند نخست وزیر پیشین افغانستان، پیرامون وضع ناهنجار سالهای اخیر حکومت داوود، که منجر به سقوط آن شد، صحنه گذاشت: « در آخرین سالها و ماههای حاکمیت رژیم جمهوری محمد داود، سر تاپای جامعه را از لحاظ اجتماعی و سیاسی بحران فرا گرفته بود. سوء استفاده از قدرت و همچنان تبعیض و ستم ملی، نژادی، زبانی و مذهبی به واقعیت روزمره جامعه مبدل شده بود. سطح زندگی توده های وسیع مردم روزتاز و زپائین میآمد. اهالی کشور در شرایط فقدان کامل ابتدایی ترین حقوق اجتماعی- اقتصادی بسر میبردند و از حقوق سیاسی، از جمله از حق ایجاد و فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی محروم بودند. فعالیت احزاب سیاسی موجود کشور ممنوع گردیده، نه تنها اعضای آنها، بلکه غالب روشنفکران تحت تعقیبات پولیسی قرار داشتند و تنها حزب انقلاب ملی حاکم از حق موجودیت و فعالیت برخوردار بود .

در این جریان ح. د. خ. ا به فعالیت مخفی خویش ادامه میداد و از نگاه مردم یگانه مظهر امید برای مقابله با زورگوییهای رژیم پنداشته میشد. ولی سیاستهای راستگرایانه دولت جمهوری و تنگتر شدن روز افزون حلقه محاصره و پیگرد شدید پولیسی پیرامون حزب، زنگ خطر رامینواخت .

باینگونه، از یکسوی ناراضی مردم افغانستان از ادامه اختناق و بازگشت به استبداد سیاسی رسمی روزتاز و فزونی مییافت و از سوی دیگری نظم و فساد در اداره دولت، توانایی رژیم را برای تضمین بقای آن به حد اقل رسانیده بود.

بنابر آن، شرایط جهت وقوع دگرگونی سیاسی در کشور فراهم گردیده بود و حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، بحیث عامل ذهنی مؤثر عمل میکرد.

از آغاز سال 1977 به بعد، رژیم محمد داود روند تصفیه اداره دولت و ارتش را از وجود شمار زیادی از همکاران خویش که دارای گرایشها، اندیشه ها و احساسات دموکراتیک و چپ بودند، تشدید کرد و جاهای ایشان را به شماری از نمایندگان طبقات و اقشاری، که تکیه گاه سیاسی حاکمیت بودند، واگذار گردید. در نتیجه از یکسو روحیه بی اعتمادی در دستگاه دولت و در میان مردم تقویت گردید و از سوی دیگر بوروکراتیزم و فساد در اداره دولتی شیوع بیشتری یافت. کرسی نشینان و کارمندان بالار تبه دولتی صرف در اندیشه ثروت اندوزی شخصی بودند و برای مناسبات خانوادگی و تبارگرای اهمیت و ارزش بالاتر از نظم و قانون قایل میشدند. اداره دولت و سر رشته کلیه امور مملکتی را شماری از افراد متملق و نزدیک به شخص محمد داود، در دستان خویش گرفتند، که در اندیشه حفظ خویشتن و ثروت اندوزی بودند و در زد و بند با همدیگر، تا به فکر حفظ نظام. در امر تعیین اشخاص بمقامات دولتی و بالا کشیدن کادرها باین مقامات، وفاداری شخصی بیشتر ملاک قضاوت و عمل محمد داود بود، تا به پاکی، نام نیک و صلاحیت کاری ایشان. در نهایت، اداره دولت در مجموع بسوی فساد میرفت و کمتر اشخاصی در مقامات، خود را متعهد و مکلف به اجرای وظایف میدانستند. این وضع موجب گردید تا رژیم در انظار مردم بیش از پیش بی اعتبار شود و ناخوشنودیهای مردم افزایش یابد....

عقبگرایی حکومت جمهوری از لحاظ داخلی، در سیاست خارجی آن نیز تداوم یافت. رژیم موضعگیریهای بین المللی خویش را از سالهای 1977 به بعد بطور قابل ملاحظه ای تغییر داد و مناسبات خود را با کشورها و نیروهای ارتجاعی منطقه، بخصوص با کشورهای اطراف خلیج فارس بیش از پیش گسترش و تحکیم بخشید. آنچه مربوط به مناسبات با اتحاد شوروی میگردد، در عرصه های همکاریهای، تخیکی و تجارتي با آنکشور تغییرات بزرگی بوقوع نپیوست، ولی در رابطه به تربیت کادرهای ملی و نظامی در عوض باکشورهایی چون مصر، ترکیه، هند، ایران و حتی پاکستان موافقتهای حاصل گردیده بود. در عین زمان نظامیان تحصیل کرده در اتحاد شوروی بدون تفریق از اردو تصفیه میشدند .

تشدید تضادهای اجتماعی و اقتصادی در جامعه، اردو را نیز بگونه روز افزون فرامیگرفت و در میان بخش قابل ملاحظه افسران ارتش، روحیه مخالفت با موضعگیریهای ارتجاعی رژیم، شدت مییافت. محمد داود

واطرافیان وی با ملاحظه اینوضع نتیجه گیریهای نادرست بعمل آوردند وخواستند، که با اتخاذ سیاستهای خشن سرکوبگرانه، ایشان را تابع خویش بسازند. بنا برآن، آنان به تجدید ساختار جزواتم های ارتش مبادرت ورزیدند تا باینگونه شمارزیادی از افسران دارای اندیشه های دموکراتیک را که تشخیص شده بودند، از کادر ارتش وازصفوف فعال آن تصفیه، اضافه بست وبرکنارنمایند. شمارزیادی از افسران به جاهای دوردست تبدیل واعزام شدند و برای شماردیگری محاکم نظامی فرمایشی سازمان داده شد ودوسیه ها ودسایس درست گردید.

رژیم درنظرداشت، که بطورکلی عناصرمترقی مخالف را درارتش فلج سازد وآنان را دراردوگاهها نگهدارد وازحق فعالیت سیاسی محروم نماید.

محمدداؤد ازنیرومندی ح. د. خ. ا ونفوذ آن دررده های پائینی ومیانۀ ارتش سخت بهراس افتاده بود. علاوه برآن، شمارزیادی از افسران جوان که درداخل کشور، بخصوص بابرگماری از مکاتب ملکی آموزش دیده بودند یا درمؤسسات آموزشی نظامی اتحادشوروی دوره های را تکمیل نموده بودند، بیشتر هواخواه ح. د. خ. ا شمرده میشدند. بادرک این مطلب، رژیم به تصفیه ارتش ازوجود افسران پرچمی وخلق، که شناخته شده بودند، آغاز کرد. افزون برآن، جانبداران و هواخواهان حزب ازصفوف اردو ودر اداره دولت، بویژه در مقامات بالایی، مشمول تصفیه های پی درپی قرارگرفتند.

رژیم حتی نزدیکترین رفقای کودتاجی خویش را با این شک، که با ح. د. خ. ا همسویی وهمکاری دارند، از مقامات ایشان برکنارکرد وعده ای ازآنان را بحیث سفیر بخارج ازکشور فرستاد.

در نتیجه تدابیرمتذکره حکومت موفق گردید، که ارگانهای رهبری کننده قدرت را بویژه درارتش تا حدود زیادی ازوجود افسران آگاه ومترقی پاکسازی کند وضریات معینی را برنیروهای دموکراتیک درارتش وارد سازد. ولی برغم همه ای این تلاشها، نتوانست، که نظامیان را درپشت درهای بسته وقشله های نظامی مانند گذشته، نگهدارد ومخالفین را بطورکامل از صحنه سیاسی کشور خارج کند. زیرا در جریان سالهای حاکمیت رژیم جمهوری ازسال 1973 به بعد، نیروهای ملی ومترقی موفق شده بودند، که نه تنها موجودیت سیاسی خویش را حفظ نمایند، بلکه هسته های رزمنده را درمیان نظامیان ودرارتش نیز ایجاد کنند.

رژیم قادرنبود، که روند سیاسی شدن محافل ارتش را متوقف سازد وقبل از همه آن بخش وسیع نظامیان را، که عمدتاً متشکل از افسران حلقه های پائینی وخورد ضابطان بودند ودرکودتای دولتی سال

1973 شرکت فعال داشتند، از میان بردارد. افزون برآن، درگیری فزاینده میان رژیم ونیروهای ملی ومترقی وهمچنان تشدید تنشهای اجتماعی وسیاسی درکشوربرآذهان وروان بخش قابل ملاحظه ای از افسران تأثیر وارد کرده بود. باینگونه بخش آگاه افسران وخوردضابطان بطورکلی نسبت به لغزشهای سیاسی رژیم ودست کشیدن آن از تعهدات قبلی مندرج در اعلامیه ها وبرنامه وخط مشی خویش، به صفوف ناراضی ها پیوستند. ارزیابیهاییکه ح. د. خ. ا ازسیاستهای رژیم دراواسط سالهای 1970 [دهه 70 میلادی] بعمل میآورد، جای شک وتردید باقی نمی ماند، که محمدداؤد تلاش میورزید تا نخست قدرت انحصاری خویش را تحکیم بخشد وسپس در مساعد ترین لحظات بخاطر سرکوب مخالفین به زور و نیرو متوسل گردد. حزب بوضاحت درک میکرد، که با کمیت محدود خویش بمقیاس جمعیت کشور، بآن سطح پائین آگاهی سیاسی وطبقاتی زحمتکشان وپراگندگی آن و بملاحظه عوامل نامساعد دیگر، نمیتوانست صرف به اتکاء جنبش توده یی، مقاصد ضد ملی رژیم را نقش برآب سازد. ولی بملاحظه شرایط موجود درکشور، بعضیها باین پنداربودند، نیروئیکه میتواندست تا حدودی پاسخگوی سوال مقابله [دفاع مشروع] بارژیم باشد، بسیج ارتش وتشکل سازمان نظامی حزب بود.

بنابراین ح. د. خ. ا توجه جدی وعاجل خویش رابه بسط وتحکیم سازمانهای حزبی درمیان نظامیان

مبذول نمود واین تلاشها بزودی ثمرات معین ببارآورد. اعتبارونفوذ حزب درمیان بخش پیشتاز افسران وخورد ضابطان اردوی کشور، بگونه قابل ملاحظه ای افزایش یافت....

همچنان درسالهای حاکمیت رژیم جمهوری، مبارزه بخاطروارد کردن نفوذ درارتش ازسوی نیروهای

راست و راست افراطی نیز شدت یافته بود.

گروه‌بندی‌های از این نیروها تلاش می‌کردند تا در میان بخش رهبری و افسران بالا رتبه اردو اتکاء و پایگاهی برای خود بوجود آورند. در میان برخی از اعضای کابینه و نظامیان، که پستهای عمده و کلیدی را در دست داشتند، مناسبات همکاری با گروه‌بندی‌های متذکره ایجاد شده بود. معهذاً آنها نتوانستند، که همانند دهه نیمه دموکراسی ابتکار عمل را از دست اپوزیسیون چپ بگیرند.

[در این رابطه یکی از وزرای جناح راست رژیم جمهوری درخزان سال 1371 در منزلش به نگارنده گفت: ما تصمیم داشتیم تا قدرت را در آخرین ماه‌های قبل از سقوط رژیم، از محمد داوود با انجام یک کودتای آرام و بدون خون ریزی در دست بگیریم و از انتقال آن به نیروهای چپ جلوگیری کنیم؛ ولی سیر حوادث این شانس را به ح. د. خ. ا داد و ما نسبت این که از قدرت و نفوذ این حزب در اردو، محاسبه دقیق نداشتیم؛ در مجموع همه ما غافلگیر شدیم.]

آنچه مربوط به شخص محمد داوود می‌گردید اینکه: وی نتوانست اردو را به تکیه گاه مطمئن رژیم خویش مبدل سازد. او باین تصور بود، که چون در کودتای 17 جولای 1973 موفق شده بود صرف به پشتیبانی گروهی از افسران و چند قطعه نظامی وفادار در گارنیزون پایتخت به قدرت برسد، همین مقدار نیرو برای حفظ وی بر قدرت، کافی می‌باشد. او بادست کشیدن از تحقق دگرگونی‌های اعلام شده از سوی خودش و با تشدید فشار بر نیروهای ملی و دموکراتیک در درون و بیرون ارتش، آنانی را، که از وی پشتیبانی می‌کردند، از خود دور نمود.

باینگونه، عقب گرد محمد داوود در سیاست داخلی و خارجی، و خامت بعدی وضع زندگی مادی توده های مردم، ناتوانی محافل حاکمه در رفع متشنج ترین تضادهای اجتماعی، تشدید مبارزه میان نیروهای چپ و راست در جامعه و در درون رژیم با محتوای طبقاتی، تجرید تدریجی اجتماعی و سیاسی رژیم، تعمیق روند سیاسی شدن ارتش و پشتیبانی بخش پیش‌تاز افسران و خور و مضابطان از نیروهای ملی و دموکراتیک و بدرجه اول از ح. د. خ. ا - همه اینها موجب گردید تا بحران قدرت در افغانستان بروز نماید. « (8)

در مورد موضعگیری جناح های ح. د. خ. ا و نحوه برخورد آنان با رژیم محمد داوود، نظریات گوناگونی از جانب، روشنفکران راستی و چپی، ارائه شده؛ عده ای مطابق دلخواه و سلیقه شخصی عده گشایی نموده و برخی بر بنیاد اندیشه های سیاسی، نظریات خویش را ابراز داشته اند.

آنچه را که نگارنده این سطور بحیث یکی از اعضای سالمند و سابقه دار این حزب برداشت کرده ام و تعدادی از کادرها و حتا شماری از هیأت رهبری پیشین حزب نیز بر آن باور دارند (اما نسبت هر ملحوظی که است، ابراز نظر نمیدارند) موضعگیری جناحهای ح. د. خ. ا در این رابطه، چپ پیش از وحدت و چپ پس از آن، بدین منوال بوده است:

الف: اکثریت جناح خلق، تحت رهبری نور محمد تره کی و نظر مسلط و تعیین کننده حفیظ الله امین در این رابطه؛ بر مبنای همان اندیشه های پیشین « انقلاب سوسیالیستی » و « استقرار دیکتاتوری پرولتاریا » در یک جامعه فئودالی! که منجر به انشعاب اول گردید؛ بر این باور بودند که رژیم داوود باید با انجام یک قیام نظامی، بازور اسلحه در کمترین زمان از قدرت ساقط و ح. د. خ. ا بصورت مستقل قدرت را در دست بگیرد؛

ب: بزرگ کارمل با اکثریت قاطع جناح پرچم و شماری از اعضای رهبری و کادرهای جناح خلق، که پابندی به رعایت از برنامه مصوب کنگره موسس حزب و مبارزه مسالمت آمیز، مطابق به قانونمندی تکامل اجتماعی و طرفدار بسر رسانیدن انقلاب ملی دموکراتیک، از طریق تشکیل جبهه متحد ملی بودند؛ نظر گروه اول را یک عمل ماجراجویانه و مخالف برنامه حزب دانسته؛ عقیده بر آن داشتند تا ح. د. خ. ا بحیث یک حزب مستقل چپ مرکزی و اصولی، رژیم داوود را وادار به تطبیق تعهداتش « خطاب به مردم » و رعایت حقوق و آزادی های دموکراتیک شهروندان نماید و تا مساعد شدن شرایط به یک گذار تاریخی که زمان زیادی را نیاز دارد، از این رژیم حمایت و از لغزیدنش در دامن گروه های راست افراطی و وابسته به ارتجاع منطقه و امپریالیسم جلوگیری بعمل آورد. ولی در عین زمان کارمل و طرفداران این نظر از دولت بی پشتوانه و پایه های لرزان رژیم داوود در هراس بودند؛ بمنظور جلوگیری از یورش نیروهای راست افراطی

و وقوع حوادث خونبار؛ کارسیاسی را میان افسران جوان اردو و پولیس سازماندهی نموده، مترصد اوضاع نا آرام کشور گردیده، مصمم بر آن بودند تا در صورتی که کودتای ارتجاعی ازدرون حاکمیت ویا از بیرون علیه داوود بطور ناگهانی صورت گیرد؛ حزب باید ابتکار عمل را در دست گرفته، کودتا را ناکام سازد و قدرت را خود در دست گیرد.

ج: استاد میر اکبر خیبر، سلیمان لایق، باریق شفیع و تعداد محدود دیگری از کادرها مانند ذبیح الله زیارمل، محمد قاسم حیدری و دیگران را که از روزهای اول رژیم تا اخیر رابطه نزدیک با محمد داوود و داکتر اکرم عثمان (یکی از اقارب و فرد نزدیک به داوود) داشتند، عقیده بر آن بود تا ح. د. خ. ا بایست انحلالش را اعلام و تمامی اعضای رهبری، کادرها و صفوف آن در عقب داوود خان قرار گرفته، در حزب « غورزنگ ملی » مدغم گردند. استدلال گروه سوم این بود که چون تعداد اعضای رهبری، کادرها و صفوف ح. د. خ. ا یک کمیت عظیم و اکثریت قاطع بوده همه دارای اندیشه های مترقی اند؛ آنها میتوانند تأثیرات قاطع و تعیین کننده را در مشخص کردن برنامه های دولت و تطبیق آن در جامعه داشته باشند و سرانجام بعد از مرگ داوود، الترناتیف وی جز ح. د. خ. ا، نیروی دیگری بوده نمیتواند.

علی رغم این که این نظریات در مراحل اول و آغاز کنفرانس حزبی سال 1975 به اکثریت آراء رد گردید؛ ولی این اندیشه تا آخر با قوتش باقی ماند و یک عده عناصر اپورتونیست مانند لایق، باریق و غوربندی تا حد نهایی از این دونه نظر در زمینه ایجاد سوء تفاهم میان اعضای حزب، برضد زنده یاد ببرک کامل استفاده سیاسی ناشایست نمودند.

این نظریات و فعالیت های گروه سوم، از یکسو بالای محمد داوود و اعضای حکومت و از جانب دیگر بالای گروه اول و بویژه حفیظ الله امین، تأثیرات معین، متفاوت و تکان دهنده ای را بجا گذاشت. محمد داوود که همواره طرفدار فرمانروایی مادام العمر در کشور و قرار گرفتنش بحیث فرد اول مملکت بود و همین موقف، بالاتر از هر چیز دیگری نزدش ارزش داشت، از آن محتاطانه و بدون سروصدا استقبال نمود؛

اما با اخراج فیض محمد، عبدالحمید محتاط، پاچاگل وفادادار، ضیاء مجید، محمد نبی عظیمی و سرانجام دوکتور حسن شرق و دیگران از رهبری و مقام های دولت و اردوی ملی و پولیس، که آنها سر را به کف گرفته با اقدام جسورانه ورق تاریخ را صفحه زدند و یک سردار متقاعد و درکنج عزلت نشسته را، با احترام به حکم " والبعث بعد الموت" در جایگاه " زعیم"، " رهبر" و رئیس جمهور مقتدر افغانستان قرار داده، قدرت دولتی چهل ساله نظام سلطنتی را با تمام جز و تمام های اردو در یک شب در دست گرفته و آن را به سردار صاحب تقدیم کردند؛ ولی سرانجام پاداش خاندان حکمران را آنچه که در تاریخ خوانده شده بود، با اخراج از وظایف بدست آوردند؛ مطابق برنامه غرب، عبدالقدیر نورستانی و غلام حیدر رسولی، سید عبدالله با بدست گرفتن همه مواضع قدرت جای آنان را در رهبری امور کشور گرفتند.

ولیک این تقرب و فعالیت های گروه سوم؛ از یکطرف تشویش و درد سر بزرگی را برای آنان در زمینه انحصار قدرت؛ و از جانب دیگر نگرانی شدید حفیظ الله امین را در مورد تطبیق پلان های نظامی گری و گرفتن قدرت، ایجاد نمود. زیرا هر دو طرف، هم قدیر و حیدر و عبدالله و هم حفیظ الله امین و همفکرانش میدانستند، که در صورت یکجا شدن خیبر با داوود خان، ولو اگر با تعداد و کمیت محدودی از اعضای ح. د. خ. ا هم صورت گیرد؛ جلو فعالیت های امین را در اردو که خیبر در آن بخش نفوذ بیشتری داشت، میگیرد و از سوی دیگر نقش قدیر و حیدر را در رهبری ارگان های دولت نیز تضعیف و منتفی نموده، بعد از مرگ داوود قدرت به این بخش حزب انتقال مییابد.

این تشویش، درد، رنج و سرنوشت مشرک هر دو جانب بود که موجب اتحاد قدیر، حیدر و عبدالله با حفیظ الله امین و متحدینش گردیده، هر دو گروه با اتخاذ تدابیر و تنظیم برنامه مشترک، ترور های سیاسی را آغاز نمودند، که با قتل استاد خیبر، امین بصورت یکه تاز وارد میدان شده، گوی سبقت را از دیگران ربود، که در مورد این اتحادها و چگونگی ترور خیبر در بخش هشتم این مبحث صحبت تفصیلی خواهیم داشت.

از آنچه تا ایندم گفته آمد، این نتیجه بدست می آید:

- استقرار رژیم جمهوری، بجای نظام پوسیده و فرتوت سلطنتی، که شاه در مجموع از ایجاد نهاد های دموکراتیک؛ تشکیل و فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی؛ از نزع و اوجگیری تحولات اجتماعی در کشور و پخش اندیشه های ترقیخواهانه بمثابة چراغ رهنما، در راستای نجات انسان از قید و بند هرگونه ستم و اسارت؛ از دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی و نهادینه شدن حقوق و آزادی های مدنی در افغانستان جلوگیری بعمل آورد؛ از روند رشد یابنده تحولات اجتماعی که متضمن برآورده ساختن خواستها و نیازهای اساسی مردم بود، سخت هراس داشت؛ منحیث یک ضرورت مبرم زنده گی و دستور زمان به حساب می آمد.
- افسران جوان اردو دارای اندیشه های ترقیخواهانه و متمایل به چپ در درون نظام، علی رغم این که در استقرار رژیم جمهوری، نقش اول را داشتند و عملاً قدرت را از نیروهای حافظ نظام سلطنتی، بدست گرفته و به محمد داوود، سردار خانه نشین متقاعد، که از خاطرات همه یاران و اعضای خانواده اش افتیده و به فراموشی تاریخ سپرده شده بود، تحویل دادند؛ نسبت عدم شناخت دقیق از داوود بمثابة یک انسان متعصب، دیکتاتور مستبد، مطلق العنان فرورفته در جنون قدرت و شخص خود خواه و جاه طلب که بجز خود و خانواده اش، انسان دیگری را مستحق رهبری جامعه و انجام فعالیتهای مستقل سیاسی نمیدانست؛ آنان نسبت اختلافات درونی و چند دستگی در اظهار نظر و عمل خود، نتوانستند جایگاه خویش را در دستگاه دولت و رهبری بخشهایی از اداره حکومت که در اختیار داشتند حفظ و تأثیرات معینی را بر داوود در زمینه تطبیق خط مشی رسمی دولت (خطاب به مردم) وارد آورند ؛
- موجودیت اختلافات و چند دسته گی ها در میان احزاب و سازمانهای ترقیخواه و چپ، از جمله جناحهای ح. د. خ. ا و تشدید فعالیتهای تبلیغی برضد همدیگر و هم موضعگیری آنان در رابطه با تأیید و یا تخریب نظام جمهوری، که منجر به تحریک افکار خود خواهانه داوود میگردد، نیز تأثیرناگوار را در زمینه لغزیدن داوود بجانب راست ، بجا گذاشت؛
- فعالیتهای تخریبکارانه نیرو های راست و چپ افراطی و ارتجاع داخلی، منطقه و جهان؛ شبکه های استخباراتی وابسته به امپریالیسم و ارتجاع منطقه (سیا ، ساواک ایران ، آی. اس. آی پاکستان...) ، برضد نظام جمهوری و سازماندهی کودتاهای نافرجام ، بشمول تبلیغات خصمانه علیه نیروهای ترقیخواه و چپ در درون و بیرون نظام؛ جمع عقب مانده گی اقتصادی و اجتماعی افغانستان موجب گردید تا محمد داوود سر تعظیم را در برابر آنان فرود آورد و راه تسلیم را در پیش گیرد؛
- شخص محمد داوود نیز بر بنیاد افکار برتری جویانه قومی و تباری که در وجود سایر رهبران دولتی مانند عراق، مصر، لیبی و امثالهم، نیز متبازز بوده است؛ در ابتدا بخاطر بدست آوردن قدرت، حفظ و تحکیم مواضعش در برابر تهاجم نیروهای راست میانه و افراطی، از مجموع نیرو های دموکراتیک و چپ استفاده ابزاری نمود؛ همین که از تحکیم پایه های رژیم مطمئن گردید، آنگاه از نیروهای ترقیخواه در درون و بیرون نظام، بخاطر این که آنان همواره برای رشد و ترقی نظام، دولت و زنده گی اقتصادی- اجتماعی توده های عظیم مردم، برنامه های منظم علمی، پیشنهاد ها، طرح ها ، نظریات و پلانهای مشخص کاری داشتند و همواره با برنامه به کار می آمدند و مسؤولانه حرف میزدند؛ اما محمد داوود که خود را همه کاره و فهمیده تر از هر شخص دیگری میدانست، بر آن بود تا دیگران خاموش بوده، حرف های عالمانه (!) " رهبر (!) " را لیبیک گویند و از خود هیچ حرفی بر زبان نیاورند.

بنابراین داوود با یک تیم بی دانشی مانند عبدالقدیر مامور ترافیک، حیدررسولی " مرید آغاصاحب جبل السراج"، سید عبدالله و دیگران، که همیشه " صدقنا" و " آری" و " بلی" میگفتند؛ غرور کاذب رهبر منشانه خود را آرامش خاطر نمود، که این عمل نابخردانه اش، درحقیقت امر مسبب اتکای وی بر آنان گردیده؛ یکی از بزرگترین اشتباه جبران ناپذیرش که در فرجام منجر به سقوط نظام گردید، بحساب می آید.

مزید بر آن محمد داوود از ح. د. خ. ا، به نسبت این که پس از وحدت مجدد، از نظر کمی و کیفی، بزرگترین سازمان سیاسی در افغانستان بود و تسمه های ارتباطی آن از طریق سازمانهای اجتماعی در میان توده های مردم در شهرها و روستاها، پیوسته تأمین میشد و نفوذ آن در میان افسران و خرد ظابطان جوان اردو و پولیس تحکیم می یافت، سخت نگرانی داشت و در هراس بسر می برد.

بنابراین وی درصدد آن شد تا اگر بتواند بخشی از اعضای این حزب را که در بالا از جریان آن تذکر بعمل آمد با خود یکجا سازد و متباقی را سرکوب و از سر راهش بردارد.

از این رو موصوف دست به سبکدوشی و زندانی کردن بخشهای وسیع از کادرهای ملکی و تصفیة اردو از وجود کادرهای نظامی این حزب، زد و عملاً در خدمت نیروهای راست و دشمنان داخلی و بین المللی وطن و مردم درآمد و راه سقوط را بدستهای لرزان و فکرناتوان و خودخواهی های سردار منشانه اش در پیش گرفت.

با استنتاج از برداشتها، گفته ها و توضیحات ارائه شده، درسهایی را که از این رخداد های تاریخ باید آموخت، فشرده آن این گونه خواهد بود:

«- زنده ترین درس قیام ضد سلطنتی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی این حقیقت درخشان را به اثبات رسانید که: قهرمانان و برگزیده گان تاریخ به تنهایی و بدون پشتیبانی بیدریغ توده های آگاه، با سواد، سازمان یافته و با هدف هرگز و بطور قطع انقلاب نتوانسته و نمی تواند.

- انقلاب و سمتگیری انقلابی بدون ترس از اشتباه نتیجه عمل آگاهانه خود توده ها و پیشاهنگان انقلابی و احزاب سیاسی آنان میباشد. فقط کارگران پیشرو دهقانان بی زمین کم زمین، با سواد و سازمان یافته، کار آگاهان رشته های گوناگون دانش و تکنالوژی معاصر، روشنفکران انقلابی، نیروها اقشار ملی و اجتماعی دموکراتیک بویژه لشکر عظیم زنان و جوانان آگاه و ترقیخواه میتوانند و باید نیروهای اساسی محرکه تکامل و سازنده گان واقعی تاریخ معاصر باشند و تحولات کیفی جامعه را به پیروزی رسانند.

- از تحول ۲۶ سرطان سردار محمد داوود این درس تاریخی و حقیقت بروشنی درخشید که مسایل اساسی افغانستان از جمله مسأله ملی و تشکیل دولت ملی و مشارکت توده های مردم و حقوق شهروندی در حاکمیت ملی هیچگاه هرگز و به هیچ رو، با توسل به اصلاحات خام و نیم بند و زیر رهبری اشراف فیودال سلطنت طلبان و سرمایه داران دلال حل و فصل عادلانه و دموکراتیک شده نه میتواند.

- درست به همین دلیل توده های زحمتکش و پیشاهنگان سیاسی آنان هنگامی انقلاب دموکراتیک و ملی خود را به پیروزی رسانیده میتوانند و به استقرار نظام دموکراتیک ملی توفیق یافته میتوانند که پس از تصرف قدرت سیاسی بیدرنگ اهداف روشن رشد مستقل ملی - دموکراتیک و پیشرفت اجتماعی را مطرح کنند و زمینه اشتراک فعال توده ها و نماینده گان آگاه همه گروههای قومی و اجتماعی و مذهبی افغانستان را در تحولات دموکراتیک و ژرف اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی بدون هرگونه قید و شرط تعصب و عصبیت قومی محلی قبیله یی و مذهبی فراهم آورند....» (9)

واما، قتل های سیاسی بدون بازجویی و بی اعتنایی در زمینه دستگیری مرتکبین آن به بحران قدرت، نقطه پایان گذاشت.

بلی ! درست در خزان سال 1977 شخصی بنام انعام الحق گران پیلوت آریانا با ضرب گلوله در مقابل منزلش واقع مکروریان اول شهر کابل بقتل رسید.

از آنجایی که گران پیلوت با ببرک کارمل در یک بلاک زنده گی میکرد و هر دو از قرار معلوم دارای شباهتهای فیزیکی باهمدیگر بودند. بنابراین مبصرین سیاسی، اطلاعات اعضای حزب و اظهارات اهالی بلاک، حاکی از آن بود، که هدف اصلی تروریستها، ببرک کارمل بود؛ ولی از این که قاتل که مربوط به باند ترورستی حفیظ الله امین بود، نسبت تاریکی شب نتوانست تا دستور امین را بصورت درست تطبیق نماید. به تعقیب آن علی احمد خرم وزیر پلان حکومت محمداوود در روز روشن از دفتر کارش بوسیله ترورستی باسم مرجان بیرون کشیده شد و میخواست تابا استفاده از شخص وزیر و موتر وزارت بدفتر رئیس جمهور راه یابد. همینکه وزیر پلان این تقاضا را نه پذیرفت، در محضر عام در کنار موترش با شلیک گلوله، بقتل رسید.

در مورد این که مرجان تروریست، کی بود و چرا این ترور را انجام داد، اکادمیسین دستگیر پنجشیری عضو هیأت رهبری و مسئول امور نظارت و کنترل آن وقت کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان چنین ابراز نظر مینمایند :

« چهار ماه پیش از قیام مسلحانه هفتم ثور بحیث رییس یک هیات کنترل حزبی یکجا با سلیمان لایق و یک عضو دیگر کنترل حزبی موظف شدیم تا به مقصد کشف توطئه ترور علی احمد خرم وزیر پلانگذاری حکومت جمهوری سردار داوود، به ولایت کندز برویم. علی احمد خرم بتاريخ 25 ماه عقرب 1356 از سوی مرجان معلم علی آباد ولایت کندز به شهادت رسیده و در کابل زندانی بود. دران ولایت نظام الدین تهذیب بحیث منشی حرفه یی کمیته ولایت کندز کار و مبارزه میکرد و مرجان معلم نیز یکی از شاگردان ح. امین بود پیش از وحدت 12 سرطان 1356 فرکسیونهای خلق و پرچم، توسط حفیظ الله امین به حیث عضو جریان دموکراتیک خلق به آن کمیته حزبی معرفی و تنظیم شده بود تحقیقات در منزل نظام الدین تهذیب صورت میگرفت تحقیقات چهارروز تمام ادامه یافت بیش از صد تن از فعالان سیاسی شهر و ولسوالیهای کندز مخفیانه جدا، جدا در منزل ایشان می آمد و به پرسشهای هیات پاسخ میگفت و درباره عضویت مرجان گواهی میداد از نتایج تحقیقات بوضوح کامل آشکار شد که : مرجان در جمعیت دموکراتیک خلق از سوی حفیظ الله امین تنظیم و معرفی شده بوده است .

هدف و پلان شخصی حفیظ الله امین احتما لا این بوده است تا نخست مرجان معلم، خرم رابه اثر تهدید مسلحانه با خود نزد سردار محمد داوود در ارگ جمهوری انتقال دهد سپس علیه رییس دولت حمله ترورستی انجام یابد و بهنگام اعلان حالت اضطرار، قدرت نظامی- سیاسی را توسط قیام مسلحانه بدست آورد و سرانجام مخالفان و رقیبان سیاسی خود را یک بار و برای همیشه سرکوب کند. ولی روشن روان "خرم" به امرونهی و تهدید مسلحانه مرجان سر فرود نیارود. سینه خود را سپر تیر تفنگچه مرجان قاتل و افزار بی شعور تاریخ کرد، مرجان گرفتار محاکمه و مجازات سنگین شد.

در نتیجه کشف این توطیه به پیشنهاد کمیون کنترل حزبی؛ بیدرنگ به تمام سازمانهای حزبی یک "اطلاعیه و شفاهی" پخش شد که : جریان دموکراتیک خلق ترور علی احمد خرم وزیر پلانگذاری را تقبیح میکند و [این عمل را] ضد اصول مبارزه مسالمت آمیز خود ارز یابی مینماید

سپس موضوع اخراج حفیظ الله امین از کمیته مرکزی و در درجه اول سلب مسؤولیت و سبکدوشی او از ساز مان "مخفی نظامی" در یک جلسه و دیگر دفتر سیاسی مطرح بحث قرار گرفت .

کریم میثاق متن این مصوبه را نیز بقلم خود نوشت ولی نور محمد تره کی منشی عمومی و ببرک کارمل منشی کمیته مرکزی، مانع صدور مصوبه گردیدند، منطق منشیان کمیته مرکزی

این بود که مدتی ضرورت است تا رهبر حزب با فعالان سیاسی اردو کار توضیحی کند و سازمانهای نظامی اردو به فعالان دیگری سپرده شود و پیوند آنان با ح. امین قطع گردد و از زیر نفوذ ح. امین کاملاً بیرون شوند. آنگاه برکناری او در یک پلنوم کمیته مرکزی به تصویب برسد. در آن زمان سازمانهای نظامی اردو فرکسیون بصورت جداگانه کار و مبارزه میکردند و مسؤولان سازمان نظامی فرکسیون خلق دکتر شاه ولی و حفیظ الله امین و از فرکسیون پرچم نور احمد نور و عبد الوکیل بود». (10)

ولی باکمال تأسف، حکومت محمداوود نه تنها در زمینه رفع بحران تدابیر سودمند، علمی و آگاهانه را اتخاذ نکرد؛ بلکه با برخورد سبکسرانه، به وخامت اوضاع افزود و به بحران قدرت سرعت بیشتر داد. در جو بوجود آمده، دولت در رابطه با دستگیری عاملین قتل های سیاسی که آگاهان و تحلیلگران سیاسی در انجام آنها دست سازمانهای استخبارات جهانی و منطقه و عمال داخلی آنان را دخیل میدانند، سکوت اختیار کرد که این برخورد غیر مسؤولانه رژیم، باندهای ترورستی را تشویق به انجام اعمال خرابکارانه بیشتری نمود.

فرجام این بخش از سناریوی "سیا" بتاريخ 17 اپریل 1978 همزمان با ترور استاد میراکبرخپیر عضو اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، بود. این قتل سیاسی نه تنها ح. د. خ. ا، بلکه همه نیروهای ملی و دموکراتیک و در مجموع دستگاه دولت و سراسر جامعه را تکان شدید داده، انفجار نیرومندی را دایر بر شعله ور شدن خشم و انزجار عمیق مردم در مقابل هیأت حاکمه بوجود آورد؛ ولی رژیم داوود، عوض اینکه وضع را بدقت تشخیص و قاتلین اصلی را در درون و بیرون حکومت، بازداشت و به پنجه قانون و عدالت بسپارد و مانند تصمیم عاقلانه شاه سابق در سال 1344 (اعزام و شرکت میوندوال در مراسم فاتحه شهدای سوم عقرب 1344 در دانشگاه کابل)، مرحمی بر قلبهای مجروح بگذارد؛ برعکس با یورش دیوانه وار و جاهلانه دور از منطق، راه زندانی کردن رهبران ح. د. خ. ا و تصمیم اعدام آنان، اعلان دستگیری و سرکوب خونین تمامی اعضای حزب و متحدین آن را در سراسر کشور، در 16 اپریل 1978 در پیش گرفت. بدین ترتیب او عملاً ح. د. خ. ا را در معرض دوراهی انتخاب: مرگ دسته جمعی و یا "دفاع مشروع"، قرارداد.

سرانجام، با گزینش راه دوم و آغاز قیام مسلحانه پیروزمند افسران و سربازان اعضای حزب و هواخواه آرمانهای انسانی آن، بساط حاکمیت آخرین فرد خانواده سلطان محمد طلایی در افغانستان برای همیشه برچیده شد و بدین ترتیب پس از سپری شدن پنج سال، برای بار دوم برگی از صفحات تاریخ افغانستان در این خطه باستانی، ورق زده شد. هرگاه مسأله گرفتن انتقام شکست اتازونی در ویتنام مطرح نمی گردید، صفحه نوینی برای سعادت و خوشبختی وطن و مردم ما باز شده بود؛ ولی صد افسوس که انتقام دیگران از ما گرفته شد.

پایان بخش هفتم

مآخذ:

- 1- اردو و سیاست، مؤلف محمد نبی عظیمی، ج 1-2، صص 87-90 چاپ سوم، پشاور، 1378.
- 2- افغانستان در مسیر تاریخ، مؤلف میر غلام محمد غبار، جلد دوم صص 251-252.
- 3- مثلث شیطان نبیل مسکینیار - حسن امیری و شکیب علومی، مقاله سید احسان "واعظی" منتشره سایت سپیده دم.
- 4- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، مؤلف سلطان علی کثتمند، ج 1-2، صص 268-269.
- 5- همان کتاب، صص 269-270.
- 6- همان کتاب، ص 271.
- 7- همان کتاب، ص 286.
- 8- همان کتاب، ص 313-323.

- 9- ماهیت دولت بیروکراتیک نظامی 26 سرطان 1352 ، مقاله اکادمیسین دستگیر پنجشیری، منتشره در سایت سپیده دم.
- 10- برداشت از بخش مقاله اکادمیسین دستگیر پنجشیری، منتشره در سایت وزین آریایی.

(بخش هشتم)

تحلیل حاکمیت دولتی برح. د. خ. ا. از 7 ثور 1357 ، تا 6 جدی 1358

قسمت اول: چگونگی ترور میراکبر خیبر ، علل و عوامل قیام هفتم ثور:

طوری که همگان اطلاع دارند، بتاريخ 17 اپریل 1978 استاد میراکبر خیبر یکتن از اعضای اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا از منزلش واقع مکرورویان اول بوسیله عبدالقدوس غوربندی عضو دیگر کمیته مرکزی حزب، که با وی از گذشته بنا بردلایل ویژه ای ، رابطه نزدیک و تنگاتنگ برقرار نموده بود، بعزم قدم زدن بیرون کشیده شد.

غوربندی استاد خیبر را الی منطقه شیرپوربا خود برده و دربرگشت او را تنها گذاشت. زمانیکه خیبر در ساعات شام به منطقه مکرورویان دوم کنونی رسیده بود، درسرک عمومی متصل مطبعه دولتی کابل باضرب گلوله تروریستان به شهادت رسید و قاتلین فرار نمودند.

درمورد شهادت استاد خیبر و قاتلین وی حدس و گمانهای متفاوتی زده شد. رفقا و همسنگران وی این جنایت سازمان یافته را کار قاتلان حرفوی و جنایتکاران مسلکی، یعنی آن دشمنان سوگندخورده حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مردم قهرمان افغانستان دانستند که در درون و بیرون حزب همچنان در ارگانهای دولتی وظایفی داشتند. این افراد ماجراجو در مقابل ح. د. خ. ا و سایر نیروهای وطنپرست، تا سرحد نهایی صفارایی و اعلام مقابله را نموده بودند؛ ولی دشمنان حزب و خیبر شهید، قتل او را به گردن رفقای نزدیک روزهای دشوارش انداخته، خواستند تا باصطلاح " با یک تیر دوفاخته را شکار کنند ".

پیش از هر چیز دیگر، به منظور ارزیابی درست و روشن ساختن کیف و کان قضیه ، بایست به چند اثر از مؤلفان خارجی ... مراجعه صورت گیرد تا با مقایسه دیدگاه ها به کنه نیات شوم کسانیکه وجدان ، آبرو و حیثیت خویش را در قمارهای ابلهانه سیاسی در معرض برد و باخت گذاشته اند و با گشاده دستی آمیخته با ریا ، دروغ و تزویر معامله نموده اند ، پی ببریم :

1- هنری برادرش تحلیل گرسیاسی امریکایی و صاحب نظر در مسایل افغانستان ، نگاشته است:

« میراکبر خیبر بتاريخ 17 اپریل 1978 کشته شد. سلسله این رویداد ده روز بعد بقتل خود محمد داود نیز منجر گردید. کشته شدن خیبر سومین قتلی بود که از شخصیت های سرشناس در طی هشت ماه رخ داد. در اگست 1977 کپتان انعام گران آمریپلوت های شرکت هوایی آریانا افغان که یک اعتصاب این پیلوتان را رهبری میکرد در بیرون اپارتماناش مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. دلایل و تعبیرات چندی در رابطه به قتل وی وجود داشت ، اما جالبترین این تعبیرات این بود که او ممکن با کارمل اشتباه شده باشد ، زیرا از لحاظ چهره و اندام باهم شباهت هایی داشتند و در یک محله نزدیک هم زندگی میکردند.

این نظریه سوالی را ایجاد میکند که آیا وزیر داخله تندخوی محمد داود عبدالقدیر نورستانی که یک شخص ضد کمونست در کودتای 1973 بود ، میخواست (با هدایت یا بدون نظر داود) کارمل را بحیث نخستین قدم در امحای کمونست ها از بین ببرد یا طوریکه بعضی از افغانها معتقد بودند مرمی هاییکه توسط خلقی ها به منظور کشتن کارمل فیر گردید ، گران را هدف قرار داد و کشت. نه به این سوال جواب داده شده میتواند و نه هم بسوالاتی درباره قتل ماه نوامبر 1977 خرم وزیر پلان. امکان دارد که خرم بحیث یک رهبر غربی پلان عصری اقتصادی افغانستان محتملاً هدف عکس العمل مسلمانان قرار گرفته باشد. یا شاید او نسبت چنان منازعات خانوادگی کشته شده باشد که مربوط به شرف و ناموس می باشد و این نوع منازعات همیشه در جامعه افغانستان جریان داشته است.

قتل خیبر نه تنها مهمترین ، بلکه مرموزترین قتل هم بود ، غالباً او را بحیث مغز متفکر و دارای نظریات سازنده گروه پرچم می شناختند. از اینرو نقشی را که وی برای کارمل بازی میکرد ، امین همین وظیفه را به تره کی انجام میداد.

بسیاری از ناظران در آغاز فکر میکردند که او اصلاً توسط پولیس محمد داود کشته شده است. نظریات اثبات نا شده هم وجود داشت که مرگ او را ذریعه ساواک پولیس ضد کمونستی ایران نیز نسبت میدادند ، ولی اسناد و مدارک دست داشته در این قسمت بر صحت و واقعیت این نظریات خط بطلان میکشد.

تره کی که به قدرت رسید به زودی رژیم محمد داود را به کشتارهای خاصه یک " رژیم فاشستی " و " تروریستی " متهم کرد....» (1)

2- جارج آرنی نگاشته است :

((... رویدادی که به پیش انداختن کودتا منجر گردید به تاریخ 17 اپریل 1978 تعلق میگیرد. روز قبل آن داود به همکارانش گفته بود که او اکنون تصمیم دارد که با شامل سازی تکنوکراتها و لیبرال ها در کابینه پایه های رژیم را استحکام بخشد. و در همان شب ایدیولوگ برجسته پرچمی ها توسط دو تن از افراد مسلح از خانه اش بیرون برده شده و به قتل رسید. یقین است که عمل قتل پیش از پیش طرحریزی گردیده و اتفاقی نبود. هویت

قاتلان بصورت قطع روشن نگردید. رژیم داود تندروهای اسلامی را متهم کرد ، درحالیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان مسؤول آن سی. آی. ای را میدانست. به عقیده بسیاری از مردم قتل توسط رئیس پولیس رژیم داود صورت گرفته بود.

اما بعدها پرچمی ها ی برجسته انگشت ملامتی را طرف امین دراز کردند که شاید توضیح خیلی مناسب باشد....)) (2)

3- سلیک هریسن محقق پرآوازه و روزنامه نگار قدرت مند وبا امکان ایالات متحده امریکا در مورد علل و عوامل سقوط حکومت داوود و قتل استاد خیبر، اینگونه ابراز نظر می نماید :

« وقتی به سال قبل از کودتای کمونستی به عقب می نگرم، خیلی روشن به یاد می آید، که مامورین حکومت افغانستان فکر میکردند، که درحالت محاصره قراردارند. داود خود را مانند هر دیکتاتور دیگر در انزوا قرار داده بود. پافشاری وی به وفاداری شخصی غیرقابل سوال و کنترل کامل حتی بر امور خیلی جزیی اداری، یک عده از مشاورین خیلی کارفهم و کارآگاهش را از حکومت راند.

درحالی که داود خودش زندگی زاهد منشرانه داشت برکسان نزدیکش اتهامات رشوه و فساد اداری، که بعضی از این اتهامات به معاملات کمکهای خارجی مربوط میشد؛ وارد گردید. این اتهامات رژیمش را در معرض خطر انهدام و نابودی قرار داد. انکشاف اقتصادی با وجود کمکهای اقتصادی خارجی وافر، به مشکلات مواجه بود. انفلاسیون به بیست در صد بالغ میشد و حالت اقتصادی روزبه روز به خرابی میگرایید. این حالت بردهقانان و کارگران، که از تنگدستی رنج میبردند ، نسبت به طبقات دیگر فشار زیادتر وارد می نمود. افزودی در معاشات صاحب منصبان قوای مسلح و سببیدی های قیم برای مامورین ملکی، ثبات مالی رژیم را از بین می برد و نمیتوانست آن نارضایتی های را از بین ببرد، که به سبب صعود قیم در اردو و مامورین کشوری بوجود آمده بود. به سبب آنکه تاجران بر حکومت بی اعتماد گشتند، سرمایه گذاری های خصوصی بکلی از بین رفت.

داود ، که با انتقاد متزاید و روزافزون مواجه گردید، دریافت، که اساس قدرتش را فقط عده ای از محافظه کاران افراطی در کابینه و حلقه کوچکی وفاداران در پولیس و قوای مسلح تشکیل میدهد. طرفداران داود در قوای مسلح، پولیس و کابینه، در مقابل آنانی، که خطری به رژیم پنداشته میشدند به کینه جوییهای شخصی دست زدند. فکر میشد، که وزیر داخله نورستانی، وزیر دفاع غلام حیدر رسولی و معاون رئیس جمهور عبداللله بمنظور محو کلی کمونستها از قدرت، کار میکردند. دیپلمات ها از نفوذ روزافزون ساواک، رابطه عالم اسلامی و اخوان المسلمین آزادانه صحبت میکردند. حزب اسلامی و سایر گروه های بنیادگرا، که در سابق تحت ستم قرار داشتند، مجدداً در صحنه سیاست افغانستان پدیدار گشتند. این گروهها ذریعه پالیسیهای اسلامی کردن ضیاالحق در پاکستان تشجیع شده بودند .

در این حالت متشنج، مبهم و استقطاب، یکی از رهبران پرچم، میراکبر خیبربتاریخ هفدهم اپریل 1978 خارج از منزلش به قتل رسید. قتل وی منتج به مظاهره و نمایش نهایی قدرت بین کمونستها و داود گردید. تا این وقت هویت قاتل معلوم نگردیده است. یک نطق رسماً حزب اسلامی را متهم ساخت. لویی دوپری، که در آن وقت در کابل میزیست میگوید، که توطئه قتل خیبربه صورت مستقیم و یا غیرمستقیم از طرف وزیر داخله نورستانی چیده شده بود. نورستانی به عده از دوستانش گفته بود، که وقت آن رسیده، که کمونستان قبل از آنکه بیش از این قویتر گردند، محوشوند.

دوپری میگفت که نورستانی "بیریای" وفادار و مردی بود که فکر میکرد همه آنچه را میدانست که به نفع داود بود. وی خیال میکرد، که ضرور نیست، که همه چیزها را با داود در میان گذاشت.

عبدالصمد غوث میکوشد، که این اتهام قتل خیبر را بر حفیظ الله امین وارد آرد. وی میگوید که عقیده عامه در کابل این بود که حفیظ الله امین هم نقشه قتل خیبر و هم قبل بر آن سوء قصد علیه ببرک کارمل را ترتیب داده بود.

غوث اظهار میدارد که خلقی ها سعی میکردند که حریفان احتمالی خویش را در غصب قدرت، از بین بردارند. زمانی که ببرک کارمل در سال 1980 جاگزین امین شد، وی این اتهام را بحیث جزء از مساعی و سיעش که بخاطر سیاه ساختن امین در اذهان عامه به راه انداخته بود، بر شخص اخیر الذکر وارد کرد، نمیتوان گفت که ادعای ببرک کارمل کاملاً عاری از حقیقت است. خیبربه حیث تنظیم کننده افسران در پرچم با حفیظ الله امین که مسئول شبکه مخفی نظامی خلق در قوای مسلح بود، رقابت مستقیم داشت. خیبر و امین اکثراً سعی میکردند که عین صاحب منصبان را جلب و جذب نمایند. این دو در وقت مذاکراتی که برای اتحاد خلق و پرچم صورت میگرفت بر سر کنترل هسته حزب در قوای مسلح شدیداً تصادم نموده بودند.

طبق اظهارات منابع متعدد حزب کمونست، خیبر در زمان مذاکرات تا اخیر بخاطر امتزاج هسته های نظامی پرچم و خلق مبارزه کرد. هدف وی این بود، که به نقش امین در ساحة نظامی، که خیلی حساس بود، پایان دهد. « (3)

داکتر حسن شوق میگوید: « در حالیکه میراکبر خیبر در همان روز (17 اپریل 1978) قرار گرفته عبدالهادی مکمل معین وزارت خارجه وعده داشتند تا 4 عصر با یکدیگر به سینما میرفتند. میراکبر خیبر که بگفته تعدادی از اعضای حزب، خصوصاً پرچمیها به قیام مسلحانه بصد جمهوریت افغانستان سرسختانه مخالفت میکردند ساعت 15 / 3 دقیقه از خانه به بهانه قدم زدن و اشتراک به جلسه رفقای حزبی به شهرنو میروند و از آنجا آقای غوربندی با او تا دوسد قدمی جای قتل او یکجا آمده و از آنجا خدا حافظی کرده پس میگردند و چند دقیقه بعد از یک موتر جیب روسی بالایش فیر میشود و بزمین می غلطد بگفته وشهادت رهگذری چند.

اما آنچه به موضوع ارتباط میگیرد روابط حفیظ الله امین و بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی می باشد.

وزیر داخله بروز پنج ثور 1375 از محمد داؤد هدایت میگیرد تا رهبران ح. د. خ. ا. را دستگیر نمایند. اما حفیظ الله امین تا ساعت 9 صبح 7 ثور که بر قوای حزبی خود جهت قیام مسلحانه بحد محمد داؤد هدایت میدادند؛ در خانه خود بودند به استناد فلمیکه در زمان حفیظ الله امین تهیه شده بود.

جنرال جان نثارخان رئیس استخبارات وزارت دفاع ملی حکومت جمهوری میگوید:

شخصاً به غلام حیدر رسولی بروز 6 ثور اطلاع دادم که فعالیت تخریبی در اردو توسط حفیظ الله امین جریان دارد و در عین روز محمدر فیع رئیس ارکان قوای 4 زره دار از غلام حیدر رسولی هدایت گرفته بود تا تانکهای قوای 4 زره دار را بروز 7 ثور اجازه بدهند که جهت تمرین از گاراج ها خارج و بطرف پلچرخ حرکت نمایند. بعد از اطلاع از وزیر دفاع ملی خواهش کردم تا به تانکست ها اجازه ندهند که روز 7 ثور بخارج قشله حرکت نمایند اما او نپذیرفت. بروز 7 ثور غلام حیدر خان رسولی به تمام قطعات قوای مرکز هدایت داده بود تا بخاطر دستگیری رهبران ح. د. خ. جشن برپا و اتن ملی اجرا شود.

تلفونی به او تماس گرفتم که وضع در اردو بکلی غیر طبیعی بوده باید به قطعات امر احضارات درجه اول داده شود او با یک تمسخر مرا توصیه به آرامش اعصاب و خاطر جمعی نمود. به ساعت 10 صبح روز 7 ثور به وزیر دفاع ملی تلفونی اطلاع دادم که تانکها برخلاف هدایت شما بطرف شهر کابل در حرکت می باشند گفت اطلاع دارم آماده گی گرفته میشود.

دوستی آنها [قدیر نورستانی و حیدر رسولی] با حفیظ الله امین! محض بخاطر دشمنی با پریمی ها بوده و غلام حیدر رسولی بحیث شخصی مسلمان و ملی دشمنی آشتی ناپذیر خود را از کمونست هرگز پنهان نمیکردند و شاید در اثر همین توقعات طفلانه بوده باشد که برویداد 7 ثور عبدالقدیر شدیداً جراحت برداشته بود و او را بشفاخانه 400 بستر اردو اشخاصی شناخته ناشده برای تداوی نقل داده بودند داکتر آدم درمل جراح مشهور اردو گفت که عبدالقدیر خیلی آرزو داشت تا از زخمی بودن او به حفیظ الله امین اطلاع داده شود! اما شرایط آنروز امکان تماس را با حفیظ الله امین ناممکن نموده و جراحات عبدالقدیر به او اجازه نداد تا بیشتر از چند ساعت محدود زنده بماند. (4)

هرگاه به نقل قول های ذکر شده بالا ، با ژرف نگری ، با دیده بصیرت ، با ضمیر صفا ، با قضاوت سالم و ارزیابی بی غرضانه، نگاه انداخته شود ، بخوبی قابل دریافت است که در متن همه آنها با وجود تناقض گویی های مشهود و موجودیت پاره ای از مطالب تبلیغاتی مربوط به دوران جنگ سرد ، با آنها به شکلی از اشکال ، جزهای از ریشه حقیقت که در فرجام در اتحاد باهم ، بدنه - جوهر و اصل حقیقت را تشکیل میدهند ، بازتاب یافته است.

واما، چشم دید های نگارنده از رویداد هفتم ثور 1357 قرار آتی است:

شامگاه 17 اپریل 1978 ، مطابق 27 حمل 1357 ، درسرویس اعلانات فوتی رادیو افغانستان، خبر درگذشت و مراسم تشییع جنازه و فاتحه گیری استاد میراکبرخیبر، ازجانب نورمحمد تره کی، ببرک کارمل و دیگر اعضای هیأت اجرائیه و فامیل وی پخش گردید، که باشندین آن همه اعضای حزب درهرکجایی که بودند، درسوگ و ماتم نشستند.

با استماع این خبرتکانهنده، نگارنده به منزل رفقای حزبی ناحیه یازدهم شهرکابل که باهم رابطه حزبی و تشکیلاتی داشتیم، رفته و همه دراندوه جمعی فرو رفتیم.

فردای آن روز درپیش روی منزل استاد واقع مکروریان اول جمع شدیم ؛ بعد ازادای مراسم احترام ، ازسوی مقامات رهبری حزب دستور صادر شد، که فردا جنازه استاد خیبر ازهمین جا باشرکت همه رفقای حزبی، دوستان و علاقه مندان برداشته خواهد شد و بعد ازادای نمازجنازه درمسجد پل خستی درشهادی صالحین به خاک سپرده می شود.

بنابراین حضور و شرکت تمامی رفقای حزبی که درشهرکابل و اطراف آن زنده گی دارند، حتمی است.

فردای آن روزازرفتن به وظایف دولتی انصراف و مطابق به وقت معینه به پیشروی منزل خیبرشهادت رفتیم و ساعت 12 ظهرمورخ 19 اپریل، جنازه زنده نام خیبرشهادت، با اشتراک دهها هزارتن از اعضای حزب ، دوستان و هواخواهان وی از مکروریان اول برداشته شده ، با راه پیمایی عظیم وشأن داری از راه پل مکروریان، چهارراهی صحت عامه، چهارراهی آریانا و چهارراهی پشتونستان، درحالیکه لانه جاسوسی قصرسفید و کاخ استبداد سلاطین ستمگررا به لرزه درآورده بود، به مسجد پل خستی انتقال گردید، که بعد از ادای نماز جنازه، از آن جا تا مقبره عمومی " شهادی صالحین " یکجا با مارش عظیم الشان همسنگراناش انتقال و به خاک سپرده شد.

بعد ازاتحاف دعاء و انجام مراسم دینی ، نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی ج. د. خ. ا ، اعلامیه حزب را به زبان پشتو و داکترشاه ولی متن این اعلامیه را به زبان فارسی- دری ، قرائت نمودند، که دربخشی از آن چنین آمده است:

« شهادت رفیق ما دلالت گر تشدید مبارزه آستی ناپذیرمیان نیروهای وطنپرست انقلابی و نیروهای ارتجاع و پشتیبانان آنها امپریالیسم جهانیست که تا پیروزی قطعی زحمتکشان افغانستان ادامه خواهد یافت. ما به مناسبت مرگ رفیق شهید خویش نه تنها گریه و زاری نخواهیم کرد، بلکه بازهم خواهیم آموخت که چگونه نیروی خود را برای پیکار انقلابی علیه

دشمنان وطن و خلق افغانستان بیش از پیش به کار بریم و هرگز در برابر وحشت و ترور، از راهیکه در پیش گرفته ایم عقب نه نشینیم.

ما در حالیکه در این محفل با شکوه که به خاطر بزرگداشت مرگ رفیق شهید میر اکبر خیبر برپا گردیده است به اداره و دستگاه به اصطلاح امنیتی آن اعتراض می نمایم، با صراحت اعلام میداریم که: هرگاه هیأت حاکمه کشور سیاست دروغ تهدید را که در برابر نیروهای ارتجاع داخلی وابسته به ارتجاع منطقه و بین المللی در پیش گرفته است تغییر ندهد، دستگاه اداره را از وجود عناصر شناخته شده و نفوذ داده شده ارتجاع وابسته به امپریالیسم تصفیه نکند، مسؤلیت زنده گی مبارزان وطنپرست را تأمین نه نماید و علیه تروریزم و تروریستها قاطعانه اقدام ننماید، مسؤل عواقب ناشی از آن خواهد بود.» (5)

سپس ببرک کامل منشی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، بیانیه سیاسی حزب را با شور و احساسات هیجان بر انگیزی که خاصه صحبت‌های او میباشد ایراد کرد و شکست سکوت مرگبار پنجساله را این گونه اعلام نمود:

« رفیق شهید و قهرمان ما اکبر خیبر با پیگیری به رفقا خاطر نشان می ساخت که سکوت مرگبار موجود سیاسی را باید شکست " هورا " باید شکست " هورا " خیبر با شهادت خود سخت ترین سکوت را شکست ...»

رفقا و دوستان! در این آخرین مراسم و ادای احترام به خیبر شهید اعلام میداریم که :

قاتلین این رفیق عزیز ما، این فرزند اصیل خلق کشور عبارتند از قوای ارتجاع داخلی به سرمداری ارتجاع سیاه و افراطی و محافل راستگرای حاکم، ارتجاع منطقه و امپریالیسم، در رأس شبکه های جاسوسی امریکا، پاکستان و ایران و غیره و همه و همه عملاً در یک جبهه نا مقدس سیاه به مثابه دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان. بدین جهت ما در پیشگاه آرامگاه رفیق شهید خویش یک بار دیگر سوگند خود را در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم تجدید مینماییم و به بانگ رسا اعلام میداریم:

رفیق شهید خیبر!

خلق افغانستان انتقام تو و دیگر هم‌زمان شهید تو عبدالرحمان ها، عبدالقادرها و نیاز محمد ها را خواهد گرفت. " هورا "

[کاملاً بخاطر دارم که زنده یاد کارمل خطاب به حاضرین کرده این جمله را (که در کتاب مؤخذ من نیامده است)، گفتند: " رفقا بیا خیزید و به یک صدا بگویید " : نگارنده]

سوگند به تو رفیق خیبر که ما در راه آرمانهای والای تو، آرمانهای نجیبانه طبقه کارگر در راه به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک و ملی و انقلاب سوسیالیستی با شرافت و بی

هراس به پیش میرویم و پرچم ظفرنمون مبارزه طبقاتی خلق افغانستان را که با خون پاک تو و شهیدان دیگرما گلگون شده است سربلند [نگه] می داریم. این شعار سه بار یکجا با مشایعت کننده گان برگور میراکبرخیر، تکرارگردید.» (6)

این بیانیه خیلی ها هیجان انگیز و تأثیر گذار در ذهن و روان سرکوب شده پنج ساله اعضای حزب، نیروهای چپ و جنبش دموکراتیک و عدالتخواه کشور و مردم ما بود؛ اما درمورد مجموع بیانیه ها، شعارها ی تند و تدابیر کند و برخورد های چند جانبه، در پایان (نتیجه گیری) اندیشه های ما را ابراز خواهیم نمود.

در ختم مراسم بخاک سپاری، باری به همه رفقا هدایت داده شد تا فردا و پس فردا (20 و 21 اپریل) تمامی رفقا در مراسم فاتحه در مسجد شاه دوشمشیره شرکت ورزند.

مراسم فاتحه گیری بروزهای مذکور با شرکت اعضای حزب، دوستان و علاقه مندان و شهریان کابل با آن عظمتی صورت گرفت که تا کنون در جنازه هیچ یک از رجال سیاسی و شخصیت های بلند پایه دولت افغانستان، نظیر آن دیده و ثبت تاریخ نشده است.

جریان تشییع جنازه و دو روز فاتحه گیری، توأم با صحبت هایی که در مراسم بخاک سپاری استاد خیر صورت گرفت، همه زنگ خطر یک توفان عدالتخواهی و بازتاب خشم گره خورده پنج سال سکوت کشنده ای بود که جلوگیری از آن برای همگان دشوار و غیرممکن شده بود.

در عین زمان شکست این سکوت بیانگر این امر نیز بود که حکومت محمد داوود باید بداند که ح. د. خ. ا، بمثابة بزرگترین و نیرومندترین حزب سیاسی درکشورنه تنها زنده و فعال است؛ بلکه از حمایت اکثریت دانشمندان، روشنفکران، فرهنگیان و جوانان کشور و پشتیبانی توده های کارگر و دهقان نیز برخوردار می باشد.

بنابراین لازم بود تا از جانب مقامات دولتی در برابر نظریات و پیشنهاد هایش بمثابة یک حزب واقعاً موجود و یک قدرت فعال و نیرومند در جامعه، تمکین میگردید؛ درمورد تأمین نظم و امنیت و جلوگیری از فعالیت های تروریستی عناصر معلوم الحال تدابیر گرفته می شد؛ از جمله در زمینه ترور استادخیر باید برخورد مسؤولانه صورت میگرفت و عاملین آن بازداشت و به پنجه قانون و عدالت تسلیم داده می شد.

ولی از آن جایی که محمد داوود بجز شخص خود و اطرافیانش، دیگر هیچ نیرویی را در جامعه بحیث انسان کامل الحقوق، مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر، برسمیت نمی شناخت؛

حق فعالیت سیاسی، شرکت در اداره و رهبری دولت را مال و ملک موروثی پدری برای خود و خانواده و خدمت گذاران دربار میدانست؛ از جانب دیگر در اطراف داوود شخصیت‌های آگاه، اندیشمند، مجرب و آینده نگری وجود نداشت تا در زمینه این رویداد برخورد قانونی و عاملانه میکردند. بنابراین محافل حاکمه با سراسیمه گی و احساس ترس از نیروهای چپ و دموکراتیک، این راهپیمایی مسالمت آمیز و تقاضا هایی قانونی را، که در جریان این مراسم به پیش کشیده شده بود، بگونه شتاب زده و نابخردانه محکوم نموده مراسم تدفین و تقاضا های قانونی (دستگیری عاملین قتل خیبر) را یک عمل ضد قانونی اعلام و عوض دستگیری مجرمین اصلی قتل، رهبران مصیبت رسیده حزب را بازداشت و دستور دستگیری تمام کادرها و فعالین و اعضای سرشناس حزب را صادر نمودند.

بهرحال، نگارنده بر مبنای گفته مشهور " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " بنابر مسؤولیت کار حزبی که در یکی از قطعات مرکزی ارتش داشتیم، نزد رفیق مسؤول ارشد امور نظامی رفته پیرامون وضع و عواقبی که ناشی از این رویداد تصور می شد، طالب هدایت گردیدم. در مقابل، شخص مسؤول (که فعلاً در قید حیات قرار دارند و این نبشته را هم مطالعه خواهند نمود) برایم گفت که منتظر دستور باشید. سپس دوبار دیگر بنابر تقاضای رفقای نظامی که حالت را متشنج و انفجاری ارزیابی می نمودند؛ به آدرس معین رفتم؛ ولیک شخص مسؤول را دیده نتوانستم. سرانجام مجبور شده، در برابر پرسشهای پیهم رفقای نظامی این گونه پاسخ دادم:

« مقامات رهبری حزب جریان حوادث و اوضاع موجود را زیر نظر دارند؛ عنقریب دساتیر و هدایت لازم صادر و به شما در اسرع وقت انتقال می یابد؛ ولی هرگاه هدایت بموقع آن نرسد و یا رفقای مسؤول زندانی شده، رابطه تأمین شده نتواند؛ شما با استنباط و ارزیابی از وضع و جریان حوادث، در صورتی که حکومت داوود دست به یورش خونین و دستگیری رهبری حزب بزند و مسأله بود و نبود فزینی مجموع اعضای حزب مطرح گردد، در آن صورت شما با استفاده از شناختهایی که با رفقای نظامی جناح خلق ح. د. خ. ا دارید و با هم در داخل قطعات صحبت‌های حزبی داشته، از نزدیک بلد هستید؛ بایست بخاطر دفاع از زنده گی سراسری حزب و متحدینش، پلان تدابیر عملکرد مشترک نظامی را تنظیم و برنامه توطئه امحای جمعی حزب را خنثی نمایید. »

در مجموع یک هفته سکوت قبل از توفان بود؛ سرانجام شامگاه سه شنبه 25 اپریل 1978 حکومت محمد داوود دست به بازداشت رهبران و اعضای بلند پایه حزب (نور محمد تره کی- ببرک کارمل- داکتر شاه ولی - دستگیر پنچشیری- عبدالحکیم شرعی) و داکتر ضمیر صافی یکتن از استادان دانشگاه کابل زد. فردای آن روز، قبل از ظهر 26 اپریل یعنی 12 ساعت بعد از زندانی شدن شش تن ذکر شده، حفیظ الله امین نیز که در خانه اش قرار داشت، پس از دادن دستور قیام به سازمان نظامی جناح خلق، خود را مانند سلیمان لایق و بارق شفیع داوطلبانه به پولیس تسلیم نمود.

در سرویس خبری ساعت 8 شب همان روز رادیو افغانستان، به نطقی مهدی ظفر خبردستگیری همه آنان، به اتهام تخطی از قانون و خیانت ملی و... پخش و به تمام ارگانهای امنیتی، عدلی و قضایی دستور داده شد تا در زمینه بازداشت و محاکمه اعضای ح. د. خ. ا، در هر کجایی که دستگیر میشوند، اقدامات جدی را رویدست گیرند.

همینگونه از مردم افغانستان تقاضا بعمل آمد تا در معرفی و دستگیری اعضای این حزب، ارگانهای امنیتی و عدلی را کمک نمایند.

با شنیدن این خبر، دریافتم که مبارزه سرنوشت ساز " مرگ و زنده گی " را که ما بصورت یک احتمال تصور میکردیم؛ شوربختانه " لیوانی سردار " آن را دور از تعقل و منطق، بطور یک جانبه آغاز نموده است.

در آن هنگام امکان تماس با رفقای نظامی ممکن و متصور نبود؛ از خانه بیرون شدم تا رفقای حزبی ناحیه مربوط را در جریان قرار دهم؛ لیک در بیرون از منزل گشت و گذار افراد مشکوک غیرمحل، توأم با موتر های گشت " گزمه " پولیس در گردش بود؛ بتأسی از آن امکان تماس با رفقای حزب هم غیرممکن گردید.

از این که تا ایندم هیچگونه دستوری پیرامون حوادث ذکر شده و واکنش رفقای نظامی و سرنوشت خودم، از جانب مقامات رهبری حزب مواصلت نکرد؛ بنابراین فردای آن روز پنجشنبه 27 اپریل 1978 مطابق 7 ثور 1357 خورشیدی، بر مبنای دستور قبلی رهبری حزب که گفته شده بود: همه اعضای حزب بالای وظایف شان بروند و روزهای غیابت شرکت در مراسم مذکور را هم ناشی از مریضی عایده نمایند؛ نگارنده هم بعد از صرف صبحانه، انتقال کتابها و اسناد حزبی به جای مصئون و ثبت این پارچه شعر در یک کست یاد گاری که در آن زمان زیاد دل نشین بود و شاعر آن هم تاهنوز به استبداد نه پیوسته بود و از برافراشتن پرچم زحمتکشانش! افغانستان نیز توبه نامه نداده بود:

باز ابر سیه عصیانگر + قامت از سلسله کهسار کشید

دخت زیبای فلک مهر برین + پرده بر آتش رخسار کشید

نیلگون بحر فلک توفانیست + موجهای سیه آشفته تراست

چهره سرد زمین اندوهبار + باد در بادیه ها نوحه گر است

آشیانها همه برباد شده + مرغکان رفته چمن خاموش است

جوی در مرگ گلان میگرد + باغ از برف کفن بردوش است

باغبان حوصله از دست مده + این ستیزنده شتا میگذرد

باش تا در پی این سردی مرگ + اندرین عرصه چه ها میگذرد

غرش باد فغان توفان + موج وارسته دریا زاید

ازنهان خانه هر ذره برف + خرمن لاله صحرا زاید

باش تابوسه به سرما بدهد + عارض گرم زمین سرد شود

باش تا نطفه گل درته برف + جور سرما بکشد مرد شود

آسمان بستر خورشید شود

چمن از خنده گل مست شود

آنچه دی برده به یغما ازما

باز ازما شود و هست شود

روی فرزندانم را بوسیدم و توجه مادرشان را در مواظبت آینده آنان خواستار شده روانه وظیفه ام در اداره عالی قضاء آن وقت شدم.

در جریان روز از ساعت 8 . 30 الی 12 . 30 چهار مرتبه کارمندان اطلاعاتی مدیریت عمومی مراقبت که پولیس های مسلکی بودند، بدفتر ما آمده از موجودیت من و طارق کوهستانی که هر دو اعضای مسلکی مدیریت احصائیه ریاست تدقیق و مطالعات بودیم، نظارت میکردند. ولی فکر میکنم که تاهنوز پروگرام گرفتاری کادرهای حزب آغاز نشده بود.

اما در زاد گاهم ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا، روی دستگیری اعضای حزب، میان مقامات دیصلاح محل اختلاف نظر ایجاد شده بود. طوری که بعداً افشاء گردید، قاضی محکمه و قوماندان امنیه ولسوالی که از اعضای جمعیت جوانان مسلمان (اخوانی ها) بودند، تلاش داشتند تا اسنادی را در مورد فعالیت های حزبی و تنظیم لیست نام نویس اعضای حزب که نگارنده را بحیث حزبی سابقه دار و بزرگ سال همه در شماره اول ثبت کرده بودند؛ نهایی سازند و دستگیری را آغاز نمایند؛ ولیک ولسوال و سایر مامورین مخالفت ورزیده، استدلال شان این بود که تا کنون مکتوب و یا هدایت رسمی در مورد اشخاص مشخص نرسیده است. بنابراین دست زدن به این عمل پیش از وقت میباشد.

همینگونه میان قریه داران و متنفذین محل هم نظر واحد وجود نداشت؛ زیرا اکثریت مردم از رژیم متنفر بودند، طرفداری از این اقدام را نکردند. بعلت همین اختلافات، برنامه گروه های بنیاد گرای در کمین نشسته مبنی بردستگیری اعضای حزب در این روز (پنجشنبه) در معرض تطبیق قرار نگرفت.

از آن جایی که در روز پنجشنبه کارمأمورین دولت به ساعت یک بعد از ظهر پایان می یافت؛ بدان ملحوظ در این روز پس از ختم کار و امضای حاضری، بداخل بس های دولتی نشسته از مقر اداره قضا و وزارت عدلیه واقع قصر دارالامان روانه شهر شدیم. همین که بس ها به چهارراهی دارالامان رسیدند، سرک مستقیم دارالامان الی ده مزنگ مسدود بود. سربازان نظامی به راننده هاگفتند که این راه مسدود است، شما از راه سرک غربی دارالامان بجانب قلعه شاده و میرویس میدان بروید. زمانی که به چهار راهی میرویس میدان رسیدیم، باز هم سرک عمومی بجانب شهر و دانشگاه کابل مسدود بود؛ راننده ها را به سمت پل تخنیک و باغ بالا رهنمایی نمودند. راکبین موتر یکی بطرف دیگر میدیدیم؛ ولی از ترس اعلان شب، هیچ کس تبصره نمیکرد.

اما وقتی که بس ما از سه راهی پل تخنیک بجانب باغ بالا حرکت نمود، در آن جا نیز تانکها استاده بودند و ما را توقف دادند. در همین لحظه که بین افسر نظامی و دریور بس اول صحبت جریان داشت، یک افسر تانک که ملبس به یونیفورم و تجهیزات ویژه یک تانکیست نظامی بود، نزدیک کلکین موتر ما آمده، ضمن رسم تعظیم عسکری، دستش را به علامت پیروزی بلند نمود.

نخست فکر کردم که وی شایدبا شخص دیگر مواجه باشد، اندکی دقیق شدم، دیدم که با من حرفی دارد، سپس شناختم که زنده یاد رفیق عزیز "قرار" افسرکنندک تانک فرقه 8 است، که بعد از مراسم فاتحه استاد خیبرپیوسته دستور "چه باید کرد" حزبی را خواهان بود.

آنگاه دریافتم که بلند کردن دست رفیق عزیز بعنوان پیروزی، بدین معنی است که مبارزه "مرگ و زنده گی" از هر دو جانب آغاز شده است.

این رفیق با ایمان و سرسپرده حزب و وطن، پنج ماه بعد، از طرف باند جنایت پیشه حفیظ الله امین زندانی و بصورت وحشیانه شکنجه شد و سپس در نیمه دوم ده هشتاد، در نبرد رویاروی بصفت قوماندان کندک امنیت دولتی ولایت کاپیسا با حزب اسلامی حکمتیار، جام شهادت را نوشید و به جاودانگی پیوست.

روانش شاد و خاطره اش گرامی و جاویدان باد!

بعد از رسیدن به منزل (در ناحیه 11 خیرخانه) و صرف نهار و احوال گیری از برخی دوستانی که از شهر آمده بودند، به منزل رفیق حزبی و شخصی ام (لالا رزاق) رفتم و هر دو با مشاهده اوضاع و جریان نبرد در داخل شهر، بویژه پس از پرواز هواپیما های بم افکن قوای هوایی وزارت دفاع و بمبارد ارگ ریاست جمهوری، انتظار دستور حزب و نتیجه نبرد طرفین را می کشیدیم.

سرانجام ، هنگام غروب آفتاب بود که رفیق آدینه سنگین یکی از رفقای ناحیه 11 حزبی نزد ما آمده ، پیروزی قیام ورهایی اعضای رهبری حزب را از زندان تبریک گفت. به تعقیب آن رادیو را روشن نمودیم که نغمه اتن و سرده های میهنی را پخش میکرد. بعد از مدتی متن بیانیۀ شورای نظامی را به زبانهای پشتو و فارسی بوسیله جگرن محمد اسلم وطنجار و دگروال عبدالقادر، مبنی بر پیروزی قیام و سقوط حاکمیت محمد داوود، استماع نمودیم و نتیجۀ نهایی اعلام گردید.

از آنچه، که تا ایندم گفته آمد این نتیجه بدست می آید :

اول - ترور میراکبر خیبر، باستناد نظریات پژوهشی هنری برادشیر، جارج آرنی ، سلیک هریسن، عبدالصمد غوث و باورهای داکتر حسن شرق مهمترین رکن کودتای 26 سرطان 1352 و نزدیکترین ارادتمند شخصی محمد داوود، مبنی بر اینکه " امین، قدیر و حیدر رسولی باهم روابط نزدیک داشتند" و استدلال های صاحب نظران درون ح. د. خ. ا، بدلائل آتی بدستور مستقیم سازمان سیا، بوسیله باند ترورستی امین، قدیر و حیدر و همکاری عبدالقدوس غوربندی صورت گرفته است:

1-: قدر مسلم است، که سازمان سیاه در راستای پیاده کردن برنامه های غارتگرانه اتازونی در قاره آسیا ، بویژه بعد از شکست مفتضحانه اش در ویتنام، همه توجه خود را در منطقه خاور میانه تحت عنوان "جلوگیری از نفوذ کمونیزم به آبهای گرم" که افغانستان قلب پرتپش آن را تشکیل میداد؛ مبذول داشت. ولی در این قلب، نهضت دموکراتیک و نوینی مطابق قانونمندی نظام درونی آن در تپش و حرکت بود ، که رهبری آن را ح. د. خ. ا. عملاً در دست داشت و روزتا روز در میان همه طبقات و اقشار زحمتکش کشور در مرکز و محلات بشمول ارتش و پولیس ، نفوذ و رسوخ چشمگیری حاصل مینمود؛ بنابراین ایالات متحده امریکا و متحدینش همینکه ، این حزب و نهضت چپ دموکراتیک را بمثابه دشمن آشتی ناپذیر انحصارات غارتگر بین المللی ، یگانه الترناتیف رژیم محمد داوود تشخیص دادند، سازمان " سیا " و سایر شبکه ها را توظیف کردند تا پای این حزب و نهضت را بجانب ماجراهای خونین بکشانند تا همه موانعی را که در برابر اهداف امروزی شان در قاره آسیا ، دیروز میدیدند از میان بردارند.

از اینرو آنها بعد از وارد کردن فشارهای پیهم بر داوود و انصراف وی از " برنامه خطاب ب مردم " و انحراف 180 درجه او بجانب غرب و در ضدیت با اتحاد شوروی و مجموع نهضت چپ در افغانستان، برنامه ترور علی احمد خرم، ببرک کارمل و میراکبر خیبر را بوسیله امین ، قدیر و حیدر رسولی، رویدست گرفتند، که خرم بوسیله مرجان یکتن از اعضای باند امین طوری که از آن تذکر رفت، ترور گردید، همین گونه عوض کارمل ، گران پیلوت آریانا، که باهم شباهت چهره داشتند، بقتل رسید و سرانجام با ترور میراکبر خیبر خواستند تا باصطلاح مردم ما ، با یک تیر دو فاخته را شکار کنند، هم پای ح. د. خ. ا. را در مبارزه و مقابله رویاروی بارژیم داوود، که هرگز صلاح کار و برنامه روز نبود؛ تحمیلأ بکشانشند و هم داوود را در جهت سرکوب خونین این حزب و نهضت چپ، باتهام این که " خیبر دوست طرف اعتماد

وی در درون نهضت چپ، از درون حزب بخاطر نزدیکی وی با رئیس جمهور، ترور شده است؛ تشویق و ترغیب نمایند.

2- حفیظ الله امین، که بنابر گفته اکادمیسین دستگیر پنجشیری در ارتباط با ترور خرم، در حالت سبکدوشی از کار در بخشهای نظامی و اخراج از عضویت کمیته مرکزی حزب قرار داشت و از جانبی از نفوذ و اعتبار خیر در مقام رهبری دولت و در میان افسران ارتش و بخشهای نظامی، که او را رقیب خود میدانست؛ سخت در هراس بود و آخرین نفسهای سیاسی اش را در حزب میکشید، یگانه راه نجات خود را از این دومیصیبت دامنگیرش! ایجاد حادثه سرنوشت ساز و مصیبت بزرگتر و سراسری، یعنی ترور خیر و برپا کردن ماجراهای خونین دیگری برای ح. د. خ. ا. میدید.

3- قدیر و حیدر رسولی، که در تضاد های درونی حاکمیت و مسابقه احراز قدرت بعد از داوود، هر لحظه خواب انحصار قدرت و تصرف کامل و همیشگی حاکمیت را برای خود در حزب نام نهاد " انقلاب ملی" و دولت، برای مادام العمر میدیدند، ح. د. خ. ا. را بصورت عام و نزدیکی خیر را با داوود خان بصورت خاص، یگانه رقیب سیاسی و پهلوان میدان رزم و جا نشین خویش در جاده مبارزه سیاسی دانسته، بر آن شدند تا با ایجاد ماجرا های جدید، از جمله تحریک داوودخان بر علیه اتحاد شوروی و نزدیکی وی با امریکا، ایران، مصر، عربستان سعودی و پاکستان بآن حدی، که بگفته حسن شرق توازن را بر هم زد و محمد نعیم خان برادر رئیس جمهور « در سپتامبر 1977 به یکی از دوستانش گفت: « قمار را باختیم.» (7) و طرح و تطبیق پروگرام ترور خیر، برنامه سازمان " سیا" را در ایجاد ماجرای دوم و وارد کردن ضربه نهایی بر حریفان، هم گلیم ح. د. خ. ا. را بر چیده و هم سرنوشت داوود را که کاملاً در اختیار آنها قرار داشت، آنطوری که خواسته باشند رقم بزنند و پروسه وحدت را میان حزب غورزنگ ملی و بقایای ح. د. خ. ا. وابسته و تسلیم شده به حفیظ الله امین، تأمین و " حزب انقلاب ملی طراز نوین (!)" را ایجاد و نهضت دموکراتیک ضد استعماری را برای همیشه سرکوب نمایند.

4- از آنجایی که مناسبات میراکبر خیر با محمد داوود آن طوری که در بخش " هفتم" این مبحث توضیحات مفصل ارائه گردید؛ خیلی ها خوب و حسنه بود: « او می انگاشت، که خیبریک آدم ملی و با مطالعه و تصرف در مورد پشتونستان است و شما می فهمید که عشق داوودخان پشتونستان بود- او تماسهای خود را زیادتر با خیبرتنظیم میکرد... و میراکبر خیر که معتقد به تایید و پشتیبانی از رژیم داوود و حتی ادغام جناح پرچم به غورزنگ ملی (حزب انقلاب ملی) داوودخان بود...» (8) که این نظرش در کنفرانس دوم حزب رد گردید. ولی این مناسبات خوب داوود خان و خیر، برای قدیر و حیدر رسولی و امین نسبت این که خیر شخصیت متفکر، دانشمند مجرب و در امور نظامی وارد بود؛ قابل هضم و تحمل دیده نمی شد.

5- علی رغم این که شماری از مقامات حزبی و دولتی آن وقت را عقیده بر این بود، که ترور خیر بوسیله تروریستهای حکمتیار صورت گرفته و مسؤولیت این حادثه را بدوش حزب

اسلامی گذاشتند؛ اما نگارنده این مبحث با نظر آنان موافق نمی باشد. زیرا از یکطرف حکمتیاری در آن زمان بحیث یک متهم فراری و تحت پیگرد رسمی دولت افغانستان، در پاکستان زنده گی میکرد و در افغانستان آن گونه حضور فعال فزیکتی، سیاسی، مالی و اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی ای که امکانات تطبیق چنین عملیات جنایی را بصورت موفقانه و به تنهایی انجام دهد، دارا نبود؛ مگر این که وی با سه تن دیگر (امین- قدیر وحیدرسولی) درخفا همدست نمی بود؛

از جانب دیگر خیبرشهیید را عبدالقدوس غوربندی از منزلش به بهانه قدم زدن، بیرون کشیده و تا شهرنو با خود برده و در بازگشت تا نزدیک تروریستان رسانیده است. سپس همین غوربندی بود که بپاس انجام همین وظیفه بحیث وزیرمقتدر و مشاور ارشد حکومت حفیظ الله امین تا آخرین لحظات حیات وی در کنار امین قرار داشت و تا پایان زنده گی خویش در دفاع از اعمال امین و برضد مخالفین وی سیاه مشق نمود.

بنابراین این سه کادرسازمان سیا (امین، قدیر وحیدرسولی) بودند که با داشتن حضور فزیکتی- سیاسی- مالی و اقتصادی- و امکانات نظامی- امنیتی و اطلاعاتی؛ برنامه ترور خیبر را بهمکاری غوربندی، انجام و همین گونه محمد داوود را به قبول این اندیشه نادرست واداشتند، که گویا خیبر دوست نزدیکش از جانب طرفداران ببرک کارمل ترور شده و اکنون آنها به نمایش قدرت و تهدید رژیم جمهوری نیز دست زده اند.

از آن جایی که اطلاعات تا حدودی موثق، حاکی از آن بوده ، که رابطه کاری در بسا موارد و مراحل تاریخی بین امین و حکمتیاری وجود داشته است؛ بنابراین دور از امکان نیست که در انجام این جنایت، حکمتیاری هم با امین و دیگران همنا نشده باشد و امین و شرکاء افراد تندرو و تروریستهای مربوط حکمتیار را، استخدام نه نموده باشند و بعد از اجرای وظیفه جنایتکارانه و دریافت دست مزد مرخص و به گفته آقای وحید مژده آنان (لطیف و صمد) در سالهای بعدی شناسایی و سپس در جریان حوادث بقتل رسیده اند.

بهر حال، داوودخان هم بعد از دور کردن دوستان حقیقی نظام جمهوری که در پیروزی آن نقش مرکزی را ایفاء نموده بودند و چشم پوشی از برنامه " خطاب به مردم افغانستان، عملاً در اختیار قدیر و حیدرسولی قرار داشت؛ نتوانست درک نماید که کارمل از نظر سیاسی و عقیدتی، نه تنها به انجام اعمال تروریستی و کودتاها، هیچگونه باور و سازگاری نداشته ؛ بلکه این گونه حرکات از نظر او جنایت پنداشته می شد. چنانچه وی به گفته داکتر حسن شرق این عقیده و نظر خود را بصورت صریح با خود داوودخان گفته بود.

بدین ترتیب، آنان با ترور خیبر، پای ح. د. خ. ا. و داوودخان را مطابق سناریوی سازمان " سیا " در یک زور آزمایی و ماجراهای خونین غیر قابل پیش بینی کشانیدند.

دوم :- از آنجایی که داوودخان ، دوستان مجرب، مشاورین کارآگاه و شخصیت‌های اندیشمند و واپسنگر را در میان اعضای کابینه و حزب نام نهاد " انقلاب ملی" با خود نداشت، سازمان سیا با استفاده از فرصت درگام نخست، آن‌ده از روشنفکران و افسران نظامی با دانش و فعال مانند داکتر حسن شرق، ، فیض محمد، احمدضیا مجید، عبد الحمید محتاط، پادچاگل و فادار و سایرین را که در کودتای 26 سرطان 1352 نقش تعیین کننده را ایفا نموده بودند، همه را یکی پی دیگر از وظایف شان سبکدوش نموده، سپس روابط همکاری متقابلی را، که میان ح. د. خ. ا. و رژیم داوود وجود داشت ، بدشمنی و مقابله رویارویی مبدل نمود، سرانجام داوود را با اتخاذ تصمیم عجولانه و بالاتر از قدرت و توانمندی عملی اش در سفر اخیرش به اتحادشوروی به ژستها و حرکات جاه طلبانه و شئونستی، تحریک نمودند. همین که همه نیروها و متحدین ملی و بین المللی اش را از دور و پیشش دور کردند، آنگاه داوود را در حادثه ترور خیبر، که میبایست با دستگیری قاتلان اصلی (امین- قدیر- حیدر و غوربندی) اظهار همدردی با حزب و فامیل وی، مرحمی بر زخمها می گذاشت ، برخلاف او را در یک رویارویی نظامی دور از عقل و منطق، یعنی دستگیری رهبران ح. د. خ. ا. و از میان برداشتن فزیک هزاران تن از کادرها و صفوف حزب و برجیدن بساط مجموع نهضت دموکراتیک جامعه افغانستان، شامل همه احزاب و سازمانهای چپ و دموکراتیک، به شمول دموکراتهای آزاد ، که بالاتر از قدرت و توانمندی رژیم بوسیده و مریض و در حال زوالش بود؛ واداشتند. در حالیکه بگفته داکتر حسن شرق حین رفتنش بحیث سفیر در توکیو، در میدان طیاره وقت وداع محمدمنعیم خان در حالیکه تعدادی از اعضای ح انقلاب ملی و وزرا حاضر بودند، گفتند: « فکرنمیکنم دوام جمهوریت برادرم بیشتر از یکسال باشد اگر تصادفاً بیشتر بود سال آینده توکیو نزد تو می آیم. ثور 1356 . « (9) .

همینگونه داکتر شرق فروپاشی حکومت داوود را از زبان خودش اینگونه بیان میدارد: « قبل از حرکت بسوی جاپان جهت وداع بخانه محمد داوود رفته بودم گفت: داکتر جان میدانم از پیش آمد دوستان خود خوش نیستی برو بگذار یکی از دوستانم زنده بماند تا روزی به مردم افغانستان بگوید که محمد داوود شما را دوست داشت.» (10)

در حالیکه رژیم در سال 1356 بحدی ناتوان شده بود، که هر دو برادر به دوام عمر حکومت خویش برای یکسال دیگر اعتقاد نداشتند؛ مگر با کمال تأسف که داوودخان یکسال بعد بنا بر خودخواهی های خودش و وعده های میانتهی همکارانش که عنان اختیار شان نزد سازمان " سیا " بود ، دست به یک اقدام ماجراجویانه دور از عقل و منطق زد ، که در حقیقت امر این تصمیم وی، حکم خود کشی خود و اعضای فامیلش و بازی یک قمار سیاسی را با سرنوشت رژیم و جامعه افغانستان ، افاده میکرد.

بنابراین قیام 7 ثور 1357 ، بر خلاف تبلیغات سازمانهای استخباراتی غرب از جمله: بی. بی. سی .، صدای امریکا ، شبکه جهانی تلویزیون آریانا افغانستان (در امریکا) و سایر رسانه های مزدور وابسته به سی. آی. ای و مبلغین و تحلیلگران (!) غربی و داخلی؛ یک عمل کودتایی نبوده، که در تاریکی شب، از جانب هیأت رهبری ارتش (وزیر دفاع یا رئیس

ستاد ارتش) و جنرالهای بلند پایه اردو صورت گرفته باشد؛ بلکه این حرکت عبارت از یک قیام مسلحانه افسران و سربازان مربوط به طبقات و اقشار زحمتکش و نسل بالنده و ترقیخواه افغانستان و یک حرکت خود جوش و در دفاع از جان و زنده گی صدها هزار انسان جامعه ما و جنبش دموکراتیک و ترقیخواه افغانستان بود، که در روز روشن بر دژ ارتجاع سلاطین ستمگر که دروجب، وجب سنگها و خشت های این قصر، خون صدها انسان آزادیخواه و وطنپرست، نقش بسته بود، بتافت و بساط ظلم، استبداد و فرمانروایی یک رژیم سفاک و ستمگر را، که بجز خود و خانواده و تنی چند از عناصر نوکرسفت و غلام بچه گان دربار، دیگر هیچ حق و حقوقی را برای مردم افغانستان، احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و نهادهای مدنی کشور قابل نبود؛ قدرت و حاکمیت دولتی را بصورت خاص، مال و دارایی موروثی انحصاری خانواده سلطنت محمد خان طلائی میدانست؛ برچید و راه را برای تشکیل جبهه متحد ملی، استقرار حاکمیت قانون و نظام دموکراسی و پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک باز نمود، که باکمال تأسف کودتای امین بر علیه حزب، این پروسه را برهم زد و در اواخر برنامه سازمان " سیا " پیروز گردید.

سوم:- در حالیکه مقامات امنیتی و استخباراتی رژیم داوود، آن گونه که " جان نثار رئیس استخبارات وزارت دفاع افشاء نمود؛ کاملاً اطلاع داشتند، که امین مسؤل امور نظامی افسران جناح خلق ح. د. خ. ا. است، چرا او را از روز 25 اپریل الی ساعت 12 ظهر 26 اپریل 1978 یعنی تا زمانی که باصطلاح دستور قیام مسلحانه را برای نظامیان جناح خلق میدهد؛ زندانی نمیکند و یا ارتباط خود وی و فامیلش را با بیرون قطع نمی نمایند و برایش اجازه داده میشود تا چنین تصامیم سرنوشت ساز را با اطمینان خاطر اتخاذ و بعد از انجام کارش، بازداشت گردد.

همینگونه، در حالیکه او خود را از جانب مقامات رهبری ح. د. خ. ا. رهبر و فرمانده قیام مسلحانه اعلام می نماید، چگونه قیام سرنوشت ساز کشور را آغاز میکند؛ ولی عوض اینکه شخص خود و رفقای ارتباطی اش را در مخفیگاه امنی جابجا کرده، قیام را تا فرجام آن رهبری نماید، برخلاف قیام مسلحانه نظامی را، که مرگ و زنده گی نهضت و جامعه را رقم میزد، بی صاحب و بدون سرپرست گذاشته، خود را محترمانه به پولیس تسلیم می نماید و داوطلبانه روانه زندان میگردد. معلوم نیست که چی اعتمادی برای پیروزی یک قیامی، که رهبر ندارد، از یک مرکز و مرجع ذیصلاح اشتراک مساعی و سوق و اداره قوتهای زمینی و هوایی انسجام و رهبری نمیشود و با رهبران جناح نظامی پرچم ح. د. خ. ا. هم تماس و اشتراک مساعی بعمل نیامده و حتی نظامیان مربوط خود را از دادن اطلاع و جلب همکاری آنها ممانعت می نماید؛ وجود دارد.

علی رغم این که به ابتکار خود افسران نظامی هر دو جناح حزب، در تعدادی از قطعات اردو، از جمله در قوای چهار و قوای 15 زره دار، میان جگرن محمد رفیع- جگرن محمد اسلم و وطنجار- تورن غلام عمر " شهید " و دگروال عبدالقادر و دیگران در قوای هوایی، تفاهم و

وحدت نظر، پیرامون قیام نظامی در روز هفتم ثور، بوجود می آید و حرکت را آغاز، اداره و رهبری می نمایند؛ ولی درکلیت خود، رهبری حزب که زیر نام آن اقدام نظامی شروع شده بود، در همان لحظه هیچگونه رابطه ای بین فرماندهان دست اول و هیأت رهبری حزب برقرار نبود؛ چنان می نماید که این حرکت سرنوشت ساز از یک دست و یک مرجع واحد دارای صلاحیتهای لازم حزبی و اجرایی، اداره و رهبری نمیشد.

از این لحاظ شماری از نظامیان جناح پرچم حزب از این اقدام بزرگ تا بعد از ظهر همان روز بی اطلاع مانده بودند. از اینرو، این بزرگترین خلاء و نقص مشهود در امر تعیین سرنوشت قیام و خصمانه ترین جفای امین در حق حزب، بویژه افسران دلیر که حرکت انقلابی نظامی را براه انداخته بودند، شمرده میشود که البته در صورت شکست، نهضت آزادی خواهی در افغانستان به مانند کشورسودان سرکوب خونین میگردد و جنبش انقلابی و عدالتخواهی برای سالیان متمادی به عقب می افتد و صدای حق طلبی و آزادی در گلوها می خشکد.

بهمین منوال، جنرال حیدر رسولی بحیث وزیر دفاع کشور همزمان بازندانی شدن رهبران حزب و دادن احضارات درجه یک در قوای مسلح چرا مشهورترین افسران مربوط به هر دو جناح ح. د. خ. ا. را تحت نظارت و یا بازداشت قرار نمیدهد. چی کسی، چگونه به او اطمینان میدهد، که آنها در برابر این اقدام دولت وزندانی شدن رهبران شان و عواقب بعدی آن بی تفاوت و نظاره گر نشسته، خودها را داوطلبانه آماده رفتن به زیر چوبه دار می نمایند و از جنایات نادر خان عم داوود هم درس عبرت نگرفته و این خانواده را نشناخته و از قساوت آنها مگر اطلاع ندارند؟

و پرسش آخر اینکه، امین چرا بعد از پیروزی قیام، با سرعت کامل، مثل داستان فیلم های مافیای امریکایی قدیر، حیدر رسولی و داوود خان را با تمام اعضای فامیل و خانواده اش بقتل میرساند؟ چرا موقع نمیدهد تا از هر یک آنان بازجویی قانونی بعمل می آمد و تمام رازهای نهفته و پاسخ این "چراها" داده می شد و بر ملا میگردد، که کیها بودند، که با آنها روابط منظم کاری و اطلاعاتی داشتند و مردم افغانستان هم در روشنی کامل این رویدادها قرار میگرفتند؟

در شرایط و اوضاع موجود، پاسخ این چراها مستلزم پژوهش بیشتر و زمان بیشتر را نیاز خواهد داشت. و اما، به باور آگاهان سیاسی حزب ما، کلید این معماها و پاسخ این "چراها" و پرسشها بصورت دقیق در دست کسانی است، که امروز افغانستان را بحیث تخته خیز تصرف آسیای میانه و نفت خلیج فارس، اشغال نموده و حریفان را از صحنه رقابت برداشته اند.

اگر پروسه اینگونه سیر نمیکرد کشور ما ویران و مردم ما قتل عام و فرهنگیان ما آواره نمی شدند؛ امروز در افغانستان بجای این حکومت دست نشانده مافیایی ترور، تفنگ و تریاک، یک نظام دموکراتیک مردم سالار و حافظ منافع زحمتکشانش مستقر میبود و جایی برای حضور

نظامی، سیاسی و اطلاعاتی اتازونی و متحدین غربی و منطقوی اش و تبلیغ اندیشه های تابناک (!) : " بازار آزاد" بمعنی آزاد گذاشتن دزدان نکتایی دار مافیایی، برای چور و چپاول دارایی های عامه؛ " گلوبالیسم" یعنی جهانی شدن جنگ و غارت کشورها ؛ " دموکراسی تاجدار سرمایه سالاری ، بدون اعتقاد به عدالت اجتماعی، در روند تولید، توزیع و مصرف نعمات مادی؛" که درحقیقت امرتبلیغ هر سه واژه بخاطر فریب توده های مردم ، پوشاندن پل پای دزدان و دشمنان حقیقی مردم و درمقیاس گسترده آن، تقسیم مجدد جهان و تصرف همه منابع طبیعی، بویژه نفت کشورهای آسیای میانه و حوزه خلیج ؛ بوسیله مونوپول های غارتگر بین المللی میباشد؛ وجود نمیداشت.

درمورد اینکه عده بی میگویند، که در قیام 7 ثور 1357، شوروی ها دست داشتند ویا برنامه قیام بوسیله انها تنظیم شده بود ویا هواپیماهای نظامی از تاشکند پرواز کرده ، کابل را بمباردمان میکردند؛ از ریشه و بنیاد غلط بوده، تمامی این تبلیغات زهراگین، ساخته و پرداخته شبکه های استخباراتی غرب، از جمله سی. آی. ای. و عمال داخلی شان ، که هم در مبارزات سیاسی مسالمت آمیز دهه دموکراسی تاجدار! باختند و بجانب انحلال و فروپاشی رفتند و هم در مبارزات داغ و قیام مسلحانه تحمیلی ، که دیگر سرنوشت بود و نبود صدها هزار انسان مربوط به نهضت دموکراتیک جامعه افغانستان باتمام دستاوردهای مادی و معنوی آن در معرض خطر نیستی قرار داشت، به شکست مواجه شدند؛ میباشد. آنها میخواهند تا قدرت، شهادت و مردانگی افسران جوان کشور ما را کم جلوه دهند و شهادت آنها، از جمله جان باختن پیلوتان قوای هوایی کشورمان را که بهترین ثبوت و گواه حضور رزمجویانه خود فرزندان میهن ماست، بصورت خیلی نامردانه زیر سوال قرار دهند.

دریک کلام ، آنها درد شکست خود را مینالند نه اظهار حقیقت را، که در بالا توضیح شده است.

واما خوشبختانه ، که سلیک هریسن ژورنالیست پر آوازه و پژوهشگر نظامی- سیاسی ایالات متحده آمریکا و دیگور دوویز نماینده ویژه سرمنشی سازمان ملل متحد در مذاکرات ژنیو، این رویداد را " یک کودتای افغانی به سبک افغانی" عنوان کرده میگویند:

« مطالعه جزئیات کودتای هفت ثور نشان میدهد که کودتا در آخرین فرصت توسط خود افغانها تنظیم گردید. اگر ادارات استخباراتی اتحاد شوروی در زمینه کمکی کرده باشد، کمک ایشان بعد از آغاز عملیات صورت گرفته است ، یعنی شوروی ها اساساً در مقابل کار انجام شده قرار گرفتند. " (11)

درفرجام میتوان گفت، که قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 را، که رژیم خود کامه مستبد و ضد دموکراتیک سردار محمد داود ، در تفاهم و تبانی با غرب ، برج. د. خ. ا قهرآ و جبرآ تحمیل نمودند، قیامی بود زاده تفکر و فعالیت خلافة خود افسران جوان رسالتمند و با غرور کشور سلحشورمان افغانستان، که برای اولین بار در مهد آریا نای کبیر ، در قلب آسیای

از بند رسته و پرتیش، فلک را سقف بشکافت و درتاریخ کشورمان، خراسان پرفروغ دیروز و افغانستان پر آشوب امروز، طرحی نو در انداخت.

جنبش سترگی بود از افسران پایین رتبه نظام و فرزندان کاوه آهنگر و ابومسلم خراسانی، که بساط آخرین بقایای رژیم فرتوت سلطنت و سرداران طفیلی را برچید و راه را برای آغاز یک انقلاب ملی و دموکراتیک و روند تحولات بنیادی در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورمان باز نمود.

ولی دریغا که با هجوم حملات وحشیانه انحصارات غارتگر بین المللی، در رأس ایالات متحده امریکا و متحدین غربی و منطقوی اش در درون و بیرون حاکمیت، این آرمانهای والا و انسانی مطرح شده، نخست با کودتای خونین امین بر علیه حزب، بجانب انحراف ماورای چپ و سپس با دومین کودتای نجیب، (14 ثور 1365) به سمت راست و عقبگرد ننگین تا سرحد سقوط خونین کشانیده شد.

قسمت دوم

- مبارزه جناحهای درون حاکمیت، روی شکل و مضمون دولت جدید و پیروزی کودتای حفیظ الله امین:

قبل از این که راجع به نظریات دو جناح ح.د.خ. ا، (پرچم و خلق)، پیرامون رویداد هفتم ثور 1357 و تشکیل دولت ناشی از آن، توضیحاتی داده باشیم؛ بهتر خواهد بود تا در گام نخست برداشت مان را در زمینه موجودیت و فعالیت بخشهای درونی جناح خلق و موضعگیری های هر کدام آنان در رابطه با این رخداد، ارائه بداریم:

جناح خلق ح.د.خ. ا، از نظر اعتقادات سیاسی و برداشت از مفاهیم جامعه شناسی علمی و انطباق آن در جامعه افغانستان، بصورت عموم شامل سه بخش (پیروان سنتی برتری خواه نورمحمد تره کی- سیطره جویان انحصار طلب خط خونین حفیظ الله امین- اصولگرا های ضد تفکرات شئونستی مربوط به جناح دستگیر پنجشیری)، میباشد.

- هواداران تره کی، در ابتداء شامل آن عده اعضای کمیته مرکزی و رده های پایینی بودند که بعد از انشعاب سال 1346 جانب وی را گرفتند؛ ولی بمرور زمان حفیظ الله امین با استفاده سوء از اعتماد و حمایت تره کی از وی؛ بمنظور پیاده کردن پلان های تفویض شده غرب؛ ساحة کار و فعالیت حزبی و سیاسی را بر روی آنان تنگ تر ساخت؛ تا این که در سال 1347، محمد

ظاهربدخشی در اثر برخوردهای مشکوک و ضد حزبی امین مقاطعه خود را با جناح خلق اعلام و سازمان جدیدی را ایجاد نمود.

به تعقیب ظاهربدخشی « داکتر زرغون، امان الله استوار، ظاهر افق، ابراهیم شامل همه کادرهای خلقی بودند که در جریان مبارزه درون حزبی با امین قبل از قیام هفتم ثور 1357 ش به شکلی از اشکال مجبور به ترک حزب شدند و با استثنای دکتور زرغون دیگران مبارزات خود را به شیوه های رنگارنگ و تکنیکهای جداگانه در سازمانهای جداگانه و به نامهای مختلف ادامه دادند. (12) در مقابل، جای آنان را چهره های مختص به گروه امین در مقامات حزبی اشغال نمودند.

- اما در اثر فعالیتهای انحصارطلبانه و برخورد های خشن و لجام گسیخته حفیظ الله امین و حمایت تره کی از وی؛ سرانجام داکتر صالح محمد زیری، عبدالرشید آرین، بشمول تعدادی از کادرها، در گروه سوم با دستگیر پنجشیری یکجا شده، مبارزه علیه حرکات جاه طلبانه و تفکرات ضد حزبی امین و شرکاء را در پیش گرفته؛ معتقد بر آن شدند تا با تأمین وحدت مجدد هردو جناح (خلق و پرچم) ح. د. خ. ا، جلو خود سری های بی حد و حصر امین را بگیرند. بعد از وحدت هردو بخش حزب در سال 1356، مواضع حفیظ الله امین خیلی ها تضعیف گردید.

بخش دوم- حفیظ الله امین درواکنش با این رویداد، بنابه گفته یک منبع معتبر و با اهمیت ؛ جلسه اعضای گروهش را در پغمان برگزار نمود و این تشکل را بحیث یک حزب ، بمثابه الترنا تیف ح. د. خ. ا در آن جلسه اعلام داشت. چنانچه در این رابطه محمد اقبال وزیری یکی از اعضای فعال باند امین داستان را این گونه در کتابش نوشته است:

« غلام دستگیر پنجشیری هسه (تلاش) و کره چی په گوند کی دبی باوری او بی اتفاقی هغه اورته لمن ووهی چی په خوا په گوند کی موجود و او په دیر زیرکی سره یی مخته بیوه حرنکه چی دخلقیانو په مینح کی دگوند دننه د زرغون فراکسیون و چی د امین په ضد کی فعالیت کاوه ولی په واقعیت کی ددغه فرکسیون شاته دری تنه ، چی اصلی محرک یی پنجشیری و او صالح محمد زیری او عبدالکریم میثاق هم ورسره ملگری و ولارو دغو درو تنو دیو والی د پروسه په جریان کی خپل پلویان د حفیظ الله امین په ضد تحریکول هم یی دنور محمد تره کی د وړاندیز په خلاف نه یوازی د گوند په یو والی کی دامین دسیاسی دفتر دغریتوب خند، بلکه د گوند حخه دهغه دایستلو په توطیه کی دببرک کارمل ملگری شول په پای کی دحفیظ الله امین اودهغه پلویانوته دگوند دضدیت ترنوم لاندی دوسی جوری او دامین دایستلو دسند مسوده دمیتاق له خوا ولیکل شوه چی د مرکزی کمیتی ته وړاندی او پریکره ونیول شی ؛ امین هم لاس ترزنی ناست نه و اود افغانستان ملیدموکراتیک گوند بنست یی کشیشود چی دمرکزی کمیتی غری یی لاندی کسان و و:

حفیظ الله امین دگوند مشر- محمود سوما- محمد منصور هاشمی - عبدالرشید جلیلی -
صدیق عالمیار - رازمحمد پکتین و صاحب جان صحرائی .

زه د پلچرخي په جیل کی دعلیشا ه احمد زی له خوا ددی موضوع حخه خبر
شوم دثور انقلاب د بریالیتوب وروسته امین راته وویل چی دگوند د جوریدو اسناد دهغه
پولیس له خوا سوزول شوی و چی دثور په شپږ مه نیته یی دده دبندی کولو لپاره دده کورته
ورغلی وو په دی دول نوموری سند چی دکنفرانس د گدونکونکو لاسلیکونه ورباندی شوی
و دپریکرو سره یو جای دمنحه ولار
یادداشت: این کنفرانس و
« (13) تشکیل حزب نام نهاد حدود یکی و یادوهفته پیش از ترور خیبرازسوی امین در پغمان صورت
گرفته بود.

در مورد تأثیر وحدت مجدد ح. د. خ. ا در جامعه و ایجاد تشویش و اضطراب محمد داوود و
حفیظ الله امین از این رویداد؛ اکادمیسین دستگیر پنجشیری چنین مینگارد:

« بهر حال درین شرایط و اوضاع، شخصیت‌های درون جنبش هریکی از رشد مبارزه
اجتماعی و جنبش انقلابی کشور امید ها و انتظارهای جداگانه و مخالف و مختلف داشتند.
همچنین جریان وقایع و حوادث درون ح. د. خ. ا. و اقدامهای عجولانه دولت سردار محمد
داوود حاکی ازین واقعیت‌های انکار ناپذیر بود که وحدت و همبسته گی هر دو جناح قبلی حزب،
مواضع حفیظ الله امین و سردار محمد داوود را یکسان ضعیفتر و پایه سیاسی، اجتماعی و
سازمانی آنان را لرزانترا ساخته بود. بنابراین حفیظ الله امین و سردار داوود هر دو از مجاری
مختلف برای نیل به مقاصد واحد غصب قدرت و اطفای گرایش ملی عظمت طلبانه خود به
توطیه گری و نقب گذاری وحدت حزب و اعمال تحریک آمیز آغاز نهادند. یکی از تحریکات
خود سرانه حفیظ الله امین ترور علی احمد خرم وزیر پلان حکومت سردار داوود بتاريخ 25
عقرب 1356 بود. نقشه ترور علی احمد خرم تا جاییکه تحقیقات کمیسیون کنترول در ولایت
کنندز آشکار ساخت توسط حفیظ الله امین طرح گردیده بود. در آن هنگام در رأس کمیسیون
کنترول حزبی قرار داشتیم... تاجاییکه از نتایج بررسی معلوم شد، حفیظ الله امین برای اجرای
توطئه خود اعضا و حتی کادرهای حزبی کنندز را مورد استفاده و استعمال قرار داده بود....

حوادث قیام ثور نظریه ها و نتیجه گیری های هیأت اعزامی دفتر سیاسی را به وضوح
کامل به اثبات رسانید. زیرا اولین اقدام امین در همان فردای تشکیل حکومت جمهوری
دموکراتیک افغانستان، پذیرفتن زندانیان حادثه ترور خرم، از جمله آزاد کردن و
برخوردار ساختن شخصی بنام شینواری از مساعدت های مادی دولت نو بنیاد بود. از میان این
زندانیان تنها مرجان قاتل رها نشد.... « (14)

از آن جایی که بیرونی سیاسی و بویژه اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی ح. د. خ. ا بعد از شهادت خیبر، متناسب با صحبت‌های انقلابی ای که در ختم مراسم تشییع جنازه وی بعمل آورده بودند؛ تدابیر لازم جمعی را در مورد عواقب بعدی آن اتخاذ نکردند و یا نتوانستند؛ بنابراین حفیظ الله امین که در پرتگاه سقوط، یعنی اخراج از کمیته مرکزی و حتا عضویت حزب قرار داشت، با استفاده از این ضعف رهبری حزب و در اختیار قرار داشتن بخش‌های نظامی جناح خلق؛ تأمین مصئونیت خویش با استفاده از روابط محکم کاری (!) با قدیر نورستانی و حیدر رسولی، دوتن از مقامات کلیدی ارکان دولت؛ دستور قیام مسلحانه را بصورت یک جانبه و بدون تدوین پلان منظم و در نظر داشتن مشارکت هر دو جناح حزب، که در نتیجه گیری این بخش روی آن توضیحاتی خواهیم داشت؛ به نظامیان جناح خلق صادر نمود.

در نتیجه پیروزی قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 که در آن نظامیان جناح پرچم نیز سهم فعال داشتند و بدون شرکت و یا مخالفت آنان پیروزی هرگز ممکن نبود؛ امین با استفاده از حمایت بی حد و حصر تره کی، لقب قوماندان انقلاب ثور (!) را از آن خود کرد و بدین ترتیب هواداران نورمحمد تره کی را هم تحت تأثیر خود قرار داده، در میان آنان جایگاه خود را تثبیت و تمام برنامه های را که از جانب سازمان " سیا " برایش داده شده بود با حمایت تره کی و زیر نام رهبر کبیر بسر رسانید.

بخش سوم جناح خلق، که شامل دستگیر پنجشیری، دکتر صالح محمد زیری، عبدالکریم میثاق، عبدالرشید آرین، عبدالحکیم شرعی، خلیل کوهستانی، هنر غیرت و... بودند؛ آنان از ابتداء مخالف موقع دادن بیشتر به امین در امور رهبری حزب بودند؛ قبل از رویداد هفتم ثور 1357 در پروسه وحدت مجدد حزب در تفاهم با جناح پرچم از گزینش وی در هیأت اجرائیه حزب جلوگیری بعمل آوردند؛ به تعقیب آن در زمان ترور علی احمد خرم بدستور امین؛ همه آنان در زمینه اخراج امین از کمیته مرکزی و سبکدوشی اش از رهبری سازمان نظامی، با پرچمداران ح. د. خ. ا هم‌نوا شده بودند؛ ولی همین که از یکطرف حفیظ الله امین در جریان رخداد هفتم ثور 1357 جایگاهش را با استفاده از امکانات ذکر شده و مهارت های بخصوص خودش، در مقام قوماندان (!) انقلاب ثور متبازر نمود (در حالی که پیروزی این قیام متعلق به فرماندهان نظامی آن مانند دگروال عبدالقادر، جگرن محمد رفیع، جگرن محمد اسلم و طنجار، سید محمد گلاب زوی، جگرن خلیل الله، جکتورن محمد یعقوب، تورن غلام عمر شهید و... بود نه حفیظ الله امین که بعد از دادن اطلاع گرفتاری رهبران حزب به نظامیان و باصطلاح صدور قیام (!) خود را داو طلبانه مانند بارق و لایق به پولیس تسلیم نمود و قیام مسلحانه را که سرنوشت حزب، وطن و مردم افغانستان به آن پیوند گسست ناپذیر داشت، بی صاحب رها کرد)؛ از جانب دیگر گردن نهادن بلا قید و شرط نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و رئیس شورای انقلابی و صدراعظم افغانستان، به خواستهای ضد حزبی و وحدت شکنانه فاجعه بار امین، تایید و پشتیبانی بی دریغ از این خواستها؛

در دناکتر از همه، پیوستن و تسلیمی بی شرمانه چهارتن از اعضای کمیته مرکزی، (غلام مجدد مشهور به سلیمان لایق - محمد حسن مشهور به بارق شفیع - عبدالقدوس غوربندی -

سروریورش) که از جمله دوتن آنان (لایق و بارق) اعضای بیروی سیاسی نیز بودند؛ بشمول تعداد انگشت شماری از کادرهای بی ایمان، جبون ، سست عنصر و معامله گر جناح پرچم به باند سفاک حفیظ الله امین و انجام خوش خدمتی های آنان در معرفی آدرسهای پرچمی ها و کمک در امر دستگیری و زندانی ساختن شماری از ورزیده ترین کادرهای حزب (پرچمی ها) به جلادان امین و آغاز کشتار پرچمی ها بوسیله امین و شرکاء؛ بخش (سوم) جناح خلق نیز از مخالفت صریح با امین و تره کی دست کشیده و گوشه گیری را اختیار نمودند و سرانجام بعد از قتل تره کی بوسیله امین، و رفتن سه تن از رهبران نظامی قیام ثور به سفارت شوروی و زندانی شدن متباقی آنان؛ پنجشیری نیز به بهانه مریضی از شرکت در حاکمیت امین کناره جویی کرده به مسکو رفت و زیری و آرین و دیگران هم بی نقش گردیده زیر نظارت امین قرار گرفتند. صرف عبدالحکیم شرعی تسلیم باندامین شد و میثاق هم تا حدودی به سازش تن در داد.

بدین ترتیب حفیظ الله امین بعد از قتل تره کی، اکثریت اعضای رهبری و کادرهای جناح خلق را که به اشکال و عناوین مختلف از همکاری باوی سر باز زدند، تحت پیگرد قرار داده، شماری از کادرهای وحدت خواه را که در برابر امین به مقابله برخاستند، زندانی کرد و از آن جمله شماری از آنان را به شهادت رسانید. هنوز نوبت سربه نیست کردن کامل اعضای حزب و سایر نیروهای مترقی نرسیده بود که به حیات ننگینش پایان داده شد.

و اما جناح پرچم ح. د. خ. ا، به استثنای چهار عنصر فروخته شده و تعدادی از دنباله روان آنان، متباقی همه پرچم مبارزه را بر ضد این باند سفاک و خون آشام برافراشته نگه داشتند و با تشکیل سازمان انقلابی مخفی ضد فاشیسم، بخاطر تأمین وحدت مجدد هر دو جناح حزب ، تشکیل جبهه متحد ملی و به پیروزی رسانیدن انقلاب ملی- دموکراتیک مندرج برنامه حزب و سند وحدت سال 1356 ، که از مسیر اصلی آن منحرف و حاکمیت هفتم ثور آگاهانه به پرتگاه سقوط سوق داده می شد؛ رسالت تاریخی خویش را بحیث انقلابیون سربه کف تا سرکوب خونین این جلادان وحشی صفت انجام و نام شان را با دادن بهترین جوهر هستی ، یعنی جانهای شیرین حدود (3000) تن از بهترین ها در دل تاریخ معاصر افغانستان ثبت نمودند.

در مورد این که پرچمداران ح. د. خ. ا چرا و تحت کدام شرایط دست به مبارزه بر ضد این باند خونخوار زدند؛ آیا ایشان بنا به گفته بعضی از دنباله روان گروه تسلیم شده و برخی از اجنت های سازمان " سیا " و " آی. اس. آی " بخاطر مقام خواهی بر ضد قوماندان سپیده دم انقلاب (!) و دولت انقلابی (!) حفیظ الله امین قهرمان (!) به مقابله برخاستند و یا بمنظور ضرورت بقای زنده گی حزب و نهضت و دفاع از جان و هستی مردم زحمتکش و بی دفاع افغانستان که نگارنده خوب بخاطر دارد: امین در یک صحبت خویش در رادیو تلویزیون گفته بود: « هرگاه از 15 میلیون نفوس کشور دوثلث آن در جنگ با حاکمیت انقلابی از بین بروند، ما با 5 میلیون باقی مانده آن انقلاب را به پیروزی خواهیم رساند و این کشور را خواهیم ساخت... » ؛ بهتر خواهد بود تا جریان مبارزات درونی هر دو طرف را از زبان شخصیت هایی که در متن و درون بحث ها و مناقشات حضور داشتند، بشنویم؛ نه این که

از تخیل کورکورانه خود حرف بزنیم و زیر دهل دشمنان غدار بشریت برقصیم و به خون شهدای حزب اعم از پرچمی و خلقی و سایر وطنپرستان، خیانت نماییم:

الف- در مورد رخداد هفتم ثور، دستاورد ها و انحرافات آن دستگیر پنجشیری عضو بیروی سیاسی حزب در آن زمان چنین مینگارد:

« قیام مسلحانه هفتم ثور پایه اجتماعی سیاسی سازمانی ملی و دموکراتیک داشته و صرفاً یک اقدام غیر آگاهانه نظامی و فاقد پشتوانه مردمی و سیاسی نبوده است برخلاف تبلیغات مسکینیار و دیگر دشمنان تاریخی مردم ، برای انحلال ، خلع سلاح ، پرا گنده گی سازمانی و سیاسی و تصرف قدرت سیاسی از این حزب و شاخه های روینده آن تاکنون کم از کم صد ملیارد دالر از گاو صندوقهای صاحبان صنایع جنگی و سلاطین نفتخوار جهان به مصرف رسیده است؛ ولی فرایند زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق با زوال تنظیمهای بنیادگرا و طالبان ظلمت ، سمت و سوی مختلف و مخالف دیگری داشته است و این فرایند از همان لحظات نخستین قیام و رهایی رهبری از توقیف استبداد و تصرف رادیو افغانستان آغاز شد و با پیدایی دو گرایش متفاوت از جمله ؛ قاطعیت و نرزش، انحصار قدرت و دفاع از اصول سازمانی ، خود محوری و رعایت تصامیم جمعی و مصوبه "سند وحدت 12 سرطان 1356 خورشیدی" گرایش نیرومند به تمرکز قدرت و مبارزه برای دموکراسی درون حزبی و دولتی و در نهایت مبارزه برضد کیش شخصیت و بسود رهبری جمعی ، زایش خود را اعلان کرد و دو گرایش متضاد پیرامون مسأله اشتراک یا عدم اشتراک رهبری سیاسی در قیام مسلحانه مسأله مرگ و زنده گی سردار محمد داوود ، درباره تشکیل و ترکیب حکومت ، پیرامون پخش نخستین اعلامیه رادیویی قیام بر رهبری جمعیت دموکراتیک خلق، مسأله بخش خطوط اساسی و وظایف انقلابی در رادیو افغانستان و در نهایت پیرامون توسعه کمیته مرکزی و شورای انقلابی، میان ببرک کارمل و حفیظ الله امین آشکار گردید و در همان نخستین ماههای آغاز انقلاب ضد فیودالی، رهبری جناح پرچم از مقامات رهبری حزبی و دولتی برکنار و به سفارتهای کشورهای همسایه و اروپای شرقی تعیین و تبعید شدند و شماری از آنان از جمله جنرال رفیع، سلطان علی کشتمند وزیر پلانگذاری و سلیمان لایق وزیر رادیو تلویزیون نجم الدین کاویانی و تعداد دیگری از فعالان لشکری و کشوری زندانی و شماری از آنان بدون محاکمه سرکوب خونین شدند جنرال قادرهراتی فرمانده قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 خورشیدی و طراح تمرکز قدرت در دست سازمانهای نظامی حزب ، به شیوه غیر انسانی و انتقامجویانه گرفتار زندانی و شکنجه شد و جنرال شاهپور احمد زی لوی درستیز و دکتر میرعلی اکبر به شیوه غیر دموکراتیک زندانی و بدون محاکمه قانونی توسط چاووشان [چاقوکشان] ح .امین مجازات سنگین و سر به نیست گردیدند بر محمد طاهر بدخشی رهبر سازا فرزند جوان و پیرانش مولانا باعث دکتر زرغون و دیگر مخالفان سیاسی غیر مسلح ضربات غیر اصولی و مرگبار وارد آمد. ولی با اینهمه بحرانات سازمانی و کجروشیهای سیاسی سازمانی و تمرکز خونین حفیظ الله امین و حواریونش ، اصلاحات دموکراتیک ارضی طبق اصول مرامی

جمعیت دموکراتیک خلق بسود دهقانان آغاز شد. شش صد هزارهکتار زمین به دهقانان فقیر توزیع گردید درزمینه برابری حقوق زنان با مردان و ملی شدن بیش از ده هزار جریب زمین و جایادیهایی که توسط خاندان سلطنتی طی نیم قرن غصب شده بود فرمانهای عادلانه صادر شد. سلب کننده گان ملکتهای مردم و دهقانان آزاده وطن سلب ما لکیت شدند و تحولات شتابنده و پرجوش و خروش فرهنگی ادبی و هنری آغاز و انجام یافت قیود استعداد کش کنکور صنف هشتم منسوخ و لغو گردید نزدیک به نیم ملیون کودک از حق آموزش و پرورش بهره مند شد هفت صد و پنجاه باب مکتب ابتدایی متوسط و لیسه طی ششماه گشایش یافت درنخستین سال تحول سیاسی هفتم ثور چهار صد و پنجاه باب مکتب اساسی و پخته اعمارگردید؛ نزدیک به چهارده هزارمعلم استخدام شد شش صد تن از فارغان ممتاز از تمامی لیسه های ولسوالی ها و شهرها بدون تبعیض قومی و مذهبی و جنسی برای تحصیلات عالی بخارج فرستاده شد این عدد برابریه یک سوم (1900) تن از محصلان بود که از آغازغصب قدرت توسط خاندان نادرخان تا پایان فرمانروایی ضد دموکراتیک و حمله جنون آمیز سردارمحمد داؤود؛ طی 49 سال، از امتیاز تحصیلات عالی برخوردار شده توانست این سیاست فرهنگی ملی و دموکراتیک تا زوال حاکمیت دکتر نجیب الله ادامه یافت.» (15)

ب - سلطان علی کشتمند عملکرد های هر دو جانب را این گونه بازتاب داده است:

« به روز اول می، پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی ح. د. خ. ا درتالارگلخانه صدارت درفضای متشنج و پردردسر دایرشد. قبل ازتشکیل جلسه... درتالاربیرونی: تره کی، کارمل، نور، شاه ولی (اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی) و امین نشسته بودند و رفت و آمد مکرری درآنجا صورت میگرفت. سرانجام بعد ازظهر، جلسه دایرگردید و فهرست کابینه یا هیأت وزراء مورد تائید قرارگرفت. حفیظ الله امین نیز به پیشنهاد دارالانشاء بخاطر " خدمات انقلابی" وی بحیث عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی انتخاب گردید!....

شایان یاد آوری است که چهار مقام [علاوه بریست ریاست شورای انقلابی و مقام صدارت که تره کی هر دوی آن را از آن خود کرده بود] در اداره دولت باصطلاح کلیدی و مهم تلقی میگردد که عبارت بودند از: وزارت های دفاع، امور خارجه، امور داخله و اداره باصطلاح امنیت دولتی [در آن وقت اگسا]. تره کی و امین برای اینکه سکان قدرت را در دست داشته باشند برای بدست آوردن هر چهار مقام تلاش میکردند. درباره وزارت امور خارجه حرفی در میان نبود، زیرا امین بالای آن دست گذاشته بود. در مورد وزارت دفاع نیز پرچمیها ادعائی نداشتند [زیرا عبدالقادر بحیث شخص مستحق در آن پُست مطرح بود] و در رابطه به امنیت دولتی اصلاً هیچگونه علاقمندی نشان ندادند. صرف در مورد وزارت امور داخله که با مسایل پیچیده روزمره مردم و مهمتر از آن با اداره تمام ولایات و محلات کشور سر و کار داشت، پرچمیها ابراز علاقمندی نمودند. همچنان باینوسیله میخواستند که رهبری این اداره بدست یکتن ملکی باشد و از یکه تازیها و نظامیگریها بگونه یی جلوگیری بعمل آید.

[پیشنهاد نور احمد نور عضو دارالانشاء و مسؤول امور تشکیلات کمیته مرکزی ح. د. خ. در این پست بمتابۀ یک شخص مسلکی، فارغ دانشکده حقوق دانشگاه کابل؛ داشتن تجارب مردم داری در مدت چهار سال کارش بحیث وکیل و نماینده مردم در پارلمان افغانستان؛ از نظر سیاست عادلانه کادری، کاملاً معقول، بجا و مناسب بود. پذیرش این پیشنهاد، برغم این که در عوض آن پست اداره اگسا را سهم خود دانسته و در آن اسد الله سروری را مقرر نمودند؛ با آنهم برای حریمان قدرت و تمامیت خواهان، غیرقابل قبول و به اجنهای سازمان "سیا" و "آی. اس آی" مقام خواهی و جاه طلبی تلقی شده است!]

محمد اسلم و طنجار بحیث وزیرمخابرات و معاون صدراعظم و در مقابل محمد رفیع بحیث وزیر فواید عامه پذیرفته شدند. پست وزارت زراعت و اصلاحات ارضی به صالح محمد زیری، وزارت تعلیم و تربیه به غلام دستگیر پنجشیری، وزارت مالیه به عبدالکریم میثاق و وزارت پلان به من، سپرده شد.

در جلسه موافقت بعمل آمد که نور محمد تره کی نه تنها بحیث رئیس شورای انقلابی، بلکه در عین زمان بعنوان صدراعظم نیز کار نماید. ببرک کارمل در مقامات تشریفاتی معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم بدون اینکه وظایف مشخصی داشته باشد، تعیین گردید و حفیظ الله امین افزون بر وزارت امور خارجه، مقام معاون صدراعظم را نیز احراز نمود که در عمل بالاتر از تمام صلاحیتهای صدراعظم را در دست داشت.»

(16)

کشتمند پلان حفیظ الله امین را در مورد تصفیه و اخراج همه اعضای رهبری و کادرهای فعال و چیز فهم، با اتوریته، مبتکر و با اعتبار جناح پرچم ح. د. خ. ا، بمنظور یکه تازی و انقلابی نمایی خویش، این گونه توضیح میدهد:

« طوری که در عمل دیده شد، پلان امین برای تصفیه کامل پرچمها از حزب، از اداره و از اردو سه مرحله بود. در مرحله اول، باید فهرست پرچمها در مقاماتیکه مؤثریت داشتند، تکمیل میگردد. البته، تشخیص ملکی ها کار مشکلی نبود و این فهرست در اختیار وی قرار داشت...»

بر پایه چنین پلانی، حفیظ الله امین تلاش نمود تا در آغاز به حیلۀ گری، سپس با تطمیع و در اخیر با شانناژ و تهدید فهرست نظامیان پرچمها را بدست آورد. او تاحدودی موفق به چنین امری گردید و باینقرار مرحله اول پلان وی تکمیل شد.

در مرحله دوم، او در نظر داشت که اعضای رهبری پرچمها را فلج نماید و به سه بخش از همدیگر جدا سازد. برای این منظور، اولاً او موضع آن عده را که با وی تبنای داشتند، بنفع خویش محکمتر و مشخصتر میکرد. ثانیاً شماری را که در امور تشکیلات ملکی و نظامی حزب شناخت، اتوریته، دسترسی و امکانات بسیج داشتند، از افغانستان تبعید مینمود و باینوسیله دست شان را از سازماندهی درون حزبی کوتاه میکرد. ثالثاً شماری را از قبل انتخاب و نشانی

مینمود و در توطئه ای که قبلاً خود سازمان داده بود، درگیر میساخت و بهانه برای سرکوب کامل حزب بدست میآورد.

مرحله سوم، عبارت بود از تصفیه وسیع حزب و سرکوب قاطع تمام پرچمیها... برای این منظور، امین بهانه میکرد و هر روز شکایت جدیدی را بالا میآورد که گویا پرچمیها و بخصوص افسران نظامی در این و آن امر، در اینجا و آنجا، در اجرای وظایف انقلابی سهل انگاری میکنند و حتی کارشکنی مینمایند؛ یا گویا اینکه مشاورین شوروی از روشها و شیوههای کار غیرمسئولانه آنان انتقاد دارند....

دیری نگذشت که عزل و تبدل نظامیان هوادار پرچمیها و اشغال پستهای آنان بوسیله خلقیهای وفادار، آغاز گردید. در این جریان فهرستی از نظامیها که اکثریت آنان وفادار شخص امین بودند برای شمول در ترکیب شورای انقلابی پیشنهاد گردید. [این تعداد علاوه بر آنانی بود که در روزهای اول بعد از قیام ثور به این مقام برگزیده شده بودند- نگارنده]. این حرکت موجب تحریک جدی رهبری پرچمیها بخصوص ببرک کارمل و نوراحمد نورگردید. مشاجرات بالا گرفت، ولی آب زورسربه بالارفت.

پس از آن، کشمکشها بیشتر گردید و در جلسه مؤرخ 17 جون 1978 بیروی سیاسی، امین با اکثریت آراء خلقیها [بشمول لایق و بارق] تصمیم گرفت که شماری از اعضای رهبری پرچمیها را به خارج تبعید کند و البته مفهوم شده شمار دیگری را از سر راه خویش به طرق دیگر بردارد.

ببرک کارمل حین ملاقات پوزانوف سفیر شوروی با نورمحمد تره کی در دفترش واقع در قصر گلخانه " خانه خلق " خواست که مطالبی را در میان بگذارد. او بتاريخ 18 جون 1978 ، در حالیکه سفیر شوروی پوزانوف و سر مشاور حزبی خارازوف نزد تره کی بودند، به دفتر کاروی وارد گردید. کارمل بدون توجه به سفیرکبیر، از اوضاع و احوال پیش آمده بشدت شکایت نمود و از تره کی خواست که به آن وضع ناهنجار خاتمه بخشد. تره کی دنباله صحبت را با کارمل موکول به آینده کرد، ولی از این واقعه بشدت برافروخته گردید. معهدا، بر طبق یادداشت پوزانوف در یک سند رسمی محرم که در سال 2000 بر روی شبکه انترنت برگردان آن به زبان انگلیسی پخش گردیده است، کارمل چنین اظهار داشته بود:

" اخیراً به نظر میرسد که وحدت در حزب از میان رفته است و این امر بدون تردید تأثیر بر خود حزب، بر اداره دولت، ارتش و انقلاب و بر اعتبار شوروی وارد مینماید و میتواند به عواقب ناگواری منجر گردد... متأسفانه علیه ما (پرچمیها) در حزب، دولت و ارتش تحریکات صورت میگیرد. من نمیخواهم پرابلمی ایجاد نمایم تا نه دوست و نه دشمن نتوانند از موقف من بهره برداری نمایند. بر طبق فیصله مؤرخ 17 جون 1978 بیروی سیاسی کمیته مرکزی شماری از رفقا بحیث سفیر به کشورهای خارجی فرستاده خواهند شد. من و نوراحمد نور... مفید میدانیم که بحیث سفرا یا در تحت نام تداوی صحی به خارج برویم تا اینکه زمینه برای

تحریکات علیه مردم نجیب و صادق داده نشود... متأسفانه من نه درحزب و نه درارتش امکانات آنرا ندارم که ازتسزهای [تزشهای] خویش دفاع نمایم، دشوار است که فیصله نامه 24 می درباره وحدت حزب و رهنمود های بیروی سیاسی مورد تطبیق قرار بگیرد. آنها بر روی کاغذ باقی میمانند و چیزی بیش از آن نیست... من هم درحزب و هم درحکومت سمت دوم را پس ازتره کی دارم، با وجود آن میدانم که درکشور چه میگذرد. آنان مرا تجرید کرده اند، من درمسایل سیاستهای داخلی و خارجی سهمی ندارم و من مثل اینکه در یک قفس طلایی زندگی مینمایم".

پوزانوف درسند متذکره بالا، نگرانی کارمل را درباره اینکه اعضای حزب (پرچمیها) تحت فشار و کشتار قرار خواهند گرفت و بدنام ساخته خواهند شد، یادداشت کرده است. برپایه آن، کارمل چنین گفته بود: " من خود درتحت تهدید بسر میبرم و ممکن است که مورد پیگرد قرارگیرم ". وی درنتیجه صحبتهای خود چنین اعلام کرده بود: " وضع درحزب بسوی انشعاب انکشاف می نماید ".

برطبق یادداشت پوزانوف درسند متذکره، تره کی چنین نظرقاطع ابرازنموده بود: " تمام مسایل در ارگانهای حاکمه ج. د. خ. ا براساس مرکزیت دموکراتیک فیصله میشود و هیچکسی، هیچکسی را تهدید نمیکند. درحزب انشعاب وجود ندارد، وحدت حزب تحکیم گردیده است باوصف اینکه برخی اشخاص علیه آن اند. هرگاه کسی علیه انقلاب و وحدت حزب حرکت نماید، دراینصورت تصفیه حزبی صورت خواهد گرفت. تروروجود ندارد، ولی باید دانست که این یا هرشخص دیگری برای انقلاب خطری بوجود آورد، درآنصورت موازین قاطع جزایی بر وی تا جزای اعدام تطبیق خواهد شد".

پوزانوف درپایان یادداشت کرده است که با این حرفها، تره کی صحبت را قطع کرد و فهماند که نمیخواهد صحبت را با کارمل ادامه بدهد. کارمل خداحافظی کرد و رفت.

پوزانوف اظهارمیدارد که دربقیه صحبت، تره کی اظهارداشت که: حزب متحد است و وحدت آن روزتاروزمستحکمتر میشود و درباره کسانی که علیه وحدت قرارگیرند چنین اظهارنمود: " ما آنرا مانند اینکه زیرولربخار (جاده صاف کن غلتان) قرارگیرند، خورد و خمیر خواهیم کرد. اینچنین اقدامات صرف موجب تحکیم حزب میگردد.

تشدید فشار و تبعید رهبران پرچمیها:

فشار برکارمل ازطریق آراء اکثریت اعضاء بیروی سیاسی و کمیته مرکزی شدت یافت. با استفاده از آن بیروی سیاسی بتاريخ 24 جون با اکثریت آراء فیصله کرد که شماری از رهبران پرچمیها به خارجه فرستاده شوند. کارمل وادارگردید که به آن تن دردهد. امین بجای کارمل مقام منشی کمیته مرکزی حزب را احراز نمود. ولی، حرف دراینجا پایان نیافت و متعاقباً اعزام عده دیگری ازاعضای رهبری پرچمیها بخارجه مطرح گردید. درنتیجه کارمل به

چکوسلواکیا، اناهیتا راتبازاد به یوگوسلاویا، محمود بریالی به پاکستان، نوراحمد نور به ایالات متحده امریکا، نجیب الله به ایران، عبدالوکیل به بریتانیا بحیث سفیرتعیین و اعزام شدند. همچنان عبدالمجید سربلند در بمبئی هند بحیث جنرال قونسل و عده دیگری بحیث سکرترها تعیین و عازم کشورهای مربوط شدند. باینقرار، امین اکثریت آراء را ظاهراً برای ریشه کن کردن کامل پرچمیها از حزب، دولت و ارتش لازمی می‌شمرد، بدست آورد. در جلسه مورخ 8 جولای بیروی سیاسی رهبری سازمان دموکراتیک زنان و سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را به دوتن از خلقیها واگذار نمود، در حالیکه هردوسازمان صرف از جانب پرچمیها ایجاد و تکامل داده شده بود و رهبری می‌گردید. بتاريخ 16 جولای، بیروی سیاسی فیصله کرد که تمام والیهای ولایات که به توصیه پرچمیها تعیین شده بودند، برکنار گردند و بیشتر صلاحیتهای والیها به منشی های کمیته های ولایتی حزب تفویض گردد. بدینگونه، بیروی سیاسی به یک ماشین رأی دهی برای پیشنهادات امین مبدل شده بود....» (17)

گشتمند آخرین تلاشهایش را در زمینه برگشت رهبری جناح حاکم حزب از اقدامات خشن و یکه تازی ها؛ از حرکت های افراطی و سرکوبگری های طراز فاشیستی در درون حزب و در مقیاس جامعه؛ به جانب رعایت تعهدات رسمی حزبی- دولتی و تحکیم پایه های حاکمیت انقلابی از طریق تمکین به آزادی و کرامت انسانی و پاسخ به خواسته های برحق اعضای حزب و توده های مردم، این گونه بیان میدارد:

« پس از عزیمت اعضای رهبری پرچمیها و برکناری وسیع نظامیان هوادار پرچمیها از مقامات نظامی ایشان، رهبری خلقیها در امر تصفیه بقیه کادرهای ملکی و نظامی دست آزاد یافتند. وضع دشواری بوجود آمده بود، تعقیبات و تضیقات هر لحظه شدت کسب میکرد و مجال تنفس برای انسان باقی نمیگذاشت. اعضای حزب بخش پرچمیها کما کان تحت فشار گوناگون و مورد تعقیب و اهانت، آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، از کار و عضویت حزبی اخراج میشدند. اعضای ناراضی و متأدی حزب گاهگاهی نزد من میآمدند و از وضع اختناق آور که روح و جان انسان را گداخته میساخت، شکایت میکردند. البته من نمیتوانستم کاری برای ایشان انجام بدهم بجز اینکه آنان را به شکیبایی، حوصله مندی و ادامه مبارزه اصولی فرا میخواندم....»

سیاست اختناق و ترور گردانندگان رژیم در کشور بیداد میکرد و شرایط برای کار و مبارزه حزبی خیلیها سخت و سنگین بود. به رغم آن، من نمیتوانستم که مراجعات رفقای خویش را نادیده انگارم و در برابر پرسشهای ایشان بی پاسخ باقی بمانم. برای اینکه مبارزه بگونه بهتر سازماندهی گردد و خصلت اصولی و جمعی یابد، گروه سه تنی رهبری پرچمیها در کابل بمثابة نخستین گام ایجاد شد. این کمیته رهبری متشکل بود از: نجم الدین کویانی، محمد رفیع و من....»

شایان یادآوری است که هدف ما از رهبری پرچمیها مطلقاً سازماندهی بمنظور زنده نگهداشتن روان حزبی و انقلابی ایشان، جلوگیری از تشننت فکری و پراگندگی سازمانی آنان و آمادگی ایشان برای دوام مبارزه اصولی و عادلانه بود. زیرا پرچمیها پس از عزیمت اعضای

رهبری به خارجه و تحمیل فشارهای توانفرسای رژیم، مشاهده عهد شکنیها، تکتازیها، زورگوئیها، بی اصولیها، خود خواهیها جاه طلبیها، بیرحمیها و در مجموع تمام اعمال ناصواب و خشونتبار سردمداران رژیم، بعضاً احساس سرشکستگی و ناامیدی میکردند.

درچنین اوضاع و احوالی، ضرورت مبرم بود تا رفقا از اینوضع رهایی یابند و روح رزمجویانه انقلابی خویش را حفظ نمایند. اصلاً درشرایط متذکره وظیفه دیگری ازقبیل برانداختن فوری رژیم، دست زدن به ماجراهای نظامیگرانه و غیره نه مطرح بود و نه امکانپذیر.

من دروضع دشواری قرارداشتم. ازیکسو باید کاری میکردم که فشار سیاسی بررفقا ازجانب رژیم تا حد ممکن کمتر میگردد و ازسوی دیگرکارسازماندهی فعال انجام میگرفت تا روح ادامه مبارزه اصولی دروجود ایشان تقویت میشد.

آخرین تلاشهای بی نتیجه درگفت و شنود کشتمند با تره کی رهبرحزبی و دولتی آن وقت:

«تحت فشار این وضع، من بار دیگر نزد نورمحمد تره کی مراجعه کردم و اظهارداشتم که آیا او درجریان است یاخیرکه وضع پدید آمده موجب گردیده است تا شمار زیادی از اعضای حزب و مردم بنحو غیرعادلانه متحمل رنج و فشارگردند. او به یکبارگی برآشفته شد و گفت:

"هیچکس حق ندارد که ازدیگران نمایندگی کند. رهبرتان کارمل حتی نزد سفیرشوروی سرشکایت را بالا کرد چه فایده کرد که تو آنرا تکرار مینمایی!"

متعاقباً وی اظهارداشت:

"ما هرچه میکنیم اختیار داریم."

وی بعد از مکث کوتاهی گفت:

"سفیر شوروی چه کاره است، او در دربار ما سپیر است!"

او ازاین حرف خویش آشکارا نگران بنظر میآمد و پس از لحظه ای با ملایمت گفت:

"اگرتو به کار دیگران مداخله نکنی به مفادت خواهد بود. اگر تو مایل باشی و خود را اصلاح نمائی، میتوانی مانند... با ما باشی!" [اشاره ای است به لایق، بارق و غوربندی-نگارنده].

من اظهارداشتم:

" فکر میکنم در اینجا سوء تفاهمی رخ داده است . من درباره خود شکایت ندارم که مورد اعتماد قرار بگیرم یا نه. هدف من اینست که اگر وضع باین منوال ادامه یابد و دایره نارضایتیها در درون و برون حزب روزتا روزتوسعه بیابد، روند انقلابی در جامعه شدیداً صدمه میبیند".

او فکر میکرد که کدام توطئه، کدام نقشه ای در کار است، با تعجب پرسید:

" مگر چه صدمه ای ، کی میتواند با ما خود را بزند؟"

من اکنون بوضاحت بیشتر متوجه شدم که برای رهبران آن "پیروزی" ارزان قیمت قیام نظامی و تصفیه های بعدی درون حزبی و خفه کردن کوچکترین صدای اعتراض درگلوئی هر مخالفی، کبر و غرور بیحد و حصر بخشیده است. بصراحت بیشتر دریافتم که ایشان اکنون به اعتقادات قبلی ایدئولوژیک حزب خویش مبنی بر اینکه مردم منشأ همه یی تحولات و نیروی محرکه تاریخ است و حزب طبقه کارگر پیشاهنگ سیاسی مردم میباشد، چندان اهمیتی قایل نبودند و صرف به زور عقیده داشتند و به سرنیزه نظامی تکیه مینمودند. لهذا لازم دیدم که هدف خویش را با وضاحت بیشتر چنین بیان نمایم:

" هدف من اینست که در نتیجه سیاستهای سرکوبگرانه علیه مردم و اعمال فشار بر بخش بزرگی از اعضای حزب، دایره نارضایتیها و در نتیجه مخالفتها علیه دولت روزتاروزبیشتر میگردد و هر دایره، پیرامون خود دایره های بزرگتر و وسیعتر ایجاد مینماید. زیرا هر ناراضی و مخالف فعال و دارای طرفداران و هواخواهان میتواند گروه هائی از مخالفین جدید را بوجود آورد. باین ترتیب بردرجه نارضایتی ها و بر تعداد مخالفین حزب و انقلاب روزتاروز افزود میگردد. معلوم است که سرانجام انقلاب درگرداب خطرناکی قرار میگیرد و حزب که از درون درحال شکستن است، قدرت دفاعی خود را متدرجاً از دست میدهد."

ولی او که تا آنگاه به صحبت من با بی اعتنائی گوش داده بود، با عصبانیت اظهار داشت:

" تشویش نداشته باش، هیچ چیز بدی واقع نمیشود. ما برای مردم کار مینمائیم و مردم از انقلاب ما دفاع مینمایند. ما در نظر داریم که یک حزب یکپارچه و متحد بوجود آوریم. از اتحادها و وحدتهای مصنوعی کاری ساخته نیست. ما میخواهیم که حزب را در یک قالب نو بریزیم تا یک حزب قوی مانند فولاد بوجود آید. ما دیدیم که ولدنگ کاری فایده ندارد. آهن از هرجائیکه ولدنگ شده باز میشکند. وحدت حزب ما چنین بود."

اگرچه برای من دگرجائی برای حرف زدن باقی نمانده بود، ولی نمیتوانستم که عدم موافقت خویش را با این حرفها اظهار نه نمایم، لهذا خیلی باختصار گفتم:

" تره کی صاحب! اینکه آهن از کجا میشکند، من چیزی نمیدانم. ولی اعضای حزب آهن یا فولاد نیستند که در یک قالب مشابه ریخته شوند. شما میتوانید که هنوز حزب را از گمراهی و تباهی نجات بدهید. در هر حال اختیار در دست شماست!"

... پس از صرف غذا شماری مرخص شدند و در جریان صرف چای، نورمحمد تره کی خطاب به امین گفت:

" امروز کشتمند از وضع حزب و تغییر و تبدیل اعضای حزبی بمن شکایت کرد. تو که حالا مسئول تشکیلات حزبی هم هستی، جوابش را بده!"

حفیظ الله امین چهره حق بجانب و غرور آمیز بخود گرفت و با بی اعتنائی گفت:

" دیگر این حرفها به درد نمیخورد. ما اکنون برای ساختن حزب خود از تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی استفاده مینمائیم. دیگر هیچکس بما نگوید که چه بکنیم و چه نکنیم!"

سپس او تره کی را مخاطب قرار داده و اظهار داشت:

" سرمشا و حزبی در امور تشکیلات حزبی زیاد میفهمد و شخصی وارد در کار است و با ما خوب کار مینماید." « (18)

خواننده عزیز!

از مطالعه نظریات ارائه شده دو عضو بیرونی سیاسی کمیته مرکزی سابق ح. د. خ. ا و شخصیت‌های مرکزی و مطرح در درون رخدادهای آن زمان بوضاحت این نتیجه بدست می آید، که تمام تلاش‌های حزبی و سیاسی از جانب رهبران جناح پرچم حزب، در زمینه دست کشیدن نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و رئیس شورای انقلابی و صدراعظم افغانستان، از حمایت و جانبداری اعمال و فعالیت‌های وحدت شکنانه ضد حزبی و سرکوبگرانه جنایتبار حفیظ الله امین، که فرجام آن سقوط حاکمیت، بی اعتبار شدن حزب در جامعه و وارونه جلوه دادن اهداف و آرمانهای ح. د. خ. ا را در قبال داشت؛ نه تنها کوچکترین نتایجی را ببار نیاورد؛ بلکه برعکس، منجر به تبعید اکثریت رهبران فعال جناح پرچم حزب، زندانی شدن فرماندهان اصلی قیام پیروزمند هفتم ثور 1357 (عبدالقادر وزیر دفاع- محمد رفیع وزیر فواید عامه) و جنرال شاهپور احمد زی رئیس ستاد ارتش (لوی درستیز) و به تعقیب آن بازداشت سلطان علی کشتمند عضو بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب و وزیر پلانگذاری، نظام الدین تهذیب وزیر سرحدات، نجم الدین کاویانی معیین وزارت امور اجتماعی، سرور منگل معیین وزارت فواید عامه و دیگر کادرهای ارشد حزب گردید. به ادامه آن پیگرد، دستگیری و سرکوب خونین همه کادرها و فعالین ملکی و نظامی

جناح پرچم ح. د. خ. ا ، توأم با تبلیغات زهراگین خصمانه، با نثارکردن دشنام های دور از اخلاق حزبی و آداب انسانی، آغازو شدت یافت.

بنابراین، برای پرچمداران ح. د. خ. ا انتخاب دوراه وجود داشت: یا تسلیم شدن و تن دادن به پستی، گذشتن از حیثیت و آبرو، یا ماندن بر عقاید سیاسی و شرکت در بدترین اعمال و جنایات ضد بشری و سپس داو طلبانه رفتن به زیر تیغ جلادان هیئترثانی بود ؛ و یا تشکیل سازمان مخفی مبارزین ضد استبداد و ضد دیکتاتوری طراز فاشیستی امین و مبارزه در جهت سرکوب این باند جنایت پیشه و نجات حزب، نهضت و جامعه افغانستان از کشتار دسته جمعی مردم ما که شوربختانه در چند ولایت این وحشی گریها به شکل مشهود آن ، در محضر عام بوقوع پیوست.

قدر مسلم این است که پرچمداران ح. د. خ. ا راه دوم، راه نجات حزب، وطن و مردم را برگزیدند و در ایفای این رسالت تاریخی قربانی های بزرگ و بیشماری را نیز متقبل شدند، که تفصیل آن در قسمت سوم این مبحث دنبال خواهد شد.

پایان قسمت دوم

مآخذ:

1- برادرش، هنری « افغانستان- تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین » ، ترجمه: شورای ثقافتی جهاد افغانستان، ناشر: مرکز نشراتی میوند، شهر پشاور، تاریخ چاپ (چاپ دوم) : 20 عقرب 1378 خورشیدی، ص 83-87

2- آرنی، جارج « افغانستان گذرگاه کشورکشایان»، مترجمان: پوهاند دوکتورسید محمد یوسف علمی و پوهاند حبیب الرحمان هاله، ناشر: بنگاه نشراتی میوند، شهر پشاور، تاریخ چاپ (چاپ دوم) : خزان 1376 ، ص 75

3- کورد وویز، دیاگو وهریسن، سلیک « حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان» ، مترجم: عبدالجبار ثابت، ناشر: مرکز نشراتی میوند، شهر پشاور، (چاپ دوم) : جوزای 1377 خورشیدی
ص 42-44

4- کرباس پوشهای برهنه پا ، مؤلف دوکتور حسن شرق ص (161-162)

5- ظهور و زوال ح. د. خ. ا ، اکادمیسین دستگیر پنجشیری- بخش دوم، صفحه 68 چاپ اول سال 1377 .

- 6- همان کتاب ، ص (71- 72) .
- 7- افغانستان در قرن بیستم از ظاهرطنین ص (201) .
- 8- افغانستان در قرن بیستم از ظاهرطنین صص (175- 203)
- 9- کرباس پوشان برهنه پا از دوکتور حسن شرق ص (140)
- 10- کرباس پوشان برهنه پا از دوکتور حسن شرق ص (141)
- 11- حقایق پشت پرده تهاجم اتحادشوروی بر افغانستان ، همان مؤلفین، ص 20 .
- 12- کتاب ظهور و زوال... پنجشیری ، ص (54) .
- 13- کتاب درثورپاسون د کی جی بی دسیسی او د شوروی یرغل، از محمد اقبال وزیری صص 57- 58 .
- 14- کتاب ظهور و زوال... اکادمیسین پنجشیری- صص (55- 56) .
- 15- مقاله ا اکادمیسین پنجشیری بمناسبت هشتادمین سالگرد زنده یاد بیرک کارمل، درسایت آریایی.
- 16- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، سلطان علی کشتمند ج، 1-2 ، صص (354- 355) .
- 17- همان کتاب، صص (376- 381) .
- 18- همان کتاب ، صص (383- 389) .

عروج خونبار حفیظ اللہ امین و سقوط مرگبار حاکمیت او (از 25 سنبلہ الی 6 جدی

(1358)

طوری کہ ہم میهنان عزیزما آگاهی دارند، بعد از پیروزی قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 و آغاز تک تازی ها و حرکت های چپ روانه، افراطی و خود محوری از جانب حفیظ اللہ امین و حواریونش؛ « رهبری پرچمیها بخاطر طرح برنامه نوین دولتی تدوین شده، پافشاری نمودند. پس از بحث های زیاد، سرانجام فیصله گردید تا چنین سندی آماده گردد. در نتیجه، کار برای طرح خطوط اساسی وظایف انقلابی آغاز گردید. بنابه پیشنهاد ببرک کارمل در پیروی سیاسی، تصویب بعمل آمد تا طرح بوسیله او و من [کشتمند] آماده گردد. من طرح را تحت نام " خطوط اساسی وظایف انقلابی" آماده کردم و پس از دستکاری خیلی مختصر بوسیله کارمل، سند به پیروی سیاسی ارائه شد و به تصویب رسید. شورای انقلابی نیز بر آن صحنه گذاشت». (1)

برنامه (30) فقره یی « خطوط اساسی وظایف انقلابی» در آن برهه ای از تاریخ کشورما، پاسخگوی تمامی نیازمندی های اساسی زنده گی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و انجام خدمات اجتماعی میهن و مردم بپا خاسته مان بود؛ در صورتی که وظایف، مکلفیت ها، وجایب و مطالب مطروحه در، آن صادقانه رعایت و درمنصه تطبیق قرار میگرفت؛ آنگاه، امکانات عملی برای استقرار حکومت قانون، توسعه نظام دموکراسی، پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور و عبور از این مرحله تاریخ مساعد میگردد. زیرا به باور نگارنده، برای پیروزی یک تحول بزرگ و وارد آوردن تغییرات کیفی بسود آزادی و سعادت مردم، آبادانی و شگوفایی میهن و استحکام پایه های یک دولت مردمسالار؛ موجودیت سه عنصر مهم و پایدار نقش مرکزی و تعیین کننده را ایفاء می نماید:

1- تدوین، ارائه و تطبیق یک برنامه علمی و سازنده که در آن همه نیازمندی های میرم، مربوط به حیات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مردم، متناسب با شرایط زمان و ویژه گی های زنده گی شهروندان در نظر گرفته شده باشد؛

2 - آماده بودن شرایط عینی و ذهنی برای پذیرش و تطبیق برنامه ارائه شده در میان توده های مردم، کسب حمایت همه طبقات و اقشار زحمتکش جامعه در زمینه پیاده کردن آن و لگام زدن به دسایس و توطئه های دشمنان مردم و میهن؛

3 - موجودیت رهبری آگاه، دلسوز، پاک نفس، وطن پرست و متعهد به منافع توده های مردم و مصالح عالیای کشور، برای مدیریت سالم و اداره بهتر امور؛ گزینش کادرهای مسلکی، ملی، مجرب، پاک، با اراده، و معتقد به ترقی و تعالی و وفادار به آرمان سعادت مردم، به وظایف؛ رعایت سیاست عادلانه کادری، که ستون فقرات هردولت ملی و با ثبات را تشکیل میدهد.

تا جایی که بخاطر دارم و در اسناد تاریخی معتبر مسجل شده است، اکثریت قاطع مردم افغانستان، بویژه توده های فرودست و مستعد به کار جامعه، در آغاز از پیروزی قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 استقبال گرم و صمیمانه بعمل آوردند؛ برنامه کارا و سازنده (30) فقره یی درمطابقت با اصول مرامی حزب و ضرورت های مهم و حیاتی جامعه افغانستان هم تدوین گردید؛ شرایط انجام کار برای تطبیق برنامه ذکر شده هم، هرگاه مطابق به قانونمندی نظام اجتماعی کشور، بصورت تدریجی و بدون شتاب زده گی صورت میگرفت، مساعد بود؛ مدیریت رهبری کننده و کادرهای ملی، بصورت کل در وجود اعضای رهبری و کادرهای حزبی و غیرحزبی، شامل علماء و دانشمندان و کارشناسان بخشهای مختلف، درمقیاس کشور نیز موجود بود.

ولیک با دریغ و درد که رهبری اداره حزب و دولت، برای مدیریت سالم این رویداد مهم و حیاتی و گذار پیروزمندانه از این مرحله تاریخ، با آغاز کودتای خونین حفیظ الله امین و شرکای جرمی اش از دست حزب ما و سایر مبارزین وطن خواه و مردم دوست، ربوده شد و جایش را هیجانات انقلابی گری، هوسبازی ها، شتاب زده گی ها، یکه تازی ها، فرد گرایی ها و حرکات انحرافی گوناگون گرفت. درمورد تطبیق اهداف " خطوط اساسی وظایف انقلابی " هیچ گونه برخورد مسؤولانه و تدابیر آگاهانه اتخاذ نگردید ؛ از تشکیل جبهه متحد ملی و استقرار دولت فراگیر ملی و نظام دموکراسی هم رسماً انصراف بعمل آمد و جای آن را تیزسهای انقلابی (!) مشهور امین گرفت؛ دریک کلام از تطبیق برنامه ح. د. خ. ا مصوب کنگره موسس به زاویه 180 درجه انحراف صورت گرفت، که در این جا صرف دو مورد آن را بشکل نمونه برمیکزینیم:

1- در ماده اول خطوط اساسی وظایف انقلابی ج د ا آمده است :

« تحقق اصلاحات دموکراتیک ارضی بسود دهقانان زحمتکش و به اشتراک آنان. احیاء زمینهای بایر، توسعه و بهبود شبکه های آبیاری و حل مسأله چراگاه ها.»

اما طوری که دیده شد، رهبران برسر اقتدار آن وقت اصلاً در تعریف و تفسیر این ماده دچار اشتباه و لغزش بزرگی تاسرحد توسل بجانب افراط کاری شدند که كفاره آن را نه تنها دهقانان کشور؛ بلکه همه مردم پرداخت. زیرا آنها « حد نصاب زمینداری را سی جریب زمین درجه اول یا معادل آن (شش هکتار) و حدود توزیع زمین آبی را برای هر خانواده دهقانی از پنج الی دوازده جریب (معادل یک الی اندکی بیشتر از دو هکتار) پیشبینی میکردند. بر اساس چنین سیاست ارضی، زمینهای بیش از نصاب باید از تمام زمینداران اعم از مالکین متوسط یا بزرگ بدون تادیه قیمت مصادره میگردد و بصورت مجانی به دهقانان توزیع میشد.

این رهبران در رابطه به انجام اصلاحات ارضی انگیزه ها و نیروی بزرگ مذهب را [که برطبق احکام دین اسلام، تصاحب و توزیع مال و ملکیت شخص، برای خود و یا به شخص دیگری، بدون پرداخت بهای آن به مالکش، حرام قطعی محسوب میگردد]، در جامعه سنتی افغانستان و همچنان خصوصیات یک جامعه عنعنوی، محافظه کار، روستایی و قبیلوی را نادیده انگاشتند. زمینهای زیاده از نصاب بدون پرداخت قیمت آنها، ولو محدود و نامنهاد، به دهقانان بی زمین از قرار تخمین ده جریب برای هر خانواده بصورت رایگان توزیع گردید. ولی گفته میشود که برخی از دهقانان پس از دریافت زمین، از تصاحب آن که بدون تادیه قیمت و جلب رضانیت مالک، مال غصب و حرام شمرده میشود، دست کشیدند. ملا ها و رهبران مذهبی که بعضاً خود زمیندار یا تابع و یا طرفدار و همکار ملاکان بودند، فوراً فتوای غصبی بودن زمینهای توزیع شده را صادر کردند و حتی ملاهائیکه از این امر خود نفع بردند، ولی با شیوه تطبیق آن، مخالفت ورزیدند.

بزرگترین کمبود [در این پروسه] این بود که اصلاحات از بالا تطبیق گردید و کمیته ها [اتحادیه های کوپراتیفی] یا واحدهای دهقانان بیزمین ایجاد نشده بود که خود در اصلاحات شرکت میکردند. باید قبل از انجام اصلاحات ارضی کار بزرگ سیاسی و تهیجی میان دهقانان صورت میگرفت و سازمانهای سیاسی و حرفه ای مناسب در میان روستائیان بوجود میآمد تا به پایگاه ها و نهاد های تحقق اصلاحات مبدل میشدند....

افزون برآنکه چنین اصلاحات از لحاظ اقتصادی صدمه بزرگ بر تولید کشاورزی، باغداری و دامپروری وارد آورد، دهقانان میانه حال را که اکثریت دهقانان و زمینداران متوسط را در دهات تشکیل میکردند از لحاظ سیاسی بشدت ناراضی ساخت و در برابر رژیم قرارداد. از میان این اقشار دهقانی و روستایی میانه حال و ناراضی بود که نیروهای مقاومت و باند گروهها سربازگیری کردند. البته بخشی از زمینداران متوسط و بزرگ که زمینها و امکانات خویش را از دست دادند، کشته یا فراری شدند، ولی برخی از ایشان با دادن رشوه های بزرگ و نسبت های قومی پابرجا باقی ماندند و عملاً به دشمنان رژیم مبدل گردیدند....

بدینقرار، اصلاحات ارضی شتابزده نظم قدیم را در روستا های افغانستان برهم زد و مناسبات دیرین را از هم پاشید. افزون بر عامل سیاسی، از لحاظ اقتصادی نیز دهقانان متوسط الحال که صرف زندگی خویش را به پیش میبردند با از دست دادن بخشی از بهترین قسمتهای زمین خویش، مأیوس و دلسرد شدند و به کشت و کار علاقمندی و دل بستگی پیشین را از دست دادند.

دهقانان بیزمین که تازه پارچه های کوچک زمین را بدون دستیابی به وسایل دیگر تولید و از جمله آب و افزارکار، حاصل کرده بودند، نتوانستند که بالای زمین بدرستی مستقر شوند و بگونه مؤثر کار نمایند.

چنین بود نخستین نتیجه اصلاحات ارضی گویا بسود دهقانان که ایشان را علیه رژیم برانگیخت و دومین نتیجه وخیم آن بطور کلی لامالک شدن و خاره ماندن بهترین بخشهای زمینهای زراعتی و پائین آمدن شدید محصولات کشاورزی و دامداری در کشور بود.» (2)

2- در زمینه تطبیق ماده (19) " خطوط اساسی وظایف... " مبنی بر " تأمین تعلیمات ابتدایی همگانی، اجباری و رایگان برای کلیه اطفال بسن مکتب و ایجاد شرایط اساسی برای مبارزه مؤثر بر ضد بیسوادی " در آغاز تصامیم درستی اتخاذ و کارهای متمر و اقدامات سودمندی در بخش جذب و آموزش و پرورش اطفال واجد شرایط مکتب و نوجوانان در مکاتب ولیسه های افغانستان و تأسیس مکاتب جدید، از جانب وزیر تعلیم و تربیه آن زمان روی دست گرفته شد و در منصفه تطبیق قرار گرفت؛ اما با آغاز کودتای حفیظ الله امین و تقرر یکی از اعضای باندش در این پست، عین حرکتهای افراطی، ماجراجویانه و نمایشی، نه تنها بی ثمر؛ بلکه تحریک آمیز و زیانبار آغاز گردید، که در فرجام واکنشهای خونبار زندگی برانداز را ببار آورد.

کار در بخش سواد آموزی که بایست به یک جنبش سراسری پلان شده، با گامهای متین، استوار و مرحله یی با شرکت فعال علماء و دانشمندان مجرب موسسات فرهنگی و همه روشنفکران اعم از زنان و مردان، بشمول سازمان دموکراتیک زنان و سازمان جوانان صورت میگرفت؛ برعکس رهبر و موسس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان دکتور اناهیتا راتب زاد از کشور تبعید گردید. سایر کادرها و فعالین پیشین سازمان دموکراتیک زنان و جوانان افغانستان، یکجا با سایر فرهنگیان میهن رهسپار زندان پلچرخ شدند و شمار دیگری از استادان و شاگردان مدارس و دانشگاهها در پلگون، جام شهادت را نوشیدند.

پس این وظیفه بزرگ را در عدم حضور و مشارکت فرهنگیان، چی کسی میتواند انجام دهد، عناصر عقده مند، هوسباز، انحصارطلب و یکه تاز...؟ هرگز نه .

بربنیاد احکام صریح مرام نامه ح. د. خ ا منتشره جریده خلق و " خطوط اساسی وظایف انقلابی ج. د. ا " ایجاد قدرت و تشکیل حکومت باید بر مبنای مشارکت فعال همه نیروهای ملی ، دموکراتیک و وطنپرست: شامل کارگران، دهقانان، روشنفکران، علماء و دانشمندان، پیشه وران، زمینداران متوسط، تاجران کوچک و متوسط، متشبهین و سرمایه داران ملی، در وجود جبهه متحد ملی صورت می پذیرفت؛ ولی برخلاف، حفیظ الله امین در یکی از بیانیه های خویش چنین گفت:

« رفیق ارجمند ما (نورمحمد تره کی) که حزب را رهبری میکرد، از آغاز مبارزات حزب پرافتخار خود روی مبارزات کارگری بخاطر دکتاتوری پرولتاریا بشدت تاکید میکرد، بادر نظر داشت شرایط جامعه ما معتقد نبود که در مرحله اول باید رهبری را جنبش دموکراتیک به هریک از اقشار و یا طبقات غیر پرولتری داد، بلکه از آغاز مبارزات حزبی خود علاقمند رهبری طبقه کارگر به نمایندگی از آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مبارزات انقلابی بود و بشدت بالای اتکای اطمینان بخش بر حزب طبقه کارگر فشار وارد میکرد. » (3)

او در جای دیگری میگوید:

« انقلاب کبیر ثور در کشور ما افغانستان عزیز در حالی به پیروزی رسید که نظام اقتصادی اجتماعی فنودالی بکلی مسلط بود و خلق ما با استقرار دولت خلقی دوران فنودالی را عقب میگذارد، بدون پیمودن دوره پر از رنج سرمایه داری بسوی اعمار جامعه سوسیالیستی به پیش میرود. » (4)

در حالی که رژیم خودکامه امین با توسل به همچو اعمال تحریک آمیز ضد حزبی و ضد مردمی اش ادامه میداد و از میان مردم و اقشار روشنفکر جامعه تجرید شده میرفت؛ همزمان با آن فعالیت‌های سازمان مخفی ح. د. خ. ا در دفاع از اهداف عام نهضت ، حزب و قیام هفتم ثور؛ کاربخاطر تأمین وحدت مجدد هردو جناح حزب، جهت برچیدن بساط باند جنایت پیشه امین و استقرار یک دولت وسیع البنیاد، با اشتراک نیرو های ذکر شده جریان داشت؛ اما در جبهه مقابل و مخالف، حرکتهای تخریبی سازمانهای ارتجاعی و بنیادگرای اسلامی برهبری کلب الدین حکمتیار و برهان الدین ربانی، با استفاده ابزاری از اشتباهات، انحرافات ، اعمال و اقدامات تحریک آمیز و سرکوبگرانه جناح اقتدار گرای رژیم، از باورها، سنن و عقاید دینی، ملی و عنعنات مردم، بر ضد نظام بهره برداری کرده، بخاطر سرنگونی جناح حاکم حزب و دولت، به حمایت مستقیم "آی. اس. ای " پاکستان و حکومت متعصب قرون وسطایی آخوندهای ایران نیز راه اندازی شده بود؛ نخستین حرکت ارتجاعی در ولایات: ننگرهار، کنرها، نورستان، کاپیسا ، پنجشیر، ارزگان، پکتیا، دره صوف سمنگان و مناطق هزاره ستان، سپس تهاجم خونین در هرات برهبری تورن اسماعیل به تحریک و حمایت مستقیم پاکستان و ایران آغاز و طی آن تعداد زیادی از کادرها و صفوف، بشمول کادریهای نظامی جناح خلق قربانی اشتباهات و هوسبازی های یکه تازانه و ضد حزبی امین گردیدند. همینگونه شمار زیادی از مردم هرات نیز بصورت چشم بسته زیرتأثیر تبلیغات گمراه کننده ، اعمال جنایتبار و حرکات ارتجاعی، واپسگرایانه تیکه داران دین و دالر شدند. در این موارد بوریس گروموف در اثر مشهور خود بنام " ارتش سرخ در افغانستان " چنین مینویسد:

« در بهار سال 1979 کاملاً روشن گردید که در افغانستان بمفهوم واقعی کلمه جنگ داخلی در گرفته است. پانزدهم ماه مارچ در ولایت هرات خیزشهای ضد دولتی آغاز گردید .» (5)

وی جریان را که بر مبنای گزارش اندره گرومیکو وزیر خارجه شوروی ، به جلسه 17 مارچ بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ثبت شده، این گونه شرح میدهد:

« برپایه آخرین گزارش‌هاییکه ما از افغانستان چه بشکل رمز و چه از طریق گفتگوهای تلفونی بدست آورده ایم، اوضاع در افغانستان به شدت وخیم گردیده است و اکنون ولایت هرات در مرکز نا آرامیها قرار دارد. در هرات بگونه ای که از تلگرامهای پیشین برمی آید، فرقه 17 ارتش افغانستان مستقر است. اکنون اطلاع گرفته ایم که این فرقه از هم پاشیده است. نیروی توپچی و برخی از نیروهای پیاده که در ساختار این فرقه شامل بودند، به جانبداری از شورشیان برخاسته اند. باندهای خرابکاران که از قلمرو پاکستان رخنه کرده و نه تنها به کمک دولت پاکستان، بلکه [از جانب] چین و هم ایالات متحده امریکا و ایران آموزش دیده و مسلح گردیده اند، در هرات راه سرکشی درپیش گرفته اند. ضد انقلابیون داخلی به این شورشیان رخنه کرده از پاکستان و ایران پیوسته اند. رهبران توده ها نیز رویهمرفته شخصیت‌های مذهبی اند. تخمین شمار شورشیان دشوار است؛ اما رفقای ما میگویند که سر به هزاران میزنند، درست هزاران...» وی ادامه میدهد:

« یکروز بعد در فرقه جلال آباد توطئه دیگری کشف گردید که در آن بیش از دویست و سی افسر و سرباز به جرم اقدامات ضد دولتی بازداشت گردیدند. این رخدادها موجودیت رژیم انقلابی را تهدید نموده و در عالیترین سطح در مسکو مطرح شد.» (6)

در چنین اوضاع و احوال، مخالفت میان دو جناح اقتدارگرای اول و دوم (تره کی و امین) در درون نظام به شدت آغاز گردید.

حفیظ الله امین در آغاز ماههای اول رویداد هفتم ثور 1357 با بالا کشیدن شهرت کاذبش به عنوان قوماندان سپیده دم انقلاب (!) و با استفاده سوء از ضعف های نورمحمد تره کی در اداره و رهبری دولت؛ جبن و ناکارایی نوراحمد نور مسوول بخش نظامی جناح پرچم حزب در امر بسیج و مشارکت فعال آنان در روزهای ششم و هفتم ثور 1357 و توبه نامه گرفتن از لایق، باریق، غوربندی و سرور یورش، همین که ببرک کارمل و سایر رهبران و کادرهای جناح پرچم ح. د. خ. را با بمثابة رقبای اصلی از مبارزه فعال سیاسی از درون حزب و دولت بیرون رانده و بخارج تبعید و یا رهسپار زندانها نمود و خود به عوض کارمل بحیث منشی دوم کمیته مرکزی حزب و معاون صدراعظم، موقعیتش را تحکیم بخشید؛ آنگاه متوجه جناح تره کی شده، درگام نخست با تبدیلی محمد اسلم و طنجانر فرمانده قوتهای زمینی جناح خلق در روز قیام، از وزارت مخابرات بحیث وزیر داخله، پست معاونیت صدارت را که در آغاز استقرار رژیم برایش داده شده بود، از نزدش گرفت. به تعقیب آن جنرال عبدالقادر وزیر دفاع و فرمانده اصلی قوتهای هوایی و زمینی رویداد هفتم ثور و شخصیت مستقل الرأی را با راه اندازی دسیسه ای که قبلاً از جریان آن تذکار بعمل آمد، زندانی کرده از سر راهش برداشت تا فرماندهی ارتش را شخصاً بعهده گیرد؛ ولی و طنجانر از هرحاظ خود را مستحق این پست میدانست و تره کی نیز با تقرر وی موافق بود.

اما، حفیظ الله امین که زمامداری کل کشور را میخواست؛ حکمروایی مطلق بر ارتش را گام اول و اساسی این آرزو میدانست. سرانجام تره کی را اغوا نموده متقاعد ساخت تا او را بگونه سمبولیک در رأس وزارت دفاع قرار داده، خود رسماً بحیث معاون، ولیک در عمل فرمانروای کل ارتش، تمام صلاحیتها را در اردوی افغانستان به کف گیرد.

مدتی بعد حرص مقام خواهی امین طغیان نموده و طنجانر را از پست وزارت داخله نیز برکنار و بار دیگر بصفت وزیر مخابرات برگزید؛ ولی حوادث هرات این اقدامات امین را زیر سؤال قرارداد:

« پس از حوادث هرات، در جلسه مورخ 17 مارچ 1979 شورای انقلابی وضع مغشوشی بوجود آمد. امین از جانب و طنجانر وسید محمد گلابزوی مورد سوال قرار گرفت مبنی بر اینکه: چرا چنان حوادث در فرقه 17 هرات رخ داد، در حالیکه او رهبری وزارت دفاع را عملاً در دست دارد؟ در این جلسه سازش دیگری صورت گرفت. و طنجانر بحیث وزیر دفاع تعیین گردید و امین بحیث صدراعظم تحت عنوان " لمری وزیر ".

ولی امین نه تنها نفوذ خویش را در ارتش حفظ و توسعه داد، بلکه دوتن از نزدیکان خویش : محمد یعقوب و اقبال وزیرى را بالترتیب بحیث قوماندان عمومى ارکان حرب و رئیس عمومى امورسیاسى اردو، به صفت معاونین وزیر مقرر نمود.

باینگونه علایمى مبنى براختلاف میان تره کی و امین ازبهار 1979 پدید گردید و در مطبوعات جهانى راه یافت. « (7)

درچنین اوضاع پر آشوب درکشور، مبارزه بخاطر انحصار قدرت میان دو جناح حاکم در درون نظام شدت بیشتری کسب کرد؛ نورمحمد تره کی به اشتباهات جبران ناپذیرش در مورد شناخت چهره اصلی امین و میدان دادن به اعمال تخریب کارانه ضد حزبی، ضد مردمی و فاجعه آفرین وی پی برد که زمان و فرصتهای بسیار مهم و حیاتی را از دست داده بود.

بلی! تره کی به سابقه سیاه امین در دوران تحصیلاتش در ایالات متحده امریکا و متهم شدنش بوسیله منابع معتبر بین المللی به سازمان " سیا "؛ به فعالیتهای تخریبکارانه اش حین ورود به افغانستان در درون حزب که منجر به انشعاب سال 1346 گردید؛ به انجام اعمال تروریستی اش در سالهای 1356 - 1357 (ترور علی احمد خرم - انعام الحق گران و سوء، قصد علیه ببرک کارمل و ترور میراکبرخیبر) و صحبتهای مسؤولانه زنده یاد ببرک کارمل، پیرامون ماهیت اصلی و عملکردهای آگاهانه ضد حزبی و ضد انسانی این اجنت سازمان " سیا " و دشمن آشتی ناپذیر وحدت حزب، آزادی و سعادت مردم و اتحاد باهمی نیروهای ملی و دموکراتیک افغانستان؛ اهمیت و ارزشی قایل نگردید.

برعکس، امین که همیشه موجودیت خود را در قدرت، با اسالیب: توطئه چینی، حادثه جویی، فعالیتهای اگنتوری و راه اندازی جنگ روانی با مخالفین در درون حزب، حاکمیت و بیرون میدانست؛ در نبرد کنونی، سرو صداهای تبلیغاتی را براه انداخت که گویا در کنار تره کی یک باند چهار نفری (وطنجار - گلابزوی - سروری و مزدوریار) قرارداد؛ همینگونه جناح سومى (پنجشیری - زیری - میثاق - آرین...) را که در انجام اعمال جنایتکارانه تروریستی و سرکوب خونین مخالفین حزبی و غیر حزبی وی، شرکت نکرده، طرفدار وحدت حزب و روش مسالمت بودند؛ بنام کنجکی های درکمین نشسته، در میان اعضای حزب و حتا در بعضی محافل یادمانی و تخریب میکرد، تا هر کدام آنان را از فعالیت سری و علنی باز داشته، در خدمت امیال شوم و مقاصد پلید ضد مردمی خویش قرارداد.

امین در مدت یک سال کار و دوران یکه تازی هایش، در همه بخشهای ملکی و نظامی، توانسته بود از طریق نصب افراد مورد اعتماد خود در تمامی ارگانهای مهم دولتی، تمام حرکات و فعالیتهای اعضای حکومت، اعضای کمیته مرکزی و بیروى سیاسی، بشمول شخص تره کی را تحت کنترل خود قرارداد. او در عین زمان با در دست داشتن پست صدارت و فرماندهی ارتش، همچنان تقرر داکترشاولی بحیث معاون صدراعظم و وزیر خارجه، سالم مسعودی بحیث وزیر تعلیم و تربیه، عبدالرشید جلیلی بحیث وزیر مشاور، سید داوود ترون بحیث سریاور تره کی، فقیرمحمد بصفهت معین وزارت داخله، ببرک شنواری بحیث معین وزارت سرحدات؛ بمنظور تحت کنترل قراردادن همه فعالیتهای تره کی، وطنجار و مزدوریار؛ گام بگام، با کسب اکثریت در مقامات رهبری حزب و دولت، مواضع خود را نسبت به تره کی و دیگران تحکیم بیشتر بخشید.

بدین ترتیب زمانی که تره کی به تاریخ 4 سپتمبر 1979 در رأس هیأتی بمنظور اشتراک در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک در کوبا رهسپار هاوانا گردید، امین در ترکیب اعضای معیتی وی سه تن از برگزیدگان خود (داکترشاه ولی، سید داوود ترون و عزیز اکبری) را در کنارش قرارداد تا تمام صحبتها و فعالیتهای تره کی را که بالایش مظنون شده بود، برایش گزارش دهند.

تره کی درجریان برگشت از هاوانا و هنگام توقف درمسکو، نخست دیداری داشت با رهبران آن کشور، سپس در صحبتی که با اعضای حزب بعمل آورد حوادث بعدی را رقم زد:

« تره کی بعداً در دیداری با اعضای حزب دموکراتیک خلق درمسکو سخنرانی ایراد کرد که در عمل اعلام جنگ با امین بود. عزیزاکبری:

روزبهدش در حدود شش صد یا هفت صد نفر اعضای حزب را از کمیته های حزبی مسکو و شهرهای نزدیک جمع آوری کردند و تره کی با محصلین صحبت داشت. در آن صحبت تره کی غیر ارادی بالای امین یک حمله کرد. درحالی که خودش هم متشنج بود گفت: در حزب ما یک دانه سرطان است که باید کشیده شود، علاج شود. وقتی که سرطان در وجود باشد، وجود درد دارد و آدم نمی فهمد. من این دانه سرطان را تشخیص کرده ام و حزب را علاج میکنم. این اشاره ای بود مستقیماً به امین. در آن جلسه درپهلوی من سید داوود ترون نشسته بود. سید داوود ترون هم عضو هیأت بود. او برای من گفت تو منظورش را از دانه سرطان فهمیدی؟ من گفتم نه، من نفهمیدم. به من گفت که منظورش امین صاحب است. البته سید داوود ترون هم با مقامات شوروی و کمیته امنیت دولتی یا کی. جی. بی. روابطی داشت و ترون هم، یک ساعت تا یک و نیم ساعت غیبت داشت. من فکرمیکنم که شورویها به ترون هم بعضی مسایل را انتقال داده بودند و ترون هم این مسایل را قبل از برگشت تره کی به کابل به امین اطلاع داده بود، یعنی امین درجریان قرار گرفته بود.

درکابل طرفداران تره کی و امین در برابر هم قرار گرفته بودند. امین وزارت دفاع را کنترل می کرد و افسران واحدهای اصلی ارتش به او وفادار بودند. اما عده ای از افسران مهم در کودتای [قیام] ثورمانند اسد الله سروری، محمد اسلم وطنجار، سید محمد گلاب زوی و شیرجان مزدوریار که در رأس ریاست امنیت یا آگسا و وزارت های داخله، مخابرات و سرحدات قرار داشتند، از تره کی حمایت می کردند....

از همان نخستین لحظات ورود تره کی به کابل، مبارزه قدرت میان تره کی و امین به شدت بالا گرفت. امین می خواست رئیس اداره آگسا و سه تن از وزرای وفادار به تره کی را، که تهدید مستقیمی را برای قدرت او به وجود آورده بودند، برکنار کند. تره کی با این اقدام امین مخالف بود....

سیزدهم سپتمبر: رادیو دولتی برکناری رئیس آگسا و سه تن از وزرای مخالف امین را اعلام کرد. [درحالی که نظریه احکام صریح قانون مامورین دولت که در آن زمان هم نافذ بود - تقرر و برکناری چهار تن ذکر شده از صلاحیت رئیس دولت " تره کی " بود نه امین - نگارنده]. مقامات شوروی طوری که ژنرال گورینف می گوید، دوباره به کاخ ریاست جمهوری آمده و خواستند تا با تره کی و امین در مورد برکناری وزرا صحبت کنند:

روز بعد دوباره نزد او رفتیم و گفتیم: رفیق تره کی! شما دیروز در مورد وحدت رهبری حزب وعده کردید، [که ناراحت نباشید او فرزند من است، من به او اعتماد دارم] ببینید چهار وزیر را برکنار کردند، این به نفع کار نیست. آن وقت او برخاست و به امین تلفن کرد و از او خواست تا به ارگ بیاید.

چهاردهم سپتمبر: امین بنا به تقاضای تره کی و سفیر شوروی به حرمسرای ارگ یا کاخ ریاست جمهوری آمد. در مدخل ورودی حرمسرا، راننده ها و محافظین سفیر و سایر مقامات شوروی در کنار ماشینهایشان اسناده بودند. ماروزوف که در آن زمان معاون ستاد کی. جی. بی. در کابل بود به نقل از مأموران کی. جی. بی. در صحنه می گوید، امین از ماشین خود پیاده شد و پشت سر محافظش به سوی پله های کاخ گام برداشت:

امین داخل حیاط شد. چیزی احساس کرده بود و شاید خود او وضع را متشنج کرده بود. او ابتدا از آمدن به ارگ خود داری کرده بود، هرچند سفیر، ژنرال ایوانوف، گوریلوف و پاولوفسکی در آنجا بودند. بعد از اصرار زیاد و حتی بعد از این که سفیر سوگند یاد کرد که هیچ حادثه ای اتفاق نخواهد افتاد، سرانجام او حاضر شد که به داخل ارگ بیاید.

کارمندان ویژه امنیتی ما که ماشینهای هیأت نمایندگی ما را همراهی می کردند، شاهد این صحنه بودند. آنان در همان نزدیکی ایستاده بودند که ماشین امین داخل شد. اول محافظین امین پیاده شدند و از طریق پله ها به طبقه دوم رفتند. امین در عقب آنها بود. هنوز امین پای خود را روی اولین پله نگذاشته بود که صدای شلیک گلوله ها شنیده شد.

و اما در حالی که شلیک گلوله ها ادامه داشت، در داخل کاخ، تره کی و هیأت شوروی وحشت زده شدند. ژنرال گوریلوف می گوید:

صدای تیراندازی بلند شد دود باروت به هوا برخاست. خانم تره کی داخل اتاق شد و فریاد زد امین، ترون، امین، ترون... من به طرف پنجره رفتم. دیدم امین، ترون را که روی زمین افتاده بود و در حالی که همه آستینهایش پراز خون بود به طرف خود می کشد. تره کی دروازه را باز کرد و صدازد ترون، ترون، ترون. من از این صداها چیزی نفهمیدم. تره کی گفت توطئه ای در راه است.

سید داوود ترون رئیس دفتر تره کی که به امین وفادار بود، به قتل رسید و یک تن از محافظان امین زخم برداشت. اما امین همراه با محافظانش از صحنه تیراندازی خود را بیرون کشیده و کاخ را ترک گفت. معلوم نیست چه کسانی تیراندازی را آغاز کردند، محافظین تره کی و یا امین؟ اما امین پس از فرار از حرمسرا به کاخ دلکشا رفته، ارتباطات تره کی را با خارج قطع کرد و فرماندهی امور را در دست گرفت. (8)

از متن رویدادها و توضیحات ذکر شده بالا پیداست که حفیظ الله امین، بر مبنای سناریوی قبلاً تنظیم شده برنامه داشت تا بعد از پیروزی قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 و انجام کودتای درون حزب و حاکمیت علیه جناح پرچم ح. د.خ.ا و دور کردن ببرک کامل از درون حزب و دولت، که کارمل همواره او را با استدلال و منطق قوی، لگام میزد؛ در پی آن شد تا جناح تره کی را که بعد از دیرزمانی امین را بمثابة یک شخص انحصار طلب، تمامیت خواه، یکه تاز و عمال سازمان " سیا " و یا به گفته خود تره کی " دانه سرطان " تشخیص دادند؛ از میان بردارد و خود با انجام کودتای دیگری و ایجاد توطئه ای که به حرفه و مسلک او تبدیل شده بود؛ زمام کل کشور را بحیث فرمانروای حزب و رئیس دولت در دست گیرد.

بنابراین نگارنده با این پندار سست بنیاد، که گویا تره کی میخواست تا امین را از طریق انجام یک عملیات خونین (ترور) ، از میان بردارد، موافق نمی باشد، زیرا:

- تره کی بمثابة منشی عمومی کمیته مرکزی حزب و رئیس شورای انقلابی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان ، صلاحیت قانونی آن را داشت تا امین را از وظیفه اش سبکدوش و به کار دیگری بگمارد؛

- وی بعد از سفر هاوانا و توقف مختصر در مسکو، تازه به کابل برگشته بود؛ یک هیأت بلندپایه حزبی و دولتی اتحاد شوروی نیز در این روز در دفتر کارش نشسته بودند؛ هیچ گاهی عقل سلیم این را نمی پذیرد که در چنین حالت و آنهم در حضور داشت هیأت مصالحه بین طرفین، دست به انجام این گونه عمل زشت که بدنامی آن متوجه هر دو دولت میشد، بزند.

- زمانی که مقامات مسؤل اتحاد شوروی از فعالیت‌های ضد حزبی امین و انجام پلانهای خطرناک وی تا سرحد از میان برداشتن خود تره کی موضوع را برایش اطلاع داده تاکید میدارند تا این موضوع را بررسی و حل و فصل نماید؛ مگر تره کی قبول نکرده میگوید: « رفیق سفیر ناراحت نباشید او فرزند من است، من به او اعتماد دارم، بین ما وحدت خواهد بود.» (9) ویا در برابر طرح های متحدینش در مورد برچیدن بساط زمامداری امین، میگوید: « من تمام عمر او را بزرگ کرده ام و او را ازدشواریهای زندگی حفظ نموده ام. ببینید دستام آبله است....» (10)؛ پس چگونه به یکبارگی تغییر عقیده میدهد و قصد ترور امین را میگیرد؟

- ورود نابهنگام و سردادن چیغ و فریاد خانم تره کی در محضر هیأت عالی رتبه دولت شوروی با ذکر نام های " امین - ترون - امین. ترون " ؛ همینگونه بلند شدن صدای خود تره کی که میگفت " ترون، ترون " و بعداً اظهار داشت که در این جا توطئه ای در راه است؛ همه و همه دال بر این امر است که حادثه قتل ترون و سوء قصدی علیه امین از جانب تره کی صورت نگرفته و بادیگارد هایش هم در حضور داشت خود تره کی و موجودیت سفیر دولت شوروی وقت و سایر مهمانان، جرأت آن را هرگز نخواهند کرد که دست به چنین اعمالی بزنند و بالای شخص دوم مملکت و سریاور رئیس دولت، فیر نمایند.

بر عکس مطالعه رویدادهای این صفحه تاریخ در همه اسناد معتبر: (یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی - ظهور و زوال ح. د.خ.ا - اردو و سیاست - افغانستان در قرن بیستم - افغانستان در پنج قرن اخیر و اسناد محرم نشر شده ح. ک. ا. ش. در صفحات انترنت ...) ، گواه بر این است که طراح و تطبیق کننده این برنامه از آغاز تا انجام ، شخص حفیظ الله امین و یاران داخلی و بین المللی وی بوده اند.

مزید بر آن ترور رسید داوود ترون هیچ گونه منفعتی را برای تره کی در قبال نداشت؛ بلکه امین از آن بعنوان " پیراهن پر خون ... " منفعت برداشت و صفحه تاریخ یک سال و چهار ماهه زمام داری بدون صلاحیت نورمحمد تره کی را پایان بخشید.

بیا بید جریان بعدی را از زبان اکادمیسین دستگیر پنجشیری عضو بیروی سیاسی و رئیس نظارت و کنترول کمیته مرکزی حزب و وزیر فواید عامه دولت آن وقت، بشنویم:

« در 25 سنبله 1358 جلسه دفتر سیاسی از سوی حفیظ الله امین در قصر دلکشاه دعوت گردید. امین با چشمان اشکبار وارد اتاق جلسه شد. گزارش مرگ ترون و زخمی شدن زیرک دوتن از یاوران خود را در چنین فضای پرهیجان تقدیم کرد و نورمحمد تره کی را عامل اصلی قتل یاور خویش [سریاور تره کی] معرفی و پیشنهاد کرد که تره کی از تمام مقامات حزبی و دولتی سبکدوش شود. هر چند بقول میرمحمد صدیق فرهنگ مؤلف " افغانستان در پنج قرن اخیر " در این وقت خوف و دهشت چنان محیط را فرا گرفته بود که هیچکس در برابر تصمیمات او جرأت چون و چرا نداشت؛ اما باز هم در همان فضای اختناق و ارباب و اکنش اصولی نشان داده و گفتم که بحیث رئیس کنترول و وجدان حزب پیشنهاد میکنم که به نورمحمد تره کی نیز اصولاً امکان فراهم شود تا در جلسه دفتر سیاسی مستقیماً اشتراک و از خود دفاع کند.

از میان تمام اعضای بیروی سیاسی تنها کریم میثاق سکوت را شکست و از طرح من پشتیبانی کرد. اعضای دیگری نیز بودند که سبکدوشی تره کی را لطمه جدی بوحدهت فرکسیون خلق و تضعیف مواضع دولت ج. د. ا. پیش بینی و ارزیابی میکردند. اما در آن لحظه خلاف ضمیر و وجدان انقلابی خاموشی اختیار کردند.

حفیظ الله امین و یگانه مدعی قدرت سیاسی، گرچه از پشتیبانی دوتن آراء بیروی سیاسی برخوردار بود. باز هم موافقت خود را بدعوت تره کی در جلسه بیروی سیاسی ابراز نمود. مگر او سنگ

بزرگ را در پیش پای ما انداخته گفت. چونکه تمام اعضای خانواده نورمحمد تره کی مسلح میباشند من شخصاً قادر بدعوت او شده نمیتوانم. شما خود او را دعوت کنید. امین به این نکته اشاره کرد که هرگاه از داخل حرمسرای فیبربرشما صورت بگیرد این مسئولیت را بعهده گرفته نمیتوانم. در این لحظه میثاق به تشناب رفت و من نیز با استفاده از این وقفه به تشناب رفتم همدیگر را بسرعت متوجه خطرساختیم از فضای مسلط همان لحظه چنین استنباط و پیش بینی میشد که هرگاه ما حاضر بدعوت نورمحمد تره کی می شدیم، با احتمال قوی بر ما نیز فیر صورت میگرفت و تره کی مسوول قتل و ترور ما شناخته میشد. با این نیرنگ بار اشتباهات تره کی سنگین تر میگردد. یعنی به یک تیر دوهدف نشانه گرفته میشد. یکی محو فزیکى ما و دیگری سنگین کردن بارمسئولیت نورمحمد تره کی منشی عمومی ح. د. خ. ا. .

با این همه دلایل در همان فضای بحرانی باز هم روی طرح اصولی خویش پافشاری کردم و گفتم نیروهای که نورمحمد تره کی و خاندانش را در ارگ توقیف کرده اند، این مسوولیت را نیز دارند که تره کی را در جلسه حاضر کنند.

بهر حال به اذان ملای غریب باز هم تمکین نکردند و جلسه سرانجام بسود امین پایان یافت. بلا فاصله پلنوم کمیته مرکزی دایر گردید و تره کی بیدرنگ از تمام مقامات حزبی و دولتی سبکدوش شد و حفیظ الله امین در 25 سنبله 1358 (15 سپتمبر 1979 م) به عالیترین مقامات حزبی و دولتی و سر منزل مقصود خویش نایل گردید.... « (11)

پنجشیری، چالشهای را که در آن برهه زمان در برابر عملکردهای خونین و فرمانروایی ددمنشانه امین قرارداد داشت و منجر به سقوط حاکمیت استبدادی تک تازانه وی گردید، این گونه برمی شمارد:

« حفیظ الله امین در چنین یک شرایط نامساعد نظامی و سیاسی رهبری حزبی و دولتی را از چنگ رقیبان نظامی و سیاسی خویش بیرون کشید که :

- فرکسیون پرچم برهبری کامل، از همان نخستین لحظات قیام با اقدامات امین و تره کی به شیوه آشکار و پنهان در این جا و آنجا مخالفت خود را ابراز میکردند و در مقابل انحصار قدرت و نقض ناهنجار موازین مرامنامه و اساسنامه و حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم و اکنشهای نظامی، سیاسی و تبلیغاتی نشان میداد و تعدادی از فعالین سیاسی خود را بکام " کام " (کارگری استخباراتی موسسه) میفرستاد.

- قهرمانان قیام ثور، بویژه جنرال قادر، اسلم و طنجار، گلابزوی، اسدالله سروری و شیرجان مزدوریار به بهانه های مختلف از کار برکنار، بی نقش، زندانی پنهان و از صحنه سیاسی نفی شده بودند. داکتر زرغون، طاهر بدخشی و تکنوکراتها و روشنفکران مستقل و طرفداران اندیشه های دموکراتیک نوین، شاخه های انشعابی ح. د. خ. ا. غالباً سربه نیست، زندانی، تجرید و سرکوب شده و تعدادی از تحصیلکرده گان و کادرهای علمی نفی، مجبور به مهاجرت اجباری و یا در داخل بگوشه ها می خزیدند....

- فقط در چنین وضع مشخص یگانه نیروی سیاسی که از داخل حزب حاکم و دولت مقاومت مسلحانه و مبارزات سیاسی را علیه امر و نهی و تمرکز خونین امین میتوانست سازمان دهد باز هم کادرهای ملکی و نظامی ح. د. خ. ا. بویژه فرکسیون های خلق و پرچم و دیگر شاخه های انشعابی آن و تمام نیروهای طرفدار دموکراسی، استقلال ملی ترقی اجتماعی صلح و مردمسالاری بوده اند.

- همزمان با این تضادهای آشتی پذیر درون ح. د. خ. ا. سازمانهای مخالف و مختلف چریکی وهسته های سازمانهای اسلامی بیرون مرزی در پاکستان و ایران اسلامی مجال و امکان هسته گذاری و نشوونما یافت و از پشتیبانی همه جانبه احزاب و دولت های واپسگرای منطقه برخوردار شدند. از آن همه سازمانهای مخالف

و مختلف، صبغت الله مجددی پیشوای طریقه نقشبندی و پیر سید احمد گیلانی پیشوای طریقه قادری که مریدان مخلص باغستانهای شاداب، مزارع حاصلخیز، کاخهای تابستانی و زمستانی خود را از دست داده بودند، پیش از دیگر تنظیمهای تند رو و کند رو، وارد صحنه پیکارتبلیغاتی و " جهاد " شده و در ساحه های نفوذ سنتی خود بطبع و نشر دعوتنامه ها و تحریکات گسترده پرداخته و توده های دهقانی، این صاحبان واقعی افغانستان را بجنگ و جهاد علیه ح. د. خ. ا. دعوت میکرده اند.

- در قوای مسلح نیز آن شور و شوق انقلابی و انضباط عسکری دوران آغاز قیام، بویژه بعد از کودتاها و تصفیه های پیاپی باقی نمانده بود. هراسر و فرمانده با یکدیگر بی اعتماد شده بود و از دوستان رفیقان و همسنگران خود می هراسیدند. شبکه های جاسوسی نیز در فضای تیره و تار ارباب و اختناق و بی اعتمادی بفردای نظام روزتاروزه بی باور میشد.

فقط در چنین شرایط سیاسی نظامی و روانی آخرین نیروهای مقاومت خلق از فرقه پیاده ریشخور سر بلند کرد. اما بعلت فقدان هماهنگی میان نیروهای زره دار، قوای هوایی و نفوذ دستگاه " کام " آخرین موج مقاومت سازمان یافته خلق نیز درهم شکست؛ 12 تن از فعالین شایسته فرکسیون خلق، از جمله: گل آغاباغت، عزیز بسام، ملا لعل پادچا، سلام هلمندی و رسول کهسان و چند تن دیگر شکنجه و شهید شدند. عبدالرحمن بسام، شاه محمود حصین، خانجان، دین محمد و قریب سه صد تن از افسران و فعالین سیاسی توقیف، شکنجه و بعد از 6 جدی 1358 بصورت نیمه جان و بیمار از زندان پلچرخ رها گردیدند.» (12)

حافظ الله امین بعد از انجام دومین توطئه سازمان یافته و خونین درون حزبی (یکی علیه جناح پرچم ح. د. خ. ا. و دیگری قتل تره کی و سرکوب طرفداران وی) و تصرف کامل قدرت دولتی در ماه سنبله 1358، که با خونریزی به آن نایل آمده بود؛ همانگونه زمینه های سقوط حاکمیت فردی و ستمگرانه خود را پیریزی کرد.

امین در توطئه اول با کنار زدن جناح پرچم ح. د. خ. ا. وحدت حزب را رسماً و عملاً نقض و نیمی از بدنه حزب را از سنگرمبارزه فعال و هدفمند در جهت تحقق خواسته های مردم، مندرج برنامه حزب و دولت جدید، دور ساخت؛ ولیک همواره روی موجودیت نیمه دوم، یعنی جناح خلق در بخشهای (ملکی و نظامی) و حمایت بی دریغ کشور کبیرشوراها، حساب مینمود و میگفت: « ما اکنون برای ساختن حزب خود از تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی استفاده مینماییم. دیگر هیچکس بما نگوید که چه بکنیم و چه نکنیم! (13)؛ لیکن بعد از انجام توطئه دوم که در زیرچشممان باز و حضور داشت سفیر کبیر دولت شوروی و هیأت عالیرتبه آن صورت گرفت؛ خط تلفون و تمام راههای مذاکره و گفتگو با تره کی قطع گردید و به تقاضاها و مراجعات پیهم نماینده با صلاحیت آن کشور، هیچ گونه وقعی نگذاشت؛ بدین لحاظ نه تنها پشتیبانی دولت شوروی وقت را از دست داد؛ بلکه تماسهای پیهم امین و نماینده گانش با واشینگتن و اسلام آباد، این تصور را نزد مقامات شوروی بوجود آورد، که بدون تردید امکان آن میرود که امین به یک سادات دوم تبدیل و سرزمین افغانستان بمرکز فعالیتها تخریبی اطلاعاتی و نظامی، بجای ایران از دست رفته به ایالات متحده امریکا تبدیل گردد.

در عین زمان امین با انجام این توطئه خونین؛ نه تنها حمایت همه جانبه بخش دوم جناح خلق را از دست داد؛ بلکه عملاً تمام طرفداران تره کی را در بخشهای ملکی و هرسه ارگان نظامی و امنیتی، در یک مقابله رویارویی با حاکمیت فردی خود قرارداده؛ برای جناح سوم وحدت خواهان اصول گرا (پنجشیری، زیری، میثاق، آری...) نیز زنگ خطر مرگ و یا تسلیمی و شرکت در همه جنایات، را به صدا در آورد.

در مجموع این حوادث و رخدادها، در اوضاع و احوالی انجام می پذیرفت که فعالیت‌های تخریبی و جنگ‌های منظم چریکی تنظیم‌های بنیادگرای اسلامی صادر شده از خاک پاکستان و ایران، روز تا روز از دهات بجانب ولسوالی‌ها و شهرهای بزرگ کشانیده میشد، تشدید می یافت و وسعت پیدا میکرد.

اما رژیم خودکامه امین عوض درک شرایط و اتخاذ تدابیر لازم و تدارک وسایل مقابله با مخالفین جنگ افروز و نیروهای ارتجاعی پیرو تفکر قرون وسطایی؛ برعکس برنامه بازداشت، شکنجه و سرکوب خونین و اعدام‌های انفرادی و دسته جمعی اعضای ح. د. خ. ا (اعم از پرچمی و خلقی) و شخصیت‌های بزرگ سیاسی و سرشناس پیشین، چون محمد ظاهر بدخشی، نوراحمد اعتمادی، محمد موسی شفیق و سایر روشنفکران، فرهنگیان و نماینده گان مردم را در پیش گرفت. همزمان با آن وی از طریق تماسها و انجام ملاقات‌ها با دولت پاکستان و سپس با گلب الدین حکمتیار، پیرامون تشکیل یک دولت جدید به توافق رسیده بود، که برای انجام این توافق، شرط اول و اساسی این مسأله گذاشته شده بود، تا امین رهبران باقی مانده ح. د. خ. ا. را با کادرهای آگاه آن در داخل زندان پلچرخی و خارج آن؛ بشمول همه زندانیان سیاسی روشنفکر، از دم تیغ بکشد؛ ولی افشای این پلان خطرناک هم نیروهای هردو جناح حزب و هم دولت شوروی وقت را برآن داشت، تا به تطبیق این جنایت بزرگ و فاجعه ننگین ضد انسانی مجال ندهند:

« حفیظ الله امین پس از سومین کودتای خویش در نتیجه تشدید جنگ و وخامت وضع سیاسی - نظامی در کشور، دست پاچه شده بود و برای حفظ قدرت، خود را به هردو دیوار میزد. وی به ایالات متحده امریکا مراجعه نمود و آشکارا پیامهانی را بجانب آنکشور مبنی بر پیشیمانی از گذشته و وفاداری در آینده "مخابره" میکرد.... امین همچنان سرگشاده باب سازش با مقامات پاکستانی را بازکرد.

یک ژورنالیست امریکایی موسوم به کورت لوهیک در یک کتاب خویش تحت عنوان " جنگ مقدس، پیروزی نامقدس - چشم‌دیدها از جنگ مخفی سی، آی، ای در افغانستان " اظهار میدارد که ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان گفته بود که حفیظ الله امین میخواهد از شورویها ببرد ولی راه آن را نمیداند.

امین به سلسله تلاشهای خود، از قرار معلوم با گلب‌دین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی تماسهای نزدیکی برقرار کرده بود. این امر در شرایط نا مساعد برای امین و بنا بر خصلت وی نمیتوانست دور از واقع باشد و معلوم است که حکمتیار نیز در سازش دست دراز داشت و میتواندست بسادگی با امین [و هر شخص دیگری] کنار بیاید.

سید محمد گلابزوی وزیر داخله جمهوری دموکراتیک افغانستان بتاريخ 21 جنوری 1980 در یک کنفرانس مطبوعاتی متن سند مهمی را افشاء کرد که پرده از روی توطئه امین برمیدارد و ابراز میدارد که چرا بتاريخ 27 دسمبر 1979 برای برانداختن وی اقدامات نظامی به اشتراک پرچمیها و خلقیهای ضد امینی و بکمک شوروی، بعمل آمد.

برطبق این سند قرار بود که حفیظ الله امین چهارمین کودتای خویش را علیه بقایای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ایجاد یک دولت مشترک با دستیاری حزب اسلامی بتاريخ 29 دسمبر 1979 انجام دهد. برپایه اطلاعات ارائه شده، در سند گفته میشد که در اواخر ماه سپتمبر 1979 نماینده امین در پاکستان با گلب‌دین حکمتیار ملاقات نمود و در ضمن آن " پیرامون قطع مقابله و ایجاد همکاری ممکن " موافقت بعمل آمد. در همین روزها عبدالله امین برادر بزرگ حفیظ الله امین که فعالانه برای تأمین چنین ارتباطی با استفاده از شناختهای قبلی خویش، همکاری میکرد، چنین اشاره نمود:

" بیایید تا انقلاب بازی را خاتمه بدهیم، خویشاوندان و وفاداران خود را به مقامات عالی دولتی مقرر نمائیم " .

به تاریخ 4 اکتوبر 1979، امین در کابل جلسه سری مشورتی را با وفاداران شخصی خویش [همان اعضای حزب سری اش که در سال 1356 آن را در جلسه پیغمان در ضدیت با ح. د. خ. ا. تأسیس کرده بود] تشکیل کرد و در آن شرایط " اتحاد " با حزب اسلامی را مورد بررسی قرار داد. در این جلسه فیصله شده بود که از شعارهای انقلاب ثور صرف نظر گردد؛ حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بین برده شود؛ فهرستهایی برای از میان برداشتن مجموعه مخالفین اعم از اعضای رهبری و فعالین حزبی، پرچمی و خلقی، در برون و درون زندان تهیه گردد؛ در دولت جدید مقام رئیس جمهور برای حفیظ الله امین حفظ گردد و نقش صدراعظم به حکمتیار واگذار شود.

[این پلان و پروگرام حفیظ الله امین (!) در مراحل بعدی با شرکت دادن باتدوی در قدرت و گرفتن مشوره ها و نظریات سودمند از آنان (!) بوسیله داکتر نجیب الله، طی پنج سال مرحله به مرحله در معرض تطبیق قرار گرفت، که در نتیجه آن حاکمیت دولتی سقوط نمود؛ نهضت سرکوب و روح امین شاد گردید - نگارنده].

همچنان در اطلاعیه ارائه شده بوسیله گلابزوی گفته میشود که در اواسط دسمبر 1979 نماینده شخصی امین بوسیله طیاره مخصوص متعلق به شرکت هواپیمایی آریانا از کابل بسوی پاریس - روم - کراچی پرواز کرد تا اطلاعات لازم را بمراجع مربوط درباره " تغییر در دولت " برساند. از تاریخ 22 تا 24 دسمبر نماینده خاص امین در پشاور پاکستان مسافرت کرد. گلابزوی همچنان با اطلاع رسانید که بر طبق سند متذکره بتاریخ 26 دسمبر، امین حکم اعدام حد اقل 1300 تن از اعضای پرچمی حزب را در درون و بیرون زندان و شماری از خلقیها را امضاء کرده بود که به پیشواز کودتای جدید به تاریخ 29 دسمبر باید انجام میگرفت و به آن توفیق نیافت. « (14)

طوری که بعد از انتشار اسناد محرم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بر صفحه انترنت جهانی، به همگان مبرهن و آشکار گردیده است: رهبران حزبی و دولتی آن وقت (تره کی و امین) ، بمنظور دفع و طرد فعالیتهای تخریبی گروههای مخالف مسلح صادر شده از خاک پاکستان ، 14 بار تقاضای گسیل نیروهای نظامی را به افغانستان از مقامات حکومت شوروی بعمل آورده بودند؛ مگر این تقاضاها پیوسته رد گردیده بود. اینک دو تقاضای ایشان را بصورت نمونه برمی گزینیم:

اقتباس از گزارش (محرم و عاجل) بوریس پونیماریوف از کابل 19-20 جولای 1979 :

« ... تره کی و همچنان امین مکرراً به مسأله توسعه حضور نظامی شوروی در کشور باز میگشتند. ایشان مسأله اعزام تخمین دو فرقه شوروی را به جمهوری دموکراتیک افغانستان در اوضاع فوق العاده " در اثر تقاضای حکومت قانونی افغانستان " پیش کشیدند. »

« به تاریخ 19 جولای ملاقات دومی با ن. م. تره کی انجام گردید... تره کی یکبار دیگر به مسأله تحکیم پشتیبانی نظامی از جانب اتحاد شوروی بازگشت. وی در این مورد گفت که در صورت وقوع یک حالت فوق العاده اعزام یک فرقه پراشوت میتواند نقش تعیین کننده در سرکوب نیروهای ضد انقلاب در صورت ظهور آنها، ایفاء نمایند. »

برگرفته شده از گزارش سر مشاور گروپ نظامی شوروی در افغانستان، تورنجنرال گوریلوف با ح. امین، 11 اگست 1979 :

« به تاریخ 11 با امین در اثر تقاضای وی مذاکره بعمل آمد. در جریان ملاقات توجه بخصوص به تقاضا برای ورود واحدهای نظامی شوروی به ج. د. ا. مبذول گردید. ح. امین قاطعانه از من خواست تا رهبران شوروی را درباره ضرورت اعزام سریع واحدهای نظامی شوروی به کابل، اطلاع بدهم.

او چندین بار تکرار کرد که " ورود قوای شوروی بگونه بارزی روحیه معنوی مان را بلند خواهد برد، اعتماد بیشتر و آرامش بوجود خواهد آورد." (15)

اما وقتی مقامات شوروی از تطبیق خطرناکترین برنامه امین مبنی بر قتل عام رهبری و کادرهای باقیمانده ح. د. خ. ا و سایر روشنفکران و پیاده شدن پلان سازمان " سیا " در افغانستان، اطلاعات موثقی بدست آوردند، اندیشه خود را در یک سند (اشد محرم) مورخ 29 اکتوبر 1979 عنوانی کمیته مرکزی ح. ک. ا این گونه ابراز داشتند:

« وضع در افغانستان به دنبال رویدادهای 13-16 سپتمبر امسال که در نتیجه آن تره کی از قدرت برانداخته و سپس جسماً از میان برداشته شد، فوق العاده بغرنج باقی مانده است.

تلاشها برای تحکیم مواضع قدرت امین بموازات چنان حرکات تصنعی مانند آغاز به تجدید کار طرح قانون اساسی و آزادی برخی افراد یکه قبلاً زندانی شده بودند، در واقع میزان پیگرد در حزب، ارتش، دستگاه دولت و سازمانهای ملکی گسترش یافته است....

برطبق اطلاعات دست داشته ما، در حال حاضر اعدام گروهی از اعضای بیروی سیاسی (زیری، میثاق، پنجشیری) که متهم به فعالیت جناحی " ضد حزبی و ضد انقلابی " هستند، برنامه ریزی گردیده است. در پلنوم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا که اخیراً انجام گردید، امین در مقامات رهبری حزب اشخاصی را که بیش از همه به وی وفادار هستند، بشمول شماری از خویشاوندان خویش را گماشته است....» (16)

آنگاه قوت های نظامی اتحاد شوروی وقت بنابر تقاضای رسمی تره کی و امین (تنها هفت تقاضا از سوی امین پس از برکناری تره کی صورت گرفته بود؛ " جنگ در افغانستان ص 237) که در بالا از آن تذکار بعمل آمد، بتاريخ 27 دسمبر 1979، یعنی دوز قبل از تطبیق پلان خونین حفیظ الله امین، وارد خاک افغانستان شدند و برطبق نوشته بوریس گروموف در " ارتش سرخ در افغانستان " : « حفیظ الله امین به ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان دستور داد تا با سپاهیان شوروی از هیچگونه همکاری دریغ نشود. بامداد 25 دسامبر 1979 فرمانده سپاه چهلیم، سرلشکر توخارینف، دوبار با سرلشکر بابجان، رئیس اداره عملیاتی ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان و عبدالله امین، برادر بزرگ حفیظ الله امین در شهر کندز در شمال افغانستان دیدار کرد » (17)

در همین رابطه در کتاب " جنگ در افغانستان " چنین آمده است:

« آماده گیری برای گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان در هماهنگی کامل با رهبران این کشور صورت گرفت. درگذرد فرمانده ارتش چهلیم با سرلشکر بابجه جان رییس اداره عملیاتی ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان که خاص بخاطر این موضوع به دستور امین از کابل آمده بود، دیدار کرد. فرمانده سپاه چهلیم با برادر بزرگ امین (عبد الله امین) که رهبری استانهای شمالی افغانستان را بدوش داشت، نیز دیدار کرد. این دیدارها خصلت رسمی و کاری داشتند. در این دیدارها سخن از استقرار سپاهیان شوروی بود که همنوایی و هماهنگی جوانب افغانی و شوروی را در روند گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان نشان میدهد.

در این میان در شهر مرزی ترمز آمادگی سپاهیان برای گذار از رود آمو روبه پایان داشت.» (18)

وباز هم یک خاطره فراموش نا شدنی دیگر:

درست بخاطر دارم؛ روز پنج شنبه 22 قوس 1358 را ، که در مخفیگاه مان در قریه ده دانای شهر کابل، در یک تعمیر دومنزه با بخشی از اعضای فامیل و رفقای هم‌زم (نورالله پسرکاکای داکتر نجیب ، انجنیر وهاب رفاه، دگروال دستگیرهراتی، بصیر پروانی و غفار فیضی برادرم) مصروف کار، زنده گی و مبارزه بودیم؛ دستور کمیته رهبری سازمان مخفی حزب، بوسیله رفیق بلقیس مبارز سر سپرده حزب ، مبنی بر آغاز قیام مسلحانه علیه رژیم خونناهی حفیظ الله امین، طی 24 ساعت آینده، توصل ورزید.

از ساعت 10 قبل از ظهرالی 10 شب به تعداد 20 رفیق جوان رزمنده دیگر نیز به وقفه ها در همین مخفیگاه آمدند و همه انتظار انجام یک وظیفه بزرگ تاریخی را دقیقه شماری می کردیم. روز جمعه سپری شد؛ ولی دستور بعدی نرسید. صبح روز شنبه، عضو رابط ما (رابعه دخترم) بمنظور دریافت دستور و تعیین سرنوشت نهایی، عازم مخفیگاه رفیق بلقیس گردید. سرانجام ساعتی بعد برگشت و گفت که قیام به هفته بعد موکول گردید. رفقای مهمان هم مانند گذشته به وقفه های معین مخفیگاه را ترک کردند. از این که خوف دستگیری یکی از این رفقای مرخص شده متصور بود، از آن جهت فردای آن روز ، مخفیگاه را از سمت شمال ده دانا بجانب جنوب آن ، نزدیک به دو کیلومتری قصر دارالامان تغییر و انتقال داده؛ انتظار دستور آغاز قیام را می کشیدیم.

سرانجام روز موعود فرارسید؛ اما برخلاف تصور و آرزوی ما!

شامگاه روز پنج شنبه 6 جدی 1358 (27 دسامبر 1979)، بعد از صرف غذای شب سرگرم صحبت های سیاسی بودیم، که صدای مهیب فیر سلاح ثقیلی ، جریان صحبت ما را برهم زد. رفیق دگروال دستگیر گفت که تشویش نکنید؛ شاید پهره داران در وقت دوره تسلیمی سلاح ها، درست وظیفه شان را انجام نداده باشند؛ این فیر اشتباهاً از جانب پهره دار دومی در وقت کنترل، صورت گرفته باشد. ولی دقیقه ای بعد صدای دوم، سوم و چهارم شنیده شد که منزل نشیمن ما را به شدت تکان میداد. آنگاه رفیق نورالله با لبان تبسم گفت: رفیق دستگیر این صداها هم اشتباه پهره داران است؟

از آن جایی که 15 روز قبل نیز تصمیم قیام اتخاذ و به آینده موکول گردیده و ما در حالت انتظار قرار داشتیم؛ ولیک اکنون تشویش آن را می نمودیم، که در صورت آغاز قیام چرا برای ما دستور شرکت در این روز سرنوشت ساز نرسیده است.

بهرحال، شدت فیرهای سلاح های ثقیل و اصابت آنها به اهداف، به حدی منزل نشیمن ما را تکان شدید میداد که ما مجبور گردیده، همگی از منزل دوم به منزل اول پایین شده، در جستجوی شنیدن اخبار و نشرات رادیو افغانستان شدیم. رادیو افغانستان خاموش بود؛ ولی در این جریان در کنار رادیو کابل، از فریکانس دیگری صدای گیرا و دلنشین زنده یاد ببرک کارمل رهبر تبعید شده مان را شنیدیم که گفتند:

« این جانب ببرک کارمل به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین این جاسوس سفاک امپریالیسم امریکا و دیکتاتور جبار و عوام فریب، به شما وطنداران عذاب دیده، مسلمانان مستضعف افغانستان که تا کنون در زیر یوغ جلاد آدمکش و شیاد تاریخ، حفیظ الله امین و امینی ها قرار داشتید درود می فرستم و شادباش می گویم. »

با شنیدن این پیام مسرت بخش، که نویدی از آغاز یک زنده گی نوین را برای همه مردم افغانستان، بویژه برای زندانیانی که در محابس کشور، آخرین نفسهای زنده گی را می کشیدند و برای ما در حالت اختفاء که در یک نبرد مرگ و زنده گی قرار داشتیم، به ارمغان داشت؛ در حالی که اشک های

شادی از چشم های مان بی اختیار جریان داشت، یکدیگر را در آغوش گرفتیم و پیروزی اصولیت را بر انحراف و حق را بر باطل، در امر واژگونی رژیم حفیظ الله امین سفاک، به همدیگر تبریک گفتیم.

اما از این که ارتباط ما با رهبری حزب در آن شب نسبت شدت جنگ و موقعیت مخفیگاه ما در جوار دارالامان، تأمین شده نمیتوانست تا روشنی صبح در منزل بحالت آماده باش نشستیم. سحرگاهان یکی پی دیگری شهرکابل و لیسه امانی رفته بعد از دیدار بارفقای رهبری و سایر همزمان، هریک مطابق دستور حزب مصروف انجام وظایف تأمین نظم و امنیت در نواحی 11 گانه شهرکابل شدیم.

علی رغم تبلیغات زهراگینی که دشمنان سوگند خورده مردم افغانستان و آپورتونیستهای مزد بگیر، در مورد ورق زدن این صفحه تاریخ، راه اندازی نمودند و تا کنون نیز بیشرمانه آن را نشخوار میکنند؛ با صداقت کامل بایست بعرض برسایم؛ استقبالی که در آن روز (جمعه هفتم جدی 1358) شهریان کابل از این روز نموده و به ما تبریک میگفتند و اصرار میکردند که « واقعاً امین از بین رفت؟ » هرگز فراموش نمیگردد.

بدین ترتیب دوره دوم حاکمیت یک صد روزه خونین حفیظ الله امین نیز پایان یافت و با تأمین وحدت مجدد حزب، تشکیل دولت جدید با شرکت هردو جناح حزب و شخصیت های مستقل ملی و مسلکی، اعلام عفو عمومی و رهایی تمام زندانیان سیاسی بدون تبعیض و امتیاز قومی، سمتی، جنسی، مذهبی و ایده نولوژیک؛ مرحله نوین زنده گی برای همگان میسر شد که در تاریخ و مطبوعات دهه هشتاد، به نام مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثورمسمی گردید.

واما، مقامات ذیصلاح حزب و دولت شوروی وقت، علت اعزام قوای نظامی آن کشور را بصورت عاجل و سریع به افغانستان در یک سندی که بعداً بر روی انترنت نشر شده است؛ اینگونه بیان داشته اند:

« پس از یک کودتا و بقتل رساندن منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و رئیس شورای انقلابی افغانستان. م. ن. تره کی که در سپتمبر امسال بدست امین انجام گردید، وضع در افغانستان شدیداً وخیم گردیده و تناسبات بحرانی را بخود گرفته بود. ح. امین یک رژیم دکتاتوری فردی در کشور بوجود آورده بود....»

بوسیله دساتیر مستقیم امین شایعات ساخته و پرداخته شده در سراسر ج. د. ا پخش گردیده بود تا اتحاد شوروی را بدنام بسازد و بر فعالیت های پرسونل شوروی در افغانستان سایه افکند....

در عین زمان تلاشهایی صورت میگرفت تا مناسبات با امریکا بمثابه بخشی از " استراتژی سیاست خارجی متوازن " اتخاذ شده بوسیله امین بهبود یابد....

ح. امین تلاش میکرد که موضع خود را با رسیدن توافق با رهبران داخلی ضد انقلاب تحکیم نماید. او از طریق افراد مورد اعتماد خویش بارهبران مخالفین بنیادگرای اسلامی در تماس گردیده بود....

مقیاسهای اختناق سیاسی تناسباتی بیسابقه بخود گرفته و صرف در جریان مدتی پس از رویدادهای ماه سپتمبر بیش از 600 تن اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، افراد و اشخاص دیگر متهم به داشتن احساسات ضد امین بدون بازجویی یا محاکمه، اعدام شدند. در واقع هدف انحلال حزب بود....

شیوه های استبدادی اداره کشور، پیگردها، اعدام های جمعی و پشت پازدن به موازین قانونی نارضایتی گسترده ای درکشور بوجود آورده بود... این نارضایتی درارتش نیز گسترش یافته... و درواقع یک جبهه ضد امین درکشور ایجاد شده بود....

گروه پرچمی ها دراختفاء کاربزرگی را برای متحد ساختن تمام نیروهای ترقیخواه بشمول حامیان تره کی از گروه قبلی " خلق " انجام داده بودند.

برپایه موجی از احساسات وطنپرستانه که شامل شماربزرگی از مردم افغانستان را درارتباط به استفاده از نیروهای شوروی نیزشامل میگردد... نیروهای مخالف امین عملیات مسلحانه ای را سازمان دادند که منجر به برانداختن رژیم امین گردید. این عملیات پشتیبانی گسترده ای را ازسوی توده های زحمتکش، روشنفکران، بخشهای مهم ارتش افغانی و دستگاه اداره دولت کسب نمود. ایشان تشکیل یک اداره جدید ج.د. ا و ح. د. خ. را استقبال کردند.

حکومت جدید و شورای انقلابی بنیاد گسترده مردمی را بشمول نمایندگان جناحهای قبلی " پرچم " و " خلق " ، نمایندگان ارتش و اعضای غیر حزبی بوجود آورده است «. (19)

نتیجه گیری از رویدادهای این بخش:

هرگاه تاریخ فراز و فرود ج. د. خ. را ازبدو تأسیس تا ایندم درپیوند با رخدادهای تاریخی کشور مان مطالعه نماییم ؛ نتیجه آن به باورنگارنده، این گونه رقم می خورد:

1- علی رغم تلاشهای دلسوزانه، ترقیخواهانه و وطنپرستانه موسسین ج. د. خ. ا. درزمینه جلب و جذب نیروهای ملی ووطنپرست و جوانان آزادیخواه و تحول طلب و ترقی پسند کشور، بمنظور رشد و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی شهروندان، جهت پیشبرد مبارزه انقلابی بخاطر دستیابی به مطالبات برحق مردم، از حد و مرز " استقرار نظام مشروطیت و دموکراسی " به سمت و سوی " رسیدن به مرحله تحقق تحولات اساسی و بنیادی درهمه عرصه های زنده گی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی و نجات جامعه مان ازپنجه های خونین فقر مادی و معنوی؛ پایان بخشیدن به عقب مانده گی قرون وسطایی؛ تأمین رفاه - ترقی و عدالت اجتماعی درکشورعقب مانده افغانستان " بود که دراین راستا کار، تلاش ومبارزه خستگی ناپذیری، درمراحل مختلف انجام پذیرفت؛ که هرکدام آن دردل تاریخ و خاطرات هریک ازهم میهنان پاک نهاد و صادق مان نقش بسته، تاریخ و نسل های امروز و فردای میهن، هرگزاین خدمات ماندگار پیش کسوتان حزب و جنبش دموکراتیک و عدالتخواه این مرزو بوم را فراموش نخواهد کرد.

اما، درمسیر این کار و تلاشهای بزرگان ما، نواقص و کمبودیهایی وجود داشت که نتایج ناگواری را با خود بهمراه آورد:

- نبود دوسند مهم حزبی، برنامه و اساسنامه حزب -

روشن است که بدون تدوین یک برنامه زنده گی ساز که رابطه باهمی حزب را با جامعه تأمین و قانونمند می سازد ؛ تنظیم اساسنامه ، که بمثابة قانون اساسی حزب، نحوه روابط و زنده گی درونی اعضای حزب را مسجل و مشخص مینماید؛ کارتدویرکنگره آغاز یافت و تلاشی درراه ارانه آنها به کنگره صورت نگرفته بود. برعکس کمیته تدارک کنگره اول (کنگره موسس) با دستان خالی (بدون دراختیارقراردادن مسوده هردوسند به پیشگاه اعضای سازمان و انجام نظرخواهی انفرادی ویا گروهی روی آن) با نگارش یک اجندای جلسه وترتیب چند بیانییه و خوانش اهداف عام تحت عنوان "

خطوط کلی، فشرده و مختصری پیرامون برنامه و اساسنامه حزب" و گزینش اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی، منشی اول و دوم حزب، تفویض وظیفه نگارش برنامه و اساسنامه در آینده به کمیته ای مرکب از: کارمل، بدخشی، پنجشیری و شاه ولی، کارکنگره را آغاز و پایان بخشیدند.

درحالی که مسأله عمده و اساسی درسرنوشت یک حزب سیاسی همان گونه که گفته شد، داشتن برنامه و یا مرانامه آن میباشد که رابطه بیرونی سازمان را با توده های مردم پیوند میدهد و مردم دروجود آن منافع امروز و فردای خویش را محاسبه میکنند؛ همین گونه قانونمندی روابط درونی آن را اساسنامه حزب تشکیل میدهد که درپرتو احکام آن وظایف، وجایب، مسؤولیتها و مکلفیتهای اعضای حزب ازبالا تا پایین و از پایین تا بالا تعیین و مشخص میگردد.

درپرتو متن و محتوای همین دو اصل مهم و زنده گی ساز درونی و بیرونی حزب است که دیدگاههای اعضای آن پیرامون شناخت جهان، جامعه، انسان و تفکر آن؛ تشکیل نظام سیاسی - اقتصادی، نحوه شکل مالکیت بروسایل تولید؛ موقعیت گروههای اجتماعی درروند تولید، توزیع و مصرف نعمات مادی در جامعه، به عنوان ایده نو لوژی حزب متبازر میگردد.

زنده یاد داکتر احسان طبری مختصات یک حزب سیاسی را این گونه برمی شمارد:

«هرسازمان انقلابی ضرورتاً باید دارای مختصات زیرین باشد:

الف. داشتن برنامه علماً تنظیم شده ای درباره هدف های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سازمان

ب. داشتن آئین نامه مقررات زندگی سازمانی

ج. داشتن خط مشی روشن استراتژیک و تاکتیکی

د. مجهز بودن به شعار های مصرح و روشن

ه. داشتن سترکتور سازمانی مشخص و متناسب با شرایط زمان و مکان مبارزه

و. داشتن پیوند وسیع با مردم ازطریق سازمانهای توده ای و تسمه های ارتباطی دیگر

ز. شرکت مبتکرانه و فعال درمبارزه روزمره و اجراء نقش مؤثر درتکامل جامعه.

هریک ازاین حلقات اگر مفقود باشد آن سازمان دچار لنگش می شود و شخصیت خود را به عنوان سازمان انقلابی از دست میدهد». (20)

طوری که دیده میشود، عمده ترین ارکان " جمعیت دموکراتیک خلق " که تدوین " برنامه علماً تنظیم شده ای درباره هدفهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سازمان" و آیین نامه (اساسنامه) بمثابة مقررات زنده گی سازمانی " و ... بود، پیش ازتدویر کنگره روی آن کارصورت نگرفت و درنشست کنگره این امر مهم و تعیین کننده زنده گی حزب و پیوند آن با جامعه به فردا موکول گردید. بعد ازتنظیم هردوسند بوسیله کمیته منتخب کنگره، هریک ازاعضای کمیته مرکزی، بویژه منشی اول و دوم حزب، روی محتوای هردو سند و چگونگی مطابقت آن درجامعه، تعبیرهای مختلف و برداشتهای متفاوت ازخود متبازرنمودند.

ازآن جایی که شخصیتهای « این کمیسیون از ببرک کارمل، طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و داکترشاه ولی ترکیب یافته بود و پیش نویس اصول مرامی از مجموع مأخذ و اسناد مرامی

سازماهای انقلابی منطقه تدوین و توسط منشی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا رئیس کمیسیون [ببرک کارمل] مهیا شده بود «؛ (21) بنابراین با آمدن حفیظ الله امین از ایالات متحده امریکا و پذیرش وی درحزب و قرار گرفتنش درکنار تره کی، این تفسیرها و تعریف ها ازقالب اصلی آن بجانب چپ افراطی و دکتاتوری فردی انحراف و سرانجام منجر به انشعاب ماه جوزای 1346 گردید .

هم اکنون نیز شماری از اعضای پیشین ح. د.خ. ا شعار وحدت جناحهای جداشده ازبدنه این حزب را بصورت مجرد؛ بدون تشخیص ، توضیح و پیشکش نمودن اهداف بنیادی مسجل شده درطرحهای برنامه‌وی و ساختارهای تشکیلاتی؛ مثل سالهای قبل ازتأسیس کنگره حزب، تبلیغ کرده، اظهار میدارند، که وقتی وحدت حزب صورت گرفت، آنگاه اعضای رهبری حزب برنامه و اساسنامه آن را تدوین و تصویب میدارند.

این دوستان ازدرسه‌های تاریخ حزب خودمان که پیشروی چشمان بازما صورت گرفت، هم نمی آموزند که تا هم اکنون درد و رنج همان اشتباهات کنگره موسس را درگوشه و پوست خود حس میکنیم و از مصیبت‌های عواقب بعدی آن رهایی نیافته ایم.

2- کنار رفتن میرغلام محمد غبار و دورشدن از رهبری کمیته تدارک و حزب، عدم استفاده از دانش و تجارب گرانبهایش؛ گزینش شادروان نورمحمد تره کی بجای وی به بهانه شخص بزرگ سال... اگر بدون تعصب، " سمپتی " به این و " انتی پتی" به آن یک از رهبران و بزرگان پیشین؛ برای یک لحظه عاقلانه و بیطرفانه بیندیشیم؛ اشتباه دوم کمیته تدارک و اعضای کنگره موسس حزب بود.

3- درمورد شناخت حفیظ الله امین، سابقه کاری و تحصیلی وی درداخل و خارج کشور؛ بااستثنا زنده یاد ببرک کارمل که او را خوبترشناخت و درتمام دوران زنده گی هیچ گاه با وی راه سازش را درپیش نگرفت؛ ازجانب دیگران برخوردار آگاهانه، قاطع و مسؤولانه و ثمربخش حزبی نه تنها صورت نگرفت؛ بلکه حمایت بیدریغ و عام و تام نورمحمد تره کی از تاریخ ورود ودرخواست شمولیت وی درحزب، تا پایان عمر؛ همچنان جانب‌داری روانشاد محمد ظاهربدخشی درسال 1345 و همراهی اش را در انشعاب سال 1346 که این موضع گیری های آنان ازاین عنصر " سیا" منجر به دوپارچه شدن حزب؛ ایجاد شکاف درجنبش نوپای کشور؛ وارد نمودن تأثیرات ناگوار درسیاستها، عملکردها و خود خواهی های انحصار طلبانه سردار محمد داوود؛ شهادت سه عضو کمیته تدارک کنگره موسس، قتل دو رئیس جمهور، دو صدراعظم ، شماری از وزراء ، هزاران عضو حزب، دهها هزار روشنفکر، صدها هزار از هم میهنان و پیاده شدن عساکر شوروی درافغانستان گردید.

4 - درمورد شناخت دقیق ازمحمد داوود و شیوه کار، سوابق، خوی و خصلت و چگونگی برخورد با وی، هردو جناح ح. د.خ. ا. دارای نظریات ناهمگون، متناقض، غیرریالیستیک و تا حدودی سؤال برانگیز بوده اند.

کودتای 26 سرطان که با شرکت فعال و تعیین کننده افسران جوان ترقیخواه و وطنپرست، تحت رهبری محمد داوود صورت گرفت، به نظام پوسیده و درحال زوال سلطنت چهل ساله محمد ظاهر، شاه پیشین پایان بخشیده، نظام جمهوریت را اعلام و منشی سیاسی - اقتصادی مترقی تری را زیر عنوان " خطاب به مردم افغانستان " متعهد و درپیش گرفت؛ با برخوردهای متفاوت و ناهمگون هردو جناح حزب قرارگرفت:

گروهی با حفظ استقلال سازمانی و عقیدتی، درتایید، حمایت و تطبیق هدفهای مطروحه رژیم قرار گرفتند ؛ بخش دیگری راه سرنگونی آن را پیشه کردند؛ حلقه سومی اندیشه انحلال حزب و ادغام آن

را با حزب " غوزنگ ملی " محمد داوود خان، برگزیدند، که در این مورد در بخش هفتم این مبحث توضیحات لازم ارائه گردیده است.

هرگاه وحدت در حزب تأمین می بود؛ از برنامه " خطاب به مردم " هردو جناح حزب بصورت اصولی و متداوم حمایت و در جهت تطبیق آن کار مشترک را انجام میدادند؛ محمد داوود را بگونه دقیق می شناختند و با برداشت درست از احساسات شنو نیستی، ناسیونالیستی و خود خواهی های سردار منشانه او، زمینه های تحریک وی، بوسیله صحبت نورمحمد تره کی نسبت به تمام اعضای حزب مساعد نمی شد و از فعالیتهای تخریبی و تطبیق پلانهای شوم امین - قدیر و حیدر رسولی با اتخاذ تدابیر خردمندانه، بوسیله دوستان و نزدیکان روزهای عزلتش جلوگیری و مخربین به وقت و زمانش افشاء و به شخص محمد داوود معرفی و مجازات می شدند؛ به باور این قلم با حمایت مقطعی و جلوگیری از تحریکات وی؛ همان داوودخان خود خواه، با برنامه های اقتصادی - اجتماعی ترقیخواهانه اش تا آماده گردیدن شرایط مساعد و هموار شدن بسترهای مناسب برای پیاده نمودن تحولات عمیق و بنیادی در کشور و نهادینه شدن جنبش دموکراتیک، برای استقرار حاکمیت واقعاً مردمی و نظام دموکراتیک و سرانجام تحقق و تأمین عدالت اجتماعی در کشور؛ بحال وطن و جامعه در حال رشد و تکامل ما مفید و بهتر بود. اما با دریغ و درد که مداخلات بی حد و حصر کشورهای غربی و تحریکات داخلی این زمینه را هم از مردم ما گرفتند.

5 - وحدت مجدد دو جناح حزب در سال 1356 نیز زیر فشارهای پیهم و سرکوبگرانه رژیم محمد داوود و بازی های خطرناک وی در مقیاس منطقه و بین المللی؛ بصورت خیلی ها شتاب زده، خام و بدون سپری نمودن مراحل قانونمند (اتحاد - وحدت عمل - وحدت عام و تام)، صورت گرفت، که بعداً تره کی و امین هردو، آن را یک اقدام تاکتیکی و مقطعی تعریف و سپس به سادگی این وحدت کوتاه مدت را نقض و وحدت خواهان را مجازات سنگین نمودند.

6 - بعد از وحدت مجدد هردو جناح حزب در بخشهای ملکی، کارسریع و اقدامات ثمربخش در مورد تأمین وحدت در بخشهای نظامی و ادغام هردو سازمان نظامی در یک پیکر واحد و تعیین مسؤولان جدید، متناسب با شرایط نوین، بویژه بعد از ترور علی احمد خرم وزیر پلان بدستور امین و تکمیل پرونده جرمی اش بوسیله پنجشیری و اعلان حزب جدیدش در پغمان که روی هر کدام آنها در نیشته های پیشین توضیحات داده شده است؛ انجام نگردید و سازمان نظامی جناح خلق بصورت یکسره در اختیار شخصی که برویت شواهد در مورد ترور علی احمد خرم وزیر پلان و انعام الحق گران پیلوت آریانا، بحیث رهبر تروریست ها متهم است، گذاشته شد تا هر جنایتی را که دلش میخواست و یا به او وظیفه سپرده می شد، انجام دهد.

7 - بعد از شهادت استاد خیبر، متناسب با نمایش قدرت در مراسم تشییع جنازه و به خاک سپاری وی، بویژه در مطابقت با صحبتهای رهبران حزبی، (تره کی و کارمل)، آمادگی لازم و پلان تدابیر مشترک در برابر حوادث احتمالی بعدی که بوقوع پیوست، اتخاذ نگردید.

توجه نمایید به برخی از صحبتهای این دومنشی حزب:

نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، که اعلامیه حزب را به زبان پشتو قرائت نمود، در بخشی از آن چنین آمده است:

« شهادت رفیق ما دلالت گر تشدید مبارزه آشتی ناپذیر میان نیروهای وطنپرست انقلابی و نیروهای ارتجاع و پشتیبانان آنها امپریالیسم جهانیست که تا پیروزی قطعی زحمتکشان افغانستان ادامه خواهد یافت. ما به مناسبت مرگ رفیق شهید خویش نه تنها گریه و زاری نخواهیم کرد، بلکه باز هم

خواهیم آموخت که چگونه نیروی خود را برای پیکار انقلابی علیه دشمنان وطن و خلق افغانستان بیش از پیش به کار بریم و هرگز در برابر وحشت و ترور، از راهیکه در پیش گرفته ایم عقب نه نشینیم.

ما در حالیکه در این محفل با شکوه که به خاطر بزرگداشت مرگ رفیق شهید میر اکبر خیبر برپا گردیده است به دستگاه اداره و دستگاه به اصطلاح امنیتی آن اعتراض می نماییم، با صراحت اعلام میداریم که: هرگاه هیأت حاکمه کشور سیاست دروغ تهدید را که در برابر نیروهای ارتجاع داخلی وابسته به ارتجاع منطقه و بین المللی در پیش گرفته است تغییر ندهد، دستگاه اداره را از وجود عناصر شناخته شده و نفوذ داده شده ارتجاع وابسته به امپریالیسم تصفیه نکند، مسوولیت زنده گی مبارزان وطنپرست را تأمین نه نماید و علیه تروریزم و تروریستها قاطعانه اقدام ننماید، مسوول عواقب ناشی از آن خواهد بود.» (22)

همینگونه ببرک کامل منشی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، بیانیه سیاسی حزب را با شور و احساسات هیجان بر انگیزی که خاصه صحبت‌های او میباشد ایراد کرد و شکست سکوت مرگبار پنجساله را این گونه اعلام نمود:

« رفیق شهید و قهرمان ما اکبر خیبر با پیگیری به رفقا خاطرنشان می ساخت که سکوت مرگبار موجود سیاسی را باید شکست " هورا " باید شکست " هورا " خیبر با شهادت خود سخت ترین سکوت را شکست....

رفقا و دوستان! در این آخرین مراسم و ادای احترام به خیبر شهید اعلام میداریم که :

قاتلین این رفیق عزیز ما، این فرزند اصیل خلق کشور عبارتند از قوای ارتجاع داخلی به سرمداری ارتجاع سیاه و افراطی و محافل راستگرای حاکم، ارتجاع منطقه و امپریالیسم، در رأس شبکه های جاسوسی امریکا، پاکستان و ایران و غیره و همه عملاً در یک جبهه نا مقدس سیاه به مثابه دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان. بدین جهت ما در پیشگاه آرامگاه رفیق شهید خویش یک بار دیگر سوگند خود را در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم تجدید مینماییم و به بانگ رسا اعلام میداریم:

رفیق شهید خیبر!

خلق افغانستان انتقام تو و دیگر هم‌زمان شهید تو عبدالرحمان ها، عبدالقادرها و نیازمحمد ها را خواهد گرفت. " هورا "....

[کاملاً بخاطر دارم که زنده یاد کارمل خطاب به حاضرین کرده این جمله را (که در کتاب مؤخذ من نیامده است)، گفتند: " رفقا بپا خیزید و به یک صدا بگویید " : نگارنده]

سوگند به تو رفیق خیبر که ما در راه آرمانهای والای تو، آرمانهای نجیبانه طبقه کارگر در راه به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک و ملی و انقلاب سوسیالیستی با شرافت و بی هراس به پیش میرویم و پرچم ظفرنمون مبارزه طبقاتی خلق افغانستان را که با خون پاک تو و شهیدان دیگر ما گلگون شده است سربلند [نکه] می داریم. این شعار سه بار یکجا با مشایعت کننده گان برگور میر اکبر خیبر، تکرار گردید. « (23)

این بیانیه خیلی ها هیجان انگیز و تأثیر گذار در ذهن و روان سرکوب شده پنج ساله اعضای حزب ، نیروهای چپ و جنبش دموکراتیک و عدالتخواه کشور و مردم ما بود؛ اما در مورد مجموع این بیانیه ها و شعارها ی نند و آتشین ؛ تدابیر کند و برخوردار های خیلی سطحی نگرانه و دور از شرایط مسلط و حاکم برجامعه، بعمل آمد؛ بویژه تصور نادرست و دور از واقعیت در مورد شناخت دقیق از رژیم خودکامه محمد داوود؛ لغزش و تسلیمی وی به شاه ایران و جنرال های پاکستانی ، رژیم های ارتجاعی

عرب و ایالات متحده آمریکا و شرکایش؛ سوابق دوران صدارت او که دهها آزادیخواه وطنپرست و مشروطه طلب دزدانه‌هایش پوشیدند؛ عبدالرحمان محمودی در آخرین نفسهای زندگی از بند رها و یک هفته پس از رهایی جان سپرد؛ سرور جويا در زندان وی در حال مقاومت، بصورت مرموز از میان مبارزین آزادیخواه برداشته شد؛ غلام محمد غبار، و دیگران سال های درازی رنجهای بیکران زندان همین سردار مستبد راکشیدند؛ عمده ترین ضعفهای رهبری حزب را در برابر اوضاع و احوال آن وقت کشور، تشکیل میدهد .

به باور نگارنده، بعد از انجام مراسم تشییع جنازه خیبر و صحبتهای تنش آور ذکر شده، (نمایش قدرت) بطوری حتمی بایست پلنوم کمیته مرکزی ویا کم از کم جلسه بیروی سیاسی، بصورت سری در جای امن دایر و تصامیم لازم اتخاذ میگردد:

- در این جلسه بایست پیرامون قتل خیبر و تمام جریانات سپری شده، توأم با واکنش های رژیم مورد ارزیابی دقیق قرار میگرفت؛

- باید بصورت حتمی خطوط کلی تدابیر و قایوی و دفاعی در برابر هرگونه حوادث بعدی ، توسط آگاهان مجرب سیاسی و نظامی تنظیم و رویدست گرفته میشد؛

- مسؤولین نظامی هردو جناح حزب مکلف می شدند تا نخست کمیته نظامی واحد را از آگاه ترین و ورزیده ترین افسران نظامی تشکیل و سپس پلان تدابیر منظم دفاعی مشترک را در صورت حمله رژیم حاکم، که موضوع انتخاب دو راهی مرگ دسته جمعی ویا دفاع مشروع بود، تدوین و حد اقل به تصویب بیروی سیاسی میرسانیدند؛

- بایست برای اعضای بیروی سیاسی و حتا اعضای کمیته مرکزی حزب مخفی گاههای مصئون، بمنظور جلوگیری از یورش پولیس رژیم ویا شبیخون عناصر افراطی وابسته به هیأت حاکمه ویا ارتجاع سیاه؛ تدارک دیده می شد؛

- کمیته نظامی مشترک هردو جناح حزب باید محل مناسب را بمنظور تدویر جلسات کاری مشخص و آماده گی های لازم را جهت تطبیق پلان و دفع و طرد توطئه ها و تهاجم دولت علیه حزب میگرفتند.

اما باکمال تأسف که نه تنها تدابیر جمعی و مشترک نظامی هردو جناح حزب گرفته نشد؛ بلکه هردو مسؤول نظامی جناحهای حزب (نور احمد نور و حفیظ الله امین) روی حوادث خونبار موجود و عواقب بعدی آن که سرنوشت حزب ، نهضت و جامعه با آن وابسته بود نیز نشست مشترک و تدابیر باهمی را اتخاذ نکردند.

امین همین که دستور ویا فشاری را از جانب رهبری حزب، پیرامون انجام تدابیر مشترک، احساس نکرد؛ بنابراین وی برای تطبیق برنامه های نظامی خود ، بطور یکه تاز وارد میدان یک قمار سیاسی و نظامی گردید و دستوری را از نام رهبر حزب، مبنی بر آغاز قیام به عضو رابط بخش نظامی جناح خلق (سید محمد گلاب زوی) ارسال نمود، که هرگاه افسران جناح پرچم (رفیع - عمر شهید - و دیگران) وارد میدان نبرد نمی شدند؛ همچنان عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی بصفت یک کادر حزبی غیروابسته (به نور و امین) رهبری و سوق و اداره قوای هوایی را در دست نمیگرفت؛ با شکست قیام یک جانبه جناح خلق، فاجعه خونین بدتر از اندونیزیا-سودان - ایران و چلی، تکرار میگردد و جوی های خون از روشنفکران رسالتمند و متعهد کشور جاری میشد.

ولیک مسؤل نظامی جناح پرچم حزب (نوراحمد نور) دربخش خود و درجمع رفقای نظامی این جناح که افسران ورزیده، کار آگاه و دلیر بودند و یکبار امتحان لیاقت، ایثار و ازخود گذری شان را درکودتای 26 سرطان 1352، درحالی اکثریت نزدیک به اتفاق آنان درآن بره زمان عضویت ح. د. خ. ا را نداشتند؛ موفقانه ثابت کرده بودند، نیز درمدت ده (10) روزمعینه، هیچ گونه تدابیری را در برابر حوادث احتمالی بعدی اتخاذ نکرد. علی رغم این که وی مسؤل امور تشکیلات و اطلاعات حزب بود؛ مگر در مورد پیشبینی حوادث و اتخاذ تدابیر دربرابررخدادهای سرنوشت ساز کشور، آنقدر ازخود بی کفایتی و ضعفهای کمرشکن و زنده گی برانداز را به نمایش گذاشت که هیچ یک ازاعضای حزب تصور آن را هم نمی نمود.

بگونه مثال، شام 25 اپریل 1978 همین که ازطریق رادیو افغانستان اعلان گرفتاری رهبری حزب پخش گردید؛ امین صبح روز26 اپریل دستور قیام نظامی را دربخش خود به عضو رابط خویش (سید محمد گلابزوی) ارسال نمود؛ اما فرار اطلاع درآن شب نوراحمد نور برغم این که درچندین منزل رفقای حزب خود را مخفی نموده بود، به عوض این که دستور قیام و عملیات نظامی را به رفقای مربوطه خویش صادر و آن را ازمخفیگاه رهبری نماید؛ برعکس مخفیگاه دومی منزل حمید الله کارگر را نیز با کریم میثاق یک جاترک کرده رهسپارمخفیگاه سوم درمنزل داوود رزمیار واقع شش درک کابل گردیده، انتظار ظهور یک معجزه را می کشید.

رفقای نظامی جناح پرچم حزب دریک تاریکی، ابهام و دو راهی قرارداشتند. ازیک طرف دستور قبلی حزب مبنی بر این که: "هرگاه علیه رژیم محمداوود کودتای ارتجاعی صورت گیرد باید کودتا خنثی گردد؛ در صورت سقوط رژیم باید خود قدرت را در دست گیرند"، نزد شان با قوتش باقی بود؛ ازجانب دیگر زندانی شدن رهبران و صدورحکم دستگیری اعضای حزب و نرسیدن دستور قیام نظامی علیه رژیم سرکوبگر محمداوود.

هرگاه محمد رفیع سرپرست قوماندانی قوای چهار زره دار با غلام عمر شهید و دیگر رفقای قوای چهار و پانزده زره دار - رفقای فرقه هشتم پیاده و به تعقیب آنان، دیگران به تصمیم و تحلیل و تفکر خود ابتکار عمل را در دست نمیگرفتند و اقدامات مشترک را با رفقای نظامی جناح خلق علیه تهاجم رژیم داوود انجام نمیدادند؛ همان گونه که دربالا تذکر رفت، نسلی از دگراندیشان ترفیخواه و تحول طلب در افغانستان باقی نمی ماند و داوودخان مانند نادرخان و هاشم خان عموهایش همه را سر می برید.

بلی! همین بی برنامه گی و مخفی شدن نوراحمد نور طی 30 ساعت درسه مخفیگاه به انتظار ظهور مهدی موعود و پیشدستی حفیظ الله امین در رویداد هفتم ثور 1357 بود که زمینه های وسیعی را برای فعالیت های تخریبی، ماجراجویانه ضد حزبی، غصب قدرت، یکه تازی ها و سرکوبگری های خونین در داخل حزب و در مقیاس جامعه، به امین و شرکاء مساعد نمود و وی را در جایگاه قوماندان انقلاب ثور (!) قرارداد.

موضوع دیگری که در زمینه سهمگیری نظامیان جناح پرچم ح. د. خ. ا در این رویداد، از نظر کمی و کیفی تأثیر ناگوار بر جا گذاشت و امین از آن سود بیشتر برد، این بود که تعداد بیشتری از کادرهای نظامی و امنیتی این جناح حزب طی سه سال اخیر از جانب رژیم محمد داوود از بخشهای مهم و سرنوشت ساز اردو و پولیس تصفیه شدند و تغییرات در همه ارگانهای قدرت مطابق میل جناح راست افراطی رژیم صورت میگرفت.

بگونه مثال: «قطعه انضباط شهری لغو می گردد... تمام افسران غند 717 انضباط شهری به قطعات اطراف فرستاده می شوند. افسران پرچمی در قطعات 444 کوماندو، لوائ 4 و 15 زره دار، قطعه پراشوت فرقه های 7 و 8، به تشخیص دستگاه های استخباراتی، تبدیل و به اطراف کشور در

وظایف غیرموثر فرستاده می شوند. درگارد ریاست جمهوری جگرن صاحب جان به حیث قوماندان تعیین و ضیا مجید بنا بر خواهش خودش بحیث آتشه نظامی درهند فرستاده می شود. قوماندانهای قطعات مرکز نیز تبدیل می گردند. وزارت داخله و زراعت ازوجود پرچمی ها پاکسازی می شود و این نتیجه بمیان میآید که داؤد میخواهد به شیوه گذشته مطلق العنانی و خودکامگی را دوباره احیاء کند. بالاخره از اثر تحریکات وحید عبدالله معاون وزارت خارجه انشعاب درکمیته مرکزی داؤد خان بوقوغ می پیوندد. درگروه اول، رئیس دولت، حیدر رسولی، عبدالقدیر، سرورنورستانی و غوث الدین فایق شامل بودند که از قدرت و صلاحیتهای اجراییوی زیادی برخوردار بودند. [درحالی که بجز سرورنورستانی، دیگران در کودتای 26 سرطان 1352 هیچ کدام نقشی را در قومانده ورهبری قطعات نظامی درجهت سرنگونی رژیم شاهی نداشتند. برعکس گروه دوم بجز دوکتور محمد حسن شرق، دیگران همه فرماندهان در جزواتم های ارتش بودند که نقش تعیین کننده را در کودتای ذکر شده ایفاء نمودند و داوود در برابر آنان جفا نمود که در حقیقت امر تیشه را بر ریشه خود زد].

گروه دوم را که در رأس آن دوکتور محمد حسن شرق بود، جگرن مولاداد، دگرمن محمد یوسف، جگرن خلیل الله، جگرن ضیاء مجید و فیض محمد خان تا هنگامیکه در کابل بود، تشکیل میدادند. تا اینکه محمد حسن شرق بصفت سفیر کبیر در جاپان و فیض محمد در اندونیزیا تعیین و از کشور خارج شدند. کمیته مرکزی جمهوری نیز از بین رفت و همان گروه اول قدرت مطلقه را در دست گرفت. (24)

8- بعد از پیروزی قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 نیز علی رغم این که هر دو جناح حزب در آن شرکت داشتند و بدون شرکت جناح پرچم در این رخداد آن طوری که در بالا ذکر شد، پیروزی یک جناح غیر ممکن بود؛ مگر امین موضوع دستور قیام را که او به نظامیان جناح خلق داده بود؛ ولیک از جانب نور احمد نور چنین دستوری به نظامیان جناح پرچم صادر نگردید؛ پیش کشید و اصرار میداشت که آنان حق شرکت مساوی را در سرنوشت نظام، رهبری جامعه و ارگانهای دولت ندارند.

امین روی همین نکته پافشاری کرده میگفت: « به استثنای جگرن رفیع و جگرن داود دیگر پرچمداران در حال ترصد، انتظار و بعضاً در حال دفاع و پشتیبانی از دولت داود قرار داشته اند و همچنین نور احمد نور، مسوول سازمان نظامی پرچم با آن که هنوز بازداشت نشده بود و آگاهانه خود را از پولیس پنهان ساخته بود، چرا هیچگونه تشبیت و ابتکاری به نفع پشتیبانی قیام به عمل نیاورد؟ چرا نور احمد نور نخواست و یا نتوانست تا دستور مشخص شرکت فعال سازمان نظامی پرچم را در قیام مسلحانه به جناح پرچم صادر کند؟». (25)

درست بر بنیاد همین ضعف و بی برنامهگی و عدم جسارت نور احمد نور و تسلیمی بدون قید و شرط جبونانه لایق - بارق - غوربندی و سرور یورش و انعطاف و عقب نشینی بیش از حد و پیهم رهبری جناح پرچم بود که امین با اعمال نفوذ بر تره کی و سایرین عملاً نه تنها وحدت سال 1356 حزب را نقض و راه انحصار قدرت را در پیش گرفت؛ بلکه از تطبیق اصول مرامی حزب و خطوط اساسی اهداف انقلابی در مورد ساختار دولت، تشکیل جبهه متحد ملی و شرکت دادن سایر روشنفکران و متحدین سیاسی نیز انصراف ورزیده، از طریق سازماندهی توطئه ها و دسایس و انجام کودتاهای خونین درون حزبی، قدرت سیاسی را کاملاً غصب و در افغانستان جوی های خون را جاری نمود.

9- آن گونه که در این مبحث مطالعه نمودیم، حفیظ الله امین را در زمان تأسیس حزب و پیش از آن در میان نهضت مشروطیت کسی نمی شناخت؛ این شادروان نور محمد تره کی " پدر معنوی " اش بود که وی را به بهای اعلان یک جانبه انشعاب سال 1346 بر حزب و جنبش تحمیل نمود.

در ماه عقرب 1356 علی رغم این که بقول اکادمیسین دستگیر پنجشیری، موافقه نمود که امین از کمیته مرکزی حزب و مسوولیت امور نظامی جناح خلق اخراج و سبکدوش گردد: « هنگامی که

ح. د. خ. ا. این توطئه تحریک آمیز حفیظ الله امین [قتل علی احمد خرم وزیرپلان] را توسط کمیسیون کنترل کشف کرد، بیدرنگ موضوع اخراج امین از کمیته مرکزی و دردرجه اول سلب مسؤلیت و سبکدوشی او از رهبری سازمان مخفی نظامی مطرح بحث قرارگرفت. طرح مصوبه سبکدوشی امین از رهبری سازمان مخفی نظامی و اخراج او از کمیته مرکزی، حتی در یکی از جلسه های دفترسیاسی توسط کریم میثاق نوشته شد. اما تره کی و کارمل مانع صدور مصوبه گردیدند. نورمحمد تره کی مصوبه اخراج امین را به این علت به تعویق انداخت تا طی یکماه افسران بلندپایه اردو و عناصر رهبری کننده سازمانهای نظامی را از تحت نفوذ امین بیرون کشد. این دلیل و منطق به هیچ وجه نزد اکثریت قریب به اتفاق بیروی سیاسی قانع کننده نبود، واقعیت امر هنوز روشن نشده، قضاوت بر آن دشوار است. » (26)

اما طوری که دیده شد این تصمیم برخلاف اراده « اکثریت قریب به اتفاق اعضای بیروی سیاسی » ازجانب نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی حزب نه تنها در معرض تطبیق قرار نمیگیرد؛ بلکه ششماه بعد آن با پیروزی قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 و تحمیل حاکمیت دولتی بر ح. د. خ. ا. ؛ صرف با عنوان کردن این مطلب که امین " اطلاع قیام را برای نظامیان جناح خلق ارسال داشته " ، درحالی که رهبری و تطبیق کننده آن خود نظامیان (محمد رفیع ، محمد اسلم و ظنجان و عبدالقادر حزبی غیروابسته به امین و دیگران) ، بودند و امین خود را به پولیس تسلیم کرده در رهبری، تطبیق و پیروزی قیام دخالتی نداشت؛ شاد روان تره کی به زوایه 180 درجه در جهت ارتقای مقام، تحکیم مواضع و تطبیق هدفها و برنامه های جنایتبار امین تا سرحد نقض صریح اسناد وحدت 1356 ، تحمیل انشعاب مجدد بر حزب؛ تغییر موضع داد.

این موضعگیری ضد حزبی تره کی و حمایت عام و تام از حفیظ الله امین منجر به قتل عام هزاران عضو هردو جناح حزب؛ دهها هزار روشنفکر و صدها هزار شهروند افغانستان؛ بشول خودش گردید.

10- از آن جایی که بیشتر رخداد های خونبار سه دهه اخیر بنام حفیظ الله امین)
به عنوان عامل و یا مسبب آن (رقم خورده است؛ بهتر خواهد بود تا بخش هشتم این مبحث را به معرفی وی فرجام بخشیم:

از مطالعه آثار تاریخی مورخین و نویسندگان برمی آید که حفیظ الله امین پسر حبیب الله منسوب به قوم خروتی، درقریه قاضی خیل پغمان متولد و پس از آموزش دوره ابتدایی و دبیرستان، تحصیلات عالی را در دانشکده سیانس بسر رسانیده، درجریان کار بحیث مدیر لیسه ابن سینا، دوبرار درسال های (1957-1958 و 1963-1965) برای آموزش آموزه های عالی به امریکا فرستاده شد. بار اول سند تحصیلی " ام. ای " را در رشته تعلیم و تربیه بدست آورد؛ مگر در مرحله دوم به اخذ هیچ سندی کامگار نگردید.

امین درجریان تحصیل بین سال های ذکرشده در امریکا ، رئیس اتحادیه محصلان افغانستان در آن کشور بود و دو تن از یاران نزدیک و رفقای دوران اقتدارش (محمود سوما و منصور هاشمی) ، معاون و صندوقدار اتحادیه بودند. پس از بازگشت وی به میهن، در محافل روشنفکری سر و صداهایی تا آن جایی که بخاطر دارم، از آدرس شخصی به اسم عبداللطیف هوتکی، پخش گردید که: رئیس اتحادیه محصلان افغانستان در امریکا، بنابراظهارات خودش، عضو سازمان " سیا " می باشد.

این آوازه ها و تبصره های گرم، جنبش روشنفکری نوپای افغانستان، بویژه " جمعیت دموکراتیک خلق " نو تاسیس را که حفیظ الله امین بنابر پیشنهاد و پافشاری نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی، کاندید عضویت اصلی آن بود، تکان شدید داد.

از آن جایی که در همین سال ها محمد هاشم میوند وال بحیث سفیر کبیر افغانستان در امریکا ایفای وظیفه مینمود؛ افشای موضوع مذکور در مجله رامپارتس امریکایی مبنی بر وابستگی اتحادیه محصلان افغانی در ایالات متحده امریکا با دستگاه "سی. آی. ای" درد سری را در مورد پذیرش امین به عضویت حزب و مقامات بالایی آن و سپس نشر خبر مذکور در جریده افغان ملت، منجر به استعفای میوند وال از پست صدارت گردید.

امین بنابر پیشنهاد و تضمین نورمحمد تره کی بحیث عضو اصلی حزب (بدون سپری نمودن دوره آزمایشی) پذیرفته شد؛ اما در جریان بحثهای جنجال برانگیز، پیرامون پذیرش وی به عضویت کمیته مرکزی؛ بویژه با حضور وی در کمیته مرکزی، بحیث عضو "مشاور"، اختلافات جدی روی مسائل تیوریک و فعالیتهای تشکیلاتی در حزب که در بخشهای پیشین تذکر داده شده است، اوج گرفت.

سرانجام حفیظ الله امین بمنظور جلوگیری از شناخت چهره اصلی اش، بنا بر گفته اکادمیسین دستگیر پنجشیری: «در همان روزیکه در پارلمان جلسه استیضاح و در دانشگاه کابل گرد همایی بزرگی علیه مداخله سازمان "سی. آی. ای" جریان داشت، گارد حفیظ الله امین تمام هواداران "خلق" را به ترک حوزه ها، سازمانها و شعبه های جمعیت دموکراتیک خلق فراخواند و انشعاب جمعیت دموکراتیک خلق بر اساس نقشه قبل تنظیم شده به این نیرنگ به تاریخ (14 ثور 1346) ش اعلان و بر جمعیت دموکراتیک خلق تحمیل شد و بجای مبارزه علیه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی نقد و اعتراف به اشتباهات، با سلاح ارزان اتهام، افتراء، دروغ، لجن پراگنی دردل و دماغ فرزندان مردم بذر خصومت قومی، غرور کاذب قومی، برتری جویی قومی، انتقامجویی و نفرت و کینه قومی و تعصب و عصبیت قبیله سالاری کاشته شد.» (27)

حفیظ الله امین مدتی بعد زنده یاد محمد ظاهر بدخشی را نیز با برخورد های تحریک آمیز طراز فاشیستی که جزء اخلاق و کرکتر او شده بود، مجبور نمود تا از جناح تره کی کنار رود؛ سپس بعد از هفتم ثور 1357، او را به شهادت رسانید. دستگیر پنجشیری جریان را اینگونه بیان میدارد:

«م. ط بدخشی بارها به نور محمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی هوشدار داده بود که حفیظ الله امین در نژاد پرستی نسل کشی و نظامیگری کمتر از محمد گل مهمند نیست؛ نباید نقش او در رهبری جمعیت دموکراتیک خلق برجسته شود؛ ولی به انتقادها، اعتراضها و پیشنهادهای سازنده و سالم م. ط. بدخشی هرگز تمکینی نشد. ناگزیر راه خود را از فرکسیون خلق جدا و "محل انتظار" را در سال 1347 خورشیدی تشکیل کرد.» (28)

امین به تعقیب آن با استفاده ابزاری از ضعف و بی کفایتی شادروان تره کی و بویژه برجسته کردن شکست وی در انتخابات دوره 12 و پیروزی خودش در انتخابات دوره 13 سیزدهم شورای ملی، جایگاهش را بعد از تره کی بمنابۀ شخصیت دوم در جناح خلق توجیه و متبازر نمود و در مورد تشدید تنشها، عمدتاً تبلیغاتی میان جناح خلق و پرچم و همچنان میان هردو جناح حزب با رژیم داوود، نقش یک مخرب فعال، سازمانده و اجیر شده را تا تطبیق کامل برنامه سازمان "سیا" موفقانه انجام داد و تا واپسین نفسهای زنده گی اش، از وحدت طبیعی و عام و تام هردو جناح حزب، اتحاد سایر نیروهای ملی و دموکراتیک و سرانجام از تشکیل دولت وسیع البنیاد، برپایه جبهه متحد ملی و تطبیق برنامه حزب و دولت دموکراتیک؛ جلوگیری بعمل آورد.

مزید بر اعمال ذکر شده، امین بصورت موجز و فشرده، مرتکب جنایات ضد بشری زیرین گردیده است:

- قتل علی احمد خرم وزیر پلان حکومت داوود، برویت اسناد و اظهارات شاهدان عینی ، بااستناد نوشته اکادمیسین دستگیرپنجشیری که دربخش " هفتم " این مبحث روی آن توضیحات داده شد؛

- ترور انعام الحق گران پیلوت آریانا، به جای ببرک کارمل ، که باهم از نظر چهره شباهت داشتند؛

- ترور استاد میراکبرخیبر، بااستناد دلایلی که در آغاز این بخش ارائه کرده ام و بار دیگر بالای نظریاتم بربنیاد اسلوب دیالکتیک و اعتقاد راسخ به قانون پیوندها و موجودیت ارتباط ماهیوی میان قتل های زنجیره وی (خرم - گران پیلوت - خیبر و سپس داوود خان - قدیر - حیدر رسولی) ، تاکید می نمایم.

آرزومندم تا دلایل ذکر شده ام را درپایان این نبشته، یکبار دیگر مجدداً مطالعه فرمایند.

- قتل محمد داوود، محمد نعیم برادر و مجموع اعضای خانواده آنان؛

- قتل عبدالقدیر وزیرداخله، غلام حیدررسولی وزیر دفاع و دیگر وزرای حکومت داوود؛ قبل از این که از آنان بازجویی بعمل آید و رازهای روابط باهمی و برنامه هایش با آنها افشاء گردد؛

- ایجاد توطئه و قتل شاد روان جنرال شاهپور احمدزی، قوماندان عمومی قوای مسلح کشور؛

- قتل نوراحمد اعتمادی و محمد موسی شفیق ، نخست وزیران حکومت های دهه دموکراسی ؛

- قتل شادروان محمد ظاهربدخشی و بحرالالدین باعث، رهبران سازمانهای " سزا و سفزا " ؛

- قتل عام شماری از وزراء ، اعضای هردودوره (12 و 13) شورای ملی، جنرال های اردو و مامورین عالی رتبه حکومت های قبلی، استادان دانشگاه، فرهنگیان، تاجران و سرمایه داران ملی ، که اسمای برخی از آنان درجلد دوم، صفحات (1013 الی 1017) افغانستان درپنج قرن اخیر، تألیف، میرمحمد صدیق فرهنگ، که خود وی نیز از جمله محبوسین همین دوره بود؛ درج میباشد.

- طرح و تطبیق دسیسه علیه جنرال عبدالقادر وزیر دفاع، سلطان علی کشتمند وزیر پلان و جنرال محمد رفیع وزیر فواید عامه و بازداشت و اعمال انواع شکنجه های وحشیانه و ضد انسانی برآنان؛

- اخراج تمام کادرهای ملکی و نظامی جناح پرچم ح. د. خ. ا ازکار و تحصیل و بازداشت ، شکنجه و به شهادت رسانیدن حدود 3000 تن آنان بشمول کادرهای سازمان دموکراتیک جوانان ؛

- سازماندهی و تطبیق دسیسه دایر بر قتل نورمحمد تره کی منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی ج. د. ا به شمول شماری از بهترین کادرهای ملکی و نظامی وحدت خواه و اصولی گرای جناح خلق ح. د. خ. ا ؛

- تعرض وحشیانه برسازمان دموکراتیک زنان و سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، بازداشت و اعمال وحشیانه ترین شکنجه ها بر کادرهای هردو سازمان؛

- قتل عام صد ها دانشمند، هزار روشنفکر اعم ازملکی و نظامی؛ حزبی و غیر حزبی، چپ و راست و شخصیتهای مستقل ملی - فرهنگی - سیاسی و مذهبی و صدها هزارتن اززحمتکشان کشورمان ، که لیست شهرت تعدادی از این شهداء را در مرکز وزارت داخله و قوماندانی های امنیه ولایات نشر نموده ؛ انجام تمام این جنایات وحشت آور ضد بشری را به دوران تره کی ، حواله نمود.

- همین گونه، قتل های دسته جمعی دیگر مردم در مناطق: در کرانه ولایت کنرها ؛ در ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا به تعداد 1700 تن؛ (تعداد حدود 100 تن آنان، بشمول رفقای شهید حزبی را می شناسم) ؛ در ولایت بدخشان حدود 1400 تن تنها اعضای دو سازمان (سازا و سفزا) ؛ همچنان در ولایت بامیان، در ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان ، چنداوول شهر کابل و....

- امین دستور تهاجم، یورش و تجاوز به جان ، مال و ناموس یک منطقه را بوسیله منطقه دیگر و یک قوم را توسط قوم دیگر، تحت شعار مشهور « سرشان از من و مال و ناموس شان از شما » صادر و بدین شیوه، جنایات محمد گل خان مهمند را تکرار کرده ، روان او را در قبر شاد نمود.

- تأمین ارتباط با گلب الدین حکمتیار و اتخاذ تصمیم قتل عام تمام زندانیان سیاسی کشور، بشمول رهبری و کادرهای فعال هر دو جناح حزب (پرچمی ها و خلقی های وحدت خواه ضد امین، در درون و بیرون از زندان،) به پیشواز ائتلاف با حزب اسلامی و تشکیل حکومت مشترک (سرخ و سیاه (!).

به استناد گفتار، رفتار و کردار، یعنی اعمال ذکرشده حفیظ الله امین ؛ مورخان، نویسنده گان و دانش پژوهان عرصه سیاست، وی را این گونه تعریف می کنند:

امین از نظر دانش سیاسی شخص میان خالی دیده می شد؛ وی با استعمال چند واژه مارکستی مانند: طبقات و مبارزه طبقاتی؛ انقلاب پرولتری، دکتاتوری پرولتاریا ، سوسیالیسم ، کپیالیسم ، ایده نولوژی طبقه کارگر و انترناسیونالیسم پرولتری، می خواست تا خود را در جایگاه یک دانشمند بزرگ جهان تبارز دهد؛ ولیک اگر در مورد هر کدام این واژه ها توضیحات بیشتری از وی خواسته می شد، چیزی برای معلومات لازم و طرف قناعت نداشت.

او علی رغم ادعای مارکسیست بودن ، در زمینه مناسبات ملی، یک متعصب قوم گرا و قبیله پرست بود. با این که 16 سال تحصیلاتش را به زبان فارسی - دری به پایان رسانیده بود؛ ولی حدود 80 درصد صحبت های تلویزیونی اش به زبان پشتو صورت میگرفت.

امین در هنگام قدرت، وقتی در برابر تلویزیون قرار می گرفت؛ در لحظات نخستین بالای بیننده ها تأثیر مثبت وارد می کرد ؛ ولی زمانی که صحبت را آغاز می نمود، بیننده ها بخوبی درک می کردند، که گفته هایش تقلیدی و حرکاتش کاملاً ساختگی است.

تاجایی که معلومات در دست است و آنچه که از صحبت هایش معلوم می شد، بیانیه های وی را عموماً دیگران می نوشتند، او صرف گوینده آنها بود.

حفیظ الله امین، از نظر کرکتر مردمی، انسانی زیرک و خوش برخورد جلوه می کرد و انسانهای خوش قلب و ساده نگر را زودتر در گفتار و حرکاتش جلب مینمود؛ اما در عمق و نهادش کینه و تعصب سخت جاه گرفته بود؛ آنانی که دعوتش را در پذیرش به حزب نه پذیرفته و یا با او رقابت سالم سیاسی نموده بودند؛ همه را از زیر تیغ کشید.

امین در ساختن توطئه و ایجاد دسیسه در برابر حریفان و بخاطر رسیدن به هدف و مقاصد سیاسی و دست یافتن به قدرت، از مجموع امکانات و اسالیب نامشروع و کثیف، تا سرحد اعمال انواع شکنجه، قتل و کشتار هزاران انسان هم استفاده می کرد.

امین از نظر اخلاق اجتماعی و کرکتر سیاسی، انسانی نهایت خود خواه، جاه طلب، مقام خواه و قدرت پرست و یک ناسیونالیست افراطی بود. گرچه خود را یک مارکسیست، لنینیست پیرو اندیشه های استالین و انمود میکرد؛ ولی در ایجاد وحشت و دهشت و کشتار مخالفین و

روشنفکران، دستهای حکمرانان خانواده های سدوزایی و محمد زایی را از پشت بسته، جایگاهش را در کنار ادولف هیتلر و موسیلینی، تثبیت و احراز نموده بود.

وی همان گونه که بازی تصاحب قدرت را با کاربرد توطئه و تزویر و ریختن خون صدها هزار انسان میهنش آغاز کرد؛ با همان شیوه فرجام آن را با ریختن خون خود، اولاد، نزدیکان و فرزندان بی خبر و ساده دل بخشی از حزب، در دفاع از اهداف و مقاصد پلید خویش، پایان بخشید.

ولی در هر حالت او وظیفه محوله اش را در جهت تطبیق برنامه سازمان " سیا " در قتل و کشتار اعضای حزب، بدنام کردن اندیشه های عالی انسانی، چون: آزادی، دموکراسی، ترقی، پیشرفت، برادری، برابری و عدالت اجتماعی و کشیدن پای نیروهای نظامی اتحاد شوروی وقت به افغانستان و گرفتن انتقام شکست امریکا در ویتنام؛ موفقانه انجام داد.

بدین ترتیب میتوان او را بحیث یک کارمند ورزیده و مسلکی سازمان " سیا " در انجام وظیفه محوله اش پیروزمند محسوب و نمره (100) را برایش قایل شد.

* * *

و اما، دلایلی که به استناد آن ترور میراکبر خیبر را به دستور سازمان " سیا " توسط حفیظ الله امین، قدیر نورستانی، حیدر رسولی و قدوس غوربندی گفته ام؛ یکبار دیگر توجه خواننده گان عزیز را به خوانش آن معطوف میدارم:

موضوع ترور میراکبر خیبر، به استناد نظریات پژوهشی هنری برادشیر، جارج آرئی، سلیک هریسن، عبدالصمد غوث و باورهای داکتر حسن شرق مهمترین رکن کودتای 26 سرطان 1352 و نزدیکترین ارادتمند شخصی محمد داوود، مبنی بر اینکه " امین، قدیر و حیدر رسولی باهم روابط نزدیک داشتند" و استدلال های صاحب نظران درون ح. د. خ. ا.، بدلائل آتی بدستور مستقیم سازمان سیا، بوسیله باند ترورستی امین، قدیر و حیدر و همکاری عبدالقدوس غوربندی صورت گرفته است:

1:- قدر مسلم است، که سازمان سیاه در راستای پیاده کردن برنامه های غارتگرانه اتازونی در قاره آسیا، بویژه بعد از شکست مفتضحانه اش در ویتنام، همه توجه خود را در منطقه خاور میانه تحت عنوان " جلوگیری از نفوذ کمونیزم به آبهای گرم!" که افغانستان قلب پرتیش آن را تشکیل میداد؛ مبدول داشت؛ ولی در این قلب، نهضت دموکراتیک ونوینی مطابق قانونمندی نظام درونی آن در تپش و حرکت بود، که رهبری آن را ح. د. خ. ا. عملاً در دست داشت و روز تا روز در میان همه طبقات و اقشار زحمتکش کشور در مرکز و محلات بشمول ارتش و پولیس، نفوذ و رسوخ چشمگیری حاصل مینمود؛ بنابراین ایالات متحده امریکا و متحدینش همینکه، این حزب و نهضت چپ دموکراتیک را بمثابة دشمن آشتی ناپذیر انحصارات غارتگر بین المللی، یگانه الترناتیف رژیم محمد داوود تشخیص دادند، سازمان " سیا " وسایر شبکه ها را توظیف کردند تا پای این حزب و نهضت را بجانب ماجراهای خونین بکشانند تا همه مواعی را که در برابر اهداف امروزی شان در قاره آسیا، دیروز میدیدند از میان بردارند.

از اینرو آنها بعد از وارد کردن فشارهای پیهم بر محمد داوود و انصراف وی از " برنامه خطاب ب مردم " و انحراف 180 درجه او بجانب غرب و در ضدیت با اتحاد شوروی و مجموع نهضت چپ در افغانستان؛ برنامه ترور علی احمد خرم، ببرک کارمل و میراکبر خیبر را بوسیله امین، قدیر و

حیدررسولی، رویدست گرفتند، که خرم بوسیلهٔ مرجان یکتن از اعضای باندامین طوری که از آن تذکررفت، ترورگردید؛ همین گونه عوض کارمل، گران پیلوت آریانا که باهم شباهت چهره داشتند، بقتل رسید و سرانجام با ترور میراکبر خیبر خواستند تا باصطلاح مردم ما، "با یک تیردو صید را شکارکنند"، یعنی هم پای ج. د. خ. ا. را درمبارزه و مقابلهٔ رویاروی بارژیم محمد داوود، که هرگز صلاح کار و برنامهٔ روز نبود؛ تحمیلآ بکشاند و هم داوودخان را در جهت سرکوب خونین این حزب و نهضت چپ، باتهام این که "خیبر دوست طرف اعتماد وی دردرون نهضت چپ، ازدرون حزب بخاطر نزدیکی وی با رئیس جمهور، ترور شده است؛ تشویق و ترغیب نمایند.

2 - حفیظ الله امین، که بنا بر گفتهٔ اکادمیسین دستگیر پنجشیری در ارتباط با ترور خرم، در حالت سبکدوشی از کار در بخشهای نظامی و اخراج از عضویت کمیته مرکزی حزب قرارداد داشت و از جانبی از نفوذ و اعتبار خیبر در مقام رهبری دولت و در میان افسران ارتش و بخشهای نظامی، که او را رقیب خود میدانست؛ سخت درهراس بود و آخرین نفسهای زنده گی سیاسی اش را در حزب می کشید، یگانه راه نجات خود را از این دومصیبت دامنگیرش! ایجاد حادثهٔ سرنوشت ساز و مصیبت بزرگتر و سراسری، یعنی ترور خیبر و برپاکردن ماجراهای خونین دیگری برای ج. د. خ. ا. میدید.

3 - قدیر و حیدررسولی، که در تضاد های درونی حاکمیت و مسابقهٔ احراز قدرت بعد از محمد داوود، هر لحظه خواب انحصار قدرت و تصرف کامل و همیشگی حاکمیت را برای خود در حزب نام نهاد "انقلاب ملی" و دولت، برای مادام العمر میدیدند، ج. د. خ. ا. را بصورت عام و نزدیکی خیبر را با داوود خان بصورت خاص، یگانه رقیب سیاسی و پهلوان میدان رزم و جانشین خویش در جادهٔ مبارزهٔ سیاسی دانسته، بر آن شدند تا با ایجاد ماجرا های جدید، از جمله تحریک محمد داوود علیه اتحاد شوروی و نزدیکی وی با امریکا، ایران، مصر، عربستان سعودی و پاکستان به آن حدی، که بگفتهٔ حسن شوق توازن را برهم زد و محمد نعیم خان برادر رئیس جمهور «در سپتامبر 1977 به یکی از دوستانش گفت: «قمار را باختیم.» (7) و طرح و تطبیق پروگرام ترور خیبر، برنامهٔ سازمان سیا را در ایجاد ماجرای دوم و وارد کردن ضربهٔ نهایی بر حریفان؛ هم گلیم ج. د. خ. ا. را برچیده و هم سرنوشت محمد داوود را که کاملاً در اختیار آنها قرار داشت، آنطوری که خواسته باشند رقم بزنند و پیرویهٔ وحدت را میان حزب غورزنگ ملی و بقایای ج. د. خ. ا. وابسته و تسلیم شده به حفیظ الله امین، تأمین و "حزب انقلاب ملی طراز نوین (!)" را ایجاد و نهضت دموکراتیک ضد استعماری را برای همیشه سرکوب نمایند. (محمد اقبال وزیر، رویدادهای همین برهه تاریخ را در صفحه 57-58 کتاب "دثور یاسون دکی چی پی دسیسی اوشوروی یرغل" نوشته است که: "غلام دستگیر پنجشیری هسه (تلاش) و کره چی په گوند کی دبی باوری او بی اتفاقی هغه اورته لمن ووهی چی په خوا په گوند کی موجو د و و اوپه دیر زیرکی سره بی مخته بیوه حرنکه چی دخلقیانو په مینح کی دگوند دننه د زرغون فراکسیون وچی دامین په ضدکی فعالیت کاوه ولی په واقعیت کی ددغه فرکسیون شاته دری تنه، چی اصلی محرک یی پنجشیری و، او صالح محمد زیری او عبدالکریم میثاق هم ورسره ملگری و، ولارو. دغو درو تنو دیو والی د پروسه په جریان کی خپل پلویان د حفیظ الله امین په ضد تحریکول هم یی دنور محمد تره کی دوران دیز په خلاف نه یوازی دگوند په یو والی کی دامین دسیسی دفتر دغریتوب خند، بلکه د گوند حخه دهغه دایستلو په توطیه کی دببرک کارمل ملگری شول په پای کی دحفیظ الله امین او دهغه پلویانوته دگوند دضدیت ترنوم لاندی دوسیسی جوری او دامین دایستلو دسند مسوده دمیتاق له خوا ولیکل شوه چی دمرکزی کمیتی ته وړاندی او پریکره و نیول شی.

امین هم لاس ترزنی ناست نه و اود افغانستان ملی دموکراتیک گوند بنست یی کشیشود چی دمرکزی کمیتی غری یی لاندی کسان و وحفیظ الله امین د گوند مشر - محمود سوما - منصور هاشمی - عبدالرشید جلیلی - صدیق عالمیار - راز محمد یکتین - صاحب جان صحراپی.

زه دلچرخي په جيل كې دعليشا ه احمد زي له خوا ددی موضوع حخه خبر شوم دثور انقلاب دبرياليتوب وروسته امين راته وويل چي دگوند دجوړيدو اسناد دهغه پوليس له خوا سوزول شوي و چي دثور په شپږ مه نيټه يي دده دبندي كولو لپاره دده كورته ورغلي وو په دي دول نوموړي سند چي دکنفرانس دگوندونكو لاسليكونه ورباندې شوي ودپريکرو سره يوچای دمنحه ولاړ "

(. **يادداشت: اين کنفرانس حزب يکي دو هفته پيش از ترورخيبرازسوي امين درپغمان دايړ و تشکيل شده بود.** 4- از آنجايي که مناسبات ميراکبرخيبر با محمد داوود آن طوري که دربخش "

هفتم " اين مبحث توضيحات مفصل ارائه گرديد؛ خيلي ها خوب وحسنه بود:» او مي انگاشت ، که خيبريک آدم ملي وبا مطالعه وتصرف درمورد پشتونستان است وشما مي فهميد که عشق داؤدخان پشتونستان بود- او تماسهاي خودرا زيادتربا خيبرتنظيم ميکرد... و ميراکبرخيبرکه معتقد به تاييد وپشتيباني از رژيم داؤد وحتي ادغام جناح پرچم به غورزنگ ملي(حزب انقلاب ملي) داؤدخان بود...» (8) که اين نظرش درکنفرانس دوم حزب رد گرديد. ولي اين مناسبات خوب داوود خان و خيبر، براي قدير و حيدررسولي و امين نسبت اين که خيبر شخصيت متفکر، دانشمند مجرب ودرامورنظامي وارد بود؛ قابل هضم وتحمل ديده نمي شد.

5- داکترحسن شرق ميگويد:» درحاليکه ميراکبر خيبردرهمان روز(17 اپريل 1978) قرارگفته عبدالهادي مکمل معين وزارت خارجه وعده داشتند تا 4 عصر با يکديگر به سينما ميرفتند. ميراکبرخيبر که بگفته تعدادي از اعضاي حزب، خصوصاً پرچميها به قيام مسلحانه بصد جمهوريت افغانستان سرسختانه مخالفت ميکردند ساعت 15 / 3 دقيقه ازخانه به بهانه قدم زدن و اشتراک به جلسه رفقاي حزبي به شهرنو ميروند و از آنجا آقاي غوربندي با او تا دو صد قدمي جاي قتل او يکجا آمده واز آنجا خدا حافظي کرده پس ميگردند وچند دقيقه بعد از يک موتر جيپ روسي بالايش فيرميشود وبزمين مي غلطد بگفته وشهادت رهگذري چند.[در آن مقطع زمان موتر جيپ روسي، عمدتاً در اختيار وزارت داخله و دفاع ملي قرار داشت.]

اما آنچه به موضوع ارتباط ميگيرد روابط حفيظ الله امين و بعضي از اعضاي حزب انقلاب ملي مي باشد.

وزير داخله بروز پنج ثور 1375 از محمد داؤد هدايت ميگيرد تا رهبران ح. د. خ. ا. را دستگير نمايند. اما حفيظ الله امين تا ساعت 9 صبح 7 ثور که برفقاي حزبي خود جهت قيام مسلحانه بصد محمد داؤد هدايت ميدادند؛ درخانه خود بودند به استناد فلميکه در زمان حفيظ الله امين تهيه شده بود.

جنرال جان نثارخان رئيس استخبارات وزارت دفاع ملي حکومت جمهوری ميگويد:

شخصاً به غلام حيدر رسولي بروز 6 ثور اطلاع دادم که فعاليت تخريبي در اردو توسط حفيظ الله امين جريان دارد ودر عين روز محمدرفيق رئيس ارکان قواي 4 زره دار از غلام حيدر رسولي هدايت گرفته بود تا تانکهاي قواي 4 زره دار را بروز 7 ثور اجازه بدهند که جهت تمرين از گارج ها خارج و بطرف پلچرخي حرکت نمايند. بعد از اطلاع از وزير دفاع ملي خواهش کردم تا به تانکست ها اجازه ندهند که روز 7 ثور بخارج قشله حرکت نمايند اما او نپذيرفت. بروز 7 ثور غلام حيدر خان رسولي به تمام قطعات قوايمرکز هدايت داده بود تا بخاطر دستگيري رهبران ح. د. خ. جشن برپا و اتن ملي اجرا شود. تلفوني به او تماس گرفتم که وضع در اردو بکلي غير طبيعي بوده بايد به قطعات امر احضارات درجه اول داده شود او با يک تمسخر مرا توصيه به آرامش اعصاب و خاطر جمعي نمود. به ساعت 10 صبح روز 7 ثور به وزير دفاع ملي تلفوني اطلاع دادم که تانکها برخلاف هدايت شما بطرف شهر کابل در حرکت مي باشند گفت اطلاع دارم آماده گي گرفته ميشود.

دوستي آنها [قدير نورستاني و حيدر رسولي] با حفيظ الله امين! محض بخاطر دشمني با پرچمي ها بوده و غلام حيدر رسولي بحيث شخصي مسلمان و ملي دشمني آشتي ناپذير خودرا از کمونست هرگز پنهان نميکردند و شايد در اثر همين توقعات طفلانه بوده باشد که برويداد 7 ثور عبدالقدير شديداً جراحت برداشته بود و او را بشفاخانه 400 بستر اردو اشخاصي شناخته نشده براي تداوي نقل داده بودند داکتر آدم درمل جراح مشهور اردو گفت که عبدالقدير خيلي آرزو داشت تا از زخمی بودن او به حفيظ الله امين اطلاع داده شود! اما شرايط آنروز امکان تماس را با حفيظ الله امين ناممکن نموده وجراحت عبدالقدير به او اجازه نداد تا بيشتر از چند ساعت محدود زنده بماند. (4)

6- علی رغم این که شماری از مقامات حزبی و دولتی آن وقت را عقیده بر این بود، که ترور خیبر بوسیله تروریستهای حکمتیار صورت گرفته و مسئولیت این حادثه را بدوش حزب اسلامی گذاشتند؛ اما نگارنده این مبحث با نظر آنان موافق نمی باشد. زیرا از یکطرف حکمتیار در آن زمان بحیث یک متهم فراری و تحت پیگرد رسمی دولت افغانستان، در پاکستان زنده گی میکرد و در افغانستان آن گونه حضور فعال فزیک، سیاسی، مالی و اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی ای که امکانات تطبیق چنین عملیات جنایی را بصورت موفقانه انجام دهد، دارا نبود؛ از جانب دیگر خیبرشہید را عبدالقدوس غوربندی از منزلش به بهانه قدم زدن بیرون کشیده و تا شهرنو با خود برده و در بازگشت تا نزدیک تروریستان رسانیده است. سپس همین غوربندی بود که پیاس انجام همین وظیفه بحیث وزیرمقتدر و مشاور ارشد حکومت حفیظ الله امین تا آخرین لحظات حیات وی در کنار امین قرار داشت و تا پایان زنده گی خویش در دفاع از اعمال امین و برضد مخالفین وی سیاه مشق نمود.

بنابراین این سه کادر سازمان " سیا " (امین، قدیر و حیدر رسولی) بودند که با داشتن حضور فزیک، سیاسی، مالی و اقتصادی- و امکانات نظامی- امنیتی و اطلاعاتی؛ برنامه ترور خیبر را بهمکاری غوربندی، انجام و همین گونه محمد داوود را به قبول این اندیشه نادرست واداشتند، که گویا خیبر دوست نزدیکش از جانب طرفداران ببرک کارمل ترور شده و اکنون آنها به نمایش قدرت و تهدید رژیم جمهوری نیز دست زده اند.

از آن جایی که اطلاعات تا حدودی موثق، حاکی از آن بوده، که رابطه کاری در بسا موارد و مراحل تاریخی بین امین و حکمتیار وجود داشته و هر دو از قوم خروتی بوده اند؛ و حکمتیار بنابر اظهارات رسمی خودش، هم کلاسی اسدالله امین در ولایت کندز بوده است؛ بنابراین دور از امکان نیست که در انجام این جنایت، حکمتیار هم با امین و دیگران همنا نشده باشد و امین و شرکاء، افراد تندرو و تروریستهای مربوط به حکمتیار را در انجام این وظیفه استفاده مقطعی نه نموده باشند و بعد از اجرای وظیفه جنایتکارانه و دریافت دست مزد مرخص و به گفته آقای وحید مژده آنان (لطیف و صمد) در سالهای بعدی شناسایی و سپس در جریان حوادث بقتل رسیده اند.

بهر حال، داوودخان هم بعد از دور کردن دوستان حقیقی نظام جمهوری که در پیروزی آن نقش مرکزی را ایفاء نموده بودند و چشم پوشی از برنامه " خطاب به مردم افغانستان، عملاً در اختیار قدیر و حیدر رسولی قرار داشت؛ نتوانست درک نماید که کارمل از نظر سیاسی و عقیدتی، نه تنها به انجام اعمال تروریستی و کودتاها، هیچگونه باور و سازگاری نداشته؛ بلکه این گونه حرکات از نظر او جنایت پنداشته می شد. چنانچه وی به گفته داکتر حسن شرق این عقیده و نظر خود را بصورت صریح با خود داوودخان گفته بود.

بدین ترتیب، آنان با ترور خیبر، پای ح. د. خ. ا. و سردار محمد داوودخان را مطابق سناریوی سازمان " سیا " در یک زور آزمایی و ماجراهای خونین غیرقابل پیش بینی کشتند.

درفرجام باید گفت که از ترور استاد خیبر، بیشترین استفاده را حفیظ الله امین نه تنها در زمینه اخراج از حزب و سبکدوشی از رهبری نظامیان جناح خلق بدست آورد؛ بلکه در جهت تطبیق برنامه هایش تا رسیدن به عالی ترین مقامات حزبی و دولتی نیز سود جست و این ترور صد درصد به نفع او تمام شد. اما در این حادثه برای حکمتیار متناسب با امین حاصلی بدست نیامد. اگر حزب را امین از درون مورد حملات خصمانه قرار نمیداد، با تطبیق برنامه حزب و دولت ج. د. ا. حکمتیار و ربائی و سایرین سال ها در شهر پشاور پاکستان در کنجی از خوان " آی. اس. آی " غذای ... صرف می کردند و بس.

بنابراین منطق حزبی، تفکر سیاسی، اطلاعات منابع داخلی و خارجی، اظهارات عارف عالمیار در جریان بازجویی، محاکمه و مجازاتش و سرانجام " پژوهش و کاوش کارشناسانه بر تاریخ

وقوع قتل‌های زنجیره وی و استنتاج درست از آنها بر بنیاد اسلوب دیالکتیک، که همه تغییر و تحولات را در پدیده های طبیعی و اجتماعی، بشمول بروز حوادث و رخداد‌های تاریخی، در پیوند و ارتباط باهم مطالعه و مورد بررسی قرار میدهد؛ حکم می نماید تا ترور استاد خبیر را در ارتباط با جریاناتی که گوشه ای از آن را در بالا بعرض رساندم، مورد مطالعه قرار دهند تا دچار اندیشه های دور از واقعیت، خشک متافزیک و خصمانه غوربندی، اکرم عثمان و شرکاء نشده باشیم.

پایان بخش هشتم

مآخذ:

- 1- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، مؤلف: سلطان علی کشتمند - جلد 1 و 2 - ص 365 .
- 2- همان کتاب، ص ص - 528 - 522 .
- 3- همان کتاب، ص - 531 .
- 4- همان کتاب، ص - 531 .
- 5- ارتش سرخ در افغانستان، اثر بوریس گروموف - ص ، 5 .
- 6- همان کتاب، ص - 6 .
- 7- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، س. ع. کشتمند، ص - 552 .
- 8- افغانستان در قرن بیستم، مؤلف، ظاهر طنین - صص 272 - 267 .
- 9- همان کتاب، ص - 270 .
- 10- اردو و سیاست، مؤلف سترجنرال محمد نبی عظیمی، ص - 199 .
- 11- ظهور و زوال ح. د. خ. ا، مؤلف اکادمیسین دستگیر پنجشیری، صص 113 - 111 .
- 12- همان کتاب، صص ، 115 - 113 .
- 13- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، سلطان علی کشتمند، ص - 389 .
- 14- همان کتاب، صص - 580 - 578 .
- 15- همان کتاب، صص - 590 - 589 .
- 16- همان کتاب، صص - 561 - 560 .
- 17- کتاب " ارتش سرخ در افغانستان، ص - 66 .
- 18- جنگ در افغانستان، نوشته گروهی از دانشمندان انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه؛ ترجمه عزیز آرینفر - ص 246 .
- 19- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، صص - 595 - 594 .

- 20- نوشته های فلسفی و اجتماعی ، مؤلف داکتر احسان طبری - صص - 274- 273 .
- 21- ظهور و زوال ح. د. خ. ا ، مؤلف ، اکادمیسین دستگیر پنجشیری، ص 168 ج 1 .
- 22- همان کتاب ، ص 68 ج 2 .
- 23- همان کتاب ، صص - 72 - 71 .
- 24- اردو و سیاست ، مؤلف ستر جنرال محمد نبی عظیمی، ص - 116 - 115 .
- 25- ظهور و زوال ح. د.خ. ا دستگیر پنجشیری، ص - 103 ج 2 .
- 26- همان کتاب ، ص - 56 .
- 27- نقش ببرک کارمل در تشکیل ج. د. خ، مقاله اکادمیسین دستگیر پنجشیری درسایت آریایی، سال 2008.
- 28- ادامه همان مقاله درسایت آریایی ، سال 2008.

بخش نهم

آغاز زندگی نوین برای حزب دموکراتیک خلق و مردم افغانستان پس از ششم

جدی 1358

(قسمت اول)



طوری که در بخش هشتم این مبحث تاریخی توضیحات ارائه گردید؛ حفیظ الله امین بمثابة یک کادر آموزش دیده سازمان استخبارات ایالات متحده امریکا "سیا"؛ پرتاب شده در درون ح. د. خ. ا؛ وظیفه داشت تا نهضت دموکراتیک عدالتخواه افغانستان را که رهبری آن را ح. د. خ. ا در دست داشت، سرکوب خونین نماید؛ همه رهبران، کادرهای فعال و صفوف رزمنده آن را با سایر شخصیت‌های ملی و وطندوست، روشنفکران ترقیخواه و تحول طلب، از دم تیغ بکشد و تمامی زمینه‌ها و شرایط را برای افتیدن این سرزمین در کام انحصارات غارتگر بین المللی، مطابق سناریوی "سیا" مساعدگرداند.

امین این مأموریت را با انجام قتل‌های زنجیره وی (ترور: علی احمد خرم وزیر پلان، انعام الحق گران پیلوت آریانا، میراکبر خیبر یکی از بنیاد گذاران ح. د. خ. ا، قتل محمد داوود و همه خانواده او، بشمول قدیرنورستانی و حیدر رسولی، اعضای باند در درون

دولت) ، آغاز کرد و این پروسه جنایتبار را با ریختاندن خون صد هاتن از شخصیت‌های بزرگ سیاسی و نظامی ، از جمله نور احمد اعتمادی، محمد موسی شفیق نخست وزیران پیشین و دیگران توسعه داد و با ایجاد دسایس سازمان یافته و انجام قتل نور محمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و رئیس شورای انقلابی ج. د. ا ، محمد طاهر بدخشی، یکی از بنیاد گذاران دیگر ح. د. خ. ا ؛ هزاران تن از کادرها و فعالین هردو جناح حزب؛ علماء، دانشمندان ، روشنفکران آزادیخواه و تحول طلب و کشانیدن پای نظامیان اتحاد شوروی در افغانستان غیر منسلک ، این سریال را با از بین رفتن خود و بخشی از اعضای فامیلش در شامگاه 27 دسمبر 1979 فرجام بخشید .

ببرک کارمل به نماینده گی از حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، از پی سقوط رژیم حفیظ الله امین، خطوط عمده و اساسی دولت آینده را در ابعاد داخلی و خارجی آن، در همان روز (27 دسمبر 1979)، توأم با ابراز همدردی و غم شریکی با فامیل های داغ دیده؛ عنوانی مردم عذاب کشیده افغانستان، این گونه اعلام نمودند:

« اجازه بدهید تا عمیقترین تأثرات و همدردی ها، عظیمترین احترامات و دروهای آتشین را بمناسبت رنجهای بیکران و اشکهای خونین شما، بمناسبت حبس و زندان، تبعید و مهاجرت‌های جبری، زجر و شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی، شهادت و کشتار جمعی دهها هزار مادران و پدران ما، برادران و خواهران ما، دختران، پسران و کودکان ما که از طرف حفیظ الله امین میرغضب و به دستور مستقیم این جلاد آدمکش، بعمل آمده به پیشگاه شما تقدیم بدارم....

در این بیانیه مبرم ترین وظایف رژیم نوین چنین مشخص گردیده بود:

« 1- اعلام آزادی تمام زندانیان سیاسی که از دم تیغ ساطور حفیظ الله امین

تبهکار سر به سلامت برده باشند و در شرایط لازم لغو قانون اعدام.

2- لغو تمام مقررات ضد دموکراتیک و ضد انسانی و منع گرفتاریها، توقیفها، تعقیبات خودسرانه و تفتیش منازل و عقاید.

3- احترام به اصول دین مقدس اسلام، آزادی وجدان، عقیده و مراسم مذهبی، حمایت از نظام کانون خانواده، رعایت اصل مالکیت قانونی و مشروع و عادلانه شخصی.

4- احیای امنیت و مصئونیت فردی و جمعی، آرامش و صلح و نظم انقلابی در کشور.

5- تأمین شرایط سالم آزادیهای دموکراتیک اعم از آزادی تشکیل احزاب مترقی و وطنپرست و سازمانهای توده ای یا اجتماعی؛ آزادی مطبوعات، تظاهرات، اجتماعات و نمایشهای خیابانی؛ تأمین حق کار و تحصیل؛ تأمین آزادی و محرمانیت مکاتبات، مخابرات، مسافرت و مصئونیت منزل.

6- توجه و کمک جدی و بنیادی به نسل نوجوان و شاگردان مکاتب، محصلان و روشنفکران کشور بدون تبعیض».

مشی دولت جدید در بخش سیاست خارجی ، این گونه اعلام گردید:

« دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از سیاست صلح جویانه بر مبنای اصول بی طرفی مثبت و فعال و همزیستی مسالمت آمیز، از سیاست دفاع از صلح و دیتانت (تشنج زدایی) ، از تحدید سلاحهای استراتژیک هسته ای و خلع سلاح عام و تام، از حقوق بشر و جنبشهای آزادیبخش خلقهای تحت ستم - بمثابة یک عضو وفادار سازمان ملل متحد و کشورهای غیرمتعهد- پشتیبانی و پیروی میکند. نظام جدید تمام قراردادهای منعقد شده میان افغانستان و کشورهای جهان را رعایت و احترام مینماید. این نظام با نیروهای صلحدوست در یک جبهه وسیع جهانی علیه جنگ و جنگ طلبان، استعمارکهن و نو، امپریالیزم و صهیونیزم، فاشیزم و راسیزم، اپارتاید و نژاد پرستی میرزمد و همبستگی بین المللی خود را با سیستم جهانی اصالت اجتماعی، جنبشهای جهانی کارگری و نهضت‌های آزادیبخش ملی و اجتماعی کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین بسط و توسعه میدهد» . (1)

بر مبنای اعلامیه مورخ 27 دسمبر 1979 و جلسه مشترک هردو جناح رهبری حزب که در برابر اعمال ضد انسانی و ضد حزبی امین تا سرحد سقوط رژیم وی نقش فعال ایفاء نموده بودند؛ ترکیب هیأت رهبری حزب (اعضای کمیته مرکزی، بیروی سیاسی و دارالانشاء آن) و دولت (هیأت رئیسه شورای انقلابی) و حکومت ج. د. ا (از تاریخ 27 الی 31 دسمبر 1979) ، این گونه اعلام گردید:

الف: ترکیب نوین رهبری حزب (اعضای بیروی سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان):

1- ببرک کارمل بحیث عضو بیروی سیاسی و منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛

2- صالح محمد زیری ، عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی حزب؛

3- نوراحمد نور ، عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی حزب؛

4- غلام دستگیر پنجشیری ، عضو بیروی سیاسی و رئیس شعبه نظارت و کنترل کمیته مرکزی حزب؛

5- سلطان علی کشتمند ، عضو بیروی سیاسی؛

6- داکتر اناهیتا راتبزاد ، عضو بیروی سیاسی؛

7- اسد الله سروری ، عضو بیروی سیاسی؛

همچنان در همین نشست (پلنوم کمیته مرکزی)، 36 تن بحیث اعضای اصلی و 8 تن بصفت اعضای مشاور (علی البدل) کمیته مرکزی از هردو جناح ، ح. د. خ. ا جدیداً برگزیده شدند.

ب - ترکیب هیأت رهبری دولت ج. د. ا :

1- ببرک کارمل، بحیث رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و قوماندان اعلی قوای مسلح افغانستان؛

2- اسد الله سروری، معاون شورای انقلابی؛

3- سلطان علی کشتمند، معاون شورای انقلابی؛

4- نور احمد نور، عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی؛

5- جنرال عبدالقادر، عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی؛

6- جنرال محمد اسلم وطنجار، عضو هیأت رئیسه؛

7- جنرال گل آقا ، عضو هیأت رئیسه ؛

8- داکتر صالح محمد زیری، عضو هیأت رئیسه ؛

9- داکتر اناهیتا راتبزاد ، عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی؛ برگزیده شدند.

همچنان 58 تن از اعضای حزب و شخصیت‌های ملی ، علماء و روحانیون پاک نهاد غیرحزبی بحیث اعضای شورای انقلابی برگزیده شدند.

ج - رئیس و اعضای حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان:

1- ببرک کارمل بحیث صدراعظم ؛

2- اسد الله سروری ، معاون صدر اعظم ؛

3- سلطان علی کشتمند ، معاون صدراعظم؛

4- شاه محمد دوست ، وزیر امور خارجه؛

5- جنرال محمد رفیع ، وزیر دفاع ملی؛

- 6- سیدمحمد گلاب زوی، وزیر داخله ؛
- 7- داکتر اناهیتا راتب زاد ، وزیرتعلیم و تربیه؛
- 8- محمد اسلم وطنجار ، وزیر مخابرات ؛
- 9- عبدالوکیل ، وزیر مالیه؛
- 10- نظرمحمد ، وزیر فواید عامه ؛
- 11- فیض محمد ، وزیرسرحدات و قبایل؛
- 12- شیرجان مزدوریار، وزیر ترانسپورت؛
- 13- عبدالمجید سربلند ، وزیر اطلاعات و کلتور؛
- 14- عبدالرشید آرین ، وزیر عدلیه و لوی سارنوال ؛
- 15- سلطان علی کشتمند ، وزیر پلانگذاری؛
- 16- محمد اسماعیل دانش، وزیرمعادن و صنایع ؛
- 17- رازمحمد پکتین ، وزیر آب و برق ؛
- 18- گلداد ، وزیر تحصیلات عالی و مسلکی ؛
- 19- محمد خان جلالر ، وزیرتجارت ؛
- 20- محمد ابراهیم عظیم ، وزیر صحت عامه ؛
- 21- فضل الرحیم مهمند ، وزیر زراعت .

آنگونه که دیده میشود، از جمله (21) پُست از مقامات رهبری حکومت (شورای وزیران)، در 9 پُست آن (شماره های: 1-3-4-5-7-9-11-13-15-) اعضای بلند پایه حزبی جناح پرچم و در 9 پُست دیگر آن (شماره های: 2-6-8-10-12-14-16-17-18) اعضای رهبری جناح خلق و درسه پُست (19-20-21) دانشمندان و شخصیت‌های مسلکی حکومت‌های پیشین و غیر حزبی تعیین شدند.

بدین ترتیب، در این تعیینات بااستثنای مقام صدارت که در آن رهبر حزب، زنده یاد ببرک کارمل برگزیده شد؛ در سایر پُست ها و درکلیت آن تعادل (9 - 9) بین هردو جناح حزب ، رعایت گردیده بود. صرف نقش تکنوکراتها و شخصیت‌های مسلکی غیر حزبی، به تناسب اعضای حزب در اوایل کم‌رنگ بود. ای کاش در این تعیینات، تعداد بیشتری از این مقامات به تکنوکراتها و شخصیت‌های مسلکی احزاب دیگری در نظر گرفته و یک دولت وسیع‌البنیاد

تشکیل میشد. گرچه شرایط و اوضاع داخلی و بین المللی آن زمان ، ناگزیری های را در آغاز بررهبری آن وقت تحمیل نمود؛ ولیک بعدازمدتی این آرزوها تا حدودی برآورده شد.

بنابراین طوری که دیده میشود، برخلاف تبلیغات پرازفتنه و کینه و دروغ رقباى سیاسى ح. د. خ. ۱ و زهرپاشى های مطبوعاتی دشمنان تاریخی و سوگند خورده مردم افغانستان، با آمدن ارتش سرخ، کدام فرد مشخص به تنهایی به قدرت نرسید؛ بلکه رژیم و حاکمیت سیاسی بوجود آمده پس از 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978) وارد مرحله نوین خود گردید و ح. د. خ. ۱ با تأمین وحدت مجدد، از آسیب پذیری یک دسیسه بزرگ ، نجات یافت و جمعی از اعضای رهبری، کادرها و فعالین هردو جناح حزب (پرچمی و خلقی) به انجام وظایف حزبی و دولتی ماموریت یافتند.

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ۱ و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، به تاریخ 6 جنوری 1980 بر مبنای مشی اعلام شده حزب و دولت جدید؛ فرمان عفو و آزادی تمامی زندانیان سیاسی را ، بدون در نظر داشت طبقه، مذهب ، زبان، قوم، ملیت، ایده نولوژی و اختلافات سیاسی و سازمانی، صادر نمودند، که بموجب آن به تاریخ 7 جنوری دروازه های زندان مخوف و مرگبار پلچرخى در کابل و سپس در ولایات بر روی زندانیان سیاسی باز گردید و هزاران زندانی (به استثنای شماری از اعضای باند حفیظ الله امین که متهم به قتل های انفرادی و دسته جمعی بودند و خلیل الله زمر که بازداشت ده ساله وی تاکنون هم سؤال برانگیز بوده است) از حبس و پنجه های خونین جلادان امین رها شده به آغوش فامیل های شان برگشتند.

طوری که مشاهده گردید: « در مجموع در طی هجده روز از تاریخ 27 دسمبر 1979 تا 15 جنوری 1980 در حدود (16) شانزده هزار تن زندانی سیاسی در کابل و ولایات آزاد شدند. در میان آزاد شده ها از تمام سازمانها و گروههای سیاسی و کلیه اقشار اجتماعی و شخصیتهای سیاسی و فرهنگی و نمایندگان ملیتهای گوناگون کشور اعم از روحانیون، دانشمندان، استادان، معلمان، محصلان، هنرمندان، کارگران، پیشه وران، دهقانان موجود بود. از جمله تعداد کثیری از بنیاد گرایان اسلامی وابسته به احزاب اخوانی بشمول برخی از رهبران ایشان [عبدالرب رسول سیاف] نیز در جمله آزاد شدگان بود. (2)

دولت جدید به استناد اعلامیه مورخ 27 دسمبر 1979 ، حکومت ج. د. ا را موظف نمود تا از طریق مراجع تقنینی طرح اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان را ، بمثابة قانون اساسی مؤقت کشور تنظیم و بعد از طی مراحل غرض تصویب به شورای انقلابی ارائه نماید. طرح این سند معتبر ملی از جانب کمیسیون مربوط تدوین و بعد از تایید شورای وزیران به تاریخ 14 اپریل 1980 از جانب شورای انقلابی مورد تصویب نهایی قرار گرفت و جامعه افغانستان را از خلاء بزرگ نبود قانون اساسی در مملکت نجات بخشید:

« اصول اساسی ج. د. ا که در 68 ماده تدوین گردیده بود، نظام سیاسی و اقتصادی کشور، آزادیها، حقوق و وظایف اساسی اتباع و اساسات ساختار دولتی کشور را بمثابة یک دولت و قدرت سیاسی طراز نوین تثبیت و اعلام نمود.

در اصول اساسی متذکره دفاع از استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، اعتقاد و احترام به دین مقدس اسلام و رعایت آزادی کامل اجرای مناسک دینی مردم، پیشبینی گردیده بود.

در اصول اساسی در عرصه بین المللی بمثابة یک دولت صلحدوست، خطوط اساسی سیاست خارجی کشور اعلام گردیده بود که اساسات همکاری، عدم مداخله در امور داخلی، سیاست عدم انسلاک و همزیستی مسالمت آمیز با تمام کشورهای دربر میگرفت.

اصول اساسی ساختمان جامعه نوین از طریق تسریع رشد اقتصادی، ارتقای سطح زندگی و رفاه مردم، دموکراتیزه کردن واقعی زندگی سیاسی کشور، ایجاد نظم دموکراتیک در عرصه اداره دولت، تحکیم قانونیت دموکراتیک، تضمین مالکیت خصوصی و شخصی مردم و نظم بخشیدن به مالکیت عامه را وظیفه دولت دموکراتیک قرار داده بود....

در ماده سوم اصول اساسی از تشکیل جبهه ملی پدروطن و وظایف آن چنین تذکر بعمل آمده است:

" جبهه ملی پدروطن موظف است تا در امر اتحاد تمام نیروهای خلق جهت فعالیت مشترک در تعمیل وظایف انکشاف ملی و دموکراتیک کشور، در تربیه مردم به روحیه وطنپرستانه و جلب وسیع اتباع در اداره امور دولت و جامعه مساعدت کند".

بنابراین در اصول اساسی به شورای انقلابی و حکومت وظیفه سپرده شده بود که اساسات حقوقی تشکیل چنین جبهه ای را طرح نمایند. افزون بر آن، گفته میشد که روند توسعه و تحکیم جبهه ملی پدروطن و شرکت گسترده نمایندگان زحمتکشان و روشنفکران انقلابی در اداره دولت متکی بر سهم و فعالیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی خواهد بود. برپایه آن بویژه دولت موظف بود تا از تشکیل و فعالیت گسترده اتحادیه های کارگری، سازمانهای زنان و جوانان و روشنفکران و سایر سازمانهای اجتماعی و دموکراتیک حمایت نماید. (3)

در پرتو احکام اصول اساسی ج. د. ا و بمنظور مشارکت فعال و همه جانبه تمام طبقات و اقشار زحمتکش کشور و تمامی نهاد های سیاسی و اجتماعی ترقیخواه میهن، در زمینه تأمین صلح و ختم جنگ، اعمار جامعه نوین و سهم شدن در قدرت و اداره دولت؛ سازمانهای اجتماعی آتی الذکر، یکی پی دیگر ایجاد و فعال گردیدند:

- کوپراتیف های دهقانی؛

- اتحادیه معلمان؛

- اتحادیه پزشکان و کارمندان طبی؛
- شورای عالی علماء و روحانیون؛
- شورای مشورتی اقتصادی؛
- اتحادیه ژورنالیستان؛
- اتحادیه هنرمندان؛
- اتحادیه نویسندگان؛
- اتحادیه های صنفی؛
- سازمان صلح، همبستگی و دوستی؛

و سرانجام با تدویر کنگره مؤسس جبهه ملی پدروطن به تاریخ 15 جون 1981 با شرکت بیش از (1000) تن اعم از شخصیت‌های بزرگ علمی، فرهنگی، ملی و اجتماعی، علمای دینی و پیروان مذاهب اهل تسنن، تشیع، اسماعیلیه و اهل هنود افغانستان؛ نماینده گان انتخابی و ذیصلاح سازمانهای اجتماعی ذکرشده؛ بشمول ح. د. خ. ا، سازمان دموکراتیک زنان و جوانان افغانستان؛ درشهرکابل و انتخاب (95) تن به عضویت شورای مرکزی و (23) تن بحیث اعضای هیأت اجراییه، بشمول رئیس، معاونین و سکرتر مسؤزل جبهه، زمینة مشارکت فعال همه سازمانهای ذکرشده و شخصیت‌های مستقل علمی، سیاسی، ملی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی، درزمینة انجام اهداف ذکرشده بالا، در زیر یک سقف " جبهه ملی پدروطن افغانستان " مساعد گردید.

همچنان درماه اپریل 1980 بیرق ملی - دولتی دارای سه رنگ (سیاه، سرخ و سبز) با نشان محراب و منبر که پس از حصول استقلال افغانستان بوجود آمده و بعد از قیام هفتم ثور 1357 به رنگ سرخ تعدیل شده بود، مطابق مشی نوین حزب و دولت و خواست مردم، همان اصل قبلی، با اندک تغییرات درطرح آن، مورد قبول قرارگرفت و درتمام دوایر دولتی بر افراشته شد.

در اوایل و جریان سال 1980، در ترکیب هیأت رهبری دولت و حکومت تغییراتی رخ داد. ببرک کارمل از عهده پُست صدارت انصراف و سلطان علی کشتمند دراین مقام برگزیده شد. همچنان اسد الله سروری و سلطان علی کشتمند از معاونیت شورای انقلابی و صدارت و وزارت پلانگذاری، سبکدوش گردیدند. سروری بحیث سفیرکبیر دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در مغلستان مقرر گردید و بجای ایشان در معاونیت شورای انقلابی عبدالرشید آرین در معاونیت شورای وزیران گلداد و عبدالمجید سربلند و درپست وزارت عدلیه قانوندان عبدالوهاب صافی و سپس بشیر بغلانی و درپست وزارت پلان دوکتورخلیل احمد ابوی و بعداً دوکتور عبرالواحد سرابی و دراداره جدیدالتشکیل " خدمات اطلاعات دولتی " داکتر نجیب الله، برگزیده شدند.

همینگونه به ادامه آن داکتر صالح محمد زیری بحیث رئیس شورای مرکزی جبهه ملی پدر وطن و داکتر اناهیتا راتبزاد علاوه بر مسؤولیت رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که مؤسس آن بود؛ با تقررش بحیث رئیس سازمان صلح و همبستگی و دوستی خلقها، از پُست وزارت تعلیم و تربیه انصراف و عوض وی پروفیسور دوکتور فقیر محمد یعقوبی در این مقام تعیین گردید.

بدین ترتیب با تعیین پنج تن از دوکتوران و دانشمندان بخشهای مختلف علوم (صافی ، ابوی ، سرابی ، بغلانی و یعقوبی) ، در کنار سه تن گذشته ، بیشتر از یک ثلث اعضای حکومت به شخصیتهای علمی - فرهنگی غیر حزبی واگذار گردیده مشارکت ملی و مسلکی تاحدودی رعایت و خلای جدی مرحله اول مرفوع گردید.

موازی با اقدام های اصولی در راه بهبود شرایط سیاسی - اقتصادی و تحکیم نهاد های اجتماعی، حزب و دولت گامهای استوار و صلحجویانه را بخاطر قطع جنگ و خونریزی و پایان بخشیدن به مداخله آشکار خارجی ها در امور داخلی کشور، برداشتند؛ از جمله برای بار نخست موضوع مصالحه ملی بصورت اصولی آن از جانب زعامت جدید ، مطرح گردید و با صدور اعلامیه های مورخ 14/ 5 / 1980 و 24 / 8 / 1981 کوشش بعمل آمد تا مسائل مورد اختلاف با همسایه ها و قدرتهای جهانی ، بشمول بازگشت هرچه زودتر قطعات نظامی شوروی به کشورشان، از طرق سیاسی حل و فصل گردند.

ولی با کمال تأسف ، ایا لات متحده امریکا- انگلیس و سایر دول غربی و اعضای پیمان ناتو ، چین، عربستان سعودی، مصر، شیخ نشینان حوزه خلیج، پاکستان و ایران، جنگ اعلام نشده را علیه مردم افغانستان عمدتاً از قلمرو پاکستان، چنان وسعت دادند که به زودی قضیه به حیث یک مشکل منطقوی و جهانی به حساب آمد و افغانستان به میدان کشمکش های سیاسی و زورآزمایی های نظامی ابرقدرتها، بدل شد.

(قسمت دوم)

آغاز زندگی نوین برای حزب دموکراتیک خلق و مردم افغانستان پس از ششم جدی

1358



طوری که در بخش هشتم و قسمت اول بخش نهم این نیشته تذکار بعمل آمد، رژیم خون آشام حفیظ الله امین در نتیجه مقاومت شجاعانه مردم آزادیخواه افغانستان، بویژه قیامهای رویارویی ضد دیکتاتوری طراز فاشیستی، بوسیله هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پرچم و خلق) و حمایت نظامی اتحاد شوروی، سرنگون گردید و در عوض، یک دولت تقریباً وسیع

البنیاد با شرکت هر دو جناح حزب و شماری از روشنفکران تحول طلب، شخصیت‌های ملی و دانشمندان مسلکی حکومت‌های پیشین و غیرحزبی، تحت زعامت ببرک کارمل تشکیل گردید.

حزب و دولت جدید با وجود مواجه شدن با مشکلات ناشی از حضور قوای نظامی خارجی در کشور و بروز امراض خرد و کوچک جناحی؛ شکل‌گیری فرکسیون‌های جدید به هدف خرابکاری و تضعیف روند مبارزه حزبی و ایجاد عمدی دشواری‌ها و کارشکنی‌ها در فعالیت‌های سیاسی و سر زدن بعضی حرکات و گرایش‌های مغایر وحدت و یکپارچگی حزبی؛ تا نیمه‌های دهه شصت خورشیدی با صفوف فشرده و منظم و ثبات نسبی، با جلب همکاری بخش‌های وسیع از مردم در مرکز و محلات، با انرژی و توانایی بیشتر به حیات خود ادامه داد. در این مدت کارهای چشمگیر و قابل لمس در راستای ارتقاء سطح زندگی توده‌ها صورت پذیرفت و در عرصه‌های سیاسی-اقتصادی و فرهنگی و تحکیم پایه‌های حاکمیت، تشکیل یک قوای مسلح نیرومند و رزمی، موفقیت‌های غیرقابل انکار بدست آمد.

علی‌رغم این که «نقش رهبران و شخصیت‌ها درست در همینجا نمایان می‌گردد که آنها با استعداد سازماندهی و توانایی فرماندهی و قدرت رهبری خود میتوانند در چگونگی تشکل توده‌ها، در ثمربخشی مبارزه توده‌های مردم و سیمای مشخص محصول مبارزه طبقاتی مؤثر واقع شوند و در این رابطه میتوانند سیر حوادث را کندتر یا تندتر کنند؛ نهضت را زودتر بشاهراه برسانند یا به کوره راه بغلطانند؛ نیل به هدف را آسانتر کنند یا مشکل‌تر سازند» (1) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد؛ ولیک با در نظر داشت احکام ذکر شده جامعه‌شناسی علمی، بایست با صراحت کامل اذعان نمود که تمام ابتکارات، قهرمانی‌ها، ایثار و فداکاری‌های که منجر به دستاوردهای چشمگیر و غیر قابل انکار آن که نصیب حزب، دولت و جامعه افغانستان گردیده، توأم با اشتباهات و لغزشهایی که طی این دوره صورت گرفته است، منحصر به یک فرد و یا اشخاص مشخص نبوده؛ بلکه متعلق به کلیه اعضای حزب و تمامی شخصیت‌های ملی و مسلکی شامل در دولت می‌باشد، که همه سوار در یک کشتی، بخاطر رسیدن به ساحل و نجات وطن و مردم افغانستان از امواج پرتلاطم زندگی برانداز این برهه تاریخ، تلاش و جان فشانی می‌کردند. زیرا جریان رویدادها، تجارب زندگی و چشم‌دیدهای مان بر این حقیقت غیر قابل انکار مہر تایید می‌گذارد، که عناصر بآدانش و کم دانش، وطنپرست و ضعیف‌النفس، صادق و خائن، انقلابی و ارتجاعی، با ایمان و سست‌عنصر، رادیکال و محافظه‌کار، ایثارگر و معامله‌گر، رسالت‌مند و اپورتونیست، ناسیونالیست و انترناسیونالیست... در هر دو جناح حزب و غیر حزبی‌های ذکر شده وجود داشته است، که هر یک را میتوان بوسیله اعمال، حرکات، پندار و موضع‌گیری‌های شان در جریان کار و میدان مبارزه؛ بادر نظر داشت مقام، صلاحیت، قدرت و توانمندی آنان، در هنگام بروز حوادث و رخداد‌های تاریخ، از همدگر تفکیک و تشخیص نمود.

بنابراین هرگاه جریان زندگی فراز و فرود ح. د. خ. را از سال تأسیس آن تا ایندم با عینک روشن و بدون دخیل ساختن تعصبات جناحی، دیدگاه‌های فرکسیونی، رقابت‌های سیاسی و انگیزه‌های قومی، سمتی و قبیله‌یی ببینیم؛ موضع‌گیری‌های هر یک از رهبران، کادرها و صفوف جناح‌های حزب را در برابر حوادث و رخداد‌های سرنوشت ساز تاریخ و در مقابل اعمال و برخوردهای حکومت‌ها، نیروها و قدرت‌های مطلقه جبار و ستمگر داخلی و

خارجی؛ طی چهاردهم اخیر، بویژه در شرایط اشغال کشورمان توسط امپریالیستهای جهانخوار و پیمان تجاوزگر ناتو، مروری نقادانه نماییم؛ آنگاه وجدان بیدارمان بمتابۀ قاضی و ناظر بر اعمال ما این گونه حکم را صادر خواهد نمود:

باید بالای پندارهای خام دوره های پیشین مبنی براین که اعضای فلان جناح حزب ویا سازمان همه دارای صفات مثبت و نیکو بوده و اعضای جناحهای دیگری دارای صفات زشت و منفی ذکر شده می باشند، خط بطلان کشید و آن خط کشی های دیروزی (پرچمی - خلقی - گروه کار...) مربوط به خانواده بزرگ ح.د.خ.ا، را به زیاله دان تاریخ سپرد.

بایست در داوری های امروزی خویش صفحه نوینی را برمبنای اصول رئالیسم گشود و درجریان مبارزه خط فاصل را میان وطنپرستان انقلابی ایثارگر و اپورتونیستهای ارتجاعی معامله گر و... با رنگ قرمز کشید و عناصری را که به حزب، نهضت و وطن مرتکب خیانت شده اند و هم اکنون درحالت کُرنش و سازش و مذاکره با امپریالیسم جهانخوار و مزدوران داخلی آنان قراردارند؛ به نسل جوان کشور معرفی نمود تااین نسل بالنده، فریب این مبلغان " گلوبالیسم - جامعه جهانی - اقتصاد بازار آزاد و دموکراسی سر و دم بریده امریکایی و انگلیسی را نخورند.

ازمجموع دستاوردهای این دوره میتوان موارد آتی رابگونه نمونه برشمرد:

«1- اصول اساسی ج.د.ا بمتابۀ قانون اساسی مؤقت کشور در 68 ماده تصویب و نافذ شد که برمبنای آن اساسات حقوقی نظام سیاسی و اقتصادی مملکت تثبیت، حقوق- وجایب و آزادی های شهروندان اعلام گردید و افغانستان را درعرصۀ بین المللی، یک دولت صلحدوست، پیروسیاست عدم انسلاک و پشتیبان راستین همزیستی مسالمت آمیزبه جهانیان معرفی نمود.

بنآسی از احکام مندرج دراصول اساسی ج.د.ا، گامهای استواری در راه تسریع رشد اقتصادی، ارتقاء سطح زندگی و رفاه مادی و معنوی مردم، تحکیم قانونیت دموکراتیک، تضمین ملکیتهای عامه و شهروندان، توسعه خدمات اجتماعی، رشد علم، هنر وفرهنگ و دفاع ازحقوق و آزادی های مردم برداشته شد.

2- با وجود تداوم جنگ اعلام ناشده برضد وطن و مردم ما و گسترش دامنه مداخلۀ بیگانگان در امور داخلی افغانستان، کارهای سود مندی درعرصه های زیرین صورت پذیرفت:

- تحقق پلانهای رشد اقتصادی در مناطق تحت امن؛
- رونق بازرگانی و مناسبات تجارتي؛
- اصلاح و بهبود سیستم مالیاتی و خدمات بانکی؛
- اعمار ساختمانهای رهائشی و مدنی؛
- بهبود کشاورزی و سیستم های آبیاری؛
- سرمایه گذاری دربخشهای صنایع، معادن و انرژی؛
- اصلاح و نوسازی سیستم مخابرات و مواصلات (اعمار دستگاه مرکزی مخابرات و بکارگیری سامان آلات تخنیکی مدرن و احداث شاهراههای جدید و ترمیم راهها و سرک های سابق و ایجاد موسسات ترانسپورت هوایی و زمینی)؛

- انجام خدمات اجتماعی:

- تهیه کالاهای مورد نیاز اولیه؛
 - تدارک اقلام مواد کوپونی به قیمت های ثابت و خیلی ها نازل برای کارمندان و کارکنان دولت و سرانجام توزیع رایگان آنها؛
 - تأسیس پرورشگاه وطن؛
 - گسترش شبکه شیرخوارگاهها و کودکانها در محلات کار دولتی و درشماری از محلات زیست ؛
 - ارتقاء سطح آموزش و پرورش و فراهم ساختن زمینه تحصیلات عالی در داخل و خارج کشور؛
 - اعمار بیمارستان ها و کلینیک های صحی، دواخانه ها و بهبود عرصه خدمات صحی؛
 - ارتقاء کیفیت و کمیت نشرات رادیو تلویزیون و سایر خدمات علمی، هنری و فرهنگی به شمول طبع و توزیع کتب....
- 3- درپرتو احکام اصول اساسی ج. د. سازمانهای اجتماعی آتی الذکر، یکی پی

دیگر ایجاد و فعال گردیدند:

- کوپراتیف های دهقانی؛

- اتحادیه معلمان ؛

- اتحادیه پزشکان و کارمندان طبی؛

- شورای عالی علماء و روحانیون؛

- شورای مشورتی اقتصادی؛

- اتحادیه ژورنالیستان؛

- اتحادیه هنرمندان؛

- اتحادیه نویسندگان؛

- اتحادیه های صنفی؛

- سازمان صلح، همبستگی و دوستی؛

4- تأسیس جبهه ملی پدروطن با شرکت و عضویت سازمانهای اجتماعی ذکر شده

وشمولیت ج.د.خ.ا، سازمان دموکراتیک زنان و جوانان افغانستان در آن....» (2)

واما با تأسف ، همگام با کار و پیکار وطنپرستانه وتلاشهای صادقانه اعضای شرافتمند حزب که هدفی جز خدمت به وطن و مردم نداشتند، درمرحله دوم حاکمیت نیزشماری از عناصرناسالم درمقام های کلیدی حزبی و دولتی، با استفاده از مشاورین (ملکی و نظامی) فساد پیشه روسی ، به هدف رسیدن به امیال شوم خویش ، ج. د. خ. ا را دامنگیربیماری های مزمن ساختند ودرکارزارویران گرانه خود، از تداوم جنگ اعلام ناشده ارتجاع

جهانی وامپریالیسم برضد کشورمان، دست درازی و مداخله مستقیم دول همسایه در امور سرنوشت سازمردم افغانستان، حضورقوای بیگانه و شدت رقابت ابرقدرتها درپروسه جنگ سرد، سودجستند که مواردی از آن را برمی گزینیم:

بعد از سرکوب باند تبهکار حفیظ الله امین، از جناح خلق تمام اعضای هیأت رهبری و کادرهای آن (باستثنای عبدالکریم میثاق که بعداً درموردش صحبت خواهیم نمود)، که علیه اعمال جنایتبار امین بصورت علنی ویا مخفی قرارگرفته بودند، متناسب با موضعگیری های شان، درپروسه تعیینات جایگاه هرکدام در ارگانهای حزبی و دولتی مشخص گردید و بصورت نسبی تا حدودی عدالت رعایت شد؛ ولیک درجناح پرچم ح. د. خ. ا، این چنین اقدامات درجاده عمل پیاده نگردید.

به گونه مثال: پس از تبعید اکثریت رهبری این جناح و زندانی شدن متباقی، بشمول کادرهای مشهورآن بوسیله امین؛ سازمان مخفی ح. د. خ. ا، از میان کادرهای جوان، با انرژی، پرتحرک، جسور و متعهد به آرمانهای والا و انسانی حزب، تشکیل گردید و پرچم حزب را برافراشت و این جاده پیکار را تا سرحد سقوط این باند سفاک، علی رغم دادن قربانی های بیشمار و تحمل شرایط دشوار مرگ و زندگی و بجا گذاشتن هزاران شهید، قهرمانانه پیمود و رسالتش را بحیث یک سازمان واقعاً انقلابی، مبتکر و شجاع درپیشگاه جامعه افغانستان و جهان، چنان تثبیت نمود که مقامات آن وقت اتحاد شوروی دربرابراین رزم و پیکاران آن این گونه اعتراف کردند:

« گروه پرچمی ها در اختفاء کاربرزگی را برای متحد ساختن تمام نیرو های ترقیخواه بشمول حامیان تره کی از گروه قبلی " خلق " انجام داده بودند ».

بعد از ششم جدی 1358 پروسه وحدت مجدد هردو جناح حزب و ادغام تشکیلاتی آنان درچوکات حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان نیز به نامهای پیشین " پرچم " و " خلق " صورت نگرفت؛ بلکه مطابق شرایط و اوضاع نوین و عملکردهای واقعی هردو بخش، تحت عنوان « جناح مخفی " و " جناح علنی " ح. د. خ. ا، تحقق پذیرفت.

توجه فرمایید، این جناح مخفی، همان سازمان مخفی ح. د. خ. ا بود که جایگاه جناح پرچم سرکوب شده را درپروسه وحدت مجدد با حقوق برابر تکمیل و احراز موقعیت نمود. اما باکمال تأسف که جایگاه حقیقی سازمان مخفی حزب متناسب با رسالتی که دردشوارترین شرایط ترور و اختناق انجام داد؛ درپروسه تعیینات و گزینش کادرها درمقامات رهبری حزب و دولت درمرکز وولایات اصلاً درنظر گرفته نشد. تمام فعالیتهای اینارگرانه و اقدامات ماندگار فراموش ناشدنی این سازمان که در تاریخ کشورما و قلبهای پاک هزاران حزبی با وجدان ثبت و ضبط است، بدست فراموشی سپرده شد. ازجمع شش تن هیأت رهبری سازمان مخفی حزب، هیچ کدام درمقامات بیروی سیاسی، دارالانشاء کمیته مرکزی، هیأت رئیسه شورای انقلابی، شورای وزیران و حتا رؤسای شعبات کمیته مرکزی حزب، برگزیده نشدند؛ بل بخاطردارم که شماری ازمسؤولین درجه اول شعبات ذیربط دربیروی سیاسی و کمیته

مرکزی حزب، پس از تکیه زدن براریکه قدرت، دستور انحلال سازمان مخفی حزب را بصورت عاجل و خیلی ها شتاب زده صادر کردند.

درمورد سایر کادرها و مسئولین این سازمان در مرکز و ولایات نیز برخوردها بگونه ذوقی و سلیقه‌یی، برمبنای خوشبینی‌ها و بدبینی‌های فردی و شخصی صورت گرفت.

هرگاه کتاب « یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی » جناب سلطان علی کاشتمند مطالعه گردد؛ در آن از کار و فعالیت‌های سازمان مخفی توضیحاتی ارائه گردیده است؛ ولیک درمورد معرفی کادرها و فعالین آن به تفکیک جایگاه رزم و مسئولیت‌های شان در مرکز و ولایات، هیچ گونه توضیحاتی داده نشده؛ فقط نام همان کادرهای حزب ذکر شده است که یا خودش با آنان معرفت داشته و یا اسد الله کاشتمند برادرش با ایشان روابط شخصی داشت.

از نظر پرنسپ‌های جایگاه کادرهای حزبی، سیاسی، علمی، اداری، نظامی، فرهنگی و هنری برمبنای ارزشمندی کار و فعالیت‌های خلاقه انسانی آنان مشخص و در تاریخ ثبت و ضبط می گردد، نه برمبنای شناخته‌های شخصی و یا برخورد های ذوقی اقارب و دوستان.

برملاک همین سنجش‌های شخصی، ذوقی و سلیقه‌یی مسئولین امور تشکیلات کمیته مرکزی حزب بود که این کمترین همه نیز بعد از ختم مبارزات مخفی و آغاز کار و فعالیت حزبی به گونه علنی؛ علی رغم این که مسئولیت امور حزبی را در بخشی از نواحی شهر کابل و استان کاپیسا عهده دار بودم؛ مگر چون کدام اخلاص مندی شخصی و روابط فرکسیون با مسئولین تشکیلات کمیته مرکزی نداشتیم و همواره حزبی فکر می کردم نه شخصی؛ بدان ملحوظ در ماه‌های جدی - دلو - حوت 1358 در هیچ تعییناتی سرنوشتم مشخص نگردید؛ تا این که در جلسه مورخ 20 حمل 1359 سازمان اولیه حزبی وزارت عدلیه، رفقای سازمان انتقادهای شدیدی را به آدرس مقامات مربوطه حزب و دولت ابراز و برای ارائه پاسخ، به محترم عبدالرشید آرین عضو کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، عضو شورای انقلابی و وزیر عدلیه ج. د. ا، یک هفته مهلت داده شد. سرانجام به تاریخ 25 حمل 1359، در اثر فشار و انتقاد دسته جمعی رفقاء نگارنده بنابر پیشنهاد وزیر عدلیه وقت، بحیث رئیس ذاتیه اداره عالی قضاء (بعداً با تشکیل ستاره محکمه در سمت رئیس کادر و ارتباط خارجی) برگزیده شدم.

از مجموع (680) تن اعضای رزمنده حزب، از شهر کابل و کاپیسا که در دوران مبارزات مخفی افتخار انسجام مجدد و تأمین ارتباط حزبی و سیاسی آنان را با کمیته رهبری حزب بر عهده داشتیم و سپس در پروسه وحدت مجدد به حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان تقدیم و مدغم شدند؛ از سازمان‌های حزبی نواحی شهر کابل رفقاء: عبد العزیز عازم بحیث والی لغمان - بدخشان، سید بصیر معنوی بحیث والی پروان، انجنیر عبدالقدیر بحیث معاون محکمه عالی قوای مسلح برگزیده شدند و شیر محمد بزرگر بصفت کادر حزبی در بخش سیاسی به قوای مسلح معرفی و هر کدام در انجام وظایف رسالت خویش را ایفاء نمودند. ولیک درمورد شمار دیگری از کادرهای حزب، از جمله رفقای کادر رهبری کاپیسا: عبدالوکیل کوچی، محمد داوود شبرنگ، وزیر محمد پیکار، عبدالواسع روشن‌گر، شهید عبدالقدوس کارمند، شهید سید هاشم، زنده یاد عبدالجلیل مسکینیار، زنده یاد محمد قاسم صافی، غلام ایشان، امرالله سرحدی، انجنیر عبدالوهاب رفاه، استاد شیر آقا جرأت، محمد نعیم رحیمی، خلیل کارگر، غلام حضرت پیکان، نفیس دهقان‌یار و ... برخوردهای مخالف نورم‌های تشکیلاتی حزب مان، که تکیه برگزینش

کادرهای محل از رهنمودهای کاری و شعار حزبی ما بوده است، صورت گرفت؛ حتا حین تشکیل مجدد ولایت و کمیته حزبی ولایت کاپیسا، هیچ یک از رفقای ذکرشده، بنابر این که رابطه حزبی و تشکیلاتی در سازمان مخفی با این حقیر سراپا تقصیر داشتند؛ همچنان از جمع رفقای کادر جناح علنی حزب چون: محمد اکرم صافی، خلیل میهن پور، شهید بسم الله کارگر، وکیل فولاد، عبدالصمد کوهستانی، انجنیر بهاوی و دیگران، بخاطر این که رابطه نزدیک رفیقانه با زنده یاد خلیل الله کوهستانی داشتند؛ هیچ یکی از رفقای هردو جناح حزب در ترکیب رهبری حزبی و دولتی آن ولایت (بحیث والی، منشی کمیته حزبی ولایت، معاون منشی، مسؤل شعبات: تشکیلات - تبلیغ و ترویج - نظارت و کنترل - دفاع و عدل - مالی و اداری...) برگزیده نشدند؛ بلکه تمام رهبری مقامات ذکرشده حزبی و دولتی ولایت از خارج ولایت کاپیسا نصب و مقرر شدند.

نگارنده با این رفقای که در رهبری حزبی و دولتی ولایت عزتقرر حاصل نمودند، هیچ گونه خصومت و مخالفت شخصی نداشته و ندارم؛ منظورم از یاد آوری این سخن، برملا ساختن سیاست نادرست و غیر عادلانه کادری بوده که از جانب گردانندگان امور تشکیلاتی حزب تعمیم شده بود، که حتا اکادمیسین دستگیر پنجشیری، عضو اصلی کمیته مرکزی کنگره موسس، عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شعبه نظارت و کنترل کمیته مرکزی (قاضی القضاة) ح. د. خ. ا، نیز در اضرار حق تلفی ها و تطبیق سیاست تفوق طلبانه و ضد اساسنامه حزب، مجبور گردید تا از مقامش در بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب و پست ذکرشده، استعفاء نماید.

همین گونه برخورد نادرست و غالباً ذهنی گرانه عده ای از مسؤلین شعبات کمیته مرکزی ح. د. خ. ا (بویژه شعبه تشکیلات) و آمرین دوایر دولتی، در زمینه سیاست کادری و گزینش افراد در پست ها، مقام ها و وظایف حزبی و دولتی، بر اساس روابط جناحی، مناسبات فامیلی، تعلقات قومی- زبانی و سمتی و ملاحظات فرکسیون و رفاقت های شخصی ادامه یافت که چند نمونه آن را برمی گزینیم:

- طوری که همگان اطلاع دارند، بعد از پیروزی قیام مسلحانه هفتم ثور 1357 و آغاز دستبرد زندگی بر انداز حفیظ الله امین بر موازین حزبی و نقض خشن سند وحدت (مصوب 13 جوزای 1356 مطابق 3 جولای 1977) و سرکوب منتقدین درون و بیرون حزب و دولت؛ از میان پنج عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی، از جناح پرچم ح. د. خ. ا دو عضو مشکوک، جبون و معامله گر آن هریک غلام مجدد مشهور به سلیمان لایق و محمد حسن مشهور به بارق شفیع در جهت تطبیق پلان کودتای امین و حاکم شدن وی بر سر نوشت حزب و دولت، تبعید و زندانی کردن رهبران و کادرهای فعال جناح پرچم، رأی دادند و سپس در همدستی با عبدالقدوس غوربندی و دیگر اعضای باند، در تمام جنایات خونین امین سهم فعال گرفتند.

بعد از سرکوب باند خون آشام حفیظ الله امین، غوربندی با سایر باندها و جنایتکاران بازداشت، محاکمه و مجازات شدند؛ ولیک لایق و بارق که میزان جرم و جنایت آنان بیشتر از غوربندی بود، عوض این که مانند این رفیق هم کیش، به پنجه قانون تسلیم و به کیفر اعمال جنایتبارشان می رسیدند؛ باکمال تأسف، برخلاف خواست و تقاضای سازمان مخفی حزب و رفقای آزاده از زندان، لایق بنا بر پندار خام و بهانه قرابت و خویشاوندی با خیبر شهید و بارق

از برکت داشتن روابط فامیلی با نوراحمد نور عضو بیرونی سیاسی و منشی کمیته مرکزی (مسئول درجه اول امور تشکیلات) ح. د. خ. ا؛ هردو تن از پروسه بازپرس، پیگرد عدلی و مجازات قانونی نی تنها معاف شدند؛ بلکه دوباره ابتدا بحیث اعضای علی البدل و سپس به عضویت اصلی کمیته مرکزی رسیدند و در مقامات حزبی و دولتی مقرر شدند. سرانجام لایق بعد از شهادت رفیق فیض محمد وزیر سرحدات، بعوض وی بمقام وزارت رسید و بارق نیز با تغییر و تعدیلی، بحیث معاون اول شورای مرکزی جبهه ملی پدروطن افغانستان، بعوض محمد نسیم جویا، یکی از سازماندهندگان فعال، جسور و مبتکر کمیته رهبری سازمان مخفی ح. د. خ. ا، مطابق فرمایش و تصمیم منشی تشکیلات کمیته مرکزی حزب نصب و از هردو ذوات عالی مقام (!) بخاطر سهم فعال شان در ریختن خون هزاران عضو حزب، دهها هزار روشنفکر و صدها هزار هموطن بیگناه مان، تقدیر بعمل آمد.

علی رغم این که عفو شدن این دو رفیق شفیق حفیظ الله امین از پیگرد عدلی و قضایی و تعیین آنان در مقامات حزبی و دولتی، موجی از اعتراضات شدید اعضای پاک نهاد حزب را موجب شد؛ اما نه تنها در برابر این اعتراضات و سؤال های کلیدی کادرهای حزب پاسخ مثبت و اقناعی ارائه نگردید؛ بلکه رهبری امور تشکیلاتی حزب، کینه چرکینی را از این انتقادهای اصولی فعالین حزب به دل راه دادند؛ سرانجام انتقام آن را در جریان پیاده نمودن سیاست کادری و روند رشد، ارتقاء و گزینش کادرها به مقام های حزبی و دولتی تاپایان حاکمیت حزب گرفتند، که از جمله میتوان یکی از زمینه های سقوط حاکمیت، همین عقده گشایی ها و سیاست غیر عادلانه کادری را برشمرد.

- همین گونه برخورد نادرست و تعصب آمیز در مورد تعیین سرنوشت عبدالکریم میثاق و خلیل الله زمر نیز در پیش گرفته شد.

در مورد اتهام همکاری میثاق با حفیظ الله امین، هرگاه اسناد موثقی وجود داشت که شرکت وی را در جنایات امین تثبیت می نمود، چرا از وی بازجویی قانونی صورت نگرفت و مثل سایر اعضای باند محاکمه و مجازات نشد. در غیر آن اگر وی عضو باند نبود؛ آن گونه که در متن " طرح خطوط اساسی اهداف مرآمی برنامه ح. د. خ. ا " آمده است، که امین میخواست تا سه تن از اعضای بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب هریک پنجشیری - زیری و میثاق را نیز روانه پلگون نماید؛ این بدان معنی است که این سه تن نه تنها همکار او نبوده؛ بلکه به نحوی از انحا در مخالفت با امین قرار داشته اند، که خشم او را تا سرحد ترور شان موجب شده اند.

به همین منوال، خلیل الله زمر بدون بازپرس، محاکمه و مجازات، مانند برخورد فرمانروایان خانواده حکمران، مدت ده سال کامل، بدون تعیین سرنوشت درکنج زندان پلچرخی، بهترین دوران جوانی اش را از دست داد. آیا کسی حاضر است تا مسأله به هدر رفتن ده سال حیات گهربار این فرزند میهن و شخصیت سیاسی - فرهنگی وابسته به جنبش دموکراتیک و عدالتخواه افغانستان را، پاسخ گوید و جبران نماید؟ - مداخله غیر ضروری درکار و فعالیت سازمانهای اجتماعی، بویژه در زمینه گزینش کادرهای حزب در هیأت رهبری این سازمانها، به شمول جبهه ملی پدروطن؛

- نزدیکی بیش از حد شماری از فرصت طلبان جناح های حزبی و تعدادی از کارمندان عالیرتبه دولتی با مشاورین فاسد ورشوه خوار شوروی (بخصوص شماری از جنرال های بدنام ، سست عنصر، اپورتونیست و غرب گرا و قاچاقبر) و برقراری مناسبات کاری در بسا موارد غیر ضروری با آنان و سوء استفاده از این روابط ، به هدف رسیدن به مقاصد شخصی و گروپی؛

- ایجاد بی لزوم اتاقهای دوستی افغان- شوروی در موسسات دولتی، در مغایرت با احساسات مذهبی مردم و روحیه حاکم در جامعه و شرایط جنگی کشور، که وسیله ساز تبلیغات خصمانه بر ضد حزب و حاکمیت شد؛

- دامن زدن به اختلاف های غیراصولی بر اساس انگیزه های شخصی با ماهیت خرابکارانه؛ تشدید روحیه خصومت و تشویق حس انتقام گیری، خودخواهی ها، جاه طلبیها، مقام پرستیها، گروهبندی ها، رفاقت بازی ها ، محفل بازی ها، قوم گرایی و برتری جویی ها، توأم با دسیسه سازیها- خدعه ونیرنگ های استخباراتی؛ توطئه های سازمان یافته با استفاده از شیوه های خدمات مخفی به کمک مشاورین فاسد ، ضعیف النفس و ماجرا جوی روسی همکار وهمفکر با مقام های ارشد حزبی ودولتی افغانستان؛ به قابلیت رزمی، اصولیت ورسالت سیاسی حزب لطمه شدیدی وارد نمود؛ فعالیت آن را با دشواری های غیرقابل کنترل روبرو ساخت، تا این که سرانجام شیرازه آن دستخوش نا بسامانیها شد.

بتأسی از حرف های بالا ، دیده می شود که تبارزگراییهای ناسالم بر معیار امتیاز طلبی های فردی وگروهی؛ شوق رهبر شدن با توسل به حرکت های فرکسیون و تجزیه طلبانه ؛ عطش سیرنایپذیر بخاطر اختصاص قدرت و صلاحیت بیشتر به حلقه های معین در مقام های رهبری و رده های کادری ، در وجود فرکسیونهای خرابکار، نیل به یکه تازی های قهرمان گونه با کاربرد روشهای ساختگی ومیکانیکی؛ مهم جلوه دادن تفاوت نظرهای سلیقه یی و بی بنیاد؛ درک نادرست وناکافی از روابط اجتماعی ودیالکتیک تکامل پدیده ها؛ ناپختگی ونا استواری در تطبیق درست اندیشه های انقلابی در پراتیک اجتماعی؛ زد و بندهای پشت پرده عده ای از اعضای رهبری حزبی و دولتی با مقام های روسی تازه بدوران رسیده ویا محافل وحلقه های ارتجاع داخلی و بین المللی برپایه سازماندهی برقراری تماسها توسط دفاتر خدمات مخفی... زمینه ساز آن گردید تا به دستور گرباچف کودتای درون حزبی مورخ 14 ثور 1365 عملی گردد و ح. د. خ. ا بار دیگر دچار انشعاب شود.

فرکسیون های قبیله گرا ، قوم پرست و امتیاز طلب مخرب که نقش اساسی را در برهم زدن وحدت حزبی و شرکت فعال در کودتای 14 ثور 1365 داشتند، عبارتند از:

الف - فرکسیون تمامیت خواهان ناسیونالیست قبیله گرا ، با استفاده ابزاری از نام شهید خیبر، زیر نام " خیبرییستها" به رهبری دوکتورنجیب الله وسلیمان لایق؛

ب - فرکسیون ناراضی ها به گرداندگی عبدالوکیل وجنرال محمد رفیع؛

ج - فرکسیون سکتاریستهای ملی گرا، به مدیریت نجم الدین کاویانی و اشتراک فعال فرید احمد مزدک ؛

د - فرکسیون سکتاریستهای قوم گرا ، که زیر نام سلطان علی کشتمند، بوسیله برادرش اسد الله کشتمند ایجاد شده بود؛

۵ - فرکسیون بزرگتر از همه اپورتونیستهای فرصت طلب، که بخاطر بدست آوردن پُست و قدرت، با هر فرکسیون و هرمقامی، بصورت جداگانه سرخم می کردند، سرمی جنباندند و معامله می نمودند، سرپرستی آنان را در آغاز بارق شفيعی به عهده داشت؛ ولیک درسال های واپسین مسؤولیت انسجام آنان را در ضدیت با زنده یاد ببرک کارمل نوراحمد نور بدوش گرفت.

و - در آغاز تأسیس حزب تاسال های اول مرحله نوین در دهه هشتاد میلادی، سلطان علی کشتمند، نوراحمد نور و جنرال محمد رفیع، پیرو اندیشه های حزبی و سیاسی ببرک کارمل بودند؛ ولی بعد از آنکه مشاورین فاسد و توطئه گر روسی پیشنهاد عزیمت نوراحمد نور و جنرال محمد رفیع را جهت ارتقاء آموزش عالی حزبی و نظامی، با استفاده از یک بورس کوتاه مدت تحصیلی یک ساله به مسکو عملی ساختند. سپس این اقدام به عنوان سبکدوشی آنان افاده و تحریکات علیه زنده یاد ببرک کارمل آغاز گردید. به ادامه آن تیم گرباچف پلان برکناری کارمل و تغییر رهبری حزبی و دولتی افغانستان را با مقامات امریکا و پاکستان تنظیم و تصویب نمود؛ طی مدت کوتاهی کار تبلیغاتی و اگنتوری همه جانبه در جهت تخریب ببرک کارمل آغاز شد؛ بعداً این سه تن نیز درپروسه تحریکات برضد رهبری حزبی - دولتی اشتراک ورزیدند و در سازماندهی و انجام کودتای ضد حزبی با نجیب و شرکاء، نقش رهبری کننده را بدوش گرفتند تا اعضای حزب را در این راستا بسیج نمایند. بعد از این دستور، نوراحمد نور رهبری فرکسیون اپورتونیستها را از بارق تحویل گرفت. بدین ترتیب همه آنان با تمام قدرت و امکانات دست داشته در خدمت تعمیل فرمایش گرباچف و غرب قرار گرفتند.

در نیمه دوم سال 1364، هنگامی که فعالیتهای فرکسیون برضد رهبر اصول گرای حزب تشدید شده می رفت؛ داکتر نجیب الله با استفاده وسیع از امکانات پولی و قدرت نامحدود " شبکه اختاپوتی" در اداره خدمات اطلاعات دولتی و حمایت رهبری فاسد غرب زده و یک تعداد از مشاورین رشوه خوار روسی، اقدامات همه جانبه را برضد رهبری حزب و دولت آغاز و تعداد بیشتری از اعضای بیروی سیاسی و شماری از اعضای کمیته مرکزی حزب، بویژه رهبران و اعضای فرکسیونهای ذکر شده را تطمیع و وارد پلان ضد حزبی خویش نمود؛ اما خوشبختانه در میان کادرها و فعالین رسالتمند و با ایمان حزب، نفوذ و رسوخی کمایی کرده نتوانست و در اقلیت محض که در فیصدی نمی آمدند، قرار گرفت.

زنده یاد ببرک کارمل بمنابۀ رهبر حزب و دولت ج. د. ا در میان رهبران جناح خلق، مخالفینی از قماش نجیب و شرکاء نداشت؛ همگی به وی بچشم یک موی سفید، یک تن از موسسین حزب و شخصیت درخور احترام و قابل قبول می نگریستند؛ اما فشارهای سیاسی و فعالیتهای اگنتوری، تهدید و شانناژ تیم گرباچف، توأم با نارضایتی آنان از سیاست غیر عادلانه کادری، مبنی بر حضور کم رنگ شان از نظر کمی و کیفی در مقام های کلیدی حزب و دولت، این جناح حزب را واداشت تا در کودتا شرکت ورزند.

از میان آنان، داکتر صالح محمد زیری، محمد اسلم وطنجار و نیاز محمد مهمند، در بیروی سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی، بجانب نجیب پیوستند، در دیگر سطوح فعالیتهای شان آنقدر ملموس نبود.

در مجموع جناح خلق در انجام و پیروزی کودتا نقش جناحی داشتند، نه مرکزی؛ حتا سید محمد گلابزوی نه تنها با داکترنجیب الله روابط نیکو نداشت؛ بلکه بایکدیگر در بسا موارد خصومت می ورزیدند؛ اما فشارهای گرباچف و شواردنادزی و انتظارات جناح شان، اورا بجانب شرکت در این عمل ضد حزبی کشانید.

از آن جایی که برنامه تخریب کامل و نابودی بنیادی ح. د. خ. ا. قبلاً از جانب گرباچف و شوارد نا دزی در یک معامله خاینانه با زامدار قصرسفید و حاکم نظامی پاکستان درتیبانی بابرنامه های " سی. آی. ای. "، انتلجنس سرویس انگلیس و " آی. اس. آی. "، مطابق به سناریوی توافق شده میان مسکو- اسلام آباد- واشنگتن، به مقصد خاطر خواهی و راضی نگه داشتن دولت پاکستان، به تصویب رسیده بود؛ بنابراین دستورکودتا به گونه مستقیم و علنی از جانب گرباچف در ماه حمل 1365، همزمان با دعوت ببرک کارمل به مسکو، به فرماندهان و مشاورین نظامی و ملکی روسی مقیم در افغانستان و رهبران فرکسیون های ذکر شده و مقامات قوای مسلح افغانستان صادر و در 14 ثور 1365 انجام گردید، که سقوط حاکمیت حزب و بدبختی اعضای حزب و مردم افغانستان، از همین جا آغاز گردید.

البته در بخش دهم (10)، روی آن مروری همه جانبه خواهیم نمود.

(پایان بخش نهم)

مآخذ :

- 1- بنیاد آموزش انقلابی، بخش ماتریالیسم تاریخی، مؤلف داکتر احسان طبری، صفحه 258؛
- 2- طرح: « خطوط اساسی اهداف مرامی و برنامه ح. د. خ. ا.، منتشره سایت سپیده دم؛
- 3- استفاده و برداشت از متن « خطوط اساسی اهداف مرامی و برنامه ح. د. خ. ا. » " " " .